

انور خوجہ



امپریالیسم و انقلاب

پرودتاریای همه کشورها متحد شوید!

۶۶۱۵۲۶

تیرانا ۱۹۷۹

انور خوجه

۱۲۰۳۱

امیرالعلم
پاپی

و
انتخاب

تیرانا، ۱۹۷۹

امپریالیسم و انقلاب که توسط مارکسیست - لنینیست بزرگ مانور خوجه به رشته
تحریر درآمده است یکی از آثار رهبر رزش جنبش کمونیستی است. او این کتاب را در
زمانی نوشته است که تضادهای جامعه کنونی روبه حدت گذاشته و جوامع امپریالیستی
در یکی از بحرانهای بی سابقه خود از لحاظ اقتصادی و سیاسی گرفتار آمده اند.

کشورهای امپریالیستی و رویزیونیستی برای "تحقیق" خلقهای جهان سعی
دارند که انواع سانس و حیل برای بین بحران عظیم سرپوش گذاشته و تضادهای ناشی از آن
را در برده نگهدارند. امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم سعی دارند وضع را اجتناب
و انمودا زندگی همه چیز در بهترین وضع خود است و دنیا در آرامی بسر میبرد. ولی
رفیق انور خوجه در این نوشته بر ارزش خود تضادهای کنونی جهانی را تجزیه
و تحلیل کرده و نقش امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را برای اجتماعات و استثمار
خلقهای جهان روشن ساخته است. هم چنین در این اثر رزنده بطور کامل روشن گردید
که سرمایه داری و در مرحله ای از تکامل خود گردیده که با لاجباً بر طرف اضلال رفته و
گندیدگی اش روز به روز آشکارتر می شود.

در این نوشته رزنده نقش احزاب رویزیونیست شوروی و چین در ضرب زدن به انقلاب
و هم چنین همکاری آنان با امپریالیسم بویژه با امپریالیسم آمریکا و رقابت چین و شوروی
در همکاری نزدیک با امپریالیسم آمریکا روشن تر میشود. با مطالعه این کتاب است که
میتوان روابط دیالکتیکی تضادهای جامعه کنونی را بسادگی درک کرده و مانورهای
امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را در سطح جهان تجزیه و تحلیل کرد. این اثر
آموزنده یکی از بخشهای حیاتی تجربه انقلابی پرولتاریا و زحمتکشان جهان است که
توسط معلم پرولتاریای جهان رفیق انور خوجه به نگارش درآمده است. این کتاب
سرمایه بزرگی از ایده های انقلابی و تجربیات انقلابی است سلاح برنده ایدئولوژیکی
سیاسی است که میتواند برای تمام کمونیستها و انقلابیون جهان راه گفای باعد.
بخصوص در این کتاب رفیق انور خوجه قادر گردیده است که تکامل رویزیونیسم
جدید "تئوری سه جهان" مائو را افشا ساخته و نقش اپورتونیستی حزب کمونیست چین را
تحت رهبری مائو در مبارزه با رویزیونیسم خروشی جفی بر ملا سازد.

توسط این نوشته است که ما آگاه میگردیم چگونه حزب کمونیست چین از تشکیل

احزاب کمونیست بعد از رویزیمونیم خروجی ناخوشایند بوده و تا آنجا که امکان یافته از این امر جلوگیری نموده است. با ما اعدای این انقلابی است که نقش حزب — رویزیمونیم در جنبش کارگری میان ترمیگرده. رفیق انور خوجه بدرستی خاطر نشان می سازد که مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم همچنان ادامه می یابد و نیروی محرکه عمده در تکامل جامعه سوسیالیستی و رسیدن به جامعه بی طبقه است.

رفیق انور خوجه بدرستی خاطر نشان می سازد که بدون مبارزه طبقاتی و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و پرولتاریا قادر نخواهد بود که پیروزی های انقلاب را — تضمین کند مگر آنگاه که مقاومت دشمنان داخلی و خارجی بر مهلک شده بود.

این کتاب بیا دیگر آن است که حزب کارآلبانی تحت رهبری رفیق انور خوجه همیشه به مبارزه و تیزی حملات خود را بر علیه دشمنان در جنبه داخلی فراموش نکرده است. از اینروست که حزب کارآلبانی قادر گردیده است در ساختمان سوسیالیسم از يك پیروزی به يك پیروزی دیگر نائل آید و در این میان تمام تبعیضات خرابکارانه رویزیمونیستها ی روسی و چینی را خنثی کند. بی دلیل نیست که اینک آلبانی سوسیالیستی در مستحکم سوسیالیسم و با یگانه انقلاب پرولتاریائی جهان محبوب — می شود و تمام انقلابیون و پرولترهای جهان وظیفه خود میدانند این اثر مستحکم را با بیداری کنند.

حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران

فهرست مطالب

صفحه

مقدمه چاپ اول ۴

یادداشت بر چاپ دوم ۷

بخش اول

قسمت اول

استراتژی امپریالیسم و رویزیمونیم در قرن بیستم ۸

- استراتژی امپریالیسم جهانی ۱۵

- استراتژی سوسیال امپریالیسم شوروی ۲۲

- استراتژی سوسیال امپریالیسم چین ۲۶

- نقش تروتسکیسم و سایر جریانهای رویزیمونیستی در استراتژی عمومی امپریالیسم ۳۴

- انقلاب تنها سلاح نابود ساختن استراتژی دشمنان پرولتاریا و خلقها ۴۳

قسمت دوم

تئوری لنینیستی امپریالیسم کپاکان بقوت خود باقی است ۴۷

قسمت سوم

انقلاب و خلقها ۵۰

- از آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم در مسئله انقلاب دفاع کنیم و آنها را بکار بندیم ۶۳

- مبارزه راهائی بخش خلقها، بخشی از انقلاب جهانی ۱۱۱

- انقلابیون واقعی پرولتاریا و خلقها را فرا میخوانند تا برای دنیای نو دنیای سوسیالیستی بپا خیزند ۱۳۶

است مطبق میسازند ، تمام این ضد مارکسیستها کمر به طرد ایدئولوژی علمی طبقه کارگر و جایگزین ساختن آن با اپورتونیسم بورژوازی بستند .
پرولتاریا ، انقلابیون و احزاب حقیقی مارکسیستی - لنینیستی آنها همواره مبارزهای سخت و پیگیر بر طبقه رهنرزیسم درین و جریانات گوناگون آن به پیش برده و میرند ؛ مبارزهای که هرگز قطع نخواهد شد .
رهنرزیستها ، بورژوازی ارتجاعی و احزاب آن کوشش میکنند که تئوری ما را ، یعنی مارکسیسم - لنینیسم را بعنوان یک دکم (اصل لا یتغیر) مجموعه ای از یک مکتب (دکترین) تفسیر ناپذیر برونجه که گویا با زمان حاضر که سرشار از حرکت و حیات است مطبق نیست جلوه دهند . ولی اگر حرکت و حیات در میان باشد ، مارکسیسم - لنینیسم تنها تئوری است که واجد آن است ، زیرا تئوری طبقه کارگر است ، یعنی پیشروترین ، فعالترین ، و انقلابیترین طبقه جامعه که صحیح می اندیشد و مواهب مادی را تولید می نماید و دائما در فعالیت است .

هدف بورژوازی و ایدئولوگهای آن ، از طریق کوشش در قانع ساختن مردم نسبت به این مسئله که عمر مارکسیسم - لنینیسم با اصطلاح بسر آمده است و دیگر پاسخگوی " عصر جدید " نیست ، ناپود ساختن ایدئولوژی علمی پرولتاریا و جایگزین ساختن آن با برخی تئوریهایی است که شناگوی یک زندگی فاسد ، یک زندگی لومنی ، جامعه ای بی قانون و ضحط ، یک جامعه موسوم به جامعه مصرف هستند .
هدف مصلحت سرهم بندی شده ای که مطابق آن صیابستی تاکنون اشکال یک جامعه نو ، در حرکت و ترقی دائمی کشف شده باشد ، همچنین ضربه زدن به اندیشه " ترقی انقلابی پرولتاریا ، ایدئولوژی هادی آن ، و ایدئیت بخشیدن به ستم و استعمار سرمایه است .

تئوری ما ، آنگونه که لنین می آموزد ، بطور صحیح اشکال و شیوه های مبارزه طبقاتی را سنجیده و تعیین می نماید . این تئوری بطور نزدیک با مسائل علمی که از زندگی و دوران ما ناشی میشوند در پیوند است . این سلاح ما را در تحلیل و درک صحیح تکامل جامعه بشری در هر لحظه ، در تحلیل و دریافت درست هر چرخش تاریخی جامعه ، در تحقق بخشیدن به تفسیر انقلابی مارکسیسم .
حزب ما ، در هفتصن کنگره خود ، جریانات مختلف رهنرزیستی ، و مشخصا

تئوری چینی " سه جهان " را افشا نمود . با تاکید بر اهمیت حیاتی مارکسیسم - لنینیسم برای پیروزی انقلاب ، سوسیالیسم و آزادی خلقها ، حزب ما قاطعانه ترها و برداشتهای اپورتونیستی بورژوازی در باره " مرحله " فعلی تکامل تاریخی جهان را ، که انقلاب را نفی و از استعمار سرمایه داری حمایت میکنند ، طرد کرد ، و با قدرت تمام تأکید نمود که هیچ تغییر در تکامل سرمایه داری و امپریالیسم ، " اختراعات " و نیرنگهای رهنرزیستی را توجیه نمیکند . انتقاد اصلی و افشا دایم تئوریهایی ضد انقلابی و ضد کمونیستی برای دفاع مارکسیسم - لنینیسم ، پیشبردن آرمان انقلاب و خلقها ، و نشان دادن اینکه تئوری مارکس ، انگلس ، لنین و استالین همواره جوان باقی میماند ، و چراغ راهنمایی مطمئن و هادی بسوی پیروزیهای آینده است اجتناب ناپذیر است .

آریل ۱۹۲۸

کلیه نیروهای اجتماعی، متحرک و متضاد و در حال مبارزه ادامه بهمیم . تنها تحلیل علمی اوضاع بین المللی و استراتژی روشن و تدوین عده ، امکان تعیین تاکتیکهای صحیح ، مبارزه انقلابی را در شرایط گوناگون و همچنین پیروزیها ی پیوسته را در مبارزه فراهم میآورد . حزب ما پیوسته چنین عمل کرده است .

سوسیالیسم در مبارزه علیه سرمایه داری بسر میبرد ، پرولتاریای جهانی صحنه و بیدگه را به نبرد علیه بورژوازی سرمایه داری ادامه میدهد و خلقهای جهان علیه ستمگران داخلی و خارجی بها خاسته اند و پرولتاریای جهانی در مبارزه خود توسط ایندئولوژی مارکسیستی - لنینیستی هدایت میشود . مارکسیسم - لنینیسم ضرورت مبارزه را روشن ساخته و بسج نیروها را موجب میگردد و درست بهمین خاطر است که سرمایه داری و امپریالیسم علیه تئوریهای مارکس و انگلس و لنین و استالین مبارزه سر سخانه بیوقفه ای را به پیش برده و میبرد .

کارل مارکس توانست تکامل اجتماعی و تغییرات انقلابی و گذار جامعه از نظام اجتماعی پست را به نظام اجتماعی بالاتر کشف نمود . وی بر اساس علم به تحلیل مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ، عبودیت توزیع سرمایه داری ، ارزش اضافی و غصب آن توسط سرمایه داری همت گماشت . مارکس تئوری علمی طبقات و مبارزات طبقاتی را تدوین نموده راه مبارزه پرولتاریا را جهت سرنگون ساختن بورژوازی و نهادن سیستم سرمایه داری ، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و بالاخره ساختمان جامعه سوسیالیستی را ترسیم نمود .

در سراسر کشورهای جهان تئوریسین های مختلف ارتجاعی به نفی تئوری مارکس و مبارزه علیه آن پرداخته و در انکار آن ، مبارزه با آن ، ملوث ساختن و دگرگونی آن سعی نمودند . اما تئوری علمی مذکور سرانجام اندیشه مترقی و تحریریت را فتح نمود و به سلاخی هر قدرت در ست پرولتاریا و خلقها بر علیه دشمنان آنها مبدل گشت .

لنین با بکار بستن تئوری مارکسیستی و پرولتاریا و پیشگام آن حزب مارکسیست - لنینیست را مسلح به این تئوری علمی در شرایط امپریالیسم و انقلابات پرولتاریائی نمود . لنین نه تنها مارکسیسم را در زمینه تئوری بلکه در زمینه عمل نیز گسترش داد و تکامل بخشید . لنین با اجرای مکتب کارل مارکس

انقلاب بلشویک را رهبری کرد و آنرا به پیروزی رسانید و سپس آثار لنین توسط استالین تکامل یافت .

پیروزی انقلاب بزرگ سوسیالیستی اکتبر اولین ضربه کوبنده را بر پیکر امپریالیسم و سیستم سرمایه داری جهانی فرود آورد . و این خود باعث آغاز بحران عمومی روز افزون سرمایه داری گردید که مدام تعمیق میگردد . ایجاد و تحکیم حکومت شوروی ، پیروزی عظیمی بود که به پرولتاریا و خلقهای جهان نشان داد که دشمنان - سرمایه داری و امپریالیسم - شکست پذیر بوده و عاهد زنده آن اتحاد شوروی است .

امپریالیسم و سرمایه داری جهانی که پس از شکست خود بدنبال انقلاب اکتبر به خشم آمده بود با ائتلاف خود امکانات سیاسی ، نظامی و اقتصادی خود را علیه حکومت نوین کارگری و اعاده مارکسیسم - لنینیسم در جهان زنده کردن امپریالیستها بورژوازی ارتجاعی ، سوسیال دمکراسی اروپایی و جهانی و همراه اینان دیگر بهشیهای سرمایه به تدارک جنگ علیه اتحاد شوروی پرداختند و سپس با هیتلر و فاشیستهای ایتالیائی و ژاپنی جنگ دوم جهانی را بر پا داشتند . لیکن این جنگ بطرز بارزی شکوفائی سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم را که از آن پیروزمند بیرون آمدند نشان داد .

پس از غلبه بر فاشیسم ، دنیا شاهد تحولات عظیم به نفع سوسیالیسم گشت . حکومت های جدید سوسیالیستی در اروپا و آسیا پدید آمدند و اردوگاه سوسیالیستی بسر کردگی اتحاد شوروی بوجود آمد . این واقعه برای سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم پیروزی بزرگ و نوین بوده و برای امپریالیسم و سرمایه داری شکست جدید و فاجعی ب شمار میاید .

پس از جنگ جهانی سیستم سرمایه داری بسیار تضعیف شده و ثبات خود را کاملاً از دست داد . ژاپن ، آلمان و ایتالیا - نیروهای شکست خورده - در ورعکستگی اقتصادی در غلطیده و مواضع سیاسی نظامی سابق خود را از دست دادند . دیگر دولت های امپریالیستی چون بریتانیا ، کبیر و فرانسه با وجود کسب پیروزی آنچنان در زمینه اقتصادی و نظامی تضعیف گشتند که نقش قدر قدرتی آنها به نازلترین سطحی کاهش یافت .

فروپاشیدگی حتم استعماری، بحران عمومی سیستم امپریالیستی را حدت بیشتری بخشد. این امر از يك طرف موجب ظهور تعدادی حکومت‌های نوپای میلی گردید و از طرف دیگر باعث رشد جنبش‌های آزادی بخش علیه یوغ امپریالیستی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره گشت.

این تغییرات شرایط ساءتر را برای پیروزی سوسیالیسم در مقیاس بین المللی بوجود آورد و بحران عمیق اقتصادی سیاسی و همچنین ناراضی روزه از توده‌ها، باره‌ای از کشورهای سرمایه‌داری را در آستانه انفجار انقلابی قرار داد، در چنین شرایط حاد و حتی خطیری، امپریالیسم آمریکا بیاری این کشورها عتافت.

برخلاف دیگر کشورهای امپریالیستی، ایالات متحده آمریکا قدرتمندتر از سابق از جنگ بیرون آمد. آمریکا نه تنها ضربات جنگ را متحمل نگفت بلکه ثروت‌های عظیم اندوخت و ظرفیت نظامی و اقتصادی و همچنین پایه‌های تکنولوژی و علمی خود را بمقیاس بسیار وسیع گسترش داد. امپریالیسم آمریکا که با مکیدن خون خلقها قدرتمند گشته بود به تنهایی در رأس جهان سرمایه‌داری قرار گرفت. امپریالیسم آمریکا بمنظور نجات نظام کهنه سرمایه‌داری و خاموش ساختن جنبش‌های انقلابی و آزادی بخش ملی که او را تهدید میکرد تخریب اردوگاه سوسیالیسم، احیای سرمایه‌داری در اتحاد شوروی و کشورهای دمکراسی توده‌ای، و بالاخره استقرار سیادت خود در سراسر جهان به وسیله نیروهای ارتجاعی جهان سرمایه‌داری پرداخت.

امپریالیسم و سرمایه جهانی برای نیل به اهداف خود، دستگاه عظیم دولتی، اداری و نظامی، و ظرفیت اقتصادی، تکنیکی و مالی و همچنین کلیه نیروهای انسانی خود را بحرکت انداخت. امپریالیسم آمریکا در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی، سرمایه‌داری نرتوت اروپا و ژاپن را قوام بخشید و بجای سیستم از دم گسیخته استعمار به ایجاد سیستم جدید استعمار و غارت - استعمار نوین - دست زد.

امپریالیسم آمریکا در طی کارزار شدید خود بر علیه مارکسیسم لنینیسم کمونسم، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپا و آسیا، به بسیج

وسایل گوناگون تبلیغاتی، جامعه‌شناسان، فلاسفه و اقتصادپون و غیره پرداخت. همزمان با آن برنامه به اجرای سیاست تجاوز علنی دست‌بازید. از سوی دیگر تب‌جنگ، نظامی‌گری و آنتی کمونسم نامنکیر کلیه زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، ارهقی، و علم حیات اجتماعی گشت.

امپریالیسم آمریکا برای غلبه بر سوسیالیسم، خاموش ساختن جنبش‌های آزادی بخش انقلابی، مبارزه علیه نفوذ تشروری مارکسیستی - لنینیستی و استقرار سیادت بر جهان از دو راه وارد عمل شد. راه اول شامل تجاوز و مداخلات نظامی می‌گشت. امپریالیسم آمریکا به ایجاد بلوک‌های تجاوز گرانه نظامی از قبیل NATO (پیمان ناتو) و SEATO (پیمان نظامی خورهای جنوب شرقی آسیا) و غیره پرداخت. نیروهای نظامی عظیمی در بسیاری از کشورها مستقر گردانید و پایگاه‌های نظامی در سراسر ۵ قاره بوجود آورد و نیروی دریائی قدرتمند خود را روانه دریاهای اقیانوسها نمود و بخاطر سرکوب و خواباندن انقلاب به مداخلات نظامی در یونان، کره، ویتنام و دیگر کشورها دست زد. راه دوم در تهاجم ایدئولوژیک و اقدامات خرابکارانه علیه کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونستی و کارگری و همچنین مساعی جهت ایجاد انحطاط بورژوازی در این کشورها و احزاب خلاصه می‌شود.

امپریالیسم آمریکا و سرمایه جهانی برای نیل به این هدف دستگاه عظیم تبلیغاتی و گمراه‌کننده ایدئولوژیک را بحرکت در آوردند.

لیکن امپریالیسم آمریکا و همراه آن سرمایه‌داری جهانی که پس از جنگ قوام می‌افتد در مقابل دشمنی قدرتمند یعنی اردوگاه سوسیالیسم و در رأس آن اتحاد شوروی و همچنین پرولتاریای جهان و خلقهای عیفته آزادی‌قرار گرفت. امپریالیسم آمریکا اجبارا میبایست این نیروی عظیم را بحساب بی‌یاورد محاسبه آنکه توسط سیاستی روشن و صحیح و اندیشه‌ای پیروزمند هدایت می‌شود. و هر روز بیشتر در قلب و روان کارگران، انقلابپون و عناصر مترقی جای می‌گرفت.

علیرغم مساعی امپریالیسم آمریکا و ارتجاع جهانی در راه سرکوب و انهدام جنبش انقلابی پرولتاریا و مبارزه آزادی بخش خلقها کماکان رشد کرده و قوام می‌یافت. اتحاد شوروی تحت رهبری استالین به ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ پرداخته و با سرعت در کلیه زمینه‌های اقتصادی، علمی و تکنیکی پیش می‌رفت.

در کفورهاى دمکراسى توده‌اى مواضع سوساليسم استحکام مى‌يافت . احزاب کمونيستى و جنبش دمکراتيک ضد امپرياليسمى نفوذ خود را در توده‌ساي مردم گسترش مي‌داد . در چنين فراهمى امپرياليسم و سرمايه‌دارى جهانى براى مبارزه عليه سوساليسم و جنبشهاى آزادبهن خلقها به رويزبونيم مدرن و در وحله اول به يوگلاوى توسل جستند .

اينکه يوگلاوى بمثابه يك کفور دمکراسى توده‌اى به مخالفت با اتحاد شوروى برخاست و علنا وارد درگيرى ايندئولوژيک و سياسى با وي هدمعانسى بود براى سرمايه‌دارى جهانى زيرا يکى از اعضاى اردوگاه سوساليسم به طغيان دست مى‌زد . سرمايه‌دارى جهانى در اطراف اين واقعه که براى مبارزه با سوساليسم و انقلاب

بسيار مفيد بود به تبليغات وسهمى دست زد . گرچه خيانت تيمتو صدمه بزرگى به آرمان انقلاب و سوساليسم زد ، ليکن بر خلاف آرزوى بورژوازي و ارتجاع قادر به عکاف انداختن در اردگاه سوساليسم و جنبش کمونيستى نگفت . کمونيستها و انقلابيون در سراسر جهان خيانت تيمتو را عديدا محکوم کرده و خطر تيمتو را بمثابه ايمادى امپرياليسم عليه کمونيست بر ملا کردند . رويزبونيمتهاى خرومچفنى که پس از مرگ استالين به غضب قدرت در اتحاد شوروى دست يازيده بودند ، خدمات عايمانى به سرمايه‌دارى جهانى در مبارزه ،

انقلاب و مارکسيسم - لنينيسم نمودند . روى کار آمدن گروه رويزبونيمست خرومچف بزرگترين همروزي سياسى ، ايندئولوژيک ، استراتژيکى امپرياليسم بعد از جنگ دوم جهانى بود .

جرحه ضد انقلابى در اتحاد شوروى ، امپرياليسم آمريکا و ديگر نيروهائى سرمايه‌دارى را بيايکوبى واداشت . زيرا که نيرومندترين کفور سوساليسمى پختيبان انقلاب و آزادى خلقها ، راه سوساليسم و مارکسيسم - لنينيسم را رها مینمود و در تئورى و عمل به تکیه‌گاه ضد انقلاب و سرمايه‌دارى تبديل ميگشت .

برخورد اتحاد شوروى ، اردوگاه سوساليسمى و جنبش کمونيستى بين المللى را به نفره کناند . اين امر بمثابه يکى از عمده‌ترين فاکتورها فاشاعه رويزبونيم مدرن را در بسيارى از احزاب کمونيست تهديد نمود و شرايط مساعدى براى تحقق آن ايجاد کرد . جريان رويزبونيمستى خرومچفنى لطمه بزرگى به آرمان انقلاب

وسوساليسم در سراسر جهان وارد آورد . بدین ترتيب مبارزه سختى بين نيروهائى واقعى مارکسيسمى - لنينيسمى و انقلابى از طرفى و رويزبونيم خرومچفنى از طرف ديگر در گرفت . حزب کار آلپانى همچنان که مصمانه عليه رويزبونيم يوگلاوى مبارزه کرده و ميکند از ابتدا برهم مبارزه خلل ناپذير و اصولى را عليه رويزبونيم شوروى و هواداران آن بر افراشت و عجانانه از مارکسيسم - لنينيسم و آرمانهاى سوساليسم و آزادى خلقها دفاع نمود . مارکسيسم - لنينيسمهاى واقعى و انقلابيون سراسر جهان

نيز عليه خيانت خرومچف بها خاسته‌اند و در برخى از کفورها هرولتارهاى انقلابى به تاسيس احزاب مارکسيسمى - لنينيسمى دست زده و وظيفه سنگين رهبرى مبارزات لبيقه کارگر و خلقها عليه بورژوازي ، امپرياليسم و رويزبونيم مدرن بر عهده اين احزاب گذاشته‌اند . اميدهاى امپرياليسم و رويزبونيم مبنى بر انهدام قطعى سوساليسم ، خاموش ساختن جنبش اصل بين المللى کمونيستى و همچنين سرکوب مبارزات خلقها تحقق نيافت و ديرى نپائيد که رويزبونيمتهاى خرومچفنى برده از چهره ضد مارکسيسمى و ضد انقلابى خود نريزدند . بدین ترتيب خلقها دريافتند که اتحاد شوروى به يك ابر قدرت امپرياليسمى تبديل گشته و بظا طرسادات جهانى به رقابت با ايالات متحده آمريکا پرداخته و در کنار وي بمنزله دشمن ديگر همسرگ انقلاب ، سوساليسم و خلقها وارد ميدان عمل عده است .

از طرف ديگر بحران اقتصادى ، مالى ، ايندئولوژيکى و سياسى در جهان سرمايه‌دارى و رويزبونيم نه تنها بوسيدگى روز افزون سيستم سرمايه‌دارى و ماهيت تغيير ناپذير ستمگران و استثمارگران را برملا ساخت ، بلکه برده از چهره سياستهاى عوامفريبانه و مزورانه کليه رويزبونيمتهاى که آرايه نظام سرمايه‌دارى را بر عهده گرفته بودند ، براه نکند .

اما هيگاميكه جنبش انقلابى فرسواسر جهان رشد و قوام ميسپيافت ، سرمايه‌دارى در تنگناى بحران قرار داشت و رويزبونيم خرومچفنى همراه بسا جريانهاى ديگر رويزبونيمستى مدرن بيمراز بيمر در نزد هرولتارها و خلقها جهان افشا ميسد . رويزبونيمستى چنين در صحنه بين المللى بديهار گشت . جريان مذکور بمنظور سرکوب مبارزات انقلابى هرولتارها و خلقها و خرابكارى در آن بسا

امپریالیسم آمریکا و بورژوازی بین المللی بهمان اتحاد بست .
 شرایط امروز بسیار بفرنج است . نیروهای مختلف امپریالیستی و سوسیال
 امپریالیستی در صحنهای بین المللی وارد عمل گفته ، از طرفی متحدا علیه
 انقلاب و آزادی خلقها مبارزه میکنند و از طرف دیگر به کمکش و در گهرو با
 یکدیگر جهت دستیابی به بازارها و مناطق نفوذ و همچنین سیادت بر جهان مفعول
 گفته اند . امروزه دعاوی توسعه طلبانه سوسیال امپریالیسم چین ، آزمندیهای
 ملیتاریستهای ژاپنی ، مساعی امپریالیسم آلمان غربی در راه کسب فضاها و جدید
 حیاتی ، و همچنین رقابتهای بد منانه بازار مشترک اروپا که نگاه خود را بسوی
 مستعمرات سابق دوخته اند از جمله فاکتورهایست که بر رقابت آمریکا و شوروی
 جهت سیادت بر جهان افزوده گفته اند .

جریانات فوق تناه های عدیده جهان سرمایه داری و رویزیونیسم را حسد ت
 بخشیده است . خیانت رویزیونیستهای تیتوئیست ، شوروی ، چین و غیره خللی در دور
 نمای انقلاب و آزادی خلقها وارد نیاورد و انقلاب پس از یک عقب نشینی موقتی
 امروز به رشد و شکوفائی نوینی نائل آمد . و بی شک به پیشروی خود در راهی که
 تاریخ تعیین کرده ادامه میدهد و در مقیاس جهانی پیروز خواهد شد .

هیچ چیز نمیتواند دست انقمام بهر حمانه پرولتاریا و خلقها را از امپریالیسم
 و سرمایه داری و رویزیونیسم کوتاه سازد . هیچ چیز نمیتواند اینان را از
 تناه های آنتاگونیستی و بحرانهای دائمی ، انقلابات و از مرگ محتوم رهائی بخشد
 دقیقاً چنین وضعیتی است که امپریالیسم را برای رهائی از فاجعه ای که
 در انتظار اوست بسوی یافتن راههای جدید و تدوین استراتژی و تاکتیکهای نوین
 به پیش میراند .

استراتژی امپریالیسم جهانی

امپریالیسم آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری همواره برای حفظ سیادت
 خود بر جهان و بقای سیستم سرمایه داری و نواستعماری و بخاطر کاهش لطعات ناشی

از بحران ، مبارزه کرده و میکند و دائماً مانع تحولات آرمانهای انقلابی و رهائی
 بخش خلقها و پرولتاریا میگردند . در نبردی که جهت نعل به این اهداف درگیر
 است ، امپریالیسم آمریکا که در زمینه های نظامی ، اقتصادی ، سیاسی بر دیگر
 همگاران خود تسلط دارد ، نقش عمده را ایفا میکند .

نهمنان انقلاب و خلقها سعی دارند اینطور وانمود بکنند که تغییر و تحولات جهان
 و عقب نشینیهای سوسیالیسم موجب پیدایش شرایطی کاملاً متفاوت نسبت به گذشته
 گردیده است . بدین ترتیب امپریالیسم آمریکا ، بورژوازی ، سرمایه داری جهانی ،
 سوسیال امپریالیسم شوروی ، سوسیال امپریالیسم چین ، رویزیونیسم مرن و
 سوسیال دمکراسی با وجود تناه های حاد ما بین خود ، برای حفظ سیستم بورژوازی
 سرمایه داری ، جلوگیری از انقلاب و ادامه استثمار خلقها و ستدگری با شهروها
 و اشکال جدید در جستجوی مصالحه جدیدی در جامعه نوین هستند .

امپریالیسم و سرمایه داری متوجه گشت که دیگر نمیتواند با شهروهای گذشته
 به استثمار خلقها ادامه دهد ، از این رو تا جایی که این سیستم تهدید نمیشود
 برای حفظ یوغ بردگی توهمها به دادن امتیازاتی بخواثر تن میدهد . اجرای این
 امر بوسیله سرمایه گذاری و پرداخت وام بدولتها و رژیم های تحت نفوذ خود و با
 از طریق اسلحه یعنی برانگیختن جنگهای محلی چه با شرکت مستقیم خود و چه بصورت
 برانگیختن دولتی علیه دولت دیگر انجام میگردد . جنگهای محلی به سیستم
 سرمایه داری جهانی در حفظ سیادت او بر کشورهای که بدام او میافتند بهاری
 میسرمانند .

تئوریسین های که در خدمت سرمایه جهانی شرق و غرب هستند در نام گذاری
 این جامعه نوین می کوشند و در حال حاضر شکل جدید جامعه را در جوامعی از نوع
 جامعه سرمایه داری - رویزیونیستی منحنط اتحاد شوروی ، در سیستم سرمایه گذاری
 رویزیونیستی خود اداری یوگسلاوی و در برخی رژیمهای به اصطلاح سوسیالیست گرائی
 "جهان سوم" یافته اند . و هم اکنون آنها در شکل چینی این جامعه که در حال
 تکوین است ، در جستجوی این نوع جامعه سرمایه داری می یابند .

در ۲۲ مه ۱۹۷۷ پرزیدنت کارتر در طی بیانات خود به مرفی خط مشی سیاسی
 به اصطلاح جدید ایالات متحده پرداخت . طبق بیانات مذکور رهزگی عمومی و اساسی

این است جدید در شرایط کنونی مقابله با انقلاب پرولتاریا و مبارزه با جنبش
 آزادبهر ملی خلقها که برای رهائی از یوغ سرمایه جهانی و بخصوص امپریالیسم
 آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی میروزمند میباید .
 همچنانکه در قبل نیز گفته شد جهان سرمایه داری در جستجوی راه خروج ولو
 موقتی از ورطه ای است که در آن فرو میرود . طبیعتا امپریالیسم آمریکا سعی
 میکند با ایجاد هماهنگی تا سرحد امکان بین خود و سوسیال امپریالیسم شوروی و
 متحدین ناتو (همان نظامی آتلانتیک شمالی) ، چین و دیگر کشورهای سرمایه داری و
 صنعتی راه خروج بیابد . کارتر از کشورهای شرق و غرب و اعضای اوپک خواست
 که در راه کمک واقعی به فقیرترین کشورها ، اشتراک مساعی بعمل آید .
 امپریالیسم آمریکا همکاری فوق را بعنوان تنها راه حل ممکن در پیدگمیری از بروز
 جنگ جلوه میدهد . کارتر در سخنرانی خود خاطر نشان ساخت که دیگر ما خود را از
 ترس دائمی کمونیسم فارغ ساختیم . ترسیکه در گذشته موجب میگفت که بدامان
 هر دیکتاتوری که از کمونیسم میترسید پناه ببریم .
 طبیعتا زمانیکه کارتر این نماینده وفادار خوانوارترین امپریالیسم
 عصر ما صحبت از " رهائی از ترس کمونیسم میکند " منظوره کمونیسم هوگلاوی و
 خروجی و چینی است یعنی کشورهای که ماسک کمونیسم برچهره دارند .
 لیکن بورژوازی سرمایه داری هیچگاه از ترس کمونیسم واقعی رهائی نیافته و نخواهد
 یافت . برعکس کمونیسم واقعی همواره امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را بهراس
 انداخته و خواهد انداخت . این ترس و واژه ، امپریالیستها و رویزونیستها را
 به همکاری و ایجاد هماهنگی در برنامهها و همچنین جستجوی راههای مناسب ممکنه
 جهت تداوم حیات حکومت استثمارگران خود مجبور میکند .
 در این شرایط بحران عمیق اقتصادی ، سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا
 سعی میکند بهروزیهای امپریالیسم - خیانت رویزونیسم مدرن در اتحاد شوروی و
 کشورهای سابق دمکراسی توده ای و چین - را تحکیم بخشد و مورد استفاده قرار دهد .
 امپریالیسم آمریکا این بهروزیها را بمثابة " صدی جهت ناکام ساختن انقلاب و
 مبارزه انقلابی آزادبهر پرولتاریا و خلقها بکار گرفته است .
 رئیس جمهور آمریکا همچنین اعتراف میکند که در گذشته سرمایه داران و

امپریالیسم بخاطر ترس از کمونیسم به پشتیبانی و تا " بید دیکتاتورهای فاشیست
 چون موسولینی ، هیتلر و مهروشیتو و فرانکو پرداختند . این دیکتاتورهای
 فاشیست در کشورهای خود واپسین سلاح بورژوازی سرمایه دار و امپریالیسم جهانی
 علیه اتحاد شوروی زمان لنین و استالین و انقلاب پرولتاریائی جهانی بودند .
 رئیس جمهور آمریکا با اطمینان اعلام میدارد که دولتهای کمونیستی (بخوان
 رویزونیستی) تغییر شکل داده اند . البته نظر ایشان در این مورد اغتشاش
 نیست . کارتر میگوید که " بقای این سیستم بدون تحول امکان پذیر نبود " .
 طبیعتا او خیانت رویزونیستها را با سیستم واقعی سوسیالیستی - کمونیسم
 عوضی گرفته است . امپریالیسم آمریکا سیستم شوروی خروجی را بمثابة یک
 بهروزی سرمایه داری جهانی تلقی کرده و از آن چنین نتیجه میگیرد که خطرناکه
 با اتحاد شوروی بمراتب یکاهم یافته است ، گرچه نه تضادهای فی مابین اتحاد
 شوروی و آمریکا نه رقابت آنها را برای سادت بر جهان نفی نمیکند .
 از نظر کارتر ، دولت آمریکا مساعی خود را در راه حفظ وضع موجود ادامه
 خواهد داد بصبارت دیگر امپریالیسم آمریکا و نهز دولتهای دیگر امپریالیستی
 کوشش خواهد نمود تا در سراسر جهان مواضع خود را حفظ کرده و استحکام بخشد
 و اما در مورد اختلافاتیکه احتمالا بین ایالات متحده و کشورهای دوست یا متحد
 وجود دارد و یا میتواند پدیدار گردد ، امیدوارند که با هم بتواند آنها را
 در چهار چوب وضع موجود حل نمایند .
 کارتر نتیجه گیری میکند که : " سیاست آمریکا باید بر اساس ترکیبی جدید
 از منافع عمومی داخلی و دوجانبه تعیین گردد " . کارتر پس از بررسی " ترکیب " .
 فوق تاکید میکند که کلمه تعهدات خود را در قبال ناتو که باید سازمانی قوی
 باشد اجرا خواهد نمود و بمان ایالات متحده با دمکراسی های صنعتی بزرگ امری
 ضرورت زهرا که آنها نیز از همان ارزشها دفاع میکنند و همه ما باید منظور
 نهل به این هدف (دفاع ارزشها) برای زندگی بهتری مبارزه کنیم " .
 چنانکه دیده میشود ، ایالات متحده در پیوند با رویزونیستها مدرن
 شوروی و رویزونیستها چینی و " دمکراسی های بزرگ صنعتی " مساعی خود را در
 راه ایجاد یک واقعیت نوین " و " جهان نو " مصروف میدارد . به معنی دیگر

ایالات متحده آمریکا سعی میکند سیادت خود را از طریق عوام فریبی با وضع موجود تطبیق دهد. برای حفظ وضع موجود، جلوگیری از سیادت شوروی، تضعیف سوسیال امپریالیسم شوروی، جلب چین بطرف خود و سوق دادن کامل این کشور در جبهه امپریالیسم، خاموش ساختن مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقها، اهدافی است که امپریالیسم آمریکا بخاطر نهل به آنها باید بدان چند امتیاز دروغین سیاسی تن در دهد. اما آمریکا هیچگاه در زمینه نظامی و یاساست حفظ دولتها و خلقهای تحت کنترل و بهوغ خود، در سیاست غارت ثروت های ملی کشورهای دیگر بِنفع خود و دیگر کشورهای صنعتی امتیازی نخواهد داد.

اینست "سیاست جدید" ایالات متحده آمریکا. روشن است که این سیاست برای ماهیچ چیز تازه ای ندارد. همان سیاست امپریالیستی آزمندانه، نواستعماری، سیاست استثمار و انقیاد تا به آخر خلقها و ثروتهای ملی آنان، سیاست سرکوب انقلابات و مبارزات آزادیبخش ملی است. امپریالیسم آمریکا اکنون در صدد است که به سیاست ثابت و کهنه خود به اصطلاح رنگ تازه و جدیدی بدهد. تا بدین ترتیب عناصر ضد انقلاب، چه آنان که حکومت میکنند و چه کسانی که در حکومت نیستند، سلاخی برای مبارزه علیه کمونیسم — بمنابیه عامل برانگیزنده مبارزه آزادیبخش و انقلاب خلقها و پرولتاریا — در دست داشته باشند.

بر خلاف آنچه تئوری چینی "سه دنیا" و تئوری سرمایه داری، رویزیونیستی و عوام فریبانه میگوید، امپریالیسم آمریکا هنوز در حال تهاجم است، و سعی میکند پیمانهای قدیمی خود را حفظ کرده و در ایجاد پیوندهای جدید بِنفع خود و به ضرر سوسیال امپریالیسم شوروی و هر نیروئی که بتواند امپریالیسم آمریکا را تهدید کند، بکوشد. آمریکا مساعی خود را بویژه جهت تقویت سازمان سیاسی نظامی و تجاوزگر ناتو مصروف میدارد.

در بازی استراتژیک ایالات متحده از وخیم کردن روابط خود با اتحاد شوروی خودداری کرده و صرفنظر از بیانات کارتر مبنی بر تولید بعب نترنی، مذاکرات سانت (SALT) را دنبال می نماید. با این حال، گرایش حفظ وضع موجود، بین آمریکا و شوروی بچشم میخورد.

طبعمنا مساعی مشكوك ایالات متحده، ناتو و اتحاد شوروی در حفظ وضع موجود نافی

وجود تضاد بین آنها نیست. اما تضادهای مذکور هنوز بدرجه ای نرسیده است که طبق تئزهای چینی بروز جنگ قریب الوقوع در اروپا توجیه شود. در حال حاضر امپریالیسم آمریکا به پشتیبانی چین و تقویت نظامی اقتصادی این کشور پرداخته است. سرمایه آمریکائی بطرف این کشور سرازیر گشته و سرمایه گذاری های کلان بصورت وام های علنی (آذکار) توسط بزرگترین بانکهای آمریکائی و حتی دولت ایالات متحده انجام بگیرد.

ایالات متحده با تمام نیرو و با رعایت احتیاط برگ چین را بازی میکند و سر عین حال بازی با برگ ژاپن را ادامه داده و خواستار هیچگونه کنورتی در روابط آمریکا و ژاپن نیست. خواست آنها همکاری متقابل و برای آمریکا نیرومند ساختن ژاپن و تبدیل این کشور به اسرائیل دیگر در خاور دور، اقیانوس آرام، و جنوب شرقی آسیا میباشد و شاید هم در موقع مناسب استفاده از ژاپن علیه چین. قرار داد دولتی و همکاری بین چین و ژاپن در چنین شرایطی منعقد گشت.

این قرارداد هم اکنون و در آینده ابعاد جدیدتری بزرگتری بخود گرفته و خواهد گرفت و سرنوشت جهان از تاثیرات متعدد خطرناک و عوم آن بر حذر نخواهد ماند، چرا که ژاپن و چین همکاری نظامی - اقتصادی نزدیکی بین خود برقرار کرده و به ایجاد مناطق نفوذ مجزا با مشترک، بالخصوص در آسیا، استرالیا و سراسر منطقه اقیانوس آرام دست خواهند زد. این همکاری طبعا در وهله اول زیر سایه پیمان با آمریکا و تبلیغات جنگ علیه سوسیال امپریالیسم شوروی انجام خواهد گرفت.

عمده ترین هدف پیمان چین و ژاپن، توقف و تضعیف اتحاد شوروی جهت بیرون راندن آن از سینجیری، مغولستان و جاهای دیگر، غنشی کردن نفوذ سوسیال امپریالیسم در سراسر آسیا اقیانوسیه و در کشورهای عضو ASEAN است. چنین استراتژی مشترک امپریالیسم آمریکا، چین و مهلبتاریست های ژاپنی، ایالات متحده تلافی میکند به کمک چین و ژاپن عتافته و با تحکیم پیمانهای موجود، این دو کشور را تحت رهبری خود در آورد و آنان را به مبارزه علیه شوروی برانگیزاند.

از سوی دیگر امکان دارد که روزی سیاست‌هیمنانی، مزورانه، امپراطور منقانه، غیر اصولی و سرشار از خصمه امپریالیستی - نظامی چین و ژاپن در مقابل ابر قدرتی که به آنها باری رسانده است قد علم کند. همانطور که در گذشته آلمان هیتلری به يك نیروی مخوف فاشیستی تبدیل گشت و حلات خود را علیه متحدین آمریکا متوجه ساخت و حتی علیه آمریکا وارد جنگ کرد.

آمریکا نمی‌تواند ما بین نیروهای رعد یا بنده چین و ژاپن تعادل حفظ خود، اما روزی کنترل این تعادل از دست خارج شده و بهمان امپریالیستی نظامی چین و ژاپن نه تنها غوری بلکه آمریکا نیز در مخاطره خواهد انداخت زیرا که منافع این دو کشور بزرگ امپریالیستی آنها در انطباق با نفعه‌های سیاست‌جویی آنها در آسیا و دیگر نقاط و تضمین امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم غوری قرار دارد.

در بهمان‌ناتو، ایالات متحده آمریکا مقام ارجح را داراست و از نفوذ بسیاری در زمینه نظامی سیاسی - اقتصادی برخوردار می‌باشد. اما علی‌رغم وحدت‌نرونی در ناتو این سازمان مذکور در ارتباط با نفوذ هر يك از اعضا که در صد کسب ارجحیت هستند، به جناح‌های گوناگون تقسیم شده است.

موقعیت جمهوری فدرال آلمان در ناتو سال به سال استحکام بیشتری می‌یابد. نیروی اقتصادی سیاسی و همچنین تجارت اسلحه آلمان از حدود مرزهای بازار مشترک اروپا با فراتر می‌رود. در حال حاضر سیاست آلمان غربی جنبه‌های انتقام‌جویانه فاشیستی و خودکامی بخود می‌گیرد. این سیاست در پی ایجاد مناطق نفوذ خاص خود می‌باشد. این امر طبیعتاً مورد تأیید انگلستان و فرانسه نیست. این دو کشور از همکاری با آمریکا در بهمان ناتو می‌پسندند.

آلمان غربی در صد یکبارجه کردن مجدد دو آلمان است تا حکومت واحد قدرتمندی با ظرفیت عظیم نظامی بوجود آورد، چنین حکومت واحدی سوسیال امپریالیسم غوری را تهدید خواهد کرد و میتواند در صورت بروز جنگ جهانی، در کنار ژاپن و چین جهان را به مخاطره اندازد. آلمان غربی دارای روابط بسیار نزدیکی با چین بوده در زمینه مبادلات تجاری با این کشور در راه کشورهای اروپائی قرار دارد این کشور بزرگترین و نیرومندترین وام‌دهنده و فروشنده تکنولوژی و اسلحه

مدرن به چین می‌باشد.

از طرف دیگر چین مورد علاقه فراوان انگلستان و فرانسه نیز می‌باشد و بدین جهت ممالک اخیر روابط خود را با این کشور توسعه می‌بخشند. اما منافعی که چین را به بن پیوند می‌دهد قابل توجه تر است. این امر موجب نگرانی فرانسه و انگلستان گشته زیرا که تقویت باز هم بیشتر جمهوری فدرال آلمان، امکان گسترش تسلط این کشور را بر اعضای دیگر ناتو و بازار مشترک اروپا تشدید میکند مشاهده می‌شود که دولتهای انگلستان و فرانسه همزمان با ابراز دوستی در مورد روابط با چین، تا کید میکنند که مایلند مناسبات اقتصادی و دوستانه خود را با اتحاد شوروی توسعه دهند. بن نیز چنین می‌گوید. اما دولت آلمان غربی روابط خود را با چین که ظاهراً امروزه به دشمن عمده شوروی تبدیل گشته است، سریعتر بسط می‌دهد.

گروه فاشیستی اغترواس، ژنرال‌های هیتلری و انتقام‌جویان واقعی و قدرتمند بن علناً خود را نزدیک‌ترین متحدین چین می‌نامد. به این علت چین آلمان فدرال را در مقایسه با انگلستان و فرانسه با چشم دیگری می‌نگرد.

استراتژی سوسیال امپریالیسم غوری

عمده‌ترین هدف داروخته خروشف به مجرد کسب قدرت سیاسی، تخریب دیکتاتور پرولتاریا، احیای سرمایه‌داری و تبدیل شوروی به يك ابر قدرت امپریالیستی بود.

خروشف و داروخته اش با تحکیم مواضع خود پس از مرگ استالین برای به حمله علیه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم پرداخته و از راه حمله به استالین بوسیله تهمت‌هایی که از مدتها پیش تبلیغات کثیف بورژوازی سرمایه‌داری جهانی ساخته بود به مبارزه جهت‌پرد مارکسیسم - لنینیسم دست زد. گروه خروشف آرزوهای سرمایه را برآورده ساخت و خود سخنگوی آن علیه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب فدرال شوروی شد و وظیفه انهدام سیستماتیک

ساختمان سوسیالیستی در اتحاد شوروی را بر عهده گرفت، به مبارزه* برای
 آزاد کردن سیستم سوسیالیستی دست زد و به تبدیل حکومت دیکتاتور پرولتاریا
 حکومت بورژوازی و تحقق تحول سرمایه داری اقتصاد و فرهنگ پرداخت.
 اتحاد شوروی پس از اینکه به یک کشور رومیزیونیستی و دولت سوسیال -
 امپریالیستی تبدیل گشت به تدوین استراتژی و تاکتیک خاص خود پرداخت. گروه
 خروچیفیستی تدوین نمود که بر اساس آن امکان میافت که کلیه فعالیت های
 خود را بوسیله* جمله پردازیهای لنینیستی ببوهاند. گروه خروچیف ایدئولوژی
 رومیزیونیستی را آنچنان تدوین کرد تا در نظر پرولتاریا و خلقها بمثابه*
 مارکسیسم - لنینیسم دوران جدید قلمداد گردد و به کمونیست ها چه در داخل
 و چه در خارج از کشور وانمود سازد که در *اتحاد شوروی انقلابی شرایط سیاسی
 ، ایدئولوژیک و اقتصادی تحول جهان دنبال میهود* و این انقلاب نه تنها ادامه
 میابد بلکه اتحاد شوروی در مرحله* ساختمان جامعه* کمونیستی بدون طبقات و
 زوال حزب و دولت قرار دارد.

حزب از صفات پیشگام طبقه* کارگر ، نیروی واحد سیاسی رهبری کننده* دولت
 و جامعه تهی گشت و به حزبی تبدیل شد که بر آن عوامل آپاراتچیکگی و K G B
 تسلط یافتند. رومیزیونیست های شوروی حزب خود را حزب تمام خلق نامیدند و آن
 را بچنان حالتی در آوردند که تبدیل به حزب بورژوازی نخواست* شوروی گشته و
 دیگر نمیتوانست حزب طبقه* کارگر باشد.

رومیزیونیست های شوروی به تبلیغ همزیستی مسالمت آمیز خروچیفی بمثابه* خط
 منی عمومی جنبش کمونیستی بین المللی دست زده " و رقابت مسالمت آمیز بی -
 امپریالیسم آمریکا " را بمنزله* تنها راه پیروزی سوسیالیسم در شوروی و دیگر
 کشورها قلمداد کردند. آنها اعلام نمودند که انقلاب پرولتاریائی وارد مرحله*
 نوینی شده بطوریکه پیروزی از راه های بجز طرق قهر آمیز کسب قدرت توسط پرولتار
 امکان پذیر است. برغم آنها کسب قدرت سیاسی از راه های دمکراتیک ، مسالمت
 آمیز و پارلمانتاریستی با توسل به رفم امکان پذیر است.

رومیزیونیست های خروچیفی با سو* استفاده از نام لنین و حزب بلشویک تمام
 ماسعی خود را جهت تحمیل خط منی ضد مارکسیستی (تجدید نظر در قسثوری

مارکسیسم - لنینیسم) بر کلیه احزاب کمونیست جهان مصروف داشتند.
 آنها مایل بودند که احزاب کمونیستی و کارگری جهان به این خط منی
 رومیزیونیستی پیوسته و به احزاب ضد انقلابی و ابزار کشور دیکتاتوری
 بورژوازی در خدمت سرمایه داری تبدیل گردند.

لیکن برخلاف آنچه ایشان کاملاً موفق نشدند زیرا که در وهله* اول حزب کار
 آلبانی در اجرای قاطعانه مارکسیسم - لنینیسم و دفاع از اصالت آن ماستواری
 خلل نا پذیر نشان داد.

در آن موقع برخی از احزاب از خود تردید نشان داده و بعضی نه کاملاً
 مارکسیستی - لنینیستی به پیروی از سمت گیری خروچیفی کاملاً تن در ندادند.
 باره ای از آنها در لفافه و سپس صریحاً در برابر تزه های خروچیف سر تسلیم
 فرود آوردند. در آن زمان حزب کمونیست چین به مخالفت با خروچیف و طرفدارانش
 بها خاست اما چنانکه سیر امور نشان داد ، حزب مذکور بدنبال اهدافی روانه
 بود که با اهدافی که حزب کار آلبانی بخاطر آن به مبارزه علیه رومیزیونیسم
 خروچیفی دست زد در تباین کامل قرار داشت.

گروه خروچیف پس از بقدرت رسیدن به تدوین پلاتفرم سیاست خارجی پرداخت ،
 سوسیال امپریالیسم شوروی مانند امپریالیسم آمریکا سیاست خارجی خود را بر
 پایه توسعه طلبی ، سیطره جوئی از ورای سابقه تسلطاتی ، اعمال فشار و
 خرابکاری ، تجاوزگری نظامی اقتصادی و ایدئولوژیک بنا نهاد. هدف این
 سیاست ، استقرار سلطه* سوسیال امپریالیسم در سراسر جهان بود.

کشورها COMECON همواره تحت سیاست نو استعماری اتحاد شوروی قرار داشته
 و اقتصاد آنها به زائده* اقتصاد سوسیال امپریالیسم شوروی تبدیل گشته است.
 اتحاد شوروی از پیمان ورشو جهت انقیاد کشورهای عضو و استقرار نیروهای عظیم
 نظامی بر این کشورها که هیچگونه تفاوتی با ارتش های اغفالگر ندارند ،

استفاده میکند. پیمان تجاوزگر و نظامی ورشو در خدمت سیاست فشار ، شانناژ

و مداخلات نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی است. " تئوری های " رویزیونیستی - امپریالیستی " جامعه " سوسیالیستی " ، " تقسیم سوسیالیستی کار " ، " حاکمیت محدود " و " ادغام اقتصادی سوسیالیستی " در خدمت سیاست نو استعماری شوروی میباشد . لیکن تسلط بر کشورهای قمر ، سوسیال امپریالیسم را قانع نمی سازد بطوریکه مانند آمریکا در پی تسخیر بازارهای جدید و مناطق نفوذ سرمایه گذاری در کشورهای مختلف و همچنین غصب منابع مواد اولیه ، توسعه " استعمار نوین در افریقای لاتین و میباشد .

سوسیال امپریالیسم شوروی در ارائه سیاست توسعه طلبانه و برتری جویانه خود به تدارک برنامه " استراتژیک که یک سلسله آکسیون های اقتصادی سیاسی ایمنولوژیک و نظامی را در بر میگیرد پرداخته است . از طرف دیگر رویزیونیستهای شوروی بمنظور خرابکاری در انقلابات و مبارزات رهایی بخش خلقها شیوه های عملی امپریالیسم آمریکا را مورد استفاده قرار میدهند .

معمولا سوسیال امپریالیستها توسط ابزار خود یعنی احزاب رویزیونیستی وارد عمل میگرددند . ضمنا طبق موارد و شرایط معین در صدد فاسد کردن و خریدن هیئت های حاکمه کشورهای کم رشد نیز میباشد .

با عرضه " کمکهای اقتصادی اسارت با رسمی میکنند که در کشورها رخنه نمایند بر گریه های نظامی بین گروههای مختلف را دامن میزنند و خود در کنار این با آن گروه قرار میگیرند ، به توطئه و کودتا توسل میجویند تا رژیمهای طرفدار شوروی را بر سر قدرت بنشانند ، و همانطور که همراه با کوبانیها در آنگولا و اتیوپی و جاهای دیگر عمل نمودند ، به مداخله " نظامی مستقیم دست میزنند .

سوسیال امپریالیستها شوروی ، دخالت و اعمال سیادت طلبانه و نو استعمار خود را ، تحت پوشش کمک و پشتیبانی از نیروهای انقلابی ، انقلاب و ساختمان سوسیالیسم انجام میدهند . در واقع آنها به ضد انقلاب کمک میکنند .

اتحاد شوروی رویزیونیستی در صدد راه گشایی جهت اجرای برنامه های توسعه طلبانه ، نو استعماری بوده و سعی میکند ، همچنین وانمود سازد که گویا از سیاست لنینی و انترناسیونالیستی پیروی کرده ، متحد ، دوست و مدافع حکومت های نوپای ملی و کشورهای کم رشد و میباشد . رویزیونیستها مدعی هستند که

در صورت پیوند با آنها و " جامعه سوسیالیستی " که بمنزله " عمیقترین نیروی محرکه جهان کنونی قلمداد میشود ، کشورهای مذکور میتوانند با موفقیت در راه آزادی ، استقلال و سوسیالیسم گام بردارند . بدین منظور " تئوری " راه رشد غیر سرمایه داری " و " سخت گیری سوسیالیستی " را اختراع کردند .

استراتژی سوسیال امپریالیسم شوروی برخلاف دعوی عاملین آن هیچگونه وجه مشترکی با سوسیالیسم و لنینیسم ندارد . این استراتژی متعلق به کشور امپریالیستی بر اشتهاست که در صدد توسعه سیادت و استیلای خود در سراسر قاره ها و کشورها میباشد .

سیادت سلطه جوئی و نو استعماری اتحاد شوروی رویزیونیستی با سیادت ایالات متحده و از مدتی قبل با سیاست چین روبرو میگردد . این امری است اجتناب ناپذیر . بدین ترتیب منافع امپریالیستها که بخاطر تقسیم مجدد جهان مبارزه میکنند در مقابل هم قرار میگردد . محضا همین منافع و مبارزه است که ابر قدرت ها را در برابر هم قرار داده و هر یک از آنها را در استفاده از کلیه امکانات و نیروهای خود جهت تضعیف رقیب با رقیبان به حرکت وامیدارد . و مادامیکه حدت این تصادمات آنها را به درگیری نظامی نکشاند ، این وضعیت ادامه خواهد یافت .

استراتژی سوسیال امپریالیسم چین

سرمایه داری از پیش نشان میدهد که چین در رویزیونیسم ، سرمایه داری و امپریالیسم فرورفته و سعی میکند که در این راه وظایف استراتژیک خود را در مقیاس ملی و بین المللی تحقق بخشد .

در زمینه " ملی سوسیال امپریالیسم چین وظایف ذیل را بعهده گرفته است . - انهدام اقداماتیکه پس از آزادی کشور صورت گرفت و دارای صحت سوسیالیستی بود - استقرار سیستم سرمایه در پایه ورو بنا - تبدیل چین به یک کشور نیرومند سرمایه داری تا پایان قرن بیستم ، از طریق تحقق آنچه که خود " مائو تسی تونگ

صنعت - کشاورزی - ارتش و علم مینامند.
 سوسیال امپریالیسم چین برای استقرار نظامی مبارزه میکند که خاصیت
 بورژوازی سرمایه دار کهنه و نوحاشته خلق است. رویزیونیستها ی چینی سعی
 میکنند این نظام و سلطه را از طریق فاشیسم و حلق سرکوب برپا داشته و با ایجاد
 وحدت بین ارتش و پشت جبهه و پشت جبهه را در خدمت سرکوب نظامی قرار دهند.
 اشکال و شیوه هایی که بهمین توجه رهبری چین را جهت اجرای آن در چین
 بخود جلب نموده است، اشکال و شیوه های تبتوتی و بالاس " اتوزسیون" (خودادی)
 یوگلاوی میباشد همراه کمیسیون های متعدد و هیئت های نمایندگی چینی متعلق
 به بخشها و شاخه های مختلف به مطالعه عمومی سیستم و تجربه " سوسیالیسم"
 سرمایه داری یوگلاوی در محل مفعالند.

این سیستم و تجربه هم اکنون درجهن بمورد اجرا گذاشته شده است. لیکن
 از سوی دیگر رهبران رویزیونیست چینی مجبور به قبول شکست های اتوزسیون
 تهنیت گشته و بالاجبار میبایست به شرایط خاص کشور خود که با یوگلاوی کاملاً
 متفاوت است توجه نمایند. بعلاوه رهبران رویزیونیست چین ضروری میدانند که
 بسیاری از شیوه ها و اشکال سرمایه داری را بعاریت گیرند زیرا که بزعم آنها
 این اشکال و شیوه ها " مؤثر بودن" خود را در ایالات متحده و آلمان غربی،
 ژاپن و دیگر کشورهای بورژوازی نشان داده است. ظاهراً سیستم سرمایه داری که
 در چین برپا میگردد توسعه می یابد مخلوطی از اشکال و شیوه های مختلف
 رویزیونیستی و سرمایه داری و سنتی چین خواهد بود.

برای تبدیل چین به یک نیروی بزرگ سرمایه داری، رویزیونیستها ی چینی
 به یک دوره صلح احتیاج دارند. شمار " نظم بزرگ" که در گذر ۱۱ حزب
 چین مطرح گردید جوابگوی این ضرورت است. برای استقرار چنین " نظمی" از طرفی
 باید به استقرار رژیم سرمایه داری از نوع دیکتاتوری فاشیستی پرداخت و از طرف
 دیگر به هر قیمت به حفظ صلح و سازش بین گروه های رقیب که همواره در حزب و
 دولت چین موجود بوده و هستند همت گماشت. و اما تا کی این صلح و نظم حفظ خواهد
 گشت آینه نشان خواهد داد.

سیاست رهبران چینی در جهت تبدیل این کشور به یک ابر قدرت طالب بهره گیری

اقتصادی و نظامی از امپریالیسم آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری توسعه
 یافته و متحد آمریکا می یابند.

سیاست چین مورد توجه بسیار جهان سرمایه داری بویژه امپریالیسم آمریکا
 قرار گرفته است. ایالات متحده این سیاست را بمنزله پشتیبانی از اخترا تزی
 حفظ سرمایه داری و امپریالیسم تقویت استعمار نوین و سرکوب انقلابی معامول
 ساختن سوسیالیسم و تضعیف رقیب یعنی اتحاد شوروی قلمنا میکند.
 طبق بیانات کارتر ما امپریالیسم آمریکا طالب همکار ی نزدیک با چین میباشد
 و ی تأکید نمود که: " ما روابط چین و آمریکا را بمثابه عنصر اساسی سیاست
 عمومی آمریکا دانسته و چین را بعنوان نیروی کلیدی در امر صلح قلمنا میکنیم."
 چین جنوبی خود خواستار همزیستی مسالمت آمیز تا سرحد امکان با ایالات
 متحده میباشد.

بر اساس برداشتها و مواضع مذکور، چین در ردیف کشورهای بورژوا سرمایه داری
 قرار میگیرد که بمثابه دولت حمایت خود را بر امپریالیسم آمریکا بنا می نهد.
 چرخش چین بسوی امپریالیسم آمریکا چنانکه شوروی و دیگران به آن دچار گفتند
 روز بیشتر واقعیت می پذیرد. امپریالیستها خود نیز به این امر واقفند و از این
 " واقعیت جدید" خرسند. آنها میگویند " درگیری های ایدئولوژیک موجود بین
 ایالات متحده، اتحاد شوروی و چین در سالهای ۵۰ اکنون خفیف تر گشته و ضرورت
 همکاری بین ابر قدرتها هر روز بیشتر می میگردد....."

امپریالیستها ی آمریکا و هرزیدنت کارتر حاضرند ما نامیکه منافعیان در
 خطر نیافتد، چین را در زمینه نظامی و اقتصادی تقویت کنند. آنها به مناسی
 رهبران رویزیونیست چینی دست میزنند، زیرا که اخترا تزی چین کمک قابل توجهی
 در راه تحلق سعادت خواهی امپریالیسم آمریکا می یابند.

چین نیز بنوبه خود به تفویق موضع گیریها و اقدامات آمریکا بر علیه
 اتحاد شوروی رویزیونیستی پرداخته سعی میکند که اقدامات مذکور را بنفع انقلاب
 و کوشش در جهت تضعیف خطرناکترین نیروی بزرگ جهان، سوسیال امپریالیسم شوروی
 بنمایاند. و از سوی دیگر امپریالیسم آمریکا به تفویق موضع گیری و اقدامات
 چین علیه شوروی معاودت میورزد زیرا که طبق سخنان یکی از همکاران نزدیک کارتر

« منافع چین و شوروی نوعی بنیان کلی کثیرالوجه را ایجاد نمیکند » که امپریالیسم آمریکا بنیان مذکور را ترجیح داده و آنرا منطبق با برداشت خود « از عکلی که جهان باید بر آن مبتنی باشد » میدانند. بعضی دیگر شکل و عمود ای که آمریکا با توسل به آن، دیگران را به درگیری برمی انگیزد تا خود آسانتر بر جهان مسلط گردد.

سیاست پراگماتیستی و نا روغن چین مابین کشور را بسوی اتحاد با امپریالیسم آمریکا و نیز قلمداد کردن سوسیال امپریالیسم شوروی بمنظور خطر دشمن عمده روانه ساخت. فردا، زمانیکه چین به هدف خود، مبتنی بر تضعیف سوسیال امپریالیسم برسد، آنگاه که طبق منطق خاص خود مفاهیم کند که امپریالیسم آمریکا نیرومند می شود. آنگاه از آنجا که بر امپریالیسمی علیه امپریالیسم دیگر تکیه میکند به تغییر موضع در مبارزه مبارزت خواهد ورزید. و بدین ترتیب از نظر چین امپریالیسم آمریکا خطرناکتر خواهد گردید در قبال آن موضع خلاف گذشته اتخاذ خواهد کرد. این امر حقیقتاً امکان پذیر است. در سال ۱۹۵۶ هنگام برگزاری هفتمین کنگره خود رویزونیستهای چینی امپریالیسم آمریکا را بعنوان خطر عمده ارزیابی کردند. سپس در سال ۱۹۶۹ در کنگره ۹ خطر عمده را ۲ ابر قدرت امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی تشکیل داده و در اوت ۱۹۷۳ طی کنگره ۱۱ تنها سوسیال امپریالیسم شوروی را دشمن عمده خواندند. با چنین نوسانات و چینی سیاست پراگماتیستی امکان دارد که در کنگره های ۱۲ و ۱۳ از سوسیال امپریالیسم شوروی پشتیبانی نمود و امپریالیسم آمریکا بمنظور دشمن عمده قلمداد گردد و این حرکت تا هنگام تبدیل چین به یک نیروی بر مایه ناری بزرگ که هدف چین است ادامه یابد. آنگاه این کشور چه نقشی در عرضه بین المللی ایفا خواهد کرد؟ نقش آن -

هیچگاه انقلابی نبوده بلکه ضد انقلابی و عقب گرا خواهد بود. همان با ژاپن، سنگبری مهم سیاست خارجی چین است. انعقاد پیمان نزا دهرستانه بین این دو دولت که اخیراً توسط قرار داد چین و ژاپن تثبیت گشت، چنانکه در قبل تاکید کردیم هدفی جز تحقق برنامه های استراتژیک چین و ژاپن جهت تسلط مشترک بر آسیا و کشورهای ASEAN (پیمان نظامی کشورهای جنوب شرقی آسیا) و اقیانوسیه ندارد. انعقاد این قرار داد مودت با ژاپن برای رویزونیستهای چینی ضرورتی

است تا بتوانند در کنار مملیقا ریهت های ژاپنی به تهدید در صورت امکان نابودی و امحاء نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی در آسیا بپردازند. لیکن چین در صدد است که پیوندهای خود را با ژاپن جهت دریافت وام و وارد ساختن تکنیک و تکنولوژی و اسلحه و مورد استفاده قرار دهند و بدین ترتیب امیال خود را مبنی بر تبدیل چین به یک قدرت بزرگ تحقق بخشد. چین برای همکاری اقتصادی همه جانبه با ژاپن اهمیت خاصی قائل است و بطوریکه بعضی از نیمی از تجارت خارجی چین با ژاپن انجام میگردد. سوسیال امپریالیسم چین در اجرای سیاست توسعه طلبانه امر به گسترش هر چه بیشتر نفوذ خود در آسیا مفسول است. در حال حاضر هیچگونه نفوذی در هندوستان ندارد در حالیکه آمریکا و شوروی در همین کشور ناری منافع خاص یا مشترکی در چهارچوب تکامل غرایط و پیمانهای آینده میبایند. چین مایل است روابط دیپلماتیک خود را حتی بمقدار اندک با هند بهبود بخشد. لیکن هند مدعی خاک تبت است و به منظور اعمال نفوذ احتمالی چین در پاکستان مبارزه خواهد کرد زیرا که این کشور استراتژیک با ایران و افغانستان مرز مشترک دارد از این نقطه رقابت بر سر منطقه نفت خیز خاور میانه و تحت سلطه امپریالیسم آمریکا شروع میگردد. نفوذ چین در این منطقه با دشواری های بسیاری رو بروست. سیاست چین در این قسمت مخالف منافع حلقهای عربی و مطابق منافع آمریکا است. البته تا هنگامیکه مواضع چین تقویت گردد. چین همراه با کشورهای عربستان، ایران و غیره به آسیا و آسیای شرقی خواهد رسانید تا سد نیرومندی در مقابل نفوذ سیاسی اقتصادی و نظامی شوروی در این منطقه حیاتی امپریالیسم آمریکا و اروپا بوجود بیاید.

سوسیال امپریالیستهای چینی برای تحقق اهداف خود توجه خاصی به اروپای غربی مبذول میدارند. هدف آنها قرار دادن اروپای غربی در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی است و به این دلیل با تمام امکانات از ناتو و پیمان کشورهای اروپائی با ایالات متحده، بازار مشترک و اروپای متحده پشتیبانی میکنند. سوسیال امپریالیسم چین در برنامه استراتژیک خود گسترش نفوذ و سیادت بر کشورهای به اصطلاح خود « دنیا سوم » را دنبال میکند. « تئوری » « دنیا سوم » برای چین حائز اهمیت بسزائی است. این « تئوری » در عوالم

و خیال توسط مائوتسه دون فرموله نگفته بلکه اهداف سیاست طلبی عصبی را بر تکیه
سلطه چین بر جهان دنبال میکند. جانفیمان مائو اعتراضی وی و چونن لای را ادامه
میدهند.

اهداف استراتژیک چین به آنچه که "دنیا ی غیر متعهد" نام دارد و مورد
ستایم تیتوشیم است گترس میآید. بین این "دنیاها" هیچگونه تفاوتی وجود ندارد
زیرا که برهم انعام عده اند. تنهیم اینک چه نولتهائی جزو "دنیا ی سوم" بوده
و وجه مشخصه آنها نسبت به کهورهای "غیر متعهد" کدام است و یا مجموعه
"غیر متعهد" شامل چه نولتهائی میشود و ویژگی آنها نسبت به کهورهای دنیا ی
سوم چیست. بسیار رفوار است. بدین ترتیب به هر صورتی که نام گذاری شونده
منظور همین نولتها خواهند بود. به این علت نیز هست که روابط بسیار دوستانه
با تیتو و یوگلاوی بر سطح نولتها و احزاب و همچنین در زمینه های ایشتولوزیک
سیاسی نه اقتصادی و نظامی برای رهبری چین حائز اهمیت بسزائی است.

وحدت نظر رویزیهونستهای چینی و یوگلاوی مانع بخدمت گرفتن این دوستی
صمیمانه محبت تحقق اهداف خاص هر یک از آنها نمیگردد.

تیتو در صدد است که از بیانات هو اکو افنگ مبنی بر وفاداری حزب
یوگلاوی و تیتو به مارکسیسم - لنینیسم صحت سو سیالیستی اتوژیسیون مارکستی
لنینستی بودن سیاست داخلی و خارجی تیتوشیمها، بنبغ خود استفاده کند. تیتو
میخواهد بدینوسیله نشان دهد که افکارگری انحرافات ضد مارکستی، سیاست
عونستی، جانباری از امپریالیسم و در غلطیدن وی در رویزیهونیم تهممت
طرفداران استالین بوده و بر این اساس خود را در مقیاس بین المللی افزایش دهد.
از سوی دیگر هو اکو افنگ بمنظور اجرای آنچه که گفایم چین بسوی اروپا
نام دارد روابط خود را با یوگلاوی مورد استفاده قرار میدهد.

رویزیهونستهای چینی می میکنند که از دوستی با تیتوشیمها - این قهرمانان
"سیاست غیر متعهد" بمثابه "مجرای مهمی که از طرف آنها میبود به کهورهای غیر-
متعهد نفوذ کرنو در آنها تسلط یافت استفاده کنند. هو اکو افنگ در طی مسافرت
خود به یوگلاوی، بی جهت به مناحی جنبی "کهورهای غیر متعهد" نپرداخت و آنها
بمنوا نبروی قابل ملاحظه در مبارزه "خلقها علیه امپریالیسم" و کلونیالیسم و

خطره جوئی معرفی نکرد. هو اکو افنگ به تمجید جنبی مذکور و تمنو برداخت زیرا
که خود این خواب و خیال را در سر می پروراند که کنترل این جنبی را در دست
گیرد و مرکز آنها در بکن مستقر گرداند.

سیاست سوسیال امپریالیسم چین در کلیه جهات خود، سیاست یک قدرت بزرگ
امپریالیستی، سیاستی ضد انقلابی و جنگ طلبانه بوده و هر روز بیشتر مورد تنفر
خلقها قرار خواهد گرفت. که آنها بدور انداخته، طرد نموده و با آن مبارزه
خواهند نمود. * * *

ابر قدرتها ی امپریالیستی فوق الذکر کماکان امپریالیست و جنگ طلب باقی
مانده و امروز با فرنا جنگ بزرگ اتمی را نامنکر جهان خواهند نمود. امپریالیسم
آمریکا سعی دارد هرچه بیشتر پنجه های خود را در اقتصاد خلقها فروبرد، و حال
آنکه سوسیال امپریالیسم غروری که اندک مدت است که جنگال خود را نمایان ساخته
در صدد فرو بردن آنها در کهورهای مختلف جهان میباشد تا بدینوسیله به ایجاد
مواضع نو استعماری و امپریالیستی و همچنین تحکیم آنها بپردازد. ولی "اروپای
متحد" ای نیز موجود است که بوسیله ناتو با آمریکا در پیوند است. بجز در
مورد برخی از اعضا، فاقد گرایمات امپریالیستی در سطح کلی. از طرف دیگر
چین که متعهد است به ابر قدرتی تبدیل شود با مملیتهای رسته های بیباغانه، زاپنی
وارد میدان گفته است. این نو امپریالیسم متحد عده اند تا با تبدیل خود به یک
نمروی واحد امپریالیستی در مقابل دیگران قرار گیرند. در این شرایط خطر بزرگ -
جنگ جهانی شدت میآید، بهمانهایی موجود کنونی رو به تجزیه میباشد به این معنی
که فرست گیری و نه در محتوی آنها تغییراتی انجام خواهد گرفت.

سخنان زیبایی که راجع به خلق سلاح نو سازمان ملل و با در کنفرانس های
بعین المللی امپریالیستی گفته میشود جز عوام فریبی چیز دیگری نیست. امپریالیست
خود به ایجاد و دفاع از انصار سلاح های استراتژیک دست زده انده آنها را برای
حفظ صلح و امنیت ملل، بلکه بخاطر سودهای کلان، مرکوب انقلاب و خلقها، بخاطر
برافروختن جنگهای تجار و زرکارانه، به تجارت بزرگ اسلحه دست میازند.

استالین میگوید: "نولتهای بورژوازی دیوانه وار خود را مسلح میازند به
چخاطر؟ بیعک منظور فقط حرف نیست بلکه جنگ منظور نظر آنهاست. امپریالیستها

محتاج به جنگ اند چرا که جنگ تنها وسیله تقسیم مجدد جهان به بازارها - منابع و مواد اولیه و مناطق مورد استفاده سرمایه میباشد.^۱

بهنگام ابرقدرت در کار رقابت خود که مستقیماً "بجنگ منجر میگردد" با توطئه جیتی برای دولتهای مختلف جهان سوم "کشورهای غیر متعهد" و سایر کشورهای در حال رشد به افروختن جنگهای متعدد محلی دست خواهند بازید.

کارتر اظهار داشته است که امکان بروز جنگ تنها در دو نقطه از کره زمین - خاورمیانه و افریقا - وجود دارد. این امر قابل فهم است زیرا که متخاصمان ایالات متحده در این دو منطقه جهان بهیچاز سایر نقاط دارای منافع میباشد. در خاورمیانه نفت موجود است و در قاره پر ثروت افریقا برخوردار منافع بزرگ اقتصادی فائز است و نواستعماری جهت تقسیم بازارها و مناطق نفوذ بین ابرقدرتها که در پی حفظ و تحکیم و تسخیر مواضع جدید هستند وجود دارد.

گفته از خاورمیانه و افریقا منافع ابرقدرتها در مناطق دیگر چون آسیای جنوب شرقی در تضاد است. آمریکا و شوروی همراه با چین به ایجاد مناطق - نفوذ و تقسیم بازارها مبادرت میورزد. این امر باعث درگیریهایی میگردد که در برخی موارد به جنگهای محلی تبدیل میشود. هدف از این جنگها بهیچوجه آزادی خلقها نبوده بلکه استقرار و یا عزل گروه های حاکم سرمایه داری محلی است که از این با آن ابرقدرت طرفداری میکنند. سوسیالیسم امپریالیسم شوروی و امپریالیسم آمریکا دو اژدهائی هستند که از اعتماد خلقها برخوردار نمیباشند در مورد چین نیز این چنین میباشد.

زمانیکه ابرقدرتها نتوانند منافع آزمندان خود از راههای اقتصادی ایدئولوژیک و دیپلماتیک تأمین نمایند همزمانیکه تضادها به حادثترین مرحله برسد و زمانیکه قراردادهای "رفرم"ها قادر به حل تضادها نگردد تاوقت بین این ابرقدرتها جنگ در خواهد گرفت. خلقها که با این ترتیب به جنگ خونین

۱- استالین - آثار چاپ آلبانی، جلد ۱۲، صفحه ۲۴۳ - ۲۴۴

کمانده خواهند شد، باید از تمام امکانات خود استفاده نمایند تا غافلگیر نگردند و در جنگ غارتگرانه بین امپریالیستها خرابکاری نمایند تا جنگ ابعاد جهانی بخود نگیرد. هر صورت عدم موفقیت جنگ را به جنگ آزادبخش تبدیل کنند و از آن بهروز بهروز آیند.

نقش تئوریسم و سایر جریانهای رومیزیونیستی در استراتژی

عمومی امپریالیسم و سوسیالیسم

در مبارزه سیمانه علیه انقلاب سوسیالیسم خلقها امپریالیسم و سوسیالیسم امپریالیسم سرمایه داری جهانی و ارتجاع همه جریانهای رومیزیونیسم مدرن را در کنار خود دارند که مرتدین و خائنین مذکور با خرابکاری و تفرقه اندازی در مساعی پرولتاریا و مبارزات خلقها جهت رهائی از یوغ اجتماعی و ملی - سر - اجرای استراتژی عمومی امپریالیسم شرکت دارند. رومیزیونیستهای مدرن وظیفه خود میدانند که مارکسیسم - لنینیسم را نفی نموده و منحرف ساخته ماندهها را به کجراه برند. افراد را از مبارزات انقلابی دور سازند. به سرمایه داری رسانند تا سیستم استثمار و اختناق را حفظ کرده و ادامه دهند.

همزمان با رومیزیونیستهای شوروی و چین که از آنها سخن رفت رومیزیونیست -

های تیئتیست یوگسلاوی نقش درجه اول را در بازی بزرگ و خطرناک ضد انقلاب

ایفا میکنند. تیئتیسم یکی از کانونهای قدیمی توطئه سرمایه بوده و سلاخی

مورد علاقه بورژوازی امپریالیست در مبارزه علیه سوسیالیسم و جنبشهای آزادی - بعضی است.

خلقهای یوگسلاوی با از خود گذشتگی علیه اغفالگران نازی - فاشیست -

بخطرات آزادی و دموکراسی سوسیالیسم مبارزه کردند. آنها موفق شدند کشور را

آزاد سازند ولی از ادامه انقلاب آنها در راه سوسیالیسم جلوگیری بعمل آمد.

رهبری رومیزیونیست یوگسلاوی و در رأس آن تیئتیسم که "پنطلیجنت - سرویس" در آن

در آن از دهر باز در عفا فعالیت مینموده در طول جنگ خود را حزبی وفادار به خطوط انترناسیونال سوم وانمود میساخته ولی در حقیقت اهداف دیگری داشت که با مارکسیسم - لنینیسم و خواست خلیفهای یوگسلاوی در ساختمان یک جامعه واقعا سوسیالیستی در سراسر کشور مخالفت می ورزید.

هنگامیکه حزب کمونیست یوگسلاوی به حکومت رسید وارثا اعتبارات ماهیتا انحرافی بسیاری بود. پس از جنگ دوم جهانی آثار ناسیونال عوونیستی جدیدی که قبلاً نیز در طول جنگ بروز کرده بود از خود نشان داد. آثار مذکور در فاصله گرفتن از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و برخورد به اعتماد غروری و استالین و همچنین در موضع گیریها و اقدامات عوونیستی در قبال آلبانی و غیره تظاهر نمود.

استقرار سیستم دموکراسی توده ای در یوگسلاوی موقتی بود و مطابق میل نارو بسته حاکم نبود، گرچه این نارو بسته کماکان خود را "مارکسیست" قلمداد میکرد. تیغیگتها با ساختمان سوسیالیسم موافقت نداشتند و نمیخواستند که تئوری مارکسیسم - لنینیسم رهنمون حزب کمونیست یوگسلاوی باشد. آنها دیکتاتوری پرولتاریا را نفی مینمودند و در ستبر سراسر این نکته بمن یوروی اطلاعاتی احزاب کمونیستی و کارگری از طرفی و حزب کمونیست یوگسلاوی از طرف دیگر جنال در گرفت. این جنال و دعوائی بود ایدئولوژیک بین مارکسیسم - لنینیسم و روهیزونیسم و نه آنطور که روهیزونیستها وانمود میکنند بمن افراد و بمنظور خودنمایشی. استالین از اصالت تئوری مارکسیسم - لنینیسم دفاع میکرد در حالیکه تیتو از یک جریان انحرافی روهیزونیستی و ضد مارکسیستی روهیزونیسم مدرن بدفاع برخاسته بود. وی در راه "برادر" و اهورنونیستهاهای دیگر که در آستانه جنگ دوم جهانی با بعمره وجود نپاده بودند گام نهاد. در سالهای اول آزادی پس از استقلال برهبری یوگسلاوی وانمود میساخت که از نمونه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد غروری بهره میگیرد و اعلام کرد که با اصطلاح به ساختمان سوسیالیسم در کشور خود پرداخته است. این حرکت تنها بظاهر فریب خلیفهای یوگسلاوی که خون خود را ریخته و طالب سوسیالیسم واقعی بودند انجام میگرفت.

در واقع تیتوئیستها نمیتوانستند و نه خواستار نظام اجتماعی سوسیالیستی و

عکس سازمانی دولت عوورهاها بودند زیرا که تیتو طالب سیستم سرمایه داری و - دولت اساساً "بورژوا دموکراتیک" بود. دولتی که امکان ندهد قدرت در دست نارو بسته ابر باشد. دولتی که وظیفه ابر این بود که وانمود سازد در یوگسلاوی ساختمان سوسیالیسم انجام میگردد، اما سوسیالیسمی "خاص" از "تئوری انسانی" مضمناً آن سوسیالیسمی که نقشتون پنجم را در کشورهای دیگر سوسیالیستی ایفا میکند. امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی و گروه تیتو، با دقت تمام همه امور را هماهنگ کرده و حساب کرده بودند. بدین ترتیب روهیزونیستهای یوگسلاوی و خواست امپریالیست و سرمایه داری جهانی را تحقق بخشیده و همراه این نیروها به مخالفت با اتحاد غروری برخاستند.

در ادامه "نقشه های دراز مدت خود" امپریالیسم انگلستان و امپریالیسم آمریکا در نوران مبارزه ضد فاشیستی و آزادی بخش ملی بمنظور تحقق اهداف ذیل به تیتو باری رساندند:

جدا ساختن تیتو از اتحاد غروری - تدارك اقدامات خرابکارانه و بخصوص حتی در جدا ساختن کشورهای دیگر دموکراسی توده ای از ارتوگاه سوسیالیستی جهت منفرد کردن غروری در بمن کلیه این کشورهای و پیوند دادن آنها به غرب و اروپا. اینهمین بود سیاست سرمایه داری جهانی و آزادی آن تیتوئیسم.

چرچیل، این ضد کمونیست قهار و عملاً و مستقیماً وارد عمل شد تا بدین وسیله تیتو و گروهش را در خدمت سرمایه داری در آورد. طبق گفته "عص چرچیل وی" "فداکارترین دوستان" و سپس پسر خود را در زمان جنگ نزد ستاد فرماندهی تیتو فرستاد. بالاخره چرچیل در گفتگویی که در ماه مه ۱۹۴۴ در ناپل با تیتو انجام داد، از صداقت او مطمئن گردید. چرچیل در خاطراتش میگوید که در طول مذاکرات تیتو حتی خود را آماده نشان داد که در آینده علناً اعلام کند که "بعد از جنگ، کمونیسم در یوگسلاوی مستقر نخواهد شد."

تیتو در خدمت به اربابان آنچنان علاقه ای از خود نشان داد که چرچیل برای ستایش از این خدمات بزرگ اعلام کرد که "حال میفهمم که حق داغیتد به این علت من در کنار شما هستم شما برای ما بسیار عزیز هستید حتی بیشتر از بهر ابراز عشق از این گرمتر قابل تصور نیست. یوگسلاوی حتی قبل از جنائی کامل

از اتحاد شوروی و کشورهای دموکراسی توده ای کمکهای اقتصادی - سیاسی - ایدئولوژیکی و نظامی بسیاری از امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا دریافت نمود که پس از آن به مقدار آنها بطور دائم افزوده شد. عرط دریافت این کمکها و توسعه کشور در راه سرمایه داری بود. بورژوازی امپریالیست هیچگونه مخالفتی با اینکه ظاهراً "شکل سوسیالیستی یوگسلاوی حفظ نمود" نداشت. بر عکس نفوس در این بود که یوگسلاوی رنگ سوسیالیستی خود را حفظ کند چرا که بدینوسیله اطمینان بیشتری برای مبارزه علیه سوسیالیسم و جنبشهای آزادی - بخش در دست نداشت. این نوع "سوسیالیسم" نه تنها با سوسیالیسم پیش بینی شده و تحقق یافته توسط لنین و استالین تباهن کامل نداشت، بلکه برعکس بر علیه آن نیز قد علم میکرد.

در مدت زمان نسبتاً کوتاهی یوگسلاوی به "سنگوی" سوسیالیستی" امپریالیسم آمریکا تبدیل گشت. و بصورت کانون توطئه اقدامات خرابکارانه در خدمت سرمایه بین المللی در آمده. از سال ۱۹۴۸ تا کنون سیستم خود را بوسیله اقدامات ذیصل مصحح کرده است. تفلایهای تخرج آمیز علیه مارکسیم - لنینیسم، سازماندهی کارزار تبلیغاتی در سراسر جهان جهت عرضه کردن سیستم یوگسلاوی به عناوینی از قبیل شکل نظام "سوسیالیستی واقعی"، جامعه "نوین" سوسیالیسم غیر متمدن - برخلاف آنچه که لنین و استالین در اتحاد شوروی ساختند.

نظام سوسیالیستی با "چهره ای انسانی" که برای بار اول در بوته آزمایش قرار گرفت و "نتایجی درخشان" داد، هدف تبلیغات مذکور به بن بست کشیدن خلفها و نیروهای مترقی است که برای آزادی و استقلال در سراسر جهان مبارزه میکنند.

رویزونیستهای یوگسلاوی در کشور خود در مورد دولت به اشکالی توسل جستند که تروتسکیستها و دیگر عناصر آنارکست - تحریک شده بوسیله "بورژوازی سرمایه - داری بر مبنی همین اشکال سعی میکردند مانع ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی در زمان لنین گردند.

تیمو با اتخاذ این اشکال ضمن ادعای ساختن "سوسیالیسم" مصلحت اصول مارکسیم - لنینیسم ساختمان منعمت و کشاورزی و غیره را کاملاً دگرگون ساخت.

در سطح اداری و رهبری سازمانی و سیاسی جمهوری های یوگسلاوی، پس از امحاء سانترالیسم دمکراتیک و امحاء نقش حزب کمونیست یوگسلاوی چهره مشخص تئوری یافتند. حزب کمونیست یوگسلاوی نام خود را تغییر داد و "جامعه کمونیست های یوگسلاوی" نام گرفت. این نام گذاری در ظاهر مارکسیت ولی این جامعه در محتوی دارای ضوابط معنویین و اهداف ضد مارکسیتی بود. جامعه مذکور به جیبه ای بدون استخوان بندی تبدیل شد و تمام خصوصیات حزب مارکسیتی - لنینیستی را از دست داد مشکلاتی خود را حفظ نمود، اما نقش پیدگام طبقه کارگر را دیگر ایفا نکرد. این جامعه آن نیروی سیاسی راهنمای جمهوری فدراتیو یوگسلاوی را تشکیل نمی داد و طبق گفته رویزونیستها تنها نقش "آموزشی" عام بیساخته کرد.

رهبری تیتوئیست حزب را در وابستگی و تحت کنترل UDB در آورده، آنرا بصورت سازمانی فاشیستی و دولت را به یک دیکتاتور فاشیستی تبدیل ساخت. ما بر خطر این اقدام واقف ایم چرا که منحصراً کوچی زاکس عامل تیتوئیستها در دد انجام چنین اقدامی در آلبانی بر آمد.

تیتو و رانکویچ (Rankowicz) و عاملین آنها به نابود ساختن هر آنچه میتوانست رنگ واقعی سوسیالیسم داشته باشد دست زدند. تیتوئیسم مبارزه شدیدی را علیه تلاشهای عناصر داخل کشور که میخواهند این مرکز توطئه و این سازمان سرمایه داری و رویزونیستی تیتو را نابود سازند به پیشبرد و همچنین به مبارزه علیه تبلیغات مارکسیم - لنینیسم که در خارج از کشور به افشای رژیم به اصطلاح سوسیالیستی یوگسلاوی می پرداختند دست زد.

رهبری تیتوئیستی بسیار زود کلتیویسراسهون کشاورزی را که در سالهای اول شروع کرده بود رها نمود و مزارع دولتی سرمایه داری بوجود آورد. رشد مالکیت خصوصی را در روستاها ترغیب و تملک زمینها را مجاز نمود، از کولاکها اعطای زمین حثیت کرد، بازار سیاه را در شهرها و روستاها آزاد گذاشت و به انجام اولین رفمها که بر اساس آن سمت گیری سرمایه داری در اقتصاد

۴۰
رغد میداد دست زد . مع لوصف بورژوازی نمیتوانست بدنبال فرم " جدید " میگفت تا بوسیله آن نظام سرمایه داری یوگلاوی را مستور دارد . این فرم یافتند و " خود ا داری " یوگلاوی نام گرفت و به " مارکسیسم لنینیسم " درآمد و ادعا گردید که این سیستم اصل ترین - سوسیالیسم است . در وهله اول خود ا داری بمثابه " سیستم اقتصادی با بصره " وجود نهاد و سپس به بخشهای سازمانی دولت و کلیه زمینه های حیاتی دیگر کشور گسترش یافت .

تئوری و عمل " خود ا داری " یوگلاوی نافی علی اصول مارکسیسم - لنینیسم و قوانین عمومی ساختمان سوسیالیسم میباشد . سیستم اقتصادی و سیاسی " خود ا داری " شکل آنارشی سندیکائی دیکتاتوری بورژوازی میباشد که در یوگلاوی حکم فرماست هم اکنون این کشور در یوغ سرمایه بین المللی بسر میبرد .

سیستم " خود ا داری " با تمام خصوصیاتش از قبیل حذف سانسورالهیسم دمکراتیک و نفی رهبری واحد در دولت ، فدرالیسم آنارشیستی ، مایدنولوژی ضد دولت بطور عام مخرج و مرج و تهافت اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک دائمی و همچنین رغد تفریحی و نامساوی جمهوریها و مناطق مختلف ، اختلاف عظیم اجتماعی و طبقاتی تفرقه منتم ملی و انحطاط حیات معنوی را بدنبال داشته است . این سیستم با تقویت روحیه گروه گرایانه و امالت فرد بورژوائی بوجوب تفرقه عمیق در طبقه کارگر گفته و بخشهایی از طبقه را علیه بخشهای دیگر برانگیخته است . در یوگلاوی طبقه کارگر نه تنها نقش رهبری کننده را در دولت و جامعه ایفا نمی کند بلکه از جانب سیستم " خود ا داری " تحت آنچنان شرایطی است که نمیتواند از منافع عام خود دفاع کند و بطور متحد و فزوده عمل نماید .

در یوگلاوی جهان سرمایه داری و بویژه امپریالیسم آمریکا به اشکال مختلف سرمایه گذاری کرده و وام و قرضه می بردازد . این سرمایه ها پایه های مادی رشد " سوسیالیسم " خود ا داری " سرمایه داری یوگلاوی را تشکیل میدهد . بعضی یوگلاوی به تنهایی بالغ بر ۱۱ میلیارد دلار می باشد و این کشور بعد از ۲ میلیارد دلار وام از آمریکا دریافت کرده است .

علیرغم این وامهای کلان که از خارج به رهبری نمیتوانست داده میشود . خلقهای یوگلاوی هیچگاه مزه " نتایج درخشان " این " سوسیالیسم " ویژه را نچشیده اند . بر عکس در یوگلاوی فروپاشیدگی سیاسی و ایدئولوژیک حکم فرماست . سیستم حاکم باعث بیکاری شدید در داخل کشور گفته و همچنین بسیاری از کارگران را به مهاجرت واداشته است .

این امر یوگلاوی را کاملاً به امپریالیست ها وابسته میکند . طبقه حاکم و امپریالیست ها که در این کشور سرمایه گذاری کرده اند به منظور تا " مین منافع خود خلقهای یوگلاوی را شدیداً و بیش از پیش استثمار می کنند . دولت یوگلاوی به افزایش روز افزون قیمت ها ، تشدید دائمی فقر توده ها و خریدن کشور در زیر بار وامها و تهدید محاصره جهان بزرگ سرمایه داری هیچگونه توجهی ندارد .

یوگلاوی از استقلال و حاکمیت ناقص برخوردار است زیرا که خود ظرفیت اقتصادی ندارد و با شرکتهای و کشورهای سرمایه داری خارجی مشترکاً مالک ظرفیت اقتصادی است . به همین دلیل مجبور به تحمل تا " ثیرات ویرانگر بحران و استثمار خارجی است . این اتفاقی نیست که سرمایه داری جهانی به این مدت به پشتیبانی سیاسی و مالی " خود ا داری " یوگلاوی بیاخته و نقش بلندگوی تبلیغاتی تیمو را ایفا میکند ، تبلیغاتی که سیستم یوگلاوی را شکل نوین و آبدیده ساختمان سوسیالیسم وانمود کرده و مدعی است که میتواند مورد استفاده همه " کشورها قرار گیرد .

سرمایه داری از این رو به این کار دست میزنند که شکل خود ا داری یوگلاوی وسیله " خرابکاری و تحریکات و انحراف در زمینه " ایدئولوژیک سیاسی علیه جنبشهای انقلابی آزادی بخش ، پرولتاریا و خلقها است . این سیستم شیوه ای برای راه گشایی و نفوذ اقتصادی سیاسی امپریالیسم در کشورهای مختلف جهان است . امپریالیسم و بورژوازی مایل است سیستم " خود ا داری " را در برخی کشورها و شرایط خاص بمثابه " سیستم رزرو حفظ کند تا بدینوسیله سرمایه داری سخت جان که همواره در جستجوی اشکال مختلف دولت علیه خلقهاست بتواند به حیات

خود انامه نهد .
 تئوری و عمل یوگلاوی " غیرمتعهد " در راه فریب خلقها کمکهایانی به
 امپریالیستها میکند . این امر مطابق میل امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها
 است زیرا که به آنها اجازه میدهد نفوذ خود را در کشورهای " غیر متعهد " ~~غیر~~
 اعمال نموده و تحکم بخشد و همچنین خلقهای آزادیخواه را از راه رهایی
 ملی و انقلاب پرولتریائی دور نمایند . به این دلیل کارتره برژنف هوواکوا فدک
 سیاست " غیر متعهد " تیتوئیست را ستایش کرده سعی دارند از آن بِنفع خود
 استفاده نمایند .

تیتوئیسم همواره سلاح بورژوازی امپریالیست بمنابۀ " خاموش کننده " انقلاب
 بوده و میباید . تیتوئیسم از رویزیونیسم مدرن و جریانهای مختلف آن به طور
 عام به روی کرده و بدنبال اهداف رویزیونیسم مدرن که با ایدئولوژی آن کاملاً
 موافقت دارد روان است . راهها ، اهکال ، تاکتیکهای تیتوئیسم در مبارزه علیه
 مارکسیسم - لنینیسم ، انقلاب و سوسیالیسم گوناگون بوده لیکن اهداف ضد انقلابی
 آنها یکی است .

احزاب رویزیونیست کشورهای اروپائی در وهله اول ، کلیه کشورهای قاره های
دیگر به مساعی بورژوازی و ارتجاع جهت خفته ساختن مبارزات انقلابی پرولتاریا
و خلقها یاری میرسانند .

احزاب رویزیونیست کشورهای اروپای غربی سعی میکنند در جهت تحقق " جامعه
 نوین " ، به اصطلاح سوسیالیستی ، تئوری تدوین کنند که راه یابی به این
 " جامعه " نوین " توسط " رفرمهای بنیانی " و در ائتلاف نزدیک با احزاب
 سوسیال دموکرات و حتی دست راستی انجام گیرد . طبق نظر آنها این جامعه بر
 پایه های جدیدی و بوسیله " رفرمهای اجتماعی " ، " صلح اجتماعی " ، راه
 پارلمانتاریستی ، " سازش تاریخی " با احزاب بورژوائی بنا خواهد گردید .
 احزاب رویزیونیست اروپا چون احزاب ایتالیا ، فرانسه ، اسپانیا و بدنبال
 آنها کلیه احزاب رویزیونیست غرب ، لنینیسم ، مبارزات طبقاتی ، انقلاب و
 دیکتاتوری پرولتاریا را انکار میکنند . آنها در راه سازش با بورژوازی سرمایه -
 دار گام نهاده و حفظ مشی ضد مارکستی خود را " کمونیسم اروپائی " نامگذاری

کرده اند .

" کمونیسم اروپائی " جریان جدید شبه کمونیستی است که بابلوک رویزیونیستی
 هوروی هم مخالف است و هم نیست . تردید آن در برخورد با بلوک رویزیونیستی
 از نیات آن مبنی بر استقرار همزیستی در سطح افکار با سوسیال دموکراسی اروپا
 و با تمام نظرات مختلفی که در اروپا در غلبان است بیان میگردد . " کمونیستهای
 اروپائی " با همه به جز با کسانیکه بخاطر پیروزی انقلاب و امالت ایدئولوژی
 مارکسیسم - لنینیسم مبارزه میکنند متحد میشوند . و تمام جریانات رویزیونیستی
 اپورتونیستی و سوسیال دموکراسی با تمام امکانات خود درصدد یاری رساندن
 به ابرقدرتها و اقدامات میطانی آنها در جهت جلوگیری از انقلاب و سرکوب
 خلقها میباشند . جریانات مذکور با بختیانی از این به اصطلاح سازمانهای
 نوین بورژوائی هدفی جز خاموش ساختن انقلاب و ایجاد هزاران مانع مادی سیاسی
 و ایدئولوژیک در مقابل آن ندارند . آنها سعی میکنند در صفوف پرولتاریا و متحدین
 انحراف و تفرقه بوجود آورند زیرا که میدانند که اگر بین اینان مناقشات ،
 فراقیونیستی در گردهن در داخل کشور مونه در عرصه بین المللی به تحقق
 وحدت ایدئولوژیک سیاسی و رزمنده " ضروری خود جهت ایستادگی در مقابل
 سرمایه داری جهانی در حال تجزیه قادر نخواهند گشت .

استقرار حکومت های فاشیستی بویژه در کشورهاییکه توسط راست افراطی تهدید
 میشوند ، ائتلاف رویزیونیسم و سوسیال دموکراسی را در خطر میآندازد . بدین
 ترتیب بخاطر جلوگیری از تشکیل چنین حکومتی ، رویزیونیستها و سوسیال -
 دموکراتها مساعی خود را در راه کند کردن تضادها و مبارزات طبقاتی موجود
 بین توده های خلق و پرولتاریا از طرفی و بورژوازی سرمایه دار از طرف دیگر
 مصروف میدارند . لذا عاملین این ائتلاف باید امتیازاتی متقابل برای خود قائل
 شوند و با بورژوازی سرمایه دار به سازش و کنار آمدن در مورد رژیمی مطابق میل
 طرفین برای تامین " صلح اجتماعی " تن در دهند . بدین ترتیب در حالیکه بورژوازی
 سرمایه دار و احزاب وابسته به آن ، مبارزه علیه کمونیسم را علناً دنبال میکنند
 احزاب رویزیونیست میگویند که مارکسیسم - لنینیسم ، ایدئولوژی رهبری کننده
 انقلاب را تغییر ماهیت دهند .

در اروپا سندیکاهاى رفرمیستی آزموده ، متخص و مجرب در امر سازش با
 ماحبان کارخانه ها مطالبات صرفاً اقتصادی مانند بصورت التماس و گدائى طرح
 نموده و از اعتصابات مبنی بر خواستهاى سیاسى جهت کسب قدرت از جنبه پرولتاریا
 سرباز میزنده آنها به پشتیبانى احزاب روهیزونیستی در آمده اند . این
 معامله گری طبیعتاً جهت ایجاد تعادل بین عرضه و تقاضا متمایل است . جانبى
 پول را گنائى میکند و جانبى دیگر میزان آنرا تعیین مینماید . این دو جانب
 یعنی سندیکاهاى رفرمیست و احزاب روهیزونیست همانند ماحبان کارخانه و احزاب
 و سندیکاهاى وابسته به آنها که مورد تهدید انقلاب پرولتاریا و احزاب
 مارکسیست - لنینیست واقعى آن قرار دارند در صددند به سازش ارتجاعى تن در
 دهند تا براه حلى برسند اما از آنجا که بین تمامی کشورهاى سرمايه داری
 اختلافاتى در زمینه نیروى سرمايه و عمق بحران و دامنه تضادهای نیروى موجود
 است ، راه حلهای مذکور ، در این کشورها مشابه نیستند .

انقلاب تنها ملاح نابود ساختن استراتژی

دشمنان پرولتاریا و خلقها

کلیه دشمنان امپریالیستها ، سوسیال امپریالیستها و روهیزونیستها
 گوناگون مشترکاً و فرداً جهت فریب بشریت مترقى بهی اعتبار ساختن مارکسیسم -
 لنینیسم و بویژه تفهیر دادن تئورى لنینیستی انقلاب ، سرکوب انقلاب و هرگونه
 مقاومت توده ای و مبارزه آزادى بخش ملی در تلافند .

تجهيزات و امکانات دشمنان مارکسیسم - لنینیسم بسیار است لیکن نیروهای
 انقلاب نیز عظیم اند . این نیروهای در حال غلبان که علیه دشمنان انقلاب
 می رزمند دقیقاً همانهاى هستند که خواب راحت را بر جهان سرمايه داری و ارتجاع
 بریده و زندگى را بر ایمان حرام کرده اند " عجبى در اروپا در گفت و گفار
 است ، عیج کمونیسم ، تمام نیروهای اروپاى کهن برای بدام انداختن این

عیج متحد گفته اند "

این بیان مارکس و انگلس امروز نیز فعلیت دارد . بزعم امپریالیسم ،
 سوسیال امپریالیسم و روهیزونیسم دیگر خطر کمونیسم متوجه آنان نیست .
 زیرا تصور میکنند که ضربات سنگین خیانت روهیزونیسم به انقلاب جبران نا پذیر
 بوده است باز اینرو به نیروهای مارکسیسم - لنینیسم کم بها نگاه و نیروهای
 نظامى سرکوبگرانه و قدرت اقتصادی خود را بر بها میدهند نهى خیال باطل .
 پرولتاریاى جهانى به تدارك نیرو مفضول است . پرولتاریا و خلقهاى عیفته
 آزادى با تجربیات خود هرروز به درك عالی تری از خیانت روهیزونیستهاى مفرق
 تهنوتیستی ، خروجی عیبتی " کمونیستهاى اروپائى " و دیگران نائل میآیند
 زمان در جهت انقلاب و سوسیالیسم سهر میکند در جهت بورژوازی ، امپریالیسم
 روهیزونیسم مدرن و ارتجاع جهانى .

آنها انقلاب در قلب خلقهای ستمکى زبانه میکند ، آرمان آنها ، نیل به
 آزادى ، دموکراسى محاکمیت واقعى ، کسب قدرت و پیشروى در راه سوسیالیسم در
 همین نابودى امپریالیسم و نوکرانهاست .

در حال حاضر همان بدیده زمان لنین مفاهمه میشود . در آن زمان قطع ارتباً
 با انترناسیونال دوم ما ایجاد احزاب جدید مارکسیستی - لنینیستی را بدنبال ناعت
 خیانت روهیزونیستها بطور اجتناب نا پذیر در همه جا ایجاد و تحکیم احزاب واقعى
 کمونیستی را در برداشت و خواهد داشت . این احزاب پرجم مارکسیسم - لنینیسم
 و انقلاب را که توسط روهیزونیستها پائین کشیده و با اعمال عد و برافراشتند .
 برعهده " این احزاب است که در برابر استراتژی عمومى امپریالیسم جهانى
 و روهیزونیسم ، استراتژی پر افتخار لنینیستی انقلاب ما بین تئورى بزرگ مارکسیسم
 لنینیسم را برافرازند . برعهده آنهاست که توده ها را متحد و متشکل ساخته و -
 آنها را در نیل به بهروزی رهنمون شوند .

ما مارکسیست - لنینیستها ، در راس مبارزه عظیمى که امروز پرولتاریا
 و خلقهاى ستمکى عیفته آزادى علیه امپریالیستهاى دد مندر و آزمند به پیشروى

۱ - کارل مارکس و ف . انگلس مانیفست حزب کمونیست - چاپ آلبانی ۱۳ تیر ۱۹۴۲

طریق تعریف لندن مادی است. در تعریف لنینیستی دوران معاصر بمثابة دوران امپریالیسم و انقلابات کارگری و اجتناب نا بزمی بودن به روزی انقلاب، تغییر چاره نیست.

چنانکه میدانیم لنین تحلیل خود را از امپریالیسم به طرح تجمع و تمرکز تولید و سرمایه بر پایه تحلیل لنینیستی امپریالیسم امکان پذیر است.

مجموعه سرمایه داری کنونی در تجمع روز افزون تولید سرمایه می باشد این وضع منجر به ادغام کارخانجات کوچک و بجا جذب کارخانجات کوچک، توسط قدرتمندان میگردد. تجمع مذکور، انبساط عظیم نیروی کار گران را در تراستهای بزرگ و کنسرسیوم باعث شده است این کارخانجات ظرفیتهای عظیم تولیدی، منابع انرژی و مواد اولیه بسیار زیادی را در نزد خود متمرکز کرده اند. امروزه مواسات بزرگ سرمایه داری از انرژی اتمی و تکنولوژی پیچیده استفاده کرده و آنها بخود اختصاص میدهند این مواسات بزرگ جنبه ملی و بین المللی دارند و در کشورهای خود اغلب منابع و مالکان کوچک را بوردیگتگی کفانده اند. در حالیکه در زمینه بین المللی رشد کرده و تبدیل به تراستهای عظیم گردیده معاهده های کامل صنعت کف و انرژی، ساختمان و حمل و نقل و غیره کشورهای بسیاری را تحت کنترل خود در آورده اند. در جاهائیکه تراستها پنجه افکنده و تجمع تولید به وسیله مفتی سرمایه دار تروتمند بوجود آمده است، معاهده میفود که گرایش صاحبان کارخانه و صنایع کوچک رو بغزونی و تعدید است. این راه تقویت بازهم بیشتر انحصارات را باعث میفود. لنین میگوید: "تبدیل رقابت به انحصاریکی از مهمترین و عاید هم مهمترین پدیده اقتصاد سرمایه داری مدرن است" سپس با یادآوری این ویژه گی امپریالیسم، اضافه میکند که: "پیدا ی انحصارات که از تجمع تولید قاعی میفود، قانون عمومی و اساسی مرحله فعلی تکامل سرمایه داریست."

تکامل سرمایه داری در شرایط امروزی نتیجه گیری لنینی را کاملاً تأیید میکند در حال حاضر انحصارات متداولترین و مشخص ترین پدیده در تعیین چهره و پایه

۱- ولنین آثار - چاپ آلبانی جلد ۲۲ ص ۲۴۱
۲- و - لنین - آثار چاپ آلبانی جلد ۲۲ ص ۳۳۷

نکت دوم

تئوری لنینیستی امپریالیسم
کماکان بقوت خود باقیست

در شرایط کنونی رویزونیتهای خروجهایی، تئوریتها، کمونیستهای - اروپائی، چینی ها و جریانات ضد مارکسیستی دیگر، آرمان انقلاب و آزادی خلقها را مورد حمله قرار داده اند، لذا مطالعه عمیق آثار لنین بهر امون امپریالیسم از اهمیت بسزائی برخوردار است.

باید به این آثار مراجعه کرد و دقیقاً و عمیقاً به مطالعه آن بویسزه "امپریالیسم مرحله عالی سرمایه داری" پرداخت. بررسی دقیق این کتاب به ما نشان میدهد که چگونه رویزونیتهای و منجمله رهبران چین، اندیشه لنینیستی را در مورد امپریالیسم آلوده کرده و باجه برداشتی اهداف استراتژیک و تاکتیکی امپریالیسم را ارزیابی میکنند. نوشته ها، بهانات موضوع گیهها و اعمال رهبری چین برناست کاملاً انحرافی آنها را از امپریالیسم نشان میدهد. نشان میدهد که براساس مواضع ضد انقلابی و ضد مارکسیستی چون احزاب انتزاعی ناسیونال دوم و ایدئولوگهای وابسته به آن از قبیل کائوتسکی و شرکا، که لنین بهرحانه آنها را افشا نموده به امپریالیسم میزگردند.

اگر آثار لنین را با دقت مطالعه کرده و به تحلیلها و استنتاجات داهانه وی وفادار بمانیم، متوجه خواهیم شد که در حال حاضر معضلات امپریالیسم

اقتصادی امپریالیسم است در کشورهای امپریالیستی چون آمریکا و جمهوری فدرال آلمان، انگلستان، ژاپن و فرانسه و غیره تجمع تولید ابعاد بسیار گسترده‌ای گرفته است.

بمنوان نمونه در سال ۱۹۷۱ هفده ملیون نفر در ۵۰۰ شرکت بزرگ آمریکائی مفعول به کار بوده اند و بهر از ۲۲۰ نیروی کار مفعول بکار را تشکیل میدادند این نیروی کار ۶۰ درصد محصولات عرضه شده در بازار را تولید میکرد. زمانیکه لندن اثر « امپریالیسم بالاترین مرحله » سرمایه ناری « را نوعت در جهان سرمایه ناری تنها يك شرکت بزرگ آمریکائی دیده میشد و آنهم کمپانی فولاد ایالات متحده » نام داشت. دارائی این شرکت از يك مملیارد دلار متجاوز بود. در حاله که در سال ۱۹۷۱، ۳۵۰ شرکت بسیار ثروتمند موجود بود. تراست عظیم تولید اتومبیله کمپانی جنرال موتورز در سال ۱۹۷۵ سرمایه ای بالغ بر ۲۲ میلیارد دلار داشت و ارتقی بالغ بر ۸۰۰/۰۰۰ هزار کارگر را استثمار میکرد بعد نوبت انصار استاندارد اوپیل نیو جرسی میرسد که بر منابع نفتی آمریکا و کشورهای دیگر حاکم است و بهر از ۲۰۰/۰۰۰ - کارگر را استثمار میکند. صنعت اتومبیله انصار بزرگ فروش بهر از ۲۹۰ تولید این بخش را بر اختیار دارد و در صنعت هواپیما سازی و در صنعت نوب آهن ۴ شرکت بسیار بزرگ به ترتیب ۲۶۵ و ۲۴۷ تولید مربوطه را به بازار عرضه میدارند.

کشورهای دیگر امپریالیستی نیز شاهد چنین پروسه ای هستند. در جمهوری فدرال آلمان ۲۱۳ کل کارخانه ها تقریبا ۵۰٪ تولید و ۲۴۰ نیروی کار را در دست خود متمرکز کرده اند. در انگلستان تقریبا ۵۰ انصار بزرگ موجود است. شرکت تعاونی فولاد انگلیس بهر از ۹۰٪ تولید فولاد کشور خود را کنترل میکنند در فرانسه ۲ شرکت ۲/۳ تولیدات فولاد را در دست خود متمرکز کرده اند. ۴ انصار تولید اتومبیل را در دست خود متمرکز کرده و ۴ انصار دیگر تولیدات نفتی را بهر خود تقسیم میکنند. ژاپن ۱۰ شرکت بزرگ نوب آهن و تمام چدن و بیسی از ۲/۳ فولاد را تولید میکنند. در حالیکه نوب آهن و نوب فلزات غیر آهن مختص به ۸ شرکت میباشد. در بخشهای دیگر بهمین ترتیب است. کارخانجات کوچک

و متوسط موجود در این کشورها تحت کنترل مستقیم انصارات میباشد. کار این کارخانجات در خدمت انصارات قرار گرفته و سفارشات و امپا، مواد اولیه و تکنولوژی را از آنها دریافت میدارند. این کارخانجات عملا به زائده انصارات تبدیل گشته اند.

امروز تجمع و تمرکز تولید و سرمایه که موجب پیدایش انصارات عظیم با تکنولوژی متنوع شده، پدیده ای بسیار متداول است.

در داخل این انصارات عظیم - چند مجموعه ای - کارخانجات و بخشهای کامل تولید در زمینه تولیدهای صنعتی، ساختمان و حمل و نقل، تجارت، بخش خدمات و فعالیتهای زیر بنائی و ... کار میکنند. تولیدات آنها از اسباب بازی تا مویشکهای قاره بیما گسترش میابد.

نیروی اقتصادی انصارات و تجمع روز افزون سرمایه موجب میشود که «کوچکها» یعنی کارخانجات غیر انصاری مشخص کننده دوران گذشته و تنها قربانیان رقابت نمیباشند، بلکه کارخانجات و گروههای مالی مهم نیز در معرض ضربات آنها قرار گیرند. این پروسه در ۲ دهه اخیر بخاطر ولع سوجوئی بی اندازه انصارات و حاد شدن رقابت، ابعاد عظیمی یافته است. امروزه در جهان سرمایه داری و جذب و ادغام به ۲ تا ۱۰ برابر قبل از سالهای جنگ دوم جهانی رسیده است.

ادغام و اتحاد موسسات صنعتی، تجارتنی، کشاورزی و بانکی موجب ایجاد اشکال جدید انصارات و مجتمع های صنعتی - تجارتنی یا صنعتی - کشاورزی گشته است. این اشکال نه تنها در کشورهای سرمایه داری اروپائی بلکه در اتحاد شوروی چکسلواکی، یوگسلاوی و کشورهای دیگر رویزبونیت وسیعا پیاده میشود. در گذشته اتحادیه های انصاری حمل و نقل و فروش تولیدات را با کمک شرکتها منتقل انجام میدادند. امروز انصارات تولید حمل و نقل و بازار را در دست خود متمرکز کرده اند.

انصارات به حذف رقابت در شرکتها تحت اختیار خود بسنده نکرده، بلکه بر منابع مواد اولیه کلیه مناطق غنی از لحاظ سنگهای معدنی عمده مانند آهن،

۱ - نقل از « بولتن ماهانه آمار » سازمان ملل ۱۹۷۷ با سالنامه آمار ۱۹۷۷، مجله آمریکائی، ثروت ۱۹۷۱ و غیره ...

نغال مس و اورانیوم و غیره پنجه می افکنده و این پروسه در عرصه داخلی و بین المللی توسعه می یابد.

تجمع تولید و سرمایه بدنبال توسعه و رشد بخش سرمایه داری انحصاری دولتی بخصوص پس از جنگ جهانی دوم ابعاد گسترده ای یافت. سرمایه داری انحصاری از طرفی در حاکمیت کامل بر حیات اقتصادی سیاسی و اجتماعی کشور و از طرف دیگر در تبعیت دستگاه دولتی از انحصارات تبلور یافت. بدین ترتیب دولست مستقما بر اقتصاد بشفع الیگارهی مالی مداخله میکند تا بوسیله استعمار همه زحمتکشان مرکوب انقلاب و مبارزات آزادیبخش خلقها حداکثر سود را برای طبقه حاکم کسب کند.

مالکیت انحصاری دولتی بمنابیه خاص ترین عنصر اساسی سرمایه داری انحصاری دولتی مظهر مالکیت یک سرمایه دار با گروهی از سرمایه داران نبوده بلکه مالکیت سرمایه داری، مالکیت طبقه بورژوازی حاکم میباشد. در بعضی کشورهای امپریالیستی، بخش سرمایه داری انحصاری دولتی ۲۰ تا ۳۰ درصد کل تولید را در کنترل خود دارد.

سرمایه داری انحصاری دولتی که معرف بالاترین درجه تجمع تولید و سرمایه است امروزه شکل عمده مالکیت بر اتحاد شوروی و دیگر کشورهای روزهیونیست میباشد. این سرمایه داری انحصاری دولتی در خدمت طبقه جدید بورژوازی حاکم است.

در چین نیز اقتصاد اعکال مفسده سرمایه داری انحصاری دولتی را از ورای یک سلسله از رفوسم دیده میشود؛ برقرار نمودن سود بمنوان هدف عمده فعالیت کارخانجات اجزای نحوه عمل سرمایه داری در زمینه سازماندهی مدیریت، حقوق ایجاد مناطق اقتصادی، تأسیس تراست و مجتمع که عبادت بسیاری به مؤسسات شوروی هولوگلوئی و ژاپنی دارد، گنایس درها بروی سرمایه خارجی و پیوند مستقیم با کارخانجات محلی و انحصارات خارجی و ...

در حال حاضر در جهان سرمایه داری، روزهیونیستی تمرکز و تجمع تولید و سرمایه به سطح بین دولتها نرسیده است. این گرایش بوسیله بازار مشترک اروپا و کومکون و دیگران بمنابیه اتحادیه انحصاری امپریالیستی گوناگون تقویت

و اجرا میشود.

لنمن در زمان خود با بررسی اعکال انحصارات بین المللی به تحقیق در مورد کارتلها و سندیکاها مالی پرداخته در عرايط امروز هنگامیکه تجمع تولید و سرمایه ابما بسیار وسیعی یافته است بورژوازی انحصاری به تحقق شکلها ی جدید اعقمار زحمتکشان دست یازیده است. نجم این اعکال را در حرکتها ی چند ملیتی میتوان یافت.

در ظاهر حرکتها ی مذکور حسی دارند و انمود سازند که در مالکیت مشترک سرمایه داران چند کشور هستند. در واقع حرکتها ی چند ملیتی از نظر سرمایه ای که در اختیار دارند و همچنین از جهت کنترلی که بر آنها اعمال میشود، عمدتا متعلق به یک کشور بهی نیستند اما فعالیتها ی خود را در دولتها ی دیگر گسترش میدهند. آنها با جذب حرکتها ی کوچک و بزرگ و مؤسسات محلی که با رای تحصیل رقابت لجام گسیخته را ندارند، بهی از بهی گسترش میابند. حرکتها ی چند ملیتی در کشورها یی به تأسیس شعبات و توسعه کارخانجات دست میزنند که حجم انداز کسب حداکثر سود به بهترین وجه را برایشان تضمین نماید. مثلا حرکت چند ملیتی

آمریکائی فورد (Ford) در حدود ۲۰ کارخانه بزرگ در کشورها ی مختلف تأسیس کرده است که در مجموع صد هزار کارگر مختلف الامله را در بر میگیرد. بین حرکتها ی چند ملیتی و دولت بورژوازی پهوندها ی نزدیکی و وابستگی متقابلی بر پایه خلست طبقاتی و استثمارگرانه وجود دارد. برای آنها دولت سرمایه داری وسیله ای جهت

نهیل به اهداف استیلاجویانه و توسعه طلبانه در سطح ملی و بین المللی است. برخی از حرکتها ی چند ملیتی با توجه باینکه در سراسر حیات کشور خود وزنه ای بوده و نقش اقتصادی مهمی ایفا میکرده نیروی اقتصادی بزرگی را تشکیل میدهند. این نیرو در اغلب موارد به اندازه یا بهی از بودجه و تولید مجموع چندین کشور سرمایه داری

توسعه یافته میباشد. تولیدات صنعتی کمپانی جنرال موتور حرکت چند ملیتی نیرومند آمریکائی از کل تولیدات هلنده بلژیک و سوئیس متجاوز است. این حرکتها بمنظور کسب مزایا و امتیازات ویژه به مداخله در کشورها ی تحت نفوذ خود مبهی رازند. در سال ۱۹۷۵ صاحبان منابع الکترونیك اطلاعات متحده از دولت مکزیك خواستند که قانون کار مربوط به انجام اقدامات امنیتی برای کارگران

را تغییر دهد، چه در غیر اینصورت منابع مذکور را به "کاستاریکا" انتقال خواهند داد. آنها برای اعمال فشار چندین کارخانه را که ۱۲۰۰۰ کارگر را در بر میگرفت تعطیل کردند. حرکتها ی چند ملیتی در نزد امپریالیستها بمناسبت "اهرم و شکل عمده" توسعه هستند. این شرکتها ارکان استعمار نوین بوده و به حاکمیت ملی و استقلال کشورهای مورد نفوذ تجاوز میکنند. این شرکتها بمنظور هموار کردن راه سلطه از هیچگونه جنابیتی روی گردان نیستند. از توطئه "چینی" تغریب اقتصاد گرفته تا فاسد کردن کارمندان عالیرتبه و رهبران سیاسی و سندیکائی و غیره دست میزنند. "جارو جنجال" لاکهد " این امر را بروشنی نشان داد.

تعداد زیادی شرکتها ی چند ملیتی در کشورهای روهیزه نیست مستقر گشته و بفعالیت مینویسند (۱) و در چین نیز در حال نفوذند. تمرکز و تجمع تولید و سرمایه که امروز نیز شاخص جهان سرمایه داری بوده و به تولید عملت جدیداً اجتماعی میدهد بهیچوجه ماهیت استثمارگرانه "امپریالیسم" را تغییر نداده و برعکس مسم و فقر زحمتکشان را عدت بخشیده است. این پدیده ها بطور انکارنا پذیری ثابت میکنند که تزلزلین دایر براینکه در شرایط تجمع تولید و سرمایه هر در دوران امپریالیسم

۱ - در اتحاد شوروی ۱۲ شرکت چند ملیتی آمریکائی و ۱۸ شرکت ژاپنی و ۱۳ شرکت آلمانی غربی و ۲۰ شرکت فرانسوی و ۷ شرکت ایتالیائی و غیره دفاتر خود را دائر کرده و با مستقر گشته اند در لهستان بهر از ۲۰ شرکت چند ملیتی وارد عمل شده که شامل ۱۰ شرکت آمریکائی و ۶ شرکت آلمان غربی و ۶ شرکت انگلیسی و ۳ شرکت ژاپنی میشوند. در رومانی ۲۲ شرکت در مجارستان ۳۱ شرکت در چکواکی ۳۰ شرکت و بهمین ترتیب در کشورهای روهیزه نیست دیگر موجود است (این ارقام از کتاب ودکا - کولا ، کارل لوینسون) ۱۹۲۲ صفحه ۲۹ - ۸۹ استخراج شده است.

" شاهد ترقی عظیم اجتماعی شدن تولید میباشد ۰۰۰۰ مع الوصف مالکیت خصوصی با برجا میماند و ابزار تولید اجتماعی در مالکیت خصوصی تمنا د افراد انگشت عماری قرار دارد!" "حقانیت دارد."

انصارات و حرکتها ی چند ملیتی نعمتان بزرگ پرولتاریا و خلقها هستند. تمدید پروسه "تجمع تولید و سرمایه که در دوران ما رعد میکند" بهر از پیش تضادهای اساسی سرمایه داری از جمله تضاد بین عملت اجتماعی تولید و عملت خصوصی مالکیت و تمام تضادهای دیگر را حدت میدهد. امروز مانند گذشته در آمیسیونهای کلانیکه از طریق استثمار و حیفانه کارگران حاصل میآید، بوسیله "مشتی امرای سرمایه داری نصب میگردد" ابزار تولیدی که مجتمعی منمنی بر آن مجهزند در مالکیت خصوصی سرمایه داران قرار دایته و طبقه کارگر اسیر مالکان ابزار تولید بوده و نیروی کار بصورت کالا در میآید. امروزه کارخانجات بزرگنه بها و باصفا کارگر بلکه صدها هزار کارگر را استثمار میکنند. با استثمار و حیفانه "اینجهاه عظیم کارگران توسط سرمایه داری، ارزش اضافی غارت شده از طرف حرکتها ی بزرگ آمریکائی بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۲۶ گفته است. این رقم در سال ۱۹۶۰ بالغ بر ۴۴ میلیارد دلار میگردد."

زمانیکه اپورتونیستها ی انترناسیونال دوم موعظه میکردند، بها طرظهور انصارات و توسعه آنها، نابودی تضادهای سرمایه داری امکان پذیر است، لنین برده از چهره "آنها برافکند" وی بطور عملی ثابت کرد که انصارات بمناسبت "حاملین ستم" استثمار و مالکیت خصوصی دسترنج کارگران تضادهای سرمایه داری را هرچه بیشتر حاد میکنند. رو بنای رژیم سرمایه داری بر پایه "استیلا ی انصارات است" این رو بنای در سطح ملی و بین المللی مدافع و معرف منافع زمانه انصارات میباشد. سیاست داخلی، خارجی، اقتصادی و نظامی بحکم این انصارات اجرا میشود.

طبق تزهای رهبران ارتجعی سوشال دموکراسی، روهیزه نیستها ی مدرن و

اپورتونستهای گوناگون " تبدیل " به مسالمت آمیز تر است و مالکیت سرمایه داری
 انصاری را به اقتضای سوسالیتی امکان پذیر دانسته و بزم آنها سرمایه -
 داری انصاری فعلی تقریباً " در سوسالیم به اصطلاح " انجام خواهد شد. لیکن
 واقعیت کنونی تجمع تولید سرمایه این ترها را رد میکند.
لنین می آموزد که تجمع تولید سرمایه بهایه رعد تجمع سرمایه و پولی
انبات آن در دست بانکهای بزرگ و همچنین ظهور و رعد سرمایه مالی میباشد.
 در راه تکامل سرمایه داری رعد انصارات همراه با دکوفائی بانکهاست. این
 بانکها، سرمایه پولی، انصارات و تراستها هو همچنین تولید کنندگان و پس انداز
 کنندگان کوچک را بسوی خود میکشاند. بدین ترتیب بانکها مالک اصلی ترین امکانات
 مالی میگرددند که در دست و در خدمت سرمایه داران است. همان پروسه ای که به
 منظور نابودی کارخانجات کوچک از طرف کارخانجات بزرگ، کارتلها و انصارات
 طی شده مجدداً برای نابودی بی در پی بانکهای کوچک تکرار گوید.
 بدین ترتیب آنچنانکه کارخانجات بزرگ انصارات را تشکیل دادند، بانکهای
 بزرگ دست به ایجاد کنسرسیوم های بانکی زدند. در نتیجه اخیر این پدیده -
 ابعاد عظیمی یافته و کماکان با آهنگ نسبتاً عدیدی دنبال میشود. صفت معیوضه
 جنب و انعام کنونی اینستکه نه تنها در برگزیده بانکهای کوچک بلکه شامل
 بانکهای متوسط و نسبتاً بزرگ نیز میشود. علت این پدیده را باید در حادث شدن -
 تضادهای تولید مجدد سرمایه داری و توسعه رقابت و بحران حاد سهمیم مالی و
 پولی جهان سرمایه داری جستجو کرد.
 در ایالات متحده آمریکا ۲۱ گروه بزرگ مالی حکمرانی میکنند. مهمترین آنها
 یعنی گروه مورگان، ۲۰ بانک بزرگ و شرکتهای بیمه و غیره را کنترل میکنند و
 دارای ۹۰ میلیارد دلار موجودی است.
 درجه تجمع سرمایه بانکی در دیگر کشورهای اصلی سرمایه داری بسیار بالاست
 در آلمان فدرال ۲ بانک از هفتاد بانک بزرگ بقنطائی ۵۸ درصد مجموع موجودی بانکو
 را مالک است. در انگلستان کلیه فعالیتهای بانکی بوسیله ۴ مؤسسه معروف
 مانند " بیک فور " کنترل میشود. سطح تجمع سرمایه بانکی در ژاپن
 فرانسه نیز بالاست.

لنین نشان داد که بین سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی تداخل ایجاد میشود.
 در ابتدا بانکها علاقمند بسرنوشت اعتباراتی هستند که به صاحبان منابع میدهند
 آنها سعی میکنند که بین صاحبان منابع وام گیرنده توافق موجود باشد و دست به
 رقابت نزنند. زیرا در غیر اینصورت ضرر خواهند کرد. این است اولین شکل تداخل
 سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی. با تجمع روز افزون تولید سرمایه پولی و
 بانکها به سرمایه گذار مستقیم در کارخانجات تولیدی تبدیل شده و به تشکیل
 شرکتهای مشترک از طریق سهام اقدام میکنند. بدینوسیله سرمایه بانکی وارد صنعت
 و ساختمان، کشاورزی حمل و نقل و سایر گره ها و جاهای دیگر میشود. از
 سوی دیگر کارخانجات با خرید سهام بسیار از بانکها عریک این مؤسسات میگرددند
 در حال حاضر سران بانکها و کارخانجات انصاری مشترکاً در عواری اداری این
 با آن بانک و کارخانه شرکت میکنند و طبق نام گذاری لنین به ایجاد " ستیایه
 عصبی " می پردازند.
 سرمایه مالی که از چنین پروسه ای قاش میشود تمام اشکال سرمایه را در
 بر میگردد: سرمایه صنعتی - سرمایه پولی و سرمایه کالشی. لنین در مضمض کرن
 این پروسه میگوید:
 " تجمع تولید که انصارات مجذب و تداخل بانکها و منابع را بوجود می آورد
 این است تاریخ تشکیل سرمایه مالی و محتوی این واژه "
 با اینکه سرمایه مالی پس از جنگ دوم جهانی رعد کرد و تضیهراتی در ساخت
 آن ایجاد شد. مع الوصف اهداف همیگی خود را حفظ نموده است: تضمین حداکثر
 سود از طریق استثمار توده های وسیع کارگران در داخل و خارج از کشور. شرکتهای
 بیمه که تعداد آنها در عمده ترین کشورهای سرمایه داری در سالهای اخیر بطور
 محسوس افزایش یافته، نیز چنین نقشی را ایفا کرده و به رقیبان واقعی بانکها
 تبدیل گشته اند. مثلاً در آمریکا در حالیکه موجودی بانکها از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ سه
 برابر و نیم افزایش یافته، در همین مدت موجودی شرکتهای بیمه ۶ برابر و نیم
 افزایش یافته است. این شرکتهای با سرمایه ای که از طریق غارت خلقها انبات
 میکنند به انصارات و امهای بسیار کلان، بالغ بر صدایلیون دلار میدهند.
 ۱- و لنین آثار چاپ البانی جلد ۲۲ ص ۲۳۲

بدین ترتیب شرکتها ی بیمه با انحصارات صنعتی و بانکی انجام شده خود تبدیل به یکی از اجزاء ارگانیک سرمایه میشوند.

سودجویی آزمندانه بورژوازی انحصاری هرگونه منبع مالی موقتا قابل استفاده را به سرمایه تبدیل میکند. خطر مهم پرداختی کارگران بعنوان بازگشتگی با پس انداز مردم و غیره.

سرمایه مالی انبعاثه شده نه تنها از طریق سونهائی که بوسیله جذب وجوه نقدی کارخانجات بزرگ و صاحبان صنایع کوچک و ... بلکه از راه انتشار اوراق بهادار و قرضه ها نیز در آمدهای بسیار گزافی برای خود تأمین میکنند. چنانکه در مورد غیره پس انداز انجام میشود بانکهها از طریق عرضه مبالغ فوق الذکر با ربح بسیار نازل به پس انداز کنندگان، سونهای بسیار گزافی برده بدینوسیله سرمایه خود را توسعه مبخشد و سرمایه گذارین را افزایش میدهند. بدین ترتیب سرمایه مالی طبیعتاً و دائماً سونهای جدیدی کسب میکند. سرمایه مالی، سرمایه گذارین خود را عمدتاً در صنعت انجام داده لیکن شبکه بورس بازی خود را در زمینه ثروت های دیگر زمین، راه آهن، موشاخه ها و بخشهای دیگر گسترش میدهند.

پرداخت اعتبارات گزاف بمنظور جوا بگونی به سطح بالای تمرکز تولید و تسلط انحصارات، برای بانکهها و اقعا امکان پذیر است. اتحادیه های بزرگ انحصاری بدین ترتیب متوجه میشوند که شرایط مساعد جهت استثمار باز هم وحمیانده تر زحمتکشان در داخل و خارج از کشور بمنظور تأمین حداکثر سود ایجاد میشود. بدنبال احبای سرمایه داری در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای رویزیونیستی همه بانکهها خصوصیت مشخصه انحصارات را پیدا کرده اند. در این کشورها مانند تمام کشورهای سرمایه داری از آنها جهت استثمار توده های وسیع زحمتکش در داخل و خارج استفاده میشود.

در این اواخر در کشورهای سرمایه داری و رویزیونیستی فروش اعتباری اشیاء مصرفی رایج و بویژه کالاهای پردوام بطور محسوس افزایش یافته است. این وامها از طرفی بازارهای فروش اجناس را برای بورژوازی مهیا میسازد و از طرف دیگر سونهای کلانی بوسیله ربح های بسیار گزاف برای سرمایه داران تضمین میکنند. بدین

ترتیب وام گیرنده کاملاً در اختیار وام دهنده و شرکتها ی سرمایه داری قرار میگیرد. در حال حاضر بدیها و انواع وابستگی های زحمتکشان به بانکهها و مؤسسات وام دهنده افزایش سرمایه آوری یافته است. در ایالات متحده بدیها مردم تحت عنوان این نوع وامها در سال ۱۹۷۶ بالغ بر ۱۶۲ میلیارد دلار میگردید. این رقم در سال ۱۹۴۵ بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار بود. در جمهوری فدرال آلمان، بدیها مردم بالغ بر ۴۶ میلیارد مارک میباشد. تمرکز و تجمع روز افزون سرمایه بانکی تهدید استیلای اقتصادی-سیاسی الیگارشی مالی را بدنبال دارد. الیگارشی مالی ضربه خود بکلسه فرما و شیوه های عملی متصل گشته است و بدینوسیله بوع اقتصاد و فقر توده های وسیع زحمتکش را حدت بخشیده است.

رغد سرمایه مالی، به معنی از سرمایه داران صنعتی و بانکه داران قدرتمند امکان داده که نه تنها ثروت گزاف بلکه قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست خود متمرکز کنند و بدینوسیله در زندگی کشورها تأثیر گذارند. این افراد قدرتمند در رأس انحصارات و بانکهها بوده و به تشکیل آنچه که الیگارشی مالی نام دارد دست میزنند. مداحان سرمایه داری میکوشند با طرح اینک امروز شرکتها ی بزرگ به شرکتها ی سهامی تبدیل شده و معدودی کارگران میتوانند بطور سمبلیک دارای تعدادی سهم باشند نشان دهند که در حال حاضر سرمایه داری خلعت خصوصی خود را که متعلق به زمان نگارش "سرمایه" توسط مارکس بوده و یا متعلق به زمان تحلیل امپریالیسم از جانب لنین است، به اصطلاح از دست داده و خلعت توده ای پیدا کرده است. ولی این سخن افسانه ای بیش نیست. امروز مانند گذشته گروه های قدرتمند صنعتی و مالی و خصوصی در کشورها ی امپریالیستی حکومت میکنند. راکفلر، مورگان، هوبان ملون، فورد، شیکاگو، تکزاس، کالیفرنیا و سایر گروهها در ایالات متحده امپریالیسم و گروههای مالی روتشیلد، بهرینگ، ساموئل و غیره در انگلستان، کروپ - زمینس، مانسمان، تیسن، گرلیندگ و غیره در آلمان غربی، فیات و آلفارومئو مونتدیسون، اولوتی و غیره در ایتالیا و فامیلها ی بزرگ در فرانسه و پس علیهنه الیگارشی مالی بمثابه مالک سرمایه صنعتی و مالی تسلط اقتصادی و سیاسی خود را بر سراسر حیات کشور مستقر کرده است. الیگارشی مالی دولتها را عزل و برقرار میسازد. سیاست داخلی و خارجی را دیکته میکند. از لحاظ زندگی درونی، به نیروهای

۵۹
ارتجاعی، کلیه مؤسسات مالی مایدنولوژیک آموزشی و فرهنگی که دفاع از قدرت سیاسی و اقتصادی وی را بپسند گرفته اند پیوند دارد. از لحاظ سیاست خارجی از کلیه نیروهای محافظه کار و ارتجاعی که از رشد انحصاری و پهنجانی کرده و راه را برای آن میگشایند و بخاطر حفظ و تحکیم سرمایه داری مبارزه میکنند دفاع کرده و پهنجانی مینمایند.
الیگارشی مالی بخاطر تضمین سلطه خود از بکار بردن هیچگونه وسیله ای - روی گردان نبوده و ارتجاع سیاسی را در تمام زمینه ها مستقر میازد. لنین میگوید:

"هدف سرمایه مالی سیاست است و نه آزادی!"
شرایط کنونی ثابت میکند که ستم بورژوازی انحصاری همه جا عدت یافته و بر این پایه تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی جا گرفته است. همزمان با توسعه اقتصادی و مالی همراه گسترش سیاسی، نظامی، تضاد بین خلقها و امپریالیسم و همچنین تضاد بین امپریالیستها را قوت بخشیده است. تجلیفات کنونی رویزیونیستهای چینی این واقعیت عینی و انکارناپذیر را نادیده میگیرد. امروز تجمع و تمرکز سرمایه داری و با سرمایه داری - رویزیونیستی دیده میشود.

این است فقر بانکهای مختلط بازار مشترک اروپا "بانک بین المللی برای تطین اقتصادی" بانک سرمایه گذار بهای "کومکون" و نیز اتحادیه بانکهای آلمان غربی و لهستان، انگلیس - رومانی، فرانسه - رومانی، انگلیس مجارستان و با کنسرسیوم بانکهای آمریکا - یوگسلاوی و انگلیس یوگسلاوی و غیره. از نوع اتحادیه های بانکی سرمایه داری هستند. اتحاد شوروی در چندین کشور سرمایه داری بانکهای بسیاری دایر نموده که رقیب و همکار بانکهای سرمایه داری گشته اند. نمونه های آنرا میتوان در زوریخ، لندن، پاریس، آفریقا، آمریکا لاتین و جاهای دیگر یافت.

چنین هنوز بیشتر در سیستم انعام بانکی سرمایه داری فرومهرود. گذشته از بانک^{مان} که در هونگ کنگ، ماکائو و سنگاپور دایر کرده، فردا در ژاپن - آمریکا و جاهای دیگر نیز دست به ایجاد چنین مؤسساتی خواهد زد. همزمان با این اقدامات

چنین نفوذ بانکهای امپریالیستی را در کشور خود امکان پذیر میازد. لنین تأکید میکند که صدور سرمایه خصیصه سرمایه داری کنونی است. امروزه این خصیصه اقتصادی امپریالیسم با زهم بیشتر رشد و توسعه یافته است. امروز بزرگترین مادر - کنندگان سرمایه در جهان، ایالات متحده آمریکا، ژاپن، اتحاد شوروی جمهوری فدرال آلمان، انگلستان و فرانسه مینمایند.

زمانی فقط آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان که منابع رشد یافته آنها، ثروت های زمینی و زیر زمینی مستعمرات را مینمایند، صادرکننده سرمایه بودند. بعدها جنگ و بحران اقتصادی باعث تضعیف اقتصادی برخی از نیروهای امپریالیستی چون انگلستان و فرانسه و آلمان و تقویت امپریالیسم آمریکا گردیده که به ابر - قدرتی تبدیل شده است. در شرایط بعد از جنگ دوم جهانی سرمایه های آمریکا به زبان دیگر نیروهای سرمایه داری در جهان سرازیر شد.

امروز سرمایه های آمریکائی بسوی کلیه کشورها صادر شده و حتی کشورهای صنعتی را در بر میگیرند. این سرمایه ها به صورت سرمایه گذاری موام - اعتبارات مالی و شرکت در شرکت های مختلط از طریق ایجاد شرکت های بزرگ صنعتی انجام میگیرد. امپریالیسم آمریکا و همراه آن سرمایه انحصاری به علت نازل بودن مخارج تولید و بالا بودن درجه استثمار زحمتکشان، در کشورهای کم رشد سرمایه گذاری میکنند. این عمل به خاطر تأمین مواد اولیه، غصب بازارها و فروش تولیدات صنعتی انجام میگیرد.

همانطور که میدانیم رشد کشورهای سرمایه داری بطور ناموزون انجام می پذیرد. لذا انحصارات بزرگ و شرکت های ایالات متحده و کشورهای دیگر در کشورهای سرمایه صادر میکنند که رشد اقتصادی آنها مستلزم سرمایه گذاری و تکنولوژی می باشد. سرمایه گذار بهها سودهای بسیار کلان در اختیار تراست ها و انحصارات مالی میگذارد زیرا که در کشورهای فقیر و کم رشد زمین بسیار ارزان بوده خرید مناطقی وسیع همراه با ثروت متعلق به آن امکان پذیر است و به علت سوء تغذیه مردم، آنها مجبورند با دستمزد ناچیز کار کنند، از نیرو نیروی کار بسیار ارزان است.

برطبق محاسبه امپریالیستها يك دلار سرمايه گذاري در اين کشورها براي آنها دلار سود به همراه دارد.

بر اساس داده های رسمی آمریکا در سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵ سرمايه گذاريهای مستقيم ايالات متحده در حکومتهاى نويا در مجموع بالغ بر $\frac{1}{2}$ ميليارد دلار بوده در حالیکه سودهای حاصله از اين کشورها در همین مدت نزدیک ۳۰ ميليارد دلار برآورده شده است. ^۱ نيروهای امپریالیستی بمنظور استتار صدور سرمايه به پرداخت اعتبار توصل ميگویند. تراستهاى بزرگ سرمايه داری و دولتهاى مربوط به آنها توسط این اعتبارات و کمپها ، فشارهای سنگینی بر دولتها و خلقهای وام گیرنده وارد می آورند ، اما آنان را تحت نفوذ خود نگه میدارند. وامها و کمپها نيکه بسوی کشورهاي کم رشد سرازير ميشود از غارت ثروت همین کشورها و استثمار توده های زحمتکش ^{ممالک توسعه یافته ناشی میگردد.} بعبارت مثال کم رشد این کمپها و وامها تنها به ثروتمندان پرداخت میشود . بعبارت دیگر و بعنوان مثال انحصارات آمریکائی از قبیل سترنج خلق آمریکا و خلقهای دیگر فربه ميشوند سرمايه های مادرانی و امهای اعتباری همان سترنج و خون این خلقها از سوی دیگر تنها ابقات فتودال - بورژوا حاکم در کشورهاى با اصطلاح جهان سوم از دریافت وام انحصارات بزرگ بهره مند ميشوند.

وامها نيکه کشورهاى جدیدالتاسيس دریافت میدارند بمنابا به حلقه های زنجير امپریالیسم بر گرن خلق همین کشورها گذارده ميشود. طبق آمار، بدهی این کشورها مره سال ۲ برابر میگردد.

در سال ۱۹۵۵ بدهی کشورهاى کم رشد به قدرتهاى امپریالیستی بالغ بر ۸/۵ - ميليارد دلار ميعد ، لیکن در سال ۱۹۷۲ این رقم به ۱۵۰ ميليارد دلار افزايش یافت. سرمايه داری جهانی جهت تأمین منافع خود و افزايش آن از طریق کف منابع زیرزمینی و ایجاد گسترش کشاورزی مکانیزه ، تکنیک و تکنولوژی و غیره را گسترش داد.

تکنولوژی و انقلاب تکنیکی و علمی و همراه آن عیوه های جدید بهره برداری اقتصادی در مجموع خود منافع امپریالیستها و انحصارات سرمايه داری را و نه خلقها را تأمین میکند . سرمايه داری همچگاه بدون برآورد امکانات تأمین منافع خود دست به

سرمايه گذاري در کشورهاى دیگر و پرداخت وام و صدور سرمايه نمی زند.

انحصارات و بانکهای بزرگ که تار " عنكبوت " خود را در جهان سرمايه داری

و رويزیونیستی گسترده اند هنگامی به پرداخت اعتبارات دست میزنند که داده های هشی در مورد درآمد و اصله از آن در اختیار داشته باشند. بعنوان نمونه ميتوان از بهره برداری معدن عومین و با استخراج نفت و با آب در بیا بان یاد کرد.

اشکال دیگر پرداخت اعتبار نیز وجود دارد که در مورد کشورهاى عیبه سوسیالیستی

اجرا ميشوند در واقع سیه ایست برای استتار راه سرمايه داری که این کشورها

در آن گام نهاده اند، و امهای مذکور که شامل مبالغ هنگفتی ميشود بصورت اعتبارات

تجارتی پرداخت ميشوند. طبعاً کشورهاى وام گیرنده باید در مدت زمان نسبتاً کوتاهی

آنها را باز گردانند. این اعتبارات مسترکا از جانب چند کشور سرمايه داری به

يك کشور پرداخت ميشود. اما قبل از پرداخت ، مزایای اقتصادی و سیاسی و اصله

از کشور وام گیرنده با توجه به بنیه اقتصادی و ثمریخی وام برآورد ميشود .

سرمايه داران هیچگاه بمنظور ساختمان سوسیالیسم به پرداخت اعتبار اقدام

نمیکنند. و اگر هم اقدامی بکنند تنها به قصد انهدام سوسیالیسم است. بدینجهت

يك کشور واقعا سوسیالیستی به قبول هیچگونه وامی از جانب يك کشور سرمايه داری

بورژوائی و رويزیونیستی تن در نمیدهند. رويزیونیستهاى چینی همانندهم ملکان

خروجی خود ، شمارها ، نقل قولها و جمله های پر طعراق ظاهرالذنیستی

و انقلابی طرح میکنند. حال آنکه اعمال آنها ارتجاعی و ضد انقلابی است ، رهبران

چینی نیز درصدد و انمود سازند که برخوردار ابورتونیستی و روابط آنها با کشورهاى

امپریالیستی بشف سوسیالیسم است . رويزیونیستهاى چینی بمنظور نگهداری خلقها و

پرولتاریا در تاریکی و جهل و نادانی ، و جلوگیری از تبدیل نارضاى آنها به

نیروی انقلاب ، بر واقعیت پرده استتار میکشند.

بعنوان مثال ^{میتوان} از مسئله ساختمان اقتصادی کشور و رشد اقتصاد سوسیالیستی

با تکیه بر نیروی خود صحبت کرد. این اصل البته صحیح است . هر دولت مستقل

و سوسیالیستی باید خلق را بسیج کند و با تدوین سیاست صحیح اقتصادی مقدمات

بهره برداری ناهیهانه و منطقی از ثروتهاى کشور را فراهم آورده آنها را بباطر

تا همین منافع مردم و جلوگیری از غارت از جانب دیگران بدون اصراف ناداره کند و توسعه بخشد. چنین است سمت گیری اساسی کلیه کشورهای سوسیالیستی. در این رابطه کمک کشورهای دیگر سوسیالیستی فقط نقش جنبی ایفا میکند. لیکن اعتباراتی که کشورهای سوسیالیستی بیکدیگر میدهند خلقتاً با اعتبارات فوق الذکر متفاوت است. این اعتبارات کمک انترناسیونالیستی محسوب شده و عاری از هرگونه ربح میباشد. کمک انترناسیونالیستی هیچگاه موجب سرمایه داری نیست و توده را در فقر فرو نمیبرد، برعکس باعث رفد منعت و کثا ورزی گفته آنها را، مهاجرت میکنندو زمینه ارتقا سطح زندگی توده های زحمتکش را هموار میسازد و سوسیالیسم را نیرو و قوام میبخشد.

کشورهای سوسیالیستی که از نظر اقتصادی رشد یافته اند وظیفه دارند کشور های دیگر سوسیالیستی را در زمینه منعتی کمک کنند. این به آن معنی نیست که یک کشور سوسیالیستی نباید با کشورهای غیر سوسیالیست ارتباط برقرار کند. روابط اقتصادی مذکور، بر پایه منافع متقابل بوده و هیچگاه اقتصاد کشور سوسیالیستی و با غیر سوسیالیستی دیگر را تحت قیومیت کشورهای نیرومندتر در نمی آورند. حال آنکه اگر روابط بین این دولتها بر استثمار دولتها ی کوچک و ضعیف از لحاظ اقتصادی، از جانب دولتها ی بزرگ قدرتمند مبتنی باشد، باید از دریافت چنین کمک های امارت باری خودداری کرد.

لنین میگوید که سرمایه مالی به مفهوم واقعی، نازهای خود را در تمام کشورهای جهان گسترده است.

انصارات، کارتلها و سندیکا های مالی سرمایه داران بطور سیستماتیک وارد میدان عمل گفته اند در ابتدا بر بازارهای داخلی منعت و کثا ورزی کشور تحت نفوذ تسلط میابند، بند امارت برگردن طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان می نهند. سودهای کلان می برند و برای خود امکانات وسیعی جهت غصب بازارهای سراسر جهان ایجاد میکنند. سرمایه مالی در این زمینه نقش مستقیمی ایفا میکند. امروزه در انطباق کامل با آموزه های لنین بهرامون امپریالیسم بمثابه ^۲ مالترین مرحله سرمایه داری، معاهده میشود که ۲ ابر قدرت، امپریالیسم

آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی، برای تقسیم جهان و تسخیر بازارها مبارزه میکنند. بعنوان مثال مسئله نفت که حدت بسیاری در سراسر کهنی یافته است حیطه عمل شرکت های بزرگ انحصاری آمریکا و شرکت های نفتی انگلیسی هلندی و غیره میباشد. آمریکا تنها مسئله نفت را وسیله مانور قرار میدهند تا انصار این منعت را درست گیرند. آنها در کشورهای نفت خیز، سرمایه گذارهای بسیار کرده و تجهیزات تکنیکی مهمی منتقل نموده اند. در کشورهایی از قبیل عربستان سعودی ایران و ۰۰۰۰ نوکران خود را در رأس حکومت نهاده و با مبالغی سرسام آور فساد را در دربار پادشاهان، شیوخ و امامان ترویج داده اند. حکومت مالی ثروتمندان به دولتها ی کشورهای نفتی امکان میدهد که در آمریکا و انگلستان و جاهای دیگر سرمایه گذاری کنند و حتی سهامی در شرکت های مختلف انحصاری گارانتی های مثلها ی لوکس و ۰۰۰۰۰۰ داشته باشند. مثلاً عربستان سعودی که بیش از ۵۰ میلیارد تن نفت در سال استخراج میکند، کفوری نیمه فئودال که فقر و جهالت در آن ^{است} بیداد میکند، در حالیکه توده های زحمتکش در فقر بسر میبرند، پادشاه این کشور و مالکین بزرگ اراضی آن بیش از ۴۰ میلیارد دلار فقط در بانکهای وال - استریت (wall street) بحساب خوابانده اند. همین وضع در کویت و امارات عربی و جاهای دیگر حکم فرماست. امپریالیستها امتیازات بسیاری از گروههای حاکم در این کشورها دریافت میدارند و بدینوسیله امکان میابند به غارت ثروت های خلقها و کشورهای تحت سلطه خود بپردازند. بدین ترتیب بخشی از سودهای حاصله در اختیار گروههای حاکم قرار میگیرد. سرمایه گذارهای کشورهای تولید کننده نفت که متعلق به گروههای حاکم است، طبقاً انظام سرمایه آنها را با سرمایه های آمریکائی و انگلیسی در مقیاس محدودتری تشکیل میدهد. ظاهراً تصور میشود که گروههای حاکم در کشورهای تولید کننده نفت بطریقی شریک سرمایه گذارهای امپریالیسم آمریکا انگلیس و فرانسه بوده و در اقتصاد این کشورها دست دارند. لیکن عکس این امر صادق است. سودهای امپریالیسم آمریکا و دیگر امپریالیستها بسیار گزاف تر از سود این گروه هاست. اینست یکی از خصائص استعمار نوین در حال حاضر: استثمار حنا کثر ثروت برخی از کشورها، برداخت امتیاز حساب شده به گروههای بورژوا روبهزبونست و فئودال حاکم بدون تحمل ضرر. این نمونه صحت تز لنین، معنی بر اینکه منافع

بورژوازی کشورهای مختلف و انصارات خصوصی میتوانند بهسولت با منافع انصارات دولتی گره بخورد، را ثابت میکند. انصارات بزرگ با انصارات کوچکتر که بر ثروت های عظیمی بویژه در زمینه منابع زیرزمینی، معدن، آهن، کروم، مس، اورانیوم، و غیره تسلط دارند، میتوانند پیوند برقرار نمایند. امروزه پرداخت اعتبارات و کمکهای دولتی شکل متداول صدور سرمایه است. اتحاد شوروی و دیگر کشورهای روزهیونیستی اغلب از این نوع صدور سرمایه استفاده میکنند. پرداخت اعتبارات و کمکهای دولتی از تحصیل سودهای سرمایه داری دارای اعتبارات و کمکها و وامهای مذکور، گفته از تحصیل سودهای سرمایه داری دارای اهداف سیاسی نیز میباشد. دولتهائی که اعتبار میبرند از مدد پشتیبانی و تحکیم اقتصادی - سیاسی گروههای خاص هستند که منافع اقتصاد سیاسی نظامی اعتبار نهند باشند. پرداخت اعتباراتی از این قبیل که مبتنی بر قرارداد بین دولتهاست به تعدید وابستگی اقتصادی - سیاسی وام گیرنده در قبایل وام - ننده منجر میشود. طرح مارشال که پس از جنگ دوم جهانی بمناب به بایه اقتصادی توسعه سیاسی - نظامی آمریکا در کشورهای اروپای غربی ریخته شد، نمونه کلاسیک این نوع صدور سرمایه میباشد. " کمک " های روزهیونیستی های شوروی به کشورهای چون هند و عراق که در ظاهر بمنظور رشد اقتصادی و ایجاد بخشهای دولتی صنعت صورت میگرفته با کمکها و وامهای فوق الذکر تفاوت ماهوی ندارد.

در حال حاضر درجه رشد امپریالیسم آمریکا، سوسیال امپریالیسم شوروی و سرمایه داری کشورهای صنعتی آنچنان افزایش یافته که سودهای حاصله از انباشت سرمایه به نقطه اوج خود رسیده است.

سودهای کلان ناشی از انباشت سرمایه در جنبه های انصارات و الیگارشی مالی سرازیر میشود. در آمد های مزبور بجای آنکه در خدمت خلق زحمتکش و فقیر در آید به کشورهای دیگر صادر میگردد تا سودهای با زهم کلان تری بیار آورده. چین این کشورها جهان سوم میباشد. اما این نوع سرمایه گذارها در کشورهای سرمایه داری رشد یافته نیز انجام میگردد.

آثار بسیاری در مورد توسعه نفوذ سرمایه های آمریکائی در اروپا و اهداف سیاسی - اقتصادی آن نگاشته شده است. کتاب " جغرافی آون " نویسنده آمریکائی

سیمای روحنی از این مبحث بدست میدهد. در اول فصل " شرکتهای بین المللی " " آون " نشان میدهد که افزایش سرمایه گذارهای آمریکا در خارج تابع برداشتی است که بر طبق آن شرکتهای آمریکائی به ایجاد شرکتهائی دست میزنند که دارای منافع خارج از آمریکا نبوده، بلکه شرکتهای بین المللی هستند که مقر آنها در ایالات متحده آمریکا است. بعبارت دیگر شرکتهای بزرگ آمریکائی فقط در این فکر نیستند که فقط بهیچ ایالات متحده گسترش یابند تنها با حکومتی نیاز مند صنعتی و مقربان داخلی گردیده بلکه تارهای خود را در کشورهای خارجی نیز میگزینند. این شرکتهای " سرمایه اضافی " خود را در کشورهای دیگر بکار میاندازند تا سودهای کلان تری بدست آورند. تقریباً نیمی از سود تراشهای بزرگ - موبیل و " استاندارد اویل نیوجرسی " و ۰۰۰۰ از غارت و استثمار کشورهای خارجی بدست میآید. تقریباً ۵۰۰ کمپانی هر سال حدود ۱۰ میلیارد سود بجدگ میآورند. بیش از ۳۰۰۰ هزار کارخانه از این نوع در کشورهای خارجی سرمایه گذاری کرده و بدین ترتیب فرمولها و واژه هائی چون شرکت های چند ملیتی و با سرمایه داری بین المللی متداول گشته و در روزنامه نگاری و عملیات بانکی مورد استعمال قرار میگیرد.

" جفری آون " نشان میدهد که در سال ۱۹۲۹ بیش از ۱۳۰۰ شرکت اروپائی متعلق به شرکتهای آمریکائی و با تحت کنترل آنها بوده است. در آن زمان این امر اولین مرحله حمله آمریکا به صنعت اروپا قلمداد شد. فشار جنگ دوم جهانی که در حال تدارک بود موقتا تهاجم سرمایه های آمریکائی را قطع نمود. از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۶ اوضاع سرمایه گذارهای مستقیم شرکتهای آمریکائی در کشورهای دیگر جهان از ۷/۵ تا ۷/۲ میلیارد تنزل یافت اما پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۵۰ مبلغ سرمایه گذارهای آمریکائی در خارج به ۱۱/۲ میلیارد دلار افزایش یافت که نیمی از آن در کشورهای آمریکای جنوبی و کانادا متمرکز شد. در آمریکا لایحه هدف از سرمایه گذاری، بهره برداری از مواد اولیه چون نفت، مس، کارخانه های آهن و بوکسیت و همچنین موز و مواد دیگر کشاورزی بود. در کانادا سرمایه گذارهای مزبور بیشتر شامل معادن و نفت گشت و بطاظر همجواری این کشور

وجود سرمایه دیگر که نفوذ سرمایه ها را تسهیل مینموده در مقیاس وسیع توسعه یافت. در سالهای ۵۰ اروپا به سرزمین مهم سرمایه گذاری آمریکا تبدیل شد. در این قاره سرمایه گذارها سرمایه به ارتباطات تولید در مقیاس وسیع و تجهیزات بهینه گسترش یافت و همزمان با آن کالاهای فراورده های آمریکائی به این قاره سرازیر گشت.

نویسنده نامبرده ناگهید میکند که اوضاع حاکم بر بازارهای سرمایه داری، پس از جنگ جهانی دوم جهش بزرگتری به سرمایه گذارهای آمریکا داد. اینک چند داده پیرامون رشد این سرمایه گذارها در خارج از آمریکا: در سال ۱۹۴۶ مجموعاً سرمایه گذارهای آمریکا به ۲/۲ میلیارد دلار میرسید. سپس در سال ۱۹۵۰ به ۱۱/۲ میلیارد دلار، در ۱۹۶۴ به ۴۴/۳ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۷ به بیش از ۶۰ میلیارد دلار افزایش یافت.

شرکتها ی آمریکائی با گسترش دائمی خود در مقیاس جهانی رقابت را بر رقیبان یک یک کشورهای دنیوارتر ساخته و حاکمیت غول های آمریکائی را خطرناکتر نمود. این مسئله در کشورهای کم رشد حدت خاص پیدا میکنند زیرا که شرکتها ی آمریکائی غایبهای کلیدی صنعت را در دست داشته و اقتصاد ملی را عمدتاً تحت نفوذ خود قرار میدهند. بعبارت دیگر این شرکتها ی غول آسای آمریکائی به اقتصاد دو دولتها ی این کشورها مسلط بوده و در واقع آنها را رهبری میکنند. ما شاهد مبارزه طولانی بین شرکتها ی نفتی آمریکائی و دولت مکزیک بوده ایم. این مبارزه در سال ۱۹۳۵ با شکست سیاست ایزولاسیون دولت مکزیک پایان یافت. مناقشه بین انصار انگلیسی نفت و دولت ایران که منجر به عزل مصدق گشت دچار همین سرنوشت شد. این گونه تعاملات بسیار فراوان و فرساینده بمنفع تراستها ی بزرگ آمریکائی خاتمه می یابند. کمپانیهای بزرگ نفتی در مقیاس جهانی وارد عمل میشوند. کنترل کامل تمام سرمایه ها و تولید این غایب در کشورهای آن که این شرکتها در آن سرمایه گذاری کرده اند نیز کنترل دولتها و غیره. برای این شرکتها یک عمل جاری و الزامی گردیده است. در غیر اینصورت کمپانیهای مذکور بنفواوری نمیتوانند به همانند کردن فعالیتهایشان در مقیاس جهانی بپردازند. این است علت درگیری کمپانیهای بزرگ خارجی با ماسهای سرمایه داران محلی که بیشتر از آنچه که سرمایه گذاران

آمریکائی و دیگر کشورهای امپریالیستی سود به آنها برنماید میکنند. غالباً مستند.

شرکتها ی آمریکائی در اروپا، کانادا، آسیا، آفریقا و مناطق دیگر وضعی بوجود آورده اند که نظارت بر اقتصاد کشورهای بیخمار را عملاً برای خود امکان پذیر ساخته اند. دولتها ی این کشورها از ایالات متحده که از نظر اقتصادی و نظامی دارای نفوذ رهبری کننده در اروپا میباشند بیم دارند. این است علت معانیت گذشته و امروزی کشورهای صنعتی سرمایه داری اروپا از تهاجم سرمایه های آمریکائی بسوی این قاره.

رهبری چین انجا میکند که کشورهای اروپائی که از قرن نوزدهم صنعتی شده اند سرمایه گذارهای خود را در آمریکا توسعه میبخشند، اما مشهود است که سرمایه گذاری اروپائی در ایالات متحده عمدتاً در قالب ارزش سهام، اوراق بها دار و بهره و غیره انجام میگردد. در حالیکه سرمایه گذارهای آمریکائی در اروپا موفق به کسب مواضع مسلط در مهمترین شاخه های اقتصاد اروپا گشته اند. جفری ادون که در مدد توجیه توسعه سرمایه گذاری آمریکا است، انجا میکند که کشورهای اروپائی مایلند و می کوشند که صنایع خود را بر پایه های علمی منجمد در زمینه الکترونیک و مغز الکترونیکی مرشد دهند. این صنایع تا اندازه ای به پیشرفت تکنیک و توسعه صادرات و عموماً به رشد اقتصاد این کشورها کمک میکنند. اما شرکتها ی آمریکائی در زمینه های فوق الذکر از رقیبان اروپائی خود پیشرفت کرده و بدین ترتیب ترقی تکنیک را در ارتباط با منافع خود کنترل میکنند. مثلاً شرکتها ی اروپائی مربوط برای مقابله با شرکت آمریکائی آی. بی. ام در زمینه مغز الکترونیک بسیار بهم نزدیک شده اند. شرکت آی. بی. ام ۲۷۰ بازار آمریکا و بعضی بزرگترین از بازار جهان را کنترل میکنند.

از طرف دیگر شرکتها ی بزرگ آمریکائی تمایل دارند شرکتها ی محلی گردند. بسیاری از شرکتها برای پویانیدن عملکرد استثماری گرانه خود از ایجاد شعباتی که صد درصد متعلق به آنها باشند خودداری کرده و به تأسیس شرکتها ی با سرمایه گذاری مختلط به نسبت ۴۹٪ و ۵۱٪ یا نصف - نصف (۵۰،۵۰) می پردازند. آمریکائیها این شیوه را در ژاپن و یوگسلاوی بکار برده و علی رغم اینکه کشور اخیر میخواهد

وانمود سازد که به ساختمان سوسالیم بر پایه امکانات خود مشغول است و واقعیت نشان میدهد که تئوتونیستها، هوگلاوی را در زمینه اقتصادی تقدیم ایالات متحده آمریکا و شرکتهای بزرگ کفورهای صنعتی رشد یافته کرده و بدین ترتیب استقلال و آزادی هوگلاوی را با یمال نموده اند.

بسیاری از شرکتهای بزرگ آمریکائی مانند " جنرال موتور " " فورد " " کرایسلر " " جنرال الکتریک " و غیره به مالکیت صد در صد شعبات خود در خارج تمایل دارند. مع الوصف طبق نظر "اون" این شعبات مسئله یکی شدن را ناپسندیده نگرفته و جواب آنها در این مورد چنین است " تأسیس شرکت هائی با شرکت سرمایه گذران محلی برای ما منتهی بوده و در جهت تشویق مالکیت باین المللی سهام شرکتها مادریه گام بر میداریم ". چنین است برداشت سرمایه داری از "بین الملل" مدافع بر حرارت این اندیشه شرکت " جنرال موتور " میباشد.

ست گیری سرمایه امپریالیستی و با نیروی صنعتی آمریکا بسوی سرمایه گذاری در خارج از کشور جهت ایجاد مستعمرات خاص خود و تشکیل امپراطوری اش واقعیتی است. در بین رویدادهای دیگر که برخلاف دعای رویزیونیستهاهای چینی و بروشنی نشان میدهد که امپریالیسم آمریکانه تنها بهیچوجه تضعیف نگشته بلکه قوام یافته است. امپریالیسم آمریکا امتیازات بسیاری در کشورهای خارجی بدست آورده است و حتی شاخه های مهم اقتصاد این کشورها را تحت رهبری خود دارند همچنین برای دولتهای کشورهای دیگر مشکلات متعددی بوجود میآورد و اکثر ادرا آنها حکمرانی میکنند. امپریالیسم آمریکا دولتهای بسیاری را تحت کنترل داشته و آنها را هدایت میکند. طبیعتا این پروسه دچار جزرومنهائی نیز میشود و اما گرایش عمومی آن تضعیف امپریالیسم آمریکا را نشان نمیدهد.

اکنون در شرایطی زندگی میکنیم که ابر قدرت دیگری - سوسال امپریالیسم شوروی - اقدام به صدور سرمایه کرده و در صد استعمار خلقهای مختلف است. سرمایه هائی که سوسال امپریالیسم شوروی به کشورهای دیگر صادر میکند از ارزش اضافی حاصله در شوروی سرمایه داری ناشی میشود.

پس از احیای سرمایه جامعه شوروی قطب بندی عد ها قلیت کوچکی برا اکثریت شکفته

مردم حاکم گفت و به استثمار آن پرداخت. اکنون در این کشور فقری که شامل بوروکراتها، تکنوکراتها و روشنفکران عالمرتبه میشود بمثابه یک طبقه بورژوا و استثمارگر منجم گفته و تقسیم ارزش اضافی ناشی از استثمار و حقیقتا طبقه کارگر و توده های زحمتکش را بخود اختصاص میدهد. در کفورهای سرمایه داری کلاسیک ارزش اضافی در ارتباط با سرمایه گذاری سرمایه داران و به آنها تعلق میگردد حال آنکه در شوروی و کفورهای دیگر رویزیونیستها ارزش اضافی در رابطه با موقعیت افراد قهر فوقانی بورژوازی در سلسله مراتب دولت و اقتصاد، علی الخصوص در عیوه تقسیم میشود. پرداخت حقوقهای گزاف و انعامهای متداول و استثنائی مجایزه و حقوقهای مادی و امتیازات، عیوه هائی هستند که بمنظور تملک ارزش اضافی ناشی از استخراج زحمتکشان در دستگاههای دولت تبلور یافته اند. فقری که سرمایه داری اشتراکی را تشکیل میدهد از طریق وضع قوانین و ضوابط بهیضار جهت حفظ ثروت و استثمار سرمایه داری به این نوع اقدامات دست میزند.

در حال حاضر اقتصاد شوروی مجذب مهم سرمایه داری جهانی گفته است. حال آنکه سرمایه های آمریکائی و آلمانی و ژاپنی و غیره عمیقا در اتحاد شوروی نفوذ کرده اند و سرمایه های شوروی به کشورهای دیگر صادر شده و به اشکال مختلف با سرمایه های محلی انجام میگردند.

میدانیم که اتحاد شوروی در مرحله اول به استثمار اقتصادی کشورهای قمر خود می پردازد ولیکن اکنون با دولتهای سرمایه داری دیگر برای تسخیر بازارها و مناطق مورد استفاده جهت سرمایه گذاری و غارت مواد اولیه " چهارچوب قوانین هو استصاری تجارت جهانی و عیوه در رقابت است.

بورژوازی نوعاسته شوروی بمنظور گسترش همومونی خود نسبت به صدور سرمایه زد و لیکن با رقابت امپریالیسم قدرتمند آمریکا و همچنین دولتهای سرمایه داری رشد یافته مانند ژاپن و انگلستان و آلمان غربی و فرانسه مواجه است. دولتهای مذکور به خاطر کسب سودهای کلان سرمایه های خود را بسوی آفریقا و آسیا، آمریکا، جنوبی و کفورهای اروپای غربی که تحت قیمومیت شوروی رویزیونیستی هستند حتی به اتحاد شوروی صادر میکنند.

گروههای حاکم در کفورهای به اصطلاح سوسالیستی مانند اتحاد شوروی، چکواکی

لهستان و غیره اکنون بین سران بر غنن سرمایه های خارجی را در کشورهای خود امکان پذیر ساخته زیرا که سرمایه های مذکور آنها را تأمین کرده و بخرر خلقها میباعد. کشورهای عضو کومکون غری در همکاری هستند. همکاری آنها به کشورهای

غریی بالغ بر ۵۰ ملیارد دلار میگردد. یوگسلاوی یکی از اولین کشورهای روزهوینستی است که راه نفوذ سرمایه علی خارجی را در اقتصاد خود هموار ساخت. در ابتدا اعتباراتی دریافت نمود. سپس اعتباراتی دریافت کرد بعد نسبت به ایجاد شرکت های مختلط زد. در سال ۱۹۶۲ - قانونی در یوگسلاوی وضع شد که طبق آن ایجاد شرکت های مختلط با ۴۹ درصد سرمایه خارجی مجاز اعلام شد. در سال ۱۹۶۲ تعداد این نوع کارخانجات به ۱۲۰ واحد بالغ گردید. یوگسلاوی شرایط بسیار مساعدی برای رشد فعالیت های شرکتی و کسب حداکثر سود از طرف آنها فراهم نمود.

تحولات یوگسلاوی نشان میدهد که سرمایه گذارهای خارجی در تبدیل این کشور به کشور سرمایه داری یکی از عوامل تعیین کننده میباشد. ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری نیروی متحدی تنها از سرمایه گذارهای خود در یوگسلاوی ضرر نمیکنند بلکه با تعدید فقر طبقه کارگر و دهقانان یوگسلاوی سونهای کلنی بچنگ میآورند. لنین میگوید که صدور سرمایه پایه محکم استثمار اکثریت ملل و کشورهای جهان بوده و محلت انگلی سرمایه داری معنی دولتی بیستار نیرومند را تشکیل میدهد.

در چین نیز دولتی سرمایه داری سونهای بسیاری بچنگ خواهند آورد. در حال حاضر ما شاهد سران غنن ملیاردها دلار سرمایه های آمریکائی و ژاپنی و آلمان غربی بسوی این کشور هستیم. با ژاپنی ها قراردادهایی جهت بهره برداری مشترک نفاثر نفتی و امکانات انرژی زای پانگ تسو منعقد گشت و قرارداد دیگری با آلمان جهت بهره برداری معادن زغال و غیره بسته شده است. سرمایه گذارهایی که در چین صورت گرفته و میگردد مطمئناً سرمایه داران خارجی را از سودهای کلنی برخوردار کرده و ضمناً پایه های سرمایه داری را در این کشور قوام خواهند بخشید.

صدور سرمایه از يك کشور سرمایه داری به يك کشور سرمایه داری و یا روزهوینستی

دیگر خارج از ابعاد دولت واردکننده و یا صادرکننده ه یکی از اعکال استثمار خلقها توسط سرمایه باقی خواهد ماند.

این استثمار ه برای کشور واردکننده سرمایه ه شرایط وابستگی اقتصادی و سیاسی ایجاد میکند.

لنین تأکید میکند که انحصارات پس از غصب بازارهای داخلی برای تقسیم مجدد و تسخیر اقتصادی بازار جهانی تولیدات صنعتی و مواد اولیه مبارزه میکند.

رقابت و طمع بود انحصارات ه کشورهای مختلف را به عقد قراردادهای سوختی متحد و همکاری جهت بازارهای بین المللی و همچنین فروش کالاهای تمام عده و خرید مواد اولیه تسویق میکند. دولتی سرمایه داری توسعه یافته حتی زمانی که دارای نفوذ مواد اولیه و انرژی زا هستند بسوی کشورهای دیگر هجوم میآورند زیرا که هزینه های تولید در این کشورها پائین تر از کشور خود بوده و بالخصوص حقوق کارگران چندین برابرنازلتر است.

ما میدانیم چگونه مبارزه برای تسخیر نفاثر و بازارهای نفتی ادامه ناعده و دارد. نتیجه این مبارزه ه ورعکتگی آنها و صدها کارخانه و شرکت خصوصی بوده و امروز وضع بجائی رسیده است که کارتل بین المللی نفت که شامل هفت انصار بزرگ (۵ آمریکائی، يك انگلیسی و يك انگلیسی و هلندی، اسوه، تکراکوه، عمل، و غیره) بیش از ۶۰٪ استخراج و فروش این ماده را در کشورهای سرمایه داری جهان غرب کنترل کرده و حدوداً ۲۰٪ آنرا تصفیه میکند.

امروزه تقسیم مشابه منابع تولیدی و بازارها در زمینه سنگهای مسی و فلز اورانیموم ه و دیگر کلوخه های قیمتی و استراتژیک بجهت میخورد.

بیماری از کشورهای استعمارگر قدیم مانند انگلستان و فرانسه قراردادهای ویژه ای تحت عناوین ه ارجحیت دار و تعاونی و غیره با مستعمرات سابق خود منعقد نموده و بر این پایه از مزایای اقتصادی و تجارتنی اختصاصی برخوردارند. وجوه مناطق تحت سلطه دلار ه لیره استرلینگ فرانک و روبل تقسیم بندی اقتصادی جهان را بین انحصارات مختلف و دولتی امپریالیستی نشان میدهد. امپریالیسم آمریکا سوسال امپریالیسم غوروی و دیگر نیروهای امپریالیستی از طرق مختلف و با اجرای

تجارت نیمه‌مستقیم و نامساوی فرمود مستمرات سابق حداکثر سود را برای خود تأمین میکنند. همکاری کشورهای "در حال توسعه" به استثنای کشورهای اوپک، امروز بالغ بر ۲۴ ملیارد دلار است.

آنها در شرایط امروزی، خاصه در زمان بحران اقتصادی کنونی، انحصارات با دولتهای کشورهای سرمایه داری قراردادهای مستقیم در مورد سهمیه تولیدی قیمتها و بازارها و غیره منعقد میکنند. وجود سازمانهایی چون بازار مشترک، کومکون، و دیگر سازمانها بروی تقسیم اقتصادی جهان امروزی رافعان میدهد. تقسیم بندی مذکور و سلطه انحصارات و اعمال زور آنها در زندگی و توسعه اقتصادی کشورهای دیگر نه تنها تضاد بین کارو سرمایه بلکه تضاد بین خلقها و امپریالیسم و تضاد بین امپریالیستها را بازم حدت بیشتری میدهد.

تنوری چینی "سه دنیا" که در مد است "جهان سوم"، "جهان دوم" و "امپریالیسم آمریکا" یعنی بعد از این واقعیت توجه نمیکند. تنوری سه دنیا مایل به مشاهده این امر است که نهاج نامی انحصارات آمریکائی مانگلیسی آلمانی، ژاپنی و فرانسوی و غیره علیه آنچه چین "جهان سوم" مینامد، مقاومت خلقها را علیه کلیه نیروهای امپریالیستها و هژمونیت قوام بخشیده و شرایط عینی مبارزه آغشی نا پذیر بین آنها را گسترده تر میکند. از سوی دیگر رشد نابرابر نیروهای امپریالیستی که از قانونمندیمینی تکامل سرمایه داری نامی میگردند این نیروها را به رقابت و تصادمات روز افزون در تلفهای توسعه طلبانه اقتصادی در سراسر جهان میکشاند. تنوری چینی "سه دنیا" هم در آغشی نادر این تضادها دایته و دقیقاً آنچه را که از مدتها قبل سوسپال دموکراسی و روزهیونیتها از هر قماش تبلیغ میکردند موهبه میکنند و بدینوسیله با استراتژی لنین مبنی بر تعمیق تضادها، و نه حذف آنها جهت آماده ساختن پرولتاریا برای انقلاب و خلقها برای رهائی مخالفت آفکار می ورزد.

در تحلیل امپریالیسم، لنین خاطر نشان میازد که گزار سرمایه داری ما قبل انحصارات به مرحله "عالی و نهائی" همین مرحله امپریالیسم با تقسیم سرزمینهای جهان بین نیروهای امپریالیستی مانده می باید.

"..... ویژگی دوران مورد نظر در این است که تقسیم قطعی کره زمین انجام میشود قطعی نه بآن معنی که تقسیم مجدد امکان پذیر نیست، برعکس چنین تقسیم هائی امکان پذیر و اجتناب ناپذیر است. قطعی بدان معنی که سیاست استعمارگرانه کشورهای سرمایه داری، امر تسخیر و تصاحب سرزمینهای اشغال نشده را با تمام رساننده است. برای بار اول جهان کاملاً تقسیم شده بطوریکه در آینده تنها تقسیم مجدد مطرح خواهند شد. یعنی تغییر مالک....."

پس از جنگ جهانی دوم استعمار کهنه و کلاسیک که به استثمار جسمی و اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک اکثریت خلقهای جهان مشغول بود به استعمار نوین تبدیل شد. استعمار نوین با انطباق خود بر شرایط جدید بعد از جنگ شامل یک سیستم اقدامات اقتصادی - سیاسی - نظامی و ایدئولوژیک است که توسط امپریالیسم جهت حفظ سلطه خود و کنترل سیاسی و استثمار اقتصادی مستمرات سابق و کشورهای دیگر بکار گرفته میشود.

و اما این شرایط جدید چیست؟

کشورهای امپریالیستی، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آلمان، ژاپن و ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم یا رای حفظ وضع موجود قبل از جنگ را از طریق قهر آمیز نداشتند. بعنوان مثال فرانسه دیگر قادر نبود مستمراتی چون الجزایر، مراکش تونس و کشورهای دیگر آفریقا را تحت قیمومت خود نگاهدارد. امپریالیستهای انگلستان ایتالیا، و ... دچار چنین وضعی گشتند.

جنگ جهانی دوم توازن قوای جهانی را دچار دگرگونی اساسی کرد. این جنگ علاوه بر اینکه منجر به شکست نیروهای بزرگ فاشیستی گشت، بایه های نیروهای استعمار قدیم را نیز بلرزده در آورد آنها را بطور محسوس تضعیف نمود. جنگ ضد فاشیستی در همه جا محتی در کشورهایی که در مسیر آن کشته نشده بودند مسئله آزادی ملی را مطرح نمود. خلقهای کشورهای سابقاً مستعمره که در کنار کشورهای ائتلاف ضد فاشیستی در جنگ شرکت کرده اند تا از یوغ فاشیسم رهائی یابنده نمیتوانستند نه بعقب باز گردند نه برای مدتی طولانی یوغ استعمار را تحمل کنند. بهروزی اتحاد

عزوری بر نازیم مایجاد ارنوگاه سوسالیم و آزادی چین ، بیداری آگاهی ملی و مبارزات آزادیبخش خلقها را عیددا برانگیزت . توده وسیع خلقهای تحت استعمار دریافت که اوضاع سابق مهیاست تغییر کند و بدین ترتیب جنگهای آزادی بخش در هندوچین ، آفریقای شمالی و سایر نقاط آغاز شد .

در این شرایط بسیاری از کشورهای استعمارگر بالاجبار دریافتند که شیوه های سابق استثمار و اداره مستعمرات که هیچگونه آزادی و استقلال را قائل نمیشد به پایان رسیده است . اگر نیروهای امپریالیستی و استعمارگر به چنین نتیجه ای رسیدند بخاطر احساسات دموکراتیک و دادن آزادی به خلقها نبود بلکه فشار خلقهای تحت استعمار و بعلمت ضعف نظامی - اقتصادی - سیاسی و ایدئولوژیک امپریالیستها در حفظ استعمار سابق چنین وضعی را بوجود آورد .

مع الوصف امپریالیسم فرانسه ، انگلستان ، ایالتی و آمریکا و دیگران صرف نظر کردن از استثمار این خلقها و این کشورها نبودند . شرایط موجوده تک تک امپریالیستها را مجبور ساخت که در طی مهلت معینی به خلقها - استقلال و یا قول استقلال و آزادی بدهند . هدف از مهلتهای تعیین شده مایجاد اصطلاح زمینه ای بود که بر اساس آن خلقها مهیاست از امکانات برای حکومت برخوردار گردند . در این جهت آگاهی بابتدا بدینوسیله امپریالیسم بتواند با اشکال جدید استعمار و استثمار وارد میدان شود توهم نیل به آزادی را در فتن خلقها بوجود آورد .

در مرحله پس از جنگ ، امپریالیسم جهانی دچار شکست فاحشی شد و بحران سیستم استعماری امپریالیسم بطور محسوس حدت یافت . در این دوران گنبدیدگی سرمایه داری ایالات متحده از تضعیف امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم استفاده کرده به استقرار استثمار جدید و تعمیق خلقهای مستعمره بعنوان خلقهای آزادی مستقل دست زد . آمریکا قدرت امپریالیستی خود را در کشورهای سابقا مستعمره دیگر قدرتها ی امپریالیستی که اکنون کم و بیش تضعیف شده بودند گسترش داد .

با اینکه نیروهای سابقا استعمارگر نوعی " آزادی و استقلال " برای بسیاری از خلقها قائل گردیدند اما خلقهای مذکور بالاجبار دست به اسلحه بردند زیرا که امپریالیستها و بخصوص فرانسه که حتی پس از جنگ در مدد حفظ قدرت و عظمت خود تلاش میکرد حاضر به دادن نوری این " آزادی و استقلال " نبود . بدین ترتیب

خلقهای الجزایر ، مویتنام و کشورهای دیگر مبارزات آزادیبخش دراز مدت در پیش گرفته و بالاخره به بهروزی نائل آمدند . ما در اینجا وارد جزئیات پیرویه آزادی آنها و نیروهای اجتماعی شرکت کننده در این مبارزه و ... نمیشویم . بدیهی است که امپریالیسم قدیمی فرانسه و انگلستان تضعیف گشته و بدینوسیله حقانیت تزه های لندن مبتنی بر اینکه امپریالیسم در حال گنبدیدگی بوده و جامعه کهنه سرمایه داری - امپریالیستی مورد تهدید جنبشهای انقلابی و آزادی خواهی خلقهای مستعمره و اسارت زده قرار داشته ثابت شد .

طی این دوران امپریالیسم آمریکا نیرو گرفت و بمنظور حفظ نیروی هژمونیک و امپریالیستی خود مبتنی بر استثمار جدید خلقها ، منطقه دلار را گسترش داد و سرزمینهای منطقه فرانک و لیمه استرلینگ را تحت کنترل خود در آورده با یگانهای نظامی متعددی ایجاد نمود و در بسیاری از کشورها که به اصطلاح به آزادی و استقلال رسیده بودند داروخته های سیاسی طرفدار آمریکا را بر مسند قدرت نهادند . این استثمار طبیقتا با یک سلسله تغییرات در روبنا و زیر بنا همراه بود .

سرمایه مالی جهان بینی مشخصی تدوین نموده که بمنظور استثمار پرولتاریا و تسخیر جهان از آن بهروزی میکند . سرمایه مالی تسلط بر خلقها را تکمیل کرده و با استفاده از اقدامات مختلف " دلچسب " و تبلیغ و عرضه نوعی آزادی و استقلال و تشکیل برخی احزاب به اصطلاح دموکراتیک به توجیه این تسلط پرداخت .

سرمایه گذارهای سرمایه های آمریکائی مایجاد بانکها و آنچه که بشرکت های چند ملیتی موسوم است ، با صدور شیوه زندگی آمریکائی و انحطاط وابسته بآن همراه است .

امروزه ، صدور سرمایه توسط نیروهای بزرگ امپریالیستی باعث ایجاد کشورهای مستعمره میگردد که در آنجا استعمار نوین حاکم است . این کشورها از " استقلال " برخوردارند . اما این " استقلال " ظاهرست . بمبارت دیگر امروزمانند گذشته همان بهرجهت صدور سرمایه توجیه می یابد ، لیکن به اشکال مختلف و با توجهات و تبلیغات ظاهر فریب استثمار تا به مفر استخوان خلقهای این کشورها همراه با غارت ثروتها طبیعی هرروز وحشیانه تر ادامه دارد . ایالات متحده آمریکا بزرگترین نیروی نو

استعماری نوران ماست. از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵ سرمایه گزارهای پایه ای دولتی و خصوصی ایالات متحده در مستعمرات سابق و کشورهای وابسته و نیم وابسته نزدیک به ۳۶ مجموعه سرمایه گزارهای توسعه یافته ترین کشورهای سرمایه داری و روزهیونستی را در این مناطق تشکیل میدادند.

قراردادهای اقتصادی، سیاسی و نظامی بین نیروهای امپریالیستی و مستعمرات سابق اسارت بار بود و بمثابة سلاحی در دست امپریالیسم جهت حفظ این کشورها در یوغ اسارت مورد استفاده قرار میگرفتند. گفتار لنین در این باره، امروزه فعلیت خود را حفظ کرده است، او در واقع خاطر نشان کرده است " ضروریست که در مقابل توده های زحمتکش کلبه کشورهای و بخصوص کشورهای عقب افتاده معوام فریبی مستقل از نیروهای امپریالیستی نایب روشن و افشاء گردد. نیروهای امپریالیستی در پیوستن ایجاد دولتهای مستقل از نظر سیاسی در واقع دولتهایی ایجاد میکنند که در زمینه اقتصادی، مالی و نظامی کاملاً وابسته به آنها باغند."

امپریالیسم آمریکا، سوسیال امپریالیسم شوروی و دیگر امپریالیستهای کهنه و نو بخاطر حفظ سلطه خود بر خلقها در صورت امکان به تشدید منازعات بین دولتهای هم جوار یا گروههای اجتماعی در داخل کشور دست یازیده و با ایفای نقش قاضی مسا منافع این با آن گروه در امور داخلی دیگران دخالت کرده و بتوصیه حضور اقتصادی سیاسی و نظامی خود می پردازند. رویدادها نشان میدهد که هرگاه ابرقدرتها در امور داخلی خلقهای دیگر دخالت کنند، مسائل حل نگفته و یا اینکه به تحکیم مواضع امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی در این کشورها انجامیده است. هم اکنون حوادث خاور نزدیک مناقشات سومالی و اتیوپی و جنگ ویتنام و کامبوج و ... شاهد این مدعی است.

ایالات متحده، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سرمایه داری همزمان با سرمایه گذاری مواضع خود را در کشورهاییکه سرمایه گذاری در آنها انجام میشود، تثبیت میکنند

لغاتنامه آمریکایی فدرال آلمان ۱۹۲۲

۱- و لنین - مجموعه آثار، انتشارات آلبانی، جلد ۳۱، صفحه ۱۵۹

آنها برای بازار و مناطق نفوذ مبارزه میکنند. این امر بین دولتهای سرمایه داری و بین تراستها که باهم در پیوندند تبادلاتی ایجاد نمیکند. این تبادلات به جنگهای محلی تبدیل گشته و احتمال دارد به یک جنگ عمومی کشانده شود. برای این پایه و بخاطر این دلایل و طبق آموزش لنین، صحت جنگ محلی و با عمومی رهائی بخش نبوده بلکه میتواند فواید گرانه است. تنها هنگامیکه خلقها علیه اشغالگران خارجی، علیه بورژوازی سرمایه داری خودی که با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و سرمایه جهانی پیوند نزدیک دارند، با هم میزنند جنگ جنگی عادلانه و رهائی بخش است. نمایندگان سرمایه بزرگ جهانی از به اصطلاح ضرورت تغییر سیستم روابط اقتصادی بین المللی کنونی و ایجاد " نظام نوین اقتصادی جهانی " که همچنین مورد پشتیبانی رهبران چین است، بسیار صحبت میکنند. طبق نظر آنها " نظام جدید اقتصادی " به مثابه رکن ثبات عمومی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. روزهیونستی شوروی نیز از سوی خود راجع به استقرار با اصطلاح ساخت جدید روابط اقتصادی بین المللی صحبت میکنند.

این تلاشها و برنامه های قدرتها ی امپریالیستی و نواستعماری بخاطر نگهداری و بقای سیستم نو استعماری و حفظ ستمگری و غارت خلقها انجام میگردد. لیکن قوانین تکامل سرمایه داری و امپریالیسم از خواستها و غمبده بازیهای تشویک بورژوازی و روزهیونستیها پیروی نمیکند. چنانکه لنین میگوید تنها راه خروج از این تضادها همراه مبارزه قاطع علیه سیستم استعماری و نواستعماری، راه انقلاب است.

لنین با بررسی ویژه گمهای اساسی اقتصاد امپریالیسم، جایگاه تاریخی آنها را تعیین نموده است. وی تاگید میکند که امپریالیسم نه تنها مرحله عالی بلکه مرحله نهائی سرمایه داری و آستانه انقلاب پرولتاریائی میباشد. لنین میگوید: " امپریالیسم مرحله تاریخی خاص سرمایه داری بوده است. (۱) سرمایه داری انحصاری (۲) سرمایه داری طفیلی یا گندیده؛ (۳) سرمایه داری در حال زوال است. " ۱ واقعیت جهانی سرمایه داری کنونی نتیجه مذکور را کاملاً تاگید میکند.

۱- و لنین، مجموعه آثار، چاپ آلبانی، جلد ۳، ص ۱۳۴

طبق گفتار لنین مباحثه اقتصادی کلمه زحمتهای اقتصادی و اجتماعی امپریالیسم،
 انصار میباشد. انصارات قادر به غلبه بر تضادهای اقتصادی سرمایه داری نیستند
 لنین طفیلی گری و گندیدگی امپریالیسم را در ارتباط ارگانیک با گرایش انحصاری
 مبنی بر جلوگیری از رشد نیروهای مولد بطور عام و تعدید ناموزونیهای رشد بین
 قاعده های مختلف و کل اقتصاد ملی معدم بهره برداری کامل از امکانات تولید
 انسانی و مادی، تمايل در جلوگیری از تحقق اختراعات جدید علم و تکنیک و بنبط
 توده ها و ترقی تمام جامعه میدانند.
 ولع سودمراقبت با انصارات را به سرمایه گذاری و کاربرد تکنیک پیشرفته در
 تولید مجبور میازد. لیکن گرایش مسلط مجموعه برویه تاریخی تکامل امپریالیسم
 در جهت رشد ناموزون و کاهش با بنده سیر میکند.
 مثلا در ایالات متحده مخارج مربوط به تحقیقات و توسعه علوم در صنعت و به
 خصوص در صنعت جنگی در سال ۱۹۵۰، ۱۹۵۶ و ۱۹۶۲ بترتیب بالغ بر ۲ میلیارد، ۱۱
 میلیارد و ۳۰ میلیارد دلار گردیده است. اکثر شرکتها بزرگ در زمینه تحقیقات
 علمی با مشکلات مواجه میشوند. اما از آنجا که سرمایه اختراعات جدید هستند
 پس از گرفتن امتیاز به استخدام کارگران متخصص پرداخته و تنها هنگامیکه اختراعات
 مذکور پاسخ گوی منافعشان باشد آنها را بکار میبرند.
 طبیعتا عمده ترین بخشها یعنی آنها تیکه بهشتی نفع را برای سرمایه
 گذارها بمنظور بهسرفرت و انقلاب تکنیک دارند. در این زمینه از ارجحیت برخوردارند
 زیرا که سود بیشتری را تضمین میکنند. در اینجا صنایع جنگی مقام اول را دارا
 هستند چرا که میزان سود آوری آنها از بخشهای دیگر بالاتر است. مثلا در سال ۱۹۶۴
 در ایالات متحده ۳ میلیارد و ۵۶۵ میلیون دلار در بخش هوانوردی و موشک سازی جهت
 بررسی های علمی، سرمایه گذاری شد. در همان سال سرمایه گذاری در صنعت برق
 و ارتباطات بالغ بر ۱ میلیارد و ۵۳۲ هزار دلار گردید. این رقم در صنعت شیمی به
 ۱۹۶ میلیون دلار و در صنعت ماشین به ۱۴۶ میلیون دلار، در صنعت تومبیل به
 ۱۳۲ میلیون دلار و در صنعت ابزار علمی به ۱۷۲ میلیون دلار، در صنعت تولیدات
 کانیجو به ۲۸ میلیون دلار، در صنعت نفت به ۸ میلیون دلار و در صنعت متان به
 ۹ میلیون دلار و ۰۰۰۰ بالغ شد.

در عریضه کنونی نظامی عین اقتصاد بمنابته تجلی گندیدگی امپریالیسم و بیژگی
 منحصه کشورهای سرمایه داری و رویزبونیتی گفته است. اما برویه نظامی عین
 ابعاد بسیار وسیعی، بخصوص در ایالات متحده و اتحاد شوروی یافته است. مخارج
 مستقیما نظامی طرفین به ارقام نجومی رسیده و در مجموع به بیش از ۲۴۰ میلیارد
 دلار در سال بالغ میگردد.

ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی در پی سیاست همزبونیتی و استیلا جوینانده
 خود به تجارت اسلحه در مقیاس وسیع توسل میجوینند. این خود نشان بارز گندیدگی
 امپریالیسم است. آنها بیش از ۲۰ میلیارد دلار اسلحه در سال میفروهند. دولتهای
 امپریالیستی دیگر چون انگلستان، آلمان غربی و فرانسه نیز فروشنده اسلحه میباشد.
 مقرران همیشه این تجارت امپریالیستی، دارو دسته های ارتجاعی و فاشیستی
 کشورهایی نظیر ایلی، برزیل، آرژانتین، اسرائیل، اسپانیا، کره جنوبی، پرونده
 جمهوری آفریقای جنوبی و غیره هستند. به این مقرران کشورهای ثروتمند از لحاظ
 مواد اولیه استراتژیک و با نفت اضافه میشود. امپریالیستها بمنظور غارت بیش از
 پیش ثروت کشورهای مزبور، به جلب آنها بوسیله تسلیحات میپردازند.

بحرانهای اقتصادی ناشی از اضافه تولید که بیش از پیش خرابی بیار میآورد،
 برویشی گندیدگی و طفیلی بودن سرمایه داری انحصاری کنونی را نشان میدهد.
 بروز بحرانها که اکنون بسیار حادثه شده است، حقانیت تئوری مارکستی بهسرامون
 خلعت آنارشیك و خود به خودی و ناموزون تولید و مصرف در رژیم سرمایه داری را
 ثابت کرده و "تئوریها"ی بورژوازی رشد سرمایه داری "بدون بحران" و
 تبدیل سرمایه داری به "سرمایه داری هدایت شده" را رد میکند.

در جامعه سرمایه داری کنونی، ما شاهد عمل کرد قانون عمومی انبساط سرمایه
 با نیروی باز هم بهشتی هستیم. طبق این قانون که مارکس آنها را کف نموده
 از طرفی فقر روز افزون زحمتکشان و از طرفی دیگر افزایش سود سرمایه داران ملاحظه
 میشود. برویه قطبی شدن جامعه به پرولتر و بورژوا با توجه به اینکه طبقه اخیر
 اقلیتی را تشکیل میدهد رو به تشدید است.

از آنجا که امروزه سیستم امپریالیستی از امکانات اقتضای بهشتی برای
 فاسد نمودن اقشار بالایی پرولتاریا یعنی آریستوکراسی کارگری برخوردار میباشد

مفوف این آرستو کراسی را وسعتتر نموده است.
 در حال حاضر الیگاری مالی بمنظور فریب و به انحراف کفاندن پرولتاریا
 و خاموش ساختن جهل انقلابی وی وسعیا این آرستو کراسی را مورد استفاده قرار
 میدهد. عموماً آرستو کراسی کارگری از آنج لندن و سوسیالیست در گفتار و
 امپریالیسم در کردار مینامید ناشی میشود. این تعریف لندن عامل سو سوال
 نموکراسی " احزاب کارگری بورژوازی " رهبران اهورتونیت و سندیکاهای
 رویزیونیستهای مدرن و... میشود. لندن تأکید میکند که امپریالیسم با اهورتونیم
 پیوند برقرار میکند و اهورتونیتها در حفظ و تحکیم امپریالیسم میکوشند. وی
 میگوید:

"... خطرناکترین افراد کسانی هستند که نمیخواهند بفهمند که اگر مبارزه علیه
 امپریالیسم پیوند ناگستنی با مبارزه علیه اهورتونیم نداشته باشد جمله ای
 توخالی و دروغین است."^{۱۰}

گنبدگی امپریالیسم بطور روشن هم چنین در توسعه و تشدید ارتجاع در همه
 زمینه ها و بخصوص در زمینه سیاسی و اجتماعی مشاهده میشود. چنانکه عمل ثابت
 میکند بورژوازی انحصاری هنگام حد یافتن مبارزات طبقاتی و نقاب از چهره
 برافکنده و منکرانند حقوقی میشود که توده های زحمتکش آنها را با خون خود بدست
 آورده اند. استقرار رژیم ها و حکومتهای دیکتاتوری در بسیاری از کشورهای
 جهان شاهد این واقعیت است.

بقای این سیستم گنبدده و در حال حاضر از هم پاشید را ارتش و پلیس
 نیرومند و مجهز تضمین میکنند. کلیه این نیروهای نظامی و پلیسی برای بیدگمیری
 و سرکوب کمترین مقاومت متجاوز از حدود تعیین شده توسط انبوهی از قوانین وضع
 شده بوسیله بورژوازی حاکم وارد عمل میشوند. کادربهای ارتش و ابزار دیگر سرکوب
 زندگی پتجملی ساخته و حقوقهای گزاف دریافت میکنند. مثلاً در ایتالیا از ارتش
 پلیس و ژاندارم و ما "مورین امنیتی" فداکار" یا مقتول بسیار صحبت میشود.

در اوضاع متضت کشورهای بورژوازی ما شاهد شیوع راهزنی هستیم. این امر
 مولود سیستم سرمایه داری و بیانگر انحطاط و انعکاس ناامیدی و افسردگی ناشی از
 سیستم فساد و استثمار بورژوازی است. بورژوازی تنها هنگامیکه مظاهر فساد و
 نزدی مشکلاتی برای نولت بورژوا ایجاد میکند در مدد جلوگیری از آن بر میآید اما
 از طرف دیگر به بهره برداری از همین نزدی و فساد و تبلیغ آن میکوشد.
 ۱- و - لندن و مجموعه آثار، چاپ آلبانی، جلد ۲۲ صفحه ۳۱۷

تا به وسیله آن توده های وسیع زحمتکش را که در فقر زندگی میکنند بوحشت
 اندازد.

در بسیاری از کشورهای سرمایه داری راهزنی تبدیل به حرفه ای گفته و در
 اشکال مختلف اغاعه می یابد. از بانک زنی گرفته تا آدم نزدی بمنظور غرامت
 گرفتن. در برخی کشورهای راهزنی بصورت گروههای مختلف در آمده است. این گروهها
 نامهای ظاهر فریب بر خود میکنند از قبیل " انقلابی"، " کمونیست" و غیره.
 بورژوازی به این گروهها اجازه فعالیت میدهد تا به تدارک شرایط برای توجیه
 کودتای فاعیستی احتمالی بپردازد. و به بمنظور بی اعتبار ساختن انقلاب و سوسیالیسم
 می میکند که فعالیتهای راهزنانه مذکور را به "گروههای کمونیستی" که به اصطلاح
 علیه رژیم بورژوا مبارزه میکند نسبت دهد.

در نتیجه، قابل تأکید است که عموماً امپریالیسم در وضع کنونی امر خواه
 امپریالیسم آمریکا باشد، خواه سوسیال امپریالیسم شوروی و خواه امپریالیستهای
 گوناگون دیگر. در مرحله ضعف و گنبدگی قرار دارد و جامعه کهن تا سرحد پایه های
 خود بوسیله انقلاب منهدم خواهد گشت و جامعه نوینی، جامعه سوسیالیستی جایگزین
 آن خواهد گردید. جامعه نوین سوسیالیستی موجود است و بدون توجه به اینکه
 رویزیونیستها در اتحاد شوروی به سوسیالیسم خیانت کرده اند و اهورتونیم در چین
 تسلط یافت و در حال ایجاد سوسیال امپریالیسم جدیدی میباشد و بدون توجه به اینکه
 سرمایه داری در کشورهای سابقا نموکراسی توده ای احیا گردیده است جامعه نوین
 سوسیالیستی رشد خواهد یافت و سرزمینهای بیشتتری را در بر خواهد گرفت. سوسیالیسم
 راه خود را ادامه خواهد داد و پس از جنگی سخت بر امپریالیسم و سرمایه داری
 جهانی پیروز خواهد شد و نه از طریق راه پارلمانتاریستی و مسالمت آمیزه چنانکه
 خروغ موعظه میکرد و تمام رویزیونیستها تبلیغ میکنند. این پیروزی از طریق
 وفاداری به تشوری لنینیستی امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی بدست خواهد آمد و
 نه با پیروی از تشوریهای رویزیونیستی امروزی که سرمایه داری انحصاری نولتی را
 بمنابیه با اصطلاح مرحله جدید و ویژه سرمایه داری معرفی کرده و " ظهور عناصر
 سوسیالیستی در بطن سرمایه داری" را از خصائص آن میدانند.

طبق استنتاجات لندن بهرامون ماهیت امپریالیسم و نقش تاریخی آن، امپریالیسم

جهانی بمنابه ستم اجتماعی بر اثر رشد تضادهای درونی و مبارزات انقلابی و آزادی بعضی خلقها و ناری نیروی برتر و منصر بفرد سابق خود نیست. چنین است دیالکتیک تاریخ و موگدتر مارکسیسم - لنینیسم و مبحثی بر اینکه

امپریالیسم در حال انتظار، سقوط و گندهگی است. گرایشی رویه ضعف سرمایه داری و امپریالیسم و امروز گرایشی عمده تاریخ جهان است. اینرا مارکس ولنین با تکیه بر حوادث عینی و رویدادهای تاریخ و دیالکتیک ماتریالیستی ثابت کردند. تلاشهای متعزانه دولت های مخالف امپریالیسم نیز جهت تضعیف امپریالیسم سیر میکنند. اما اگر این گرایش را مانند چینی ها مطلق قلمداد کنیم و بدون توجه به تفاوت های لازم و بدون بررسی شرایط ویژه عمل نمائیم گرایش مذکور ما را به کجراه خواهد برد. رهبران چین با انعای اینکه امپریالیسم آمریکا در حال افول بوده و نیروی آن کمتر از سوسیال امپریالیسم شوروی است و با اعلام اینکه " جهان سوم " نیروی عمده محرکه دوران ماست و تسلیم طلبی و کرنش را در مقابل بورژوازی تفویض میکنند.

اینکه خلقها خواستار رهائی خواهند بود و نمیتوانند واقعیتی است. اما آزادی را باید از طریق مبارزه عید و طولانی و تحت یک رهبری رزمنده کسب کنند. مارکس و انگلس ولنین و استالین میآموزند که این رهبری برعهده پرولتاریا هر کشور است. اما پرولتاریا و احزاب مارکسیست - لنینیست آن موظفند که تحلیلهای سیاسی با قنطاری و نظامی صحیح ارائه دهند. تمام عناصر را در ترازو نهند و تصمیمات استراتژی و تاکتیک مناسبی اتخاذ کنند و سبب تدارک و انجام انقلاب را در مد نظر داشته باشند. اما اگر مانند چینی ها انقلاب در مد نظر نباشد. هیچیک از تحلیلهای اقدامات استراتژی و تاکتیک نمیتوانند مارکسیستی - لنینیستی و انقلابی باشند.

ما نباید در مورد امپریالیسم، ام از اینکه قدرتمند باشد یا کم قدرت دچار توهم عوم. ماهیت امپریالیسم شرایط لازم را جهت توسعه اقتصادی - سیاسی آن و بروز جنگها ایجاد میکند. زیرا که حطت او اما استثمارگرانه و تجاوزگرانه است. بدینجهت نریب نوده های وسیع خلق و طالب آزادی، و ایجاد این فکر در آنها که با نیروی ارشورهای روهیزونیستی مانده، " تئوری سه دنیا " میتوانند به این آزادی نائل آیند حیانت به خلقها و انقلاب است.

دوران ما طبق گفته لنین و دوران امپریالیسم و انقلاب کارگری است. ما مارکسیست - لنینیست ها باید از این گفتار درک کنیم که مبارزه عید علیه امپریالیسم جهانی یعنی هر یک از امپریالیستها و هر یک از نیروهای سرمایه داری که به استعمار پرولتاریا و خلقها مشغولند با ماست. ما نیز لنینی را مبنی بر اینکه امروزه انقلاب در دستور کار قرار دارد تأکید میکنیم. جهان بسوی جامعه نوین به پیش خواهد رفت و آن جامعه سوسیالیستی خواهد بود. سرمایه داری جهانی امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم هر روز بیشتر گنده و در زیر ضربات انقلاب نابود خواهند گشت.

لنین میآموزد که مبارزه علیه امپریالیسم را باید تا به آخر پیش برد. آن را وسیع انتقاد کرده و طبقات ستمکش را علیه سیاست و علیه بورژوازی برانگیزد تحلیل مارکسیستی - لنینیستی از تکامل کنونی امپریالیسم بروشنی نشان میدهد که لازم به هیچگونه تغییر در تحلیل و استنتاجات لنینیست همرا مون امپریالیسم مسامت و ویژگی های آن و انقلابیست. تلاش کلیه اپورتونیستها، از سوسیال دموکراتها گرفته تا روهیزونیستها ی خروخجفی و چینی، برای تغییر ترهای لنینیستی بهرامون امپریالیسم و تمبثاتی ضد انقلابی هستند. هدف آنها انکار انقلاب و آرایش امپریالیسم و بقای حیات سرمایه داریست.

هنگامیکه لنین به افشای امپریالیسم و مذاحان آن از قبیل و برنشتین کائوتسکی و هیلفردهنگ و دیگر اپورتونیستها ی انترناسیونال دوم می پسر نازد، معاهده میکند که: " اپدئولوژی امپریالیستی در طبقه کارگر که جدا از طبقات دیگر بوسیله دیوار چین نیست و نفوذ میکند! "

اما بدبختانه امروز این " دیوار چین " شکاف برداشته و تبلیهات و اپدئولوژی امپریالیستی در چین نفوذ کرده است. اپورتونیستها ی چینی به هیچوجه از نوع خاص نیستند. آنها در راه کائوتسکی و هرکا قدم نهاده، به آرایش امپریالیسم بطور عام و آمریکا بطور خاص پرداخته و آنرا بعنوان امپریالیستی در حال عقب نشینی می نمایانند. طبق نظر اپورتونیستها ی چینی خلقها باید برای دفاع خود در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی بر آمریکا تکیه کنند.

عبادت " تئوری های " روهیزونیستها ی چینی و " تئوری " های کائوتسکی

از حد بارز است. کائوتسکی می‌داند با تغییر تئوری مارکسیستی در مورد تکامل سرمایه‌داری در زمان خود از سیاست استعماری امپریالیسم دفاع کند و سیاست توسعه طلبانه و استثمارگران آنرا بی‌بهره‌اند. همان کاری که امروز رهبران چینیسی انجام می‌دهند. آنها با تدوین تئوری‌های احمقانه و به اصطلاح مبتنی بر مارکس و لنین در مدد پشتیبانی از امپریالیسم آمریکا و سیاست نو استعمار ریش می‌پاشند اما در قاموس لنین "تئوری چینی" و فرو رفتن در منجلاب رویزیونیسم و پورتونیم است. تئوری کائوتسکی مروج موهوماتی بود که طبق آن در شرایط سرمایه‌داری انحصاری سرمایه‌داری انحصاری می‌تواند سیاست استیلاجویانه به پیش نبرد.

لنین در این مورد می‌گوید:

" اصل مطلب اینست که کائوتسکی سیاست امپریالیست را از اقتصاد آن جدا می‌سازد و مدعی می‌شود که الحاق مناطق و سیاست "مورد علاقه" سرمایه‌داری مالی است و بدینوسیله در مقابل این سیاست و سیاست بورژوازی امکان پذیر دیگری را که همواره مبتنی بر سرمایه مالی است قرار می‌دهد. نتیجه چنین است که انحصارات در اقتصاد و با روش سیاسی که از انحصار، غنونت و استیلاجویی بدور است و سازگار است. نتیجه این می‌شود که تقسیم سرزمینهای جهان که مفصل در دوران سرمایه‌داری به اتمام رسیده، پایه اشکال خاص کنونی رقابت بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری بوده و با سیاست غیر امپریالیستی سازگار است. یعنی معر و کند کردن اساسی ترین نهاد های مرحله کنونی سرمایه‌داری بجای افشای عمیق آنها. بدین ترتیب بجای مارکسیسم به رفرمیسم بورژوازی می‌رسیم."

رویزیونیستهای چینی با نادیده گرفتن این امر که در ایالات متحده، انحصارات و سرمایه مالی در زمینه اقتصادی حاکمیت داشته و مفصل بر سیاست داخلی و خارجی حاکم هستند، امپریالیست آمریکا را به مثابه "امپریالیستی مسالمت‌جو و صلح‌جوست که طالب توسعه نیست و حتی در حال عقب‌نشینی معرفی می‌کنند. رهبران چینی "قراموس می‌کنند" که باید گفته‌ها را این‌گونه تفسیر و نیازمندی‌های اصلی قوانین اقتصادی اساسی سرمایه‌داری کنونی، عبارت است از "تضمین حداکثر سود سرمایه‌داری از طریق

۱- و. لنین، مجموعه آثار، چاپ آلبانی، جلد ۲۲، صفحه ۲۴۸

استثمار و بران کردن فقیر کردن قسمت اعظم مردم کشور، اسیر کردن و به یغما بردن خلقهای کشور های دیگر بطور سیستماتیک، بویژه خلقهای کشورهای عقب‌افتاده و بالاخره بر افروختن جنگها و نظامی کردن اقتصاد ملی جهت تأمین حداکثر سود" بدین ترتیب تئوریهای "جدید" رهبران چینی نشان می‌دهد که آنها آواز قدیمی کائوتسکی را با ترجیح بند جدیدی از سر گرفته‌اند.

با افشای رهبران انترناسیونال دوم که در مدد بودند بین نیروهای امپریالیستی در ارتباط با درجه تجاوزگری آنها، تفاوت قائل شوند، لنین ضد مارکسیست بودن برخورد مذکور را تأکید کرد. احزاب انترناسیونال دوم بر اثر این برخورد مواضع یوژیستی اتخاذ کرده و علناً به آرمان برولتاریا و انقلاب خیانت کردند. لنین متذکر شد که در دوران ما، طرح این سؤال که کدام یک از دولت‌های امپریالیستی در این یا آن جبهه جنگ جهانی اول شرکت می‌کنند، بدترین مصیبت‌هاست.

" هنگامی دموکراسی مدرن بخود وفادار خواهند ماند که با هیچ یک از بورژوازی های امپریالیستی متحد نگردد و نیز اعلام نکند که " بدترین، این یا آن بورژوازی امپریالیستی است" و در هر یک از کشورها خواستار شکست بورژوازی امپریالیستی باشد. هر راه حل دیگری در عمل ناسیونال لیبرالیسم خواهد بود و هیچگونه وجه مشترکی با انترناسیونالیسم واقعی نخواهد داشت."

در شرایط کنونی قبول تز چینی مبغی بر اینکه سوسیال امپریالیسم شوروی تجاوزکارتر از امپریالیسم آمریکا است یعنی خیانت‌علنی به انقلاب، به رسالت تاریخی طبقه کارگر و اتخاذ مواضع بین الملل دوم، دو ابر قدرت امپریالیستی بیک نسبت دشمن و خطر عمده برای سوسیالیسم، آزادی و استقلال خلقها و حاکمیت ملل، می‌باشند. آنها عمده ترین مدافعین سرمایه‌داری جهانی هستند.

رهبران چینی، بمنظور پوشاندن خیانت خود از خلقها، مدعی هستند که روابط انحصارات بزرگ با برخی کشورهای ثروتمند موجد شرایطی است که طبق آن حتی بی‌تکلیف مناقشات، بین قدرتها و خلقها امکان پذیر است. این امری است احمقانه و بی‌معنی و در واقع تلاشی است برای شیرین جلوه دادن درنده‌خوئی امپریالیستی

۱- ژ. استالین، مسائل اقتصادی سوسیالیسم در شوروی، چاپ آلبانی، ص ۴۵ تهران ۱۳۴۶
 ۲- و. لنین، مجموعه آثار، چاپ آلبانی، جلد ۲۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۶

برای ایجاد این روحیه نشاط انگیز و دروغین که گویا سرمایه گذارهای انجام شده در کشورهای موجب رفاخ خلقها گشته و بدین ترتیب تضادهای آنها گونیستی بیسوس امپریالیستها و خلقها معو میگردد.

این تئوری غلط توسط امپریالیسم تدوین گشته و اکنون رهبران چینی به تبلیغ و ترویج آن پرداخته اند تا سیطره خود را بر سراسر جهان گسترش داده و دار و دسته های ارتجاعی حاکم در کشورهای مختلف را در ستمگری خلقها یشان و فروش کشور به خارجیان کمک رسانند.

این "تئوری ها" در قالب های جدید و ظریف، تئوری های ارتجاعی اپورتونیستی بین الملل دوم را بازگو میکنند. در زمان جنگ اول جهانی لنین تئوری ضد مارکستی کائوتسکی را در مورد "اولترا امپریالیسم" افشاء نمود. کائوتسکی مدعی بود که در شرایط امپریالیسم توافق بین سرمایه داران کشورهای مختلف بیدگیری جنگ را امکان پذیر میازد.

لنین در جدل سیاسی خود با کائوتسکی میگوید:

"... در واقعیت سرمایه داری ونه در چهارچوب بلهوسی محقرانه خرده بورژوازی کشیهای انگلیسی و کائوتسکی این "مارکسیست" آلمانی پیمانهای "بین امپریالیستی" یا "اولترا امپریالیستی" در هر شکل و قالبی که باشند، خواه بصورت يك اختلاف امپریالیستی علیه انقلاب دیگر - خواه بصورت يك اتحادیه عمومی در برگزیده تمام نیروهای امپریالیستی، "آتش بس هائی" میان جنگها هستند."

این آموزشهای لنینی در شرایط امروز بسیار صادق است، زمانیکه رویزیونیستها چینی با تبلیغات شدید در جهت ایجاد پیمان و جبهه وسیع جهانی با شرکت کلیه دولتها و رژیمهای فاشیستی، فئودال سرمایه داری و امپریالیستی و حتی ایالات متحده علیه سوسیال امپریالیسم شوروی میگویند.

لنین متذکر میشد که بیشک عقد پیمان بین نیروهای امپریالیستی امکان پذیر است لیکن تنها منظور سرکوب مشترک انقلاب، سوسیالیسم و غارت جمیع مستعمرات و کشورهای وابسته و نیم وابسته است.

رویزیونیستها چینی مانند رهبران انترناسیونال دوم شمار پراگماتیستی "با تمام کسانیکه میفود با آنها متحد شده متحد شویم" را جایگزین شمار مانیفست حزب کمونیست مبنی بر "پرولتاریای جهان متحد شوید" کرده اند.

تئوری "سه دنیا" که توسط رهبران چینی ابداع گردیده است تکامل تاریخی امپریالیسم رانه از دیدگاه مارکسیستی-لنینیستی، بلکه از دیدگاه غلطی بررسی میکند و به تضادهای دوران ماکه مارکس و لنین بروشنی منحص کردند. توجهی ندارد. چینی "سوسیالیستی" که از این "تئوری" بهره میگیرند با امپریالیسم آمریکا و "جهان دوم" یعنی دیگر امپریالیستها که خلقها را استعمار میکنند متحد میشوند و "جهان سوم" خلقها که طالب مبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه داری جهانی هستند، خواه امپریالیسم آمریکا و خواه سوسیال امپریالیسم شوروی - را به اتحاد علیه سوسیال امپریالیسم فرا میخوانند.

تئوری تیموتویست کشورهای "غیر متحد" به همان میزان تئوری "سه دنیا" ضد مارکسیستی است. این دو "تئوری" دو ریل خط آهنی هستند که قطار امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی روی آن در حرکت اند. این قطار حامل ثروتهاست که از غارت خلقهای جهان بدست آمده. تیموتویستها و رویزیونیستها چینی در صدد سوراخ کردن واگن های این قطار امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی هستند تا مقداری زوغن مشترک مقداری دلار، لیره، فرانک و یا روبل از آن بریزد. این ریلها که بسر کرده خلقهای ستمکش قرار دارند سعی دارند با تها این خلقها را در زیر یوغ خود نگهدارند. این دو تئوری همانند تمام تئوریهای دیگر ضد مارکسیستی، تروتسکیستها، آنارشویستها، بوخارینیها، خروشچیفیها، تولیاتیستها و طرفداران کاریلیوو مارهه و غیره ارتجاعی است.

زندگی همواره تزه های داهیانہ لنین را درباره امپریالیسم تأیید میکند. سرمایه داری وارد مرحله گندیدگی گشته است. این شرایط منجر به خیزش و انقلاب خلقها میگردد. مبارزه آنها علیه امپریالیسم و داروستانه های سرمایه داری بورژوازی توسعه می یابده اگر در اشکال و شدت خود تفاوت دارد، کمیت به کیفیت تبدیل خواهد شد. این امری است اجتناب ناپذیر و در ابتداء در کشورهایی رخ خواهد داد که ضعیف ترین حلقه زنجیر سرمایه داری هستند و در آنجا و آگاهی و سازماندهی طبقه کارگر

به سطح عالیترین رسیده باشد و این طبقه به درک سیاسی و ایدئولوژیک عمیقتر از مسئله رسیده باشد.

امپریالیسم به تشدید ستم و استثمار وحشیانه خلقها پرداخته در حالیکه خلقهای جهان بیش از پیش آگاه میشوند که دیگر زندگی برایشان در جامعه سرمایه داری جائیکه توده های زحمتکش کمتر از دوران قبل از جنگ تحت ستم و استثمار نیستند امکان پذیر نیست.

امپریالیسم علیرغم کوششهای خود طرفدارانش قادر به یافتن زمینه ثابت و مستقر همزونی بر خلقها نیست و نخواهد بود زیرا که در مقابل بیداری و آگاهی طبقه کارگر و توده های زحمتکش و ستم دیده که طالب آزادی هستند قرار دارد زیرا که خود گرفتار تضادهای اجتناب ناپذیر بین امپریالیستی است.

خلقها متوجه میشوند و فردا نیز بهتر متوجه خواهند شد که امپریالیسم و سرمایه داری جهانی تنها نیروی اقتصادی نظامی سیاسی ایدئولوژیک و ابر قدرت تکیه نمیکند بلکه از تکیه گاه دیگری نیز برخوردارند و آن طبقات فوقانی هستند که به منظور جلوگیری از خیزش و نیل به آزادی و استقلال خلقهای کشورهای خود را در اسارت استثمار و ارباب نگهبان دارند.

توده های عظیم خلقهای مختلف جهان بتازگی درک کرده اند که جامعه بورژوازی سرمایه داری کنونی، سیستم استثمار امپریالیستی جهانی باید سرنگون شود برای خلقها این تنها يك آرمان نیست و در بسیاری از کشورها آنها اسلحه بدست گرفته اند. بدین جهت تقسیم جهان به سه یا چهار قسمت به "متعهد" و غیر "متعهد" بیهوده است باید بروسه بزرگ تاریخی عینی را در انطباق با آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم درک و تعبیر کرد. جهان به دو بخش تقسیم میشود. جهان سرمایه داری و جهان نوین سوسیالیسم که در مبارزه بی امان هستند. در این مبارزه جهان نوین، جهان سوسیالیسم پیروز خواهد شد. جامعه کهنه سرمایه داری، جامعه بورژوازی و امپریالیستی سرنگون خواهد شد.

انقلاب و خلقها

مارکس بطریقی علمی، صحت اجتناب ناپذیر محو جامعه سرمایه داری و ساختمان جامعه ای پیشرفته یعنی جامعه سوسیالیستی و سپس کمونیستی را نشان داده است. لنین در اثر خود "امپریالیسم عالیترین مرحله سرمایه داری" بسا توسعه این اندیشه مارکس، خاطر نشان ساخت که دوران حاضر، دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. این دوره، فروپاشی نظام کهنه سرمایه داری،

استعمار و امپریالیسم، کسب قدرت پرولتاریا و آزادی خلقهای تحت ستم، مرحله، پیروزی سوسیالیسم در سطح جهانی است. این بدان معنی است که ما امروز در زمانی بسر میبریم که جامعه کهنه استثمارگر، که برای بخش اعظم بشریت، یعنی برای ستم دیدگان و استثمار شونده گان غیر قابل تحمل شده است جای خود را به جامعه ای نو، جامعه ای که در آن برای همیشه استثمار انسان از انسان محو میگردد، میدهد و بدرستی با تکیه بر روی همین آموزشهای اساسی و بر طبق تحلیل مارکسیستی - لنینیستی از بروسه تکامل جهان فعلی است که حزب ما در گذر هفتم خود، تزی را اعلام داشت که بر طبق آن، جهان در مرحله ای بسر میبرد که مسئله انقلاب و آزادی خلقها بصورت مسئله مطرحی است که باید حل گردد.

مبارزه پرولتاریا بر علیه بورژوازی يك مبارزه سر سختانه و خاموش نقدی است که بیوسته تکامل می یابد. دو نیروی بزرگ اجتماعی با یکدیگر بجنگ میکنند، در یکطرف بورژوازی سرمایه داری امپریالیستی، وحشی ترین، بی شرمترین و خونخوارترین طبقه ای است که تا کنون تاریخ بخود دیده است، قرار دارد. در سمت دیگر پرولتاریا قرار دارد که طبقه ای بکلی عاری از وسایل تولید بوده و بوسیله بورژوازی تحت ستم و استثمار بیرحمانه وارد گشته و در عین حال پیشرفته ترین طبقه جامعه است، طبقه ایست که متفکر بوده، می آفریند، کار و تولید میکند لکن هرگز از ثمره زحمت خود بهره ای نمیبرد.

این دو طبقه در راه گرد آوری نیروها، دور خود و آماده نمودن آنان در راه اهداف خاص خویش فعالیت میکنند. پرولتاریا برای تحقق بخشیدن به آزادی اجتماعی و ملی برای انجام انقلاب، بورژوازی برای حفظ سلطه خود و خفه کردن

انقلاب بورژوازی تاریکترین نیروها ، عقب افتاده ترین و جنایتکارترین نیروها را بطور خود جیم میکند ، در حالیکه پرولتاریا در ضد آنستکه کلیه نیروهای انقلابی و پیرو را در راه آرمان خود جلب نماید .

مارکسیسم - لنینیسم بما می آموزد که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی همواره عدت می یابد و بطور قطع به پیروزی پرولتاریا و متحدینش منتهی می انجامد . لکن برای آنکه این مبارزه با موفقیت همراه باشد ، لازم می آید که پرولتاریا متدکل بوده ، حزب پیمانهاذنگ خود را داشته باشد ، به توده های وسیع خلق دربارہ ضرورت انقلابی آگاهی بخشد و آنان را در مبارزه برای کسب قدرت ، برای برقراری دیکتاتوروی خود ، در راه ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم یعنی جامعه بی طبقه رهبری نماید .

در جهان ، عناصر پر شوروی که نجات خوب با بد آنان را بحرکت در آورده است وجود دارند که تصور می نمایند که انقلاب میتواند در هر زمان ، هر وقت و همجا انجام پذیرد . لکن این افراد اعتبار میکنند . انقلاب را نمیتوان هر زمان و با هر جا که انسان اراده کند به تحقق در آورد . انقلاب در ضعیفترین طبقه های زنجیر سرمایه داری بظهور رسیده و تحقق می یابد . برای برآه انداختن انقلاب و به پیروزی رساندن آن ، لازم است که شرایط عینی و ذهنی مناسب جمع آید و نیز بایستی زمان مناسب برای شروع آنرا پیدا کرد . امر اساسی ، این است که توده های عظیم خلق و در رأس آنها پرولتاریا در زمان بجره بان افتادن انقلاب مسم و آماده به انجام رساندن آن تا با خرابا کنند .

لنین خاطر نشان می سازد که انقلاب کار خلق هر کشور است و صادر عددنی نیست . این بدان معنا نیست که مارکسیست - لنینیستها در هر جا که مبارزه میکنند ، حاس همبستگی نکنند و بوسیله نابترین احساسات انترناسیونالیسم پرولتری بیکیبگر پیوسته نباشند و بمبارزه پرولتاریا و خلقهای کشورهای دیگر برای آزادی باری نرسانند . برعکس ، از طریق تبلیغات ، آژیتاسیون ، بوسیله کمک مادی که می کنند و از این نظر که سرفعی قاطعیت و روحیه از خودگنفتگی ستند و با وفاداری به مارکسیسم - لنینیسم ، تمام کمونیستها ، پرولترها ، لیه نیروهای انقلابی در کشورهای مختلف وظیفه دارند انقلاب را در هر يك از این

کشورها بویژه و در تمام جهان باری رسانند . البته استفاده صحیح از این کمک در درجه اول به آمادگی پرولتاریا و حزب آن ، رعد مبارزه انقلابی در این بها آن کشور بستگی دارد .

مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" خاطر نشان می سازند که منافع پرولتاریا و خلق يك کشور از منافع پرولتاریا و خلقهای جهان گست ناپذیرند . همانگونه که لنین می آموزد ، و زندگی نیز آنرا تا بهید کرده است ، انقلاب در کشور بنحو معینی پیروز میشود . از این رو ، این پیروزی قبل از هر چیز به طبقه کارگر و حزب انقلابی آن در هر کشور ، به قابلیت آنان در اجرای آموزه های مارکس ، انگلس ، لنین و استالین در باره انقلاب در شرایط معینی کشور آنها بستگی دارد .

مهمنا ، روهیزهونیستها ی مدرن ، تیتلیست ها ، شوروی ها " کمونیستها ی اروپائی " چینی ها و غیره که منحرف ساختن مردم در مورد مسئله انقلاب و جلوگیری از ظهور آن را وظیفه خود قرار داده اند ، ابهام عظیمی بوجود آورده و کار تخریب بس بزرگی در مخالفت با این آموزه ها و بویژه تئوری لنینی انقلاب انجام داده اند .

امروزه ، در حالیکه حل این مسئله در دستور کار قرار دارد ، این وظیفه آمرانه در مقابل مارکسیست - لنینیستها قرار دارد که به ابهامی را که روهیزهونیستها بر روی انقلاب گسترده اند ، از میان برداشته مانورها و سوناگره های آنرا در مورد این مسئله افشا نمایند و نقشه های ضد انقلابی و عوونیستی ، سیادت طلبانه آنرا بر ملا سازند بطور صحیح آموزه های مارکسیسم - لنینیسم در مسئله انقلاب را فهمیده و بکار بندند .

از آموزشهای مارکس - لنینیسم در مسئله
انقلاب دفاع کنیم و آنها را بکار بندیم

مارکس - لنینیسم - لنینیسم بما می آموزد و تجربه تمام انقلابات نیز ثابت کرده است
که برای آنکه انقلاب آغاز شده به بهر روزی بیانجامد ، لازم است که عوامل عینی
و نهی لازم جمع شوند .
لنین این آموزش را در اثر خود " ورشکستگی انترناسیونال دوم " فرموله
کرد و آن را در کتاب خود " بیماری چپ روی کودکانه " ، " چپ روی " و سایر
نوشته هایش توسعه بخشید .
لنین در حالیکه بر روی وضعیت انقلابی بعنوان عامل عینی انقلاب مکتب
می نماید این وضعیت را اینگونه توصیف می نماید :

" ۱) عدم توانائی طبقات حاکم در حفظ سلطه خود تحت اشکال سابق
بدنبال بحران عمیقی که این طبقات را گرفتار ساخته ، بحرانی که
باعث نارضایتی و خشم طبقات تحت مستم میشود " ۱۰ او می گوید :
" برای آنکه انقلاب بظهور برسد ، عموماً کافی نیست که " اقشار
پایینی دیگر نخواهند همانند گذشته زندگی کنند " بلکه همچنین
لازم است که " اقشار فوقانی نیز دیگر قادر به ادامه زندگی
مانند سابق نباشند " ۲) و خامت فقر و فلاکت طبقات تحت
ستم ۳۰) افزایش چشمگیر فعالیت توده ها برای دلایل مذکور در فوق
که بسوی عملیات تاریخی مستقل کشیده شده اند " ۳

" عبارت دیگر ، این حقیقت میتواند باین ترتیب نیز بیان شود :
انقلاب بدون يك بحران عام ملی (در بر گیرنده استثمار شونده
و استثمارگر) غیر ممکن است " ۳

لنین ، مجموعه آثار ، چاپ آلبانی ، جلد ۲۱ ، صفحه ۲۲۳
لنین ، مجموعه آثار ، چاپ آلبانی ، جلد ۲۱ ، صفحه ۸۳

لنین تا " بید می نماید که " انقلاب بدون این تغییرات عینی ، که
تنها از اراده این یا آن گروه یا حزب بلکه همچنین از خواست
این یا آن طبقه مستقل است ، - طبق قاعده کلی - غیر ممکن است
لنین میگوید لکن انقلاب از هر وضعیت انقلابی بوجود میاید . و می افزاید که
در موارد بسیاری وضعیتهای انقلابی ، مانند وضعیت انقلابی سالهای ۱۸۷۰ - ۱۸۶۰
در آلمان یا سالهای ۱۸۶۱ - ۱۸۵۹ و ۱۸۸۰ - ۱۸۷۹ در روسیه به انقلاب بدل
نشدند زیرا که فاقد عامل نهی یا عبارت دیگر ، آگاهی بالا و آمادگی توده ها
برای انقلاب بودند .

و آنگونه که لنین میگوید " توانائی طبقه " انقلابی در انجام
عملیات انقلابی توده ای بقدر کافی میدهد ، برای در هم شکستن
(یا آغاز کردن به آن) دولت سابق که هرگز سقوط نخواهد کرد " ،
حتی در دوران بحرانها ، مگر آنکه آن را " سرنگون سازیم " .

در امر فراهم ساختن عامل نهی ، همانطور که قبلاً لنین در نخستین آمارش نوشته
است ، حزب انقلابی طبقه کارگر ، وظیفه رهبری ، آموزش وسیع توده های انقلابی ،
قدرت تعیین کننده ای دارند حزب این کار را بدو طریق انجام میدهد : هم از
طریق اتخاذ يك مشی صحیح سیاسی که با سخگویی عریض معض ، آرزوها و خواستهای
انقلابی توده ها باعد و هم بوسیله کار بسیار وسیع عملیات انقلابی گسترده و
از نظر سیاسی عمیقاً مورد بررسی قرار گرفته ، که به پرولتاریا و توده های
زحمتکش نسبت به موقعیتی که در آن بسر میبرند ، نسبت به اختناق ، استثمار ،
قوانین و عهدانه بورژوازی که بر کرده آنان سنگینی میکند و نسبت به ضرورت
انقلاب بعنوان ابزار سرنگونی نظام بردگی آگاهی می بخشد .

بدین ترتیب ، اقشار فقیر با چنان عدتی عکس العمل نشان خواهند داد که
ثروتمندان : بورژوازی در قدرت که خود بوسیله تضادهای دیگر داخلی و خارجی
پلرزه در آمده است ، خود را در موقعیتی خواهد یافت که دیگر امکان حفظ سلطه
قبلیشان را نخواهند داشت . زمانیکه این شرایط فراهم شد ، زمانیکه عوامل

عینی و نمایی ، که خود بینکنمگر وابسته اند ، وجود ناعنه باعند ، در این حالت انقلاب نه تنها میتواند آغاز گردد بلکه به بهروزی بها نجامد .

انقلابیون همواره عمیقاً با این نظریات تبخ آمیز لنون صیاد میکنند و از آنجا که فقط باندبیدن بسنده نمیکند ، موقعیتها را بطور مشخص و همه جانبه مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند . آنها بگونه ای عمل مینمایند که هیچگاه در مقابل موقعیتهای انقلابی غافلگیر نمانند و در این لحظات تعیین کننده خلق سلاح نمودند بلکه بدانند که چگونه از این اوضاع برای آماده ساختن و آغاز انقلاب بهره گیرند .

تحلیل اوضاع فعلی جهان چه چیز را نشان میدهد ؟ حزب کار آلبانی ، با تکیه بر تئوری لنونیستی انقلاب نتیجه گیری میکند که امروزه در جهان اوضاع بطور کلی انقلابی است ، در بسیاری از کشورها وضعیت انقلابی فراهم شده و با سرعت در حال آماده شدن است در صورتیکه در برخی دیگر این روند در حال تکامل است .

هنگامیکه که ما میگویم که امروزه وضعیت انقلابی است ، ما این را در نظر داریم که جهان فعلی در غلبان بوده بسوی انفجارهای عظیم روان است . بطور عموماً ، وضعیت در حال حاضر به يك آتشفشان و در حال فوران ، به يك آتشفشان فروخته ، آتشفشانی که مخصاً ابلقبات حاکم ، ستمگران و استثمارگران را در خود خواهد سوخت عباقت دارد .

دنیای سرمایه داری و روهیزونیستی در حال حاضر از يك بحران عظیم اقتصادی و سیاسی ، مالی و نظامی ، اینتلوژیکی و اخلاقی در عذاب است . این بحران که تمام زیر بنا و روبنای نظام بورژوازی و روهیزونیستی را بلرزده در آورده ، بپراز بهر بحران عام سیستم سرمایه داری را تهدید و تعمیق بخشیده است .

نتایج بحران بحار مهم و بویژه در زمینه اقتصادی نابود کننده بنظر میرسد . سال ۱۹۷۳ نشاندهنده تعمیق عمیقترین بحران اقتصادی در دوران پس از جنگ جهانی دوم بود . این امر باعث کاهش قابل ملاحظه تولید صنعتی شد : ۲۰٪ در ژاپن ، ۲۵٪ در انگلستان ، ۲۱٪ در ایالات متحده ، ۲۱٪ در فرانسه و

ایتالیا ، ۲۱٪ در جمهوری فدرال آلمان و االی آخر بحران باعث کاهش عظیم فعالیتها یا اقتصادی شده است . در بسیاری از کشورها سرمایه داری بهره برداری از ظرفیت تولیدی برخی عاقد های کلیدی اقتصاد به میزان ۲۲۵ تا ۲۸۰ کاهش یافت و این وضع سالها است که ادامه دارد . با این دلیل است که تولید صنعتی در طالت رکود است . نظایر عظیم کالاهای " مازاد " فروخته نشده مانده است .

با اینهمه ، علیرغم همه نظایر و هرچند که ظرفیتهای تولیدی هنوز نمیتواند بطور کامل مورد بهره برداری قرار گیرند ، منافع انحصارات بدنبال بالارفتن قیمتها در افزایش است . این قیمتها روز بروز بالا میروند و نرخ تورم در برخی کشورها به میزان بسیار بالایی رسیده است .

افزایش قیمتها بویژه تورم وسیله بسیار آسانی در دست انحصارات دولت سرمایه داری و روهیزونیستی است که از طریق آن بار سنگینی بحران را بدو طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان بها میکنند .

به بهانه جلوگیری از رشد تورم ، دولتهای سرمایه داری و بورژوا - روهیزونیستی مالیاتها را افزایش میدهند که خود در آمد توده های زحمتکرا کم میکند ، حقوق آنان را ثابت نگاه میدارند ، در حالیکه مالیات بر سودهای انحصارات را کاهش میدهند و ارزش پولها را پایین می آورند و غیره . این تدابیر همه بر علیه طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان اتخاذ میشود و باعث تعدید استثمار آنان و کاهش سطح زندگیشان میگردد .

تداوم بحران اقتصادی ، عرابط زندگی طبقه کارگر و توده های دهقان را بتر هم نفوارتر و دردناکتر کرده است . بهکاری بندرت به این سطح رسیده است و اکنون بصورت يك درد مزمن و يك زخم بزرگ جامعه بورژوازی و روهیزونیستی در آمده است . در دنیای سرمایه داری - روهیزونیستی ۱۱۰ میلیون نفر بکوجهما رهاخته شدند . فقط در ایالات متحده ، ۷ تا ۸ میلیون بیکار وجود دارد . صدها میلیون انسان امروز در آستانه گرسنگی و با در حالت گرسنگی واقعی بسر میبرند صدها میلیون انسان از اضطراب ، عدم اطمینان نسبت به فردای خود شکنجه میشوند . فقر کامل و عدم امنیت توده های عظیم زحمتکش ، همچنانکه سیاست ارتجاعی و ضد خلقی که رژیم های سرمایه داری و بورژوا - روهیزونیستی در عرصه داخلی و

عاری دنبال میکنند ، بطور مدّوم ناراضی اقرار و سبّ مردم را تعدید کرده و میکنند . این وضعیت درد آور ، باعث عقم و نفرت سرکوب نشدن این اقرار شده است ، عقم و نفرتی که در اعتصابات ، در تظاهرات خیابانی ، در برخورد با ارگانهای سرکوب نظام بورژوازی و رویزونیستی ، و در برخی موارد در قیامهای واقعی متجلی میشود . تودههای خلقی همواره بیشتر مخالف رژیم های میشوند که بر آنان تسلط دارند .

حکومت های کشورهای امپریالیستی ، سرمایه داری و رویزونیستی ، حتی در این وضعیت بحران نیز دنبال تا همین حد کمتر سود ، کم کردن ناراضی و عقم تودهها و منحرف ساختن آنان از انقلاب هستند و در این راه همه گونه وعده و وعید و بیغنیادات فریبنده میدهند .

در این میان ، فقر فقیرتر از پیش میشوند و ثروتمندان باز هم ثروتمندتر و گودال اقرار فقیر و اقرار غنی جامعه ، بین کشورهای سرمایه داری پیشرفته و کشورهای کم رشد لحظه ای از عمیق تر شدن باز نمی ایستد .

بحران فعلی به زندگی سیاسی نیز گسترش یافته و باعث اضطرابی تب آلود در ممالک رهبری کشورهای سرمایه داری و رویزونیستی شده است . نمونه بارز آن بحرانهای عدید وافر حکومتها و تجدید اکیپ های قدرت است .

بورژوازی و داروینستهای حاکم همواره مجبورند که اسبهای درهکهای حکومتی را بیشتر تمویض نمایند تا بتوانند زحمتکشان را فریفته و بانها بقبولانند که اسبهای جوان بهتر از پیرها هستند و اینکه بحران و عدم امکان خروج از آن را به قدیمیها نسبت داده و تصور نمایند که اشخاص جدید اوضاع را بهبود خواهند بخشید و الی آخر . تمام این نیرنگ و فریب که در سطح وسیعی انجام میگردد از شعارهای دروغ در باره آزادی ، دموکراسی و غیره علی الخصوص در طول تبلیغات انتخاباتی پوشیده شده است . همزمان با آن ، بورژوازی کشورهای سرمایه داری و رویزونیستی تسلیمات موحد و تجاوزگرانه خود ، ارتش ، پلیس ، سرویس های مخفی ، ارگانهای قضائی را تقویت می بخشند ، و کنترل دیکتاتوری خود را بر روی کلیه جنبشها و کوششهای پرولتاریا تعدید مینمایند . گرایشی که امروزه عیان در کشورهای سرمایه داری و رویزونیستی چشم میخورد

تعدید عفویت بورژوازی و محدودیت حقوق دمکراتیک است . گرایش بسوی فاشیستی کردن زندگی کشور بهیچ وجه تا میسر نمیرسد ، بورژوازی خود را به محض آنکه ببیند که دیگر قادر به ادامه سلطه خویش از طریق شیوهها و ابزار "دموکراتیک" نیست آماده برقرار ساختن فاشیسم میکند .

بحران اقتصادی مالی و سیاسی نه تنها انحرافات ، احزاب و نیروهای سیاسی را در داخل کشور در بر گرفته بلکه همچنین عامل بهمانهای بین المللی ، بلوک های اقتصادی ، سیاسی و نظامی همانند بازار مشترک و کومکون ، جامعه اروپا ، ناتو و پیمان ورشو شده است . تضادها ، برخوردها مخالفتها ، عدم توافق بین طرفین بهمانها و بلوکها بطور آشکار تر و با شدت بیشتر بظهور میرسد .

تظاهر دیگر بحران و کوششهایی که برای خروج از آن صورت میگردد سابقه تسلطاتی ، آمادگی عمومی برای جنگ و براه انداختن جنگهای محلی از طرف اسیر قدرتها و سایر قدرتها امپریالیستی مانند جنگهای خاور میانه ، شاخ آفریقا ، صحرای غربی ، هندو چین و سایر نقاط است . این راه در خدمت طرحهای سیادت اللبانه و توسعه طلبانه این یا آن قدرت امپریالیستی است . تمام اینها صنعت جنگ و تجارت اسلحه را که در حال حاضر ابعاد وسیع و بیمانندی یافته است زنده نگاه داشته ، توسعه میدهد .

لکن تمام این ابزار و وسایل سیاسی و نظامی چیزی نیستند جز مسکن و مرخصی که سیستم شدت بیمار سرمایه داری - رویزونیستی را بهبود نمی بخشد و قادر به بهبودی بخفیدن بان نیز نمی یابد .

بر این بحران اقتصادی و سیاسی فعلی دنیا سرمایه داری و رویزونیستی يك بحران ایدئولوژیکی و اخلاقی بویا بقه ای برافزوده گفته است . هرگز چنین اغتشاش و آشفتگی ایدئولوژیکی و اخلاقی مانند اغتشاش و آشفتگی دوران حاضر دیده نشده بود . هیچگاه تا این حد تشویرهای گوناگون بورژوازی راست ، وسط و "چپ" ، که انواع لباسهای عجیب و مسخره از قبیل غیر منتهی و منتهی ، کلاسیک و مدرن ، آشکارا ضد کمونیستی و با اصطلاح کمونیستی و مارکسیستی بتن داشته باعد وجود نداشته . هرگز چنین بی نظمی اخلاقی ، طرز زندگی تا باین اندازه فاسد و چنین بستی و تباهی روحی دیده نشده . تشویرهای بورژوازی و رویزونیستی که با

اینکه زحمت سر هم بندی عده و با بوی و کرنا و فریادهای جا را بعنوان
 " نطق های فرار از آلام جامعه کهن " جار میزنند ، تقویرهای منجمد در باره
 " نبات بهمدین قلمی به سرمایه داری " ، " سرمایه داری مردمی " ، " جامعه مصرف
 " ، " جامعه بعد صنعتی " ، " جلوگیری از بحران " ، " انقلاب تکنیکی و علمی " ،
 " مزبستی سالت آمیز " خروجی " ، " دنهای بدون ارتش " بدون اسلحه و بدون
 " جنگ " ، " سوسیالیسم با چهره های انسانی " ، در حال حاضر عمیقا و تا پایه های
 تکامل ناده عده اند .

کلبه این جنبه های بحران عام نه تنها در یوگسلاوی جایی که نتایج آن آشکار
 است دیده میشود . در این کشورها ، اختناق و استثمار در کلبه زمینها تعدید
 یافته اند ، همه از آلام و شرهای سرمایه داری ، از کمکرها و منازعات بر سر
 قدرت و امتیازات در بین رهبران و افسار بالایی رنج می کنند و همه جا ناراضی
 و عدم توده های مردم در غلبان است . همچنین در این کشورها ، امکانات بسی
 عظیمی برای برآه افتادن انقلاب وجود دارد . در این جا نیز ، قانون انقلاب
 همانند تمام کشورهای دیگر بورژوازی عمل می کند .

و بدستی همین حالت بحران عمومی فعلی سرمایه داری است ، که همواره در
 حال تعدید یافتن است ، که مارا به این نتیجه گیری میرساند که وضعیت انقلابی
 اکثر کشورهای سرمایه داری و روزهیونیستی را در بر گرفته و با در حال در بر
 گرفتن است ، و در نتیجه این وضعیت انقلاب را در دستور روز قرار داده است .
 بورژوازی و روزهیونیستها ، زیر فشار افزایش یافته بحران و عکسهای
 که در بدگوئیهها و مانورهایمان برای خفه ساختن انقلاب نصیبه مان عده در جستجوی
 حیل های جدید و خلق تقویرهای فریبنده دیگر هستند .

روزهیونیستهای مدرن امروز هرچم دفاع از سیستم سرمایه داری ، اختناق و
 استثمار خلق ها ، نفاق الکی در جنبه های انقلابی و آزاد بهیمن و بطور عام فریب
 توده ها را بلند کرده اند . لکن آنها نیز همان سرنوعتی را خواهند داشت کنه
 سوسیال دموکراتها و تمام اپورتونیستهای دیگر ، گفته که کارمان به بدل گفتن
 به نوکران ساده بورژوازی ختم عد .

در وضعیت فعلی بورژوازی در حالیکه در زیر ضربات بحرانهای عمیق

اقتصادی ، سیاسی و اپیتولوژیکی قرار دارد ، از نوکران روزهیونیست می خواهد
 که دفاع هر چه آشکارتر از آن را بعهده گیرند . این امر آنان را مجبور میکند
 که هر چه بیشتر ماسکها را برداشته و بهر از پیش خود را بی اعتبار سازند . چنین
 گفته است :

" اپورتونیستها دشمنان بورژوازی انقلاب پرولتری هستند که در زمان
 صلح پنهانی به انجام وظیفه بورژوازی خود اشتغال دارند ، از
 طریقی رخنه کردن در احزاب کارگری ، در حالیکه در دوران بحران
 ، بلافاصله خود را متعین آشکار تمام بورژوازی متحد عده ، از
 محافظه کاران گرفته تا رادیکالترین و دموکرات ترین بورژواها
 ، از متفکرین آزاد تا منهبیان و روحانیون نشان میدهند "

این استنتاج علمی چنین کاملا بوسیله خدمتی که روزهیونیستهای مدرن امروزه
 نسبت به سیستم سرمایه داری در بحران انجام میدهند تا بهید عده است .
 بعنوان نمونه ایتالیا را در نظر آوریم ، کفوری که در آن گنبدگی

سرمایه داری در پایه و در رویشا در بیگانه ای میخورد ، از جنگ
 دوم جهانی به بعد ، ایتالیا مقام تحت حکومت دموکرات مسیحیها ، حزب بورژوازی
 بزرگ ، حزب واتیکان ، این حزبی که بدور خود تمام بورژوازی منهبی - ارتجاعی
 و عناصر راست را گرد آورده است مهیاعد . حکومت آنان در کفوری بر سر قدرت
 است که عملا بسوی ورعکستگی کامل روان است . از ۱۹۴۵ تا با امروز ، افسار نوکرا
 بورژوازی گرفتار چنان بحران و عیمی عده که بهر از ۴۰ حکومت در این مدتی
 آنجا تمویس عده است حکومتهای دموکرات مسیحی " یکدست " ، دموکرات - مسیحی
 سوسیالیست ، سه جانبه که در برگزیده دموکرات مسیحی ، سوسیالیستها و سوسی
 دموکراتها بوده ، حکومتهای میانه - چپ و میانه - راست و غیره .

بحران عمیق دولتی در ایتالیا منمکن کننده بحران عمومی داخلی است که هیچ راه
 خروجی نمیباشد . نتایج این بحران ، عدم توافق ، منازعات ، قتل و افتضاحات

۱- و چنین ، مجموعه آثار ، چاپ آلبانی ، جلد ۲۱ ، صفحه ۱۰۶

و رسوائی های سیاسی است که همه روز بیشتر می شوند ، از قبیل خلق پرزیدنت لئون ، قتل رهبر حزب دموکرات - مسیحی مورو و غیره .
 ایتالیا بصورت محل سلاح های ایالات متحده در آمده است . اقتصاد آن در ورعستگی است و در زیر جنگ های امپریالیسم آمریکا است و با میزند و در همین حال وارد بازار مفتح نیز شده است که در آن جا نقش نمش را ایفا میکند .
 این وضعیت موجب فقر توده های وسیع زحمتکشان ایتالیائی شده است که سطح زندگیمان دائما در حال کاهش است . بیکاری در آنجا بهیچ از سایر کشورهای بازار مفتح بیداد میکند . ایتالیا جز کشورهایی است که مهاجرت کارگران بهیچتر است و کسری توازن تجاریش عیان است . کشورهای بازار مفتح بویژه آلمان غربی و فرانسه ، با محدود ساختن خرید دانه های غذایی از ایتالیا ، کفاورزی آن را به وضع بدی دچار ساختند . قیمت های صادراتی کمره ، شیر و میوه های ایتالیا تنزل فاحش کرده است ، در حالیکه هزینه زندگی فوق العاده افزایش پیدا کرده است .
 ایتالیا بکفور اعتصاب های بزرگ ، که در آن توده های زحمتکشان از کارگران صنایع سنگین و سبک تا زحمتکشان حمل و نقل هست خطوط هوایی و حتی پرسنل پلیس حرکت دارند .

در این وضعیت تا با همان اندازه جوانان و خروشان ، که در آن منافع توده ها و انقلاب ايجاب مینماید که این ناراضی بزرگ پرولتاریا و همه خلق در مبارزه بر علیه بورژوازی ارتجاعی ، بر علیه حمله فاشیستی که در تدارک آنست تمرکز یابد رویزونیستهای ایتالیائی و سندیکا های رفورمیست ، تمام اعرافیت .
 کارگری همچنانکه هواداران متواری چینی " سه دنیا " نقش آفرینان انقلاب و منافع نظام بورژوازی را ایفا نمایند .

این نظام بورژوازی گنبدیده مورد حمایت همه احزاب ، از حزب فاشیستی تا حزب رویزونیستی بر اینگونه است . حزب رویزونیست ایتالیا همانا برای بر سر قدرت نگاه داشتن همین نظام بورژوازی که اساس آن لرزاننده شده است که با بورژوازی متحد شده .

این حزب پدروغ در پی آنست که به پرولتاریای ایتالیا بقبولاند که مارکسیسم مناسب کشور اعمال میکند و از این طریق سعی در تضعیف و شکستن

این جبهه انقلابی پرولتاریا دارد .
 مدتهاست که بولینگوئیر نه تنها وارد معامله با دموکرات مسیحیها عد ، بلکه با آنان بتوافق نیز رسیده و حتی برسر مسائل بسیاری ، هر چند که بطور رسمی وارد حکومت نغده است ولی در عمل در کنار آنها حکومت میکند . حکومت پستیبان این حزب است و در عمل همان حال به مسخره اینطور وانمود میازد که گویا با آن موافق نیست و حزب رویزونیست ایتالیا هم از جانب خود همین نقش را بازی میکند .

رویزونیستهای ایتالیائی سرودنای فراوانی در اطراف برنامه حکومتی منعقده بین ۵ حزب اکثریت پارلمان ایتالیا که آن را " پیروزی مهم " ، " مرحله جدید سیاسی " در کشورشان قلمداد مینمایند ، برآه انداخته اند . لکن مرحله سیاسی که بولینگوئیر از آن سخن میراند ، پیوستن حزب رویزونیست به تقسیمای سرمایه ایتالیائی است . بولینگوئیر این را بعنوان يك توافق جدی ، واقع بینانه که دوگماتیک هم نیست ملاحظه میکند . او ادعا دارد که این توافق يك تفسیر واقعی ، نه تنها در روابط سیاسی بین احزاب ، بلکه همچنین در کل زندگی اقتصادی ، اجتماعی و دولتی ، کشور را بدنبال خواهد داشت .

بدین ترتیب رویزونیستهای ایتالیائی دقیقا وارد همان راهی شدند که لندن برای اپورتونیستهای گوناگون که در پی وحدت با سرمایه برای ترمز کردن خروش انقلابی توده ها هستند بهیچ بینی کرده بود . آنها فکر میکنند که از طریق این وحدت تا حدودی به هدف خود که رفتن به سوسیالیسم از طریق سیستم چند حزبی است دست یافته اند . روشن است که این چیزی جز يك خیال واهی نیست و رهبر سنای ایتالیا ، آمینتور فانفانی *Aminatore Fanfani* بدرستی این موافقنامه ۵ حزب را بعنوان کلکسیون رویا ارزهای کرده است . چنانچه این از طرف رویزونیستهای ایتالیا يك کلکسیون رویا است لکن برای نیروهای سرمایه بهیچوجه يك خیال واهی نبوده بلکه يك عمل عمیق برای امطافکار کمونیستی در ایتالیا برای طرد خواستهای خلق و پرولتاریای ایتالیا و برای نابود ساختن مبارزه انقلابی آن در راه ساختن يك جامعه فو است . رویزونیستهای ایتالیائی اکنون چند تکه نان دریافت میکنند ولی چنین ادعا مینمایند که گویا حکومت بهرکت حزب رویزونیست

نیاز دارد در نتیجه از او میخواست که بطور کامل بر آن حرکت جسته و در آن مانند یک ماهی در آب غوطه میخورد. خلاصه آنکه حزب رومیست ایتالیا میگوید که بطور در بست در این گردباد ارتجاعی سرمایه انحصاری ایتالیا وارد نمود.

حزب برلینگوتر از نظر اینثولوزیکی یک حزب کاملاً منطقی با یک برنامه سیاسی موکرات بطور کامل رومیست و پارلمانتاریستی است. این حزب از نظام برقرار شده بوسیله قانون اساسی با اصطلاح موکراتیک که در تهیه آن کمیونتهای ایتالیائی بر رهبری تولهائی حرکت داشتند دفاع میکند. و مهمان بنام همین قانون اساسی است که از سه دهه پیش بورژوازی ارتجاعی و منعی در ایتالیا قانون میگیراند و بر پرولتاریا و تودههای وسیع خلق ستم میکند. با اصطلاح کمیونتهای ایتالیائی این ستم را بر حق و در انطباق با قانون اساسی میدانند.

در پارلمان ایتالیا با هر طریقی از آن در ارگانهای مطبوعاتی و در تلویزیون و رادیو و حزب رومیست ایتالیا با سایر احزاب بورژوازی و در رأس آن حزب موکرات مسیحی و همه روزه سیاست و مواضعی لجاب گسیخته ای را اعمال میکنند که افکار ایتالیائی ها را بمنظور تضعیف اراده انقلابی پرولتاریا و آگاهی سیاسی تودههای زحمتکش دچار سرگیجه ساخته و منحرف و موهوم مینماید.

این فعالیت کلاً برای ارتجاع ایتالیا و واتیکان بسیار مفید واقع شده است. حزب رومیست ایتالیا سعی در خفه کردن جنبش انقلابی توده ای خلق بر رهبری پرولتاریا دارد تا بتواند ^{مانعی} سر راه انقلاب ایجاد کرده بورژوازی را در برآوردن از بی وضعیت و جلوگیری از سرنگونی نظم موجود باری رساند.

مثال دیگری در نظر بگیریم: اسپانیا با مرگ فرانکو و خوان کارلوس به قدرت رسید. او نماینده بورژوازی بزرگ اسپانیا است که با ملاحظه بحران عظیمی که تسلط طولانی رژیم فاشیستی کشور را بر آن غرقه ساخته بود، با این فکر افتاده است که دیگر نمیتوان مانند زمان فرانکو بر اسپانیا حکومت کرد. در نتیجه سیاستی سست به یک سلسله تغییرات در شکل حکومتی زده و فالتوهای فرانکیست

را که بی آبرو شده بودند از حکومت کنار زد. بعد از آن با همان نام تغییرات در سطح رهبری حکومت و وفادارترین افراد به پائس و ادامه دهندگان فرانکیسم اصلاح شده قدرت را بست گرفتند.

در اسپانیا تغییرات و اعتراضات با عدت بمسابقه ای آغاز شد. خلق خواستار تغییرات بوده و طبیعتاً نه "تغییراتی" که انجام شده بود بلکه خواستار تغییرات عمیق را دنبال می کرد. هر این کشور و اعتراضات و برخوردها بطور انقطاع ناپذیری ادامه دارند و تودهها خواهان آزادی و حقوق هستند و ملیتهای مختلف خواهان خودمختاری در این وضعیت و حکومت خوان کارلوس، بمنظور فریب تودههای انقلابی حزب رومیست کارلیسو - ایباروری *Partido Ibaruri* که هم قانونی اعلام کرد. روسای این حزب بذل به نوکران گوش بفرمان رژیم سلطنتی اسپانیا شدند، آنان بصورت اعتصاب هکسانی درآمدند تا از خروج سترگ و انقلابی که در شرایط فعلی بزرگتر شده جلوگیری کرده و همراه با بورژوازی کلیه عناصری را که از افکار انقلابی جنگ اسپانیا بحرکت آمده و هوادار جمهوری بودند، نابود سازند.

در اینجا نیز نقد انتقادی حزب رومیست اسپانیا، هر چند کم اثرتر و لکن همانند همان نقد حزب رومیست ایتالیا است.

همین نقد است که احزاب رومیست در فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و انگلستان و پرتغال و تمام کشورهای دیگر سرمایه داری بازی میکنند با هدف کمک به نظام بورژوازی در رفع بحرانها و اوضاع انقلابی، در منحرف ساختن و فلج کردن پرولتاریا و سایر تودههای تحت ستم و استثمار نموده که بطور روغنتر در میان کشورهای دیگر زندگی در "جامعه مصرف" و سایر جوامع استثمار گر ممکن نبوده و بر علیه رژیم سیاسی و اقتصادی سرمایه داری بر می خیزند.

احزاب رومیست بویژه دشمنان لنینیسم هستند. بمبارت دیگر، آنان دشمن انقلاب اند زیرا اینلین بود که بگونه ای کامل، تئوری انقلاب پرولتاری را تدوین و در روسیه بکار بست. و بر اساس همین تئوری است که انقلاب سوسیالیستی در آلبانی و سایر کشورهای بهروز شد. تئوری لنینیستی که راه بهروزی انقلاب را در تمام جهان می نمایاند، رنگ و روغن تئوریهای ضد انقلابی رومیست گنار

مآلت آمیز به سوسیالیسم از طریق پارلمانی بدون نابود ساختن دستگاه دولتی بورژوا را میزاید . ثوریهائی که برطبق آنها حتی میتوان از این دستگاه دولتی بورژوازی برای تغییرات مآلت آمیز سوسیالیستی استفاده کرد با صرف نظر کردن از رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن ، هم چنانکه از دیکتاتور پرولتاریا .

مفصلا در این لحظات تا این اندازه انقلابی است ، در این زمان که انقلاب کامل ممکن است در ضعیفترین حلقه های زنجیر سرمایه داری آغاز گردد ، زمانیکه بالابردن آگاهی طبقه پرولتاریا و آماده ساختن عامل نهی ، تقویت اعتماد در نسل جوان و خصلت جهان عمول ثوری مارکسیستی - لنینیستی که راه حقیقی کسب قدرت بوسیله پرولتاریا و سایر توده های تحت ستم را نشان میدهد دارای اهمیت فوق العاده ای است ، مفصلا در این زمان است که رویزیونیستها خدمت وصف ناپذیری به بورژوازی میکنند تا بتواند رهبری انقلاب را بدست گرفته و آن را بی خطر سازد .

بهمین دلیل است که بورژوازی با تمام وسایل سمی در تجهیز کارهای احزاب رویزیونیستی و سندیکاها بی که تحت نفوذ این احزاب هستند در مبارزه بر علیه انقلاب و کمونیسم دارد تمام منی امپریالیسم آمریکا ، سرمایه داری جهانی و بورژوازی هر کشوری ، مشخصا این هدف را دنبال مینماید .

بورژوازی خواهان آنست که احزاب رویزیونیستی بطور آشکار و کامل خود را در خدمت سرمایه قرار دهند با دادن رنگ " کمونیستی " بخود و با مبارزه برای بااصلاح تغییر اوضاع ، برای ایجاد یک جامعه جدید پیوندی که در آن نه فقط صاحبان سرمایه و طبقات ثروتمند بلکه گویا همچنین طبقات فقیر ، که احزاب " کمونیستی " رویزیونیستی و احزاب سوسیالیست خود را نمایندگان و مدافعین آنان جا میزنند ، صدای خود را بگوش دیگران میرسانند .

بویژه ، رویزیونیستهای در قدرت ، رویزیونیستهای یوگسلاوی ، شوروی و چینی ، خدمت بسیار بزرگی به سرمایه داری جهانی در مبارزه برای جلوگیری و خفه کردن انقلابات انجام میدهند .

رویزیونیستهای یوگسلاوی دشمنان قسم خورده لنینیسم هستند . آنان با تقویت عظیم تبلیغات ، بشدیدترین وجهی هر آنچه را که واجد خصلت جهان عمول توانین انقلاب سوسیالیستی متبلور شده در انقلاب اکتبر و اعلام شده در ثوری

لنینیستی انقلاب باعد دارد می نمایند . آنان علناً اعلام میکنند که دنیای امروز بااصلاح خود بخود بطرف سوسیالیسم میرود و از این رو ، انقلاب ، مبارزه طبقاتی و غیره بی فایده اند . رویزیونیستهای یوگسلاو بمنوان نمونه " سوسیالیسم حقیقی " سیستم سرمایه داری " خود اداری (Autogestion) خود را عرضه میدارند . که بنظر آنان میتواند اکسپری برای " آلام " سوسیالیسم " استالینی " و در نهایت سرمایه داری باعد . برطبق نظر آنان ، برقراری این سیستم نه انقلاب قهر آمیز را ایجاد می نماید و نه دیکتاتور پرولتاریا ، نه مالکیت سوسیالیستی دولتی و نه مانترا لیسیم دموکراتیک را " خود اداری " میتواند بعلامت و از طریق توطئه و همکاری بین محافظ حاکم ، بین کارفرمایان و کارگران ، بین حکومت و اربابان برقرار شود . و مفصلا باین دلیل که رویزیونیسم یوگسلاوی دشمن لنینیسم بوده و در انقلاب تخریب می نماید که سرمایه داری بین المللی ، بویژه امپریالیسم آمریکا اینهمه خود را در کمک های حالی ، مادی ، سیاسی و اینشلوژیکی که به یوگسلاوی تیتو میدهد " بخشنده " نشان میدهد .

رویزیونیستهای شوروی ، در حرف ، لنینیسم و ثوری لنینیستی را طرد نمی کنند لکن در رفتارها و اعمال ضد انقلابیشان اسده که آن را عملاً می گویند . آنها کمتر از امپریالیسم آمریکا و بورژوازی کشورهای مختلف از انقلاب پرولتاری نمی ترسند زیرا که در کشورهای آنها انقلاب آنان را خلع کرده ، از قدرت ساقط ساخته و امتیازات طبقاتیشان را سلب مینماید ، در حالیکه در سایر کشورها این انقلاب نفعه های استراتژیکی آنان را برای سلطه بر جهان نابود میکند .

آنان سعی می کنند خود را ادامه دهندگان انقلاب اکتبر ، طرفداران لنینیسم جا بزنند تا بتواند پرولتاریا و توده های زحمتکش را در روسیه و سایر کشورها بفریبند . اگر آنان از " سوسیالیسم پیشرفته " ، " گذار به کمونیسم " ،

صحبت میرانند ، هدفشان خفه کردن هر ناراضایی ، هر قیام و هر جنبش انقلابی توده های زحمتکش است بر علیه سلطه رویزیونیستی در این کشورها و برای سرکوب ساختن آنها بمنوان اعمال " ضد انقلابی " ، " ضد سوسیالیستی " . در خارج از کشورها ، آنان از " لنینیسم " بمنوان ماسکی برای پوعاندن ثوریهها و اعمال ضد مارکسیستی ، ضد لنینیستی و بمنظور باز کردن راه برای نفعه های توده

طلبان و سلطه جوشی سوسیال امپریالیستی همان استفاده می کنند .
 روزهیونیستهای غوروی بدنبال آنند که بدیگران بقبولانند که انقلاب قهر
 آمیز در کشورهای سرمایه داری به سر رفته در عصر حاضر بسیار خطرناک بوده و زیرا
 بنظر آنان هر انفجار انقلابی میتواند تبدیل بیک جنگ جهانی و حرارتی - اتمی
 که بعزیمت را نابود خواهد ساخت ، بعود . از اینرو آنان انقلاب سالمیت آمیز ،
 تبدیل پارلمان از " ارگان دموکراسی بورژوازی به ارگان دموکراسی برای
 زحمتکشان " را بعنوان مناسبترین راه در حال حاضر توصیه می نمایند . حتی
 " تفنج زبانی " ، با مطلق گاهر تفنج که در خدمت اهداف سیاست خارجی غوروی
 است ، بوسیله آنان بعنوان " گرایش عمومی تحول جهان فعلی " که با مطلق به
 پیروزی سالمیت آمیز انقلاب در سطح جهانی منجر خواهد شد ، عرضه می شود .
 آنان نهایت عوامفریبانه دیکتاتوری پرولتاریا را رد نمی کنند و حتی از
 نظر تئوری - از آن دفاع هم میکنند با اعلام این که در موارد بخصوص میتوان
 به انقلاب قهر آمیز نیز متوسل شد . لکن این اعلام نظر ها مسلماً برای آنان
 بسیار لازم اند تا توطئه ها و کودتاها ی سلطانه ای که در این با آن کشور برای
 روی کار آوردن رژیم ها و نابودی ارتجاعی طرفدار غوروی انجام میدهند توجیه
 کرده ، جنبه های رهائی بخش ملی وغیره را از راه صحیح منحرف ساخته و تحت
 سیادت خود قرار دهند .

از هم اکنون ، چین روزهیونیستی هم با جهت فراوانی بیک آتش نشان
 انقلاب تبدیل شده است .

تمام سیادت خارجی و داخلی روزهیونیستهای چینی بر علیه انقلاب هدایت
 می شود زیرا که انقلاب استراتژی آنان را که عبارت از تبدیل چین بیک ابر قدرت
 امپریالیستی با عد و ازگون میازد .

در چین ، رهبری روزهیونیستی با عدت تمام کلیه انفجارهای انقلابی طبقه
 کارگر و سایر توده های زحمتکس بر علیه رفتار و اعمال بورژوازی ضد انقلابی
 خود را سرکوب میکند . این رهبری با تمام وسایل در پی آنست که تضادهای
 بورژوازی با پیروزه تضاد بین کار و سرمایه ، بین پرولتاریا و بورژوازی را بسوزاند .
 روزهیونیستهای چینی امروزه اعلام می دارند که جهان تنها یک تضاد دارد و آن

تضاد بین دو ابر قدرت است که آن را تضاد بین ایالات متحده و کلیه کشورهای
 دیگر جهان از یک طرف و از طرف دیگر سوسیال امپریالیسم غوروی عرضه می دارند
 آنان با تکیه بر این تضاد کاملاً ساخته و پرداخته شده ، پرولتاریا و خلق هر کشور
 را به متحد شدن با بورژوازی خودی آنها برای " دفاع از مهین و استقلال ملی " ،
 بر علیه خطری که از جانب سوسیال امپریالیسم غوروی آنها را تهدید می نماید
 دعوت میکنند با این کار ، آنان بقوده ها فکر ترك انقلاب و مبارزه " آزادبختی
 را موعظه میکنند .

برای روزهیونیستهای چینی ، مسئله انقلاب پرولتاری و انقلاب آزادبختی
 ملی در دوران حاضر به هیچ وجه مطرح نیست زیرا بنظر آنان بدلیل گوناگون در
 هیچ جای دنیا وضعیت انقلابی وجود ندارد . بدین ترتیب آنان به پرولتاریا
 توصیه میکنند که خود را در کتابخانه ها محسوس ساخته به مطالعه " تئوری " ،
 بپردازد ، زیرا هنوز زمان عملیات انقلابی نرسیده است . در این چهار چوب
 بروشنی می بینیم که سیاست روزهیونیستهای چینی که در جنبش مارکسیستی -
 لنینیستی تفرقه افکنده از وحدت طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه جلوگیری
 میکنند تا چه اندازه خصمانه و ضد انقلابی است .

مطبوعات و تبلیغات چینی ، همچنانکه نطقهای رهبران چینی کوچکترین

اشاره ای به تظاهرات و اعتصابات گسترده ای که امروزه بوسیله پرولتاریا در
 کشورهای مختلف سرمایه داری برگزار می شود نمی کنند . اگر آنان از این کار خود
 داری میکنند باین دلیل است که نمی خواهند قیام توده ها را تفویض نمایند ،
 نمی خواهند که پرولتاریا از این موقعیتها بر علیه ستم و استثمار بفرغ خود
 استفاده نمایند . عمارهای پر طمطراق و تو خالی آنان در باره " کشورها
 استقبال می خواهند ملتها آزادی و خلقها انقلاب " ! چه طنز عوامفریبانه ای
 دارد .

با انعای اینکه امروزه در دنیا وضعیت انقلابی وجود ندارد روزهیونیستهای
 چینی نه تنها در تضاد با واقعیت قرار می گیرند بلکه همچنین می خواهند که
 پرولتاریا و حزب مارکسیست - لنینیست آن دست بسنده باقی بمانند ، به
 هیچگونه عمل انقلابی دست نزنند و در تدارك انقلاب نیاغند . از مدت ها پیش ،

از نوین گذر، انترناسیونال کمونیستی، لنین این نظریات با هم آمیز را، که
بوسیله سرانی *Керенский* ایتالیائی فرموله شده و برطبق نظرا و زمانیکه موقعیت
انقلابی وجود ندارد نپایستی نسبت به عمل انقلابی زد، مورد انتقاد قرار داده بود.

لنین می گفت: تفاوت بین سوسیالیستها و کمونیستها معضاتر این
است که بر خلاف ما که در هر موقعیتی نسبت به عمل میزنیم آنان
مخالف عمل هستند، یعنی مخالف عمل انقلابی هستند.

این انتقاد لنین همچنین یک سبلی محکم است بر دهان روزهونیستها ی
مفردن چینی و کلیه روزهونیستها، که بعبوه "سوسیال دموکراتها"، مخالف
عملیات انقلابی پرولتاریا را سایر توده های زحمتکش هستند.

لنین کائوتسکی را مرتد خواند زیرا
"..... او بکلی نظریه مارکس را تفهیر ماهیت داده، با
اپورتونیسیم تطبیق داده، او در عمل انقلاب را نفی کرد در عین
اینکه آن را در حرف قبول داشت."

رهبران روزهونیست چینی از کائوتسکی هم فراتر میروند، آنان حتی در
حرف هم لزوم انقلاب را نمی بینند.

بوسیله همین شی ارتجاعی است که سیاست و رفتار عمیقاً ضد انقلابی رهبری
روژهونیست چینی قابل توضیح است، رهبری که با تمام وسایل در پی اتحاد و
همکاری با امپریالیسم آمریکا و سایر کشورهای سرمایه داری پیشرفته بوده، از
بازار مشترک اروپا و بهمان ناتو پشتیبانی میکند.

با متحد شدن و با جستجوی وحدت عمل با امپریالیستها ی آمریکائی که همراه
با سوسیال امپریالیستها ی شوروی وحشی ترین ستمگران و استثمارگران مینزگترین
نعمتان پرولتاریا و خلقها را تشکیل میدهند، همچنین با سایر ستمگران امپریالیستی
با سختهترین ارتجاع جهان، با درخواست از پرولتاریای کشورهای اروپائی و سایر

۱- و لنین، آثار چاپ آلبانی، جلد ۳۱، صفحه ۲۷۷

۲- و لنین، مجموعه آثار چاپ آلبانی، جلد ۲۸، صفحه ۲۵۷

کشورهای سرمایه داری پیشرفته که بهمت خود را خم کرده و ستم بورژوازی را بنهیرا
باشند، روزهونیستها ی چینی خود در این ستم شرکت جستند و با سرمایه داری جهانی
در مبارزه بر علیه انقلاب، بر علیه سوسیالیسم، بر علیه آزادی خلقها متحد
میشوند.

چنانکه می بینیم، سرمایه داری جهانی، همراه با روزهونیستها ی مدرن و
کلیه ابزارهای دیگر، مبارزه ای سخت و روبرو و *مخالف العکلی* را برای جلوگیری
از انفجار انقلابات به پیش میبرند.

آنان تمام هم خود را برای رفع بحرانها، تسکین یا خفه کردن اوضاع
انقلابی بکار میبرند تا این اوضاع به انقلاب بدل نگردد. لکن بحرانها و اوضاع
انقلابی پدید آمده های عینی بوده که به خواست و آرزوهای سرمایه داران،
روژهونیستها و هیچکس دیگر بستگی ندارند. تنها زمانی اینها از بین خواهند
رفت که نظام سرمایه داری ستمگر و استثمارگر که باعث بوجود آمدن اوضاع انقلابی
و انقلابات میشود نابود شده باشد.

امپریالیستها، سایر سرمایه داران و روزهونیستها بخوبی میدانند که
انقلاب در دوران بحرانها و اوضاع انقلابی خود بخود برآید، نه با این دلیل
تمام هم و ضربات اصلی خود را متوجه عامل نهی میکنند. از یکطرف آنان
بدنبال منحرف ساختن و فریب پرولتاریا، سایر توده های زحمتکش و خلقها هستند
تا با آنان اجازه ندهند که نسبت به لزوم اجتناب ناپذیر انقلاب آگاهی پیدا
کنند و آنان را از متحد شدن و متفکک شدن باز دارند، از طرف دیگر برای نابودی

جنبش مارکسیستی - لنینیستی بین المللی مبارزه میکنند تا این جنبش نتواند
برخیزد و خود را تقویت کند. بصورت یک نیروی بزرگ سیاسی رهبری کننده انقلاب
در آید و احزاب مارکسیستی - لنینیستی حقیقی هیچ کشوری توانایی سیاسی و
ایدئولوژیکی که با آنان امکان متحد ساختن، سازماندهی، بسیج و رهبری تودهها
در انقلاب و به پیروزی رساندن آنان میدهد، پیدا نکنند.

لکن کوششها و مبارزه آنها هرچه باشد، امپریالیستها، سرمایه داران
روژهونیستها و ارتجاعیون قادر نیستند چرخ تاریخ را از بهشروی باز دارند.
کوششها و مبارزه آنها روبروی کوششها و مبارزه انقلابی پرولتاریا و خلقهای

میفته آزادی قرار عواهد گرفت و در این حال روزهیونیستهای مدرن به همان
سرنوشت سوسال دموکراتها و تمام اهورنونیستهای گذشته و تمام نوکران بورژوازی
و امپریالیسم دچار خواهند شد .

مبارزه آزادیبخش خلقها
بخشی از انقلاب جهانی

هنگامیکه ما از انقلاب سخن میرانیم ، تنها انقلاب سوسیالیستی را در
نظرن داریم . در دوران فعلی گذار انقلابی از سرمایه داری به سوسیالیسم ، همانطور
که لنین و استالین آن را توضیح داده اند ، مبارزه آزادیبخش خلقها ، انقلابات
دموکراتیک ملی ، ضد امپریالیستی و جنبشهای آزادیبخش ملی نیز عناصر تفکیک
نمده روند واحد انقلابی ، انقلاب پرولتری جهانی هستند .

استالین میگوید : " لنینیسم ثابت کرده است که مسئله
ملی تنها در پیوند با انقلاب پرولتری و بر زمین آن قابل حل
است ، که در غرب راه پیروزی انقلاب از اتحاد انقلابی با جنبش
آزادیبخش مستعمرات و کشورهای وابسته بر علیه امپریالیسم میگردد
مسئله ملی بخشی از مسئله عمومی انقلاب پرولتری و بخشی از مسئله
دیکتاتوری پرولتاریا است "

این پیوند امروزه باز هم عیانتر و طبیعیتزده است ، زیرا اکثریت
خلقها ، با سرنوشتی مستم کهنه مستعمراتی و با ایجاد دولتهای ملی گام بزرگی
سوی استقلال برداشته اند و پس از این گام میخواهند باز هم جلوتر روند . آنها
میخواهند سیستم نو استعماری را نابود کرده ، از هر گونه وابستگی به امپریالیسم
هر گونه استثمار سرمایه خارجی را بکنند ، حاکمیت و استقلال کامل اقتصادی و سیاسی

۱- ز . استالین مجموعه آثاره چاپ آلبانی ، جلد ۶ ، صفحه ۱۴۴

عود را بپشت آورند . ثابت شده است که به این خواستها نمیتوان تحقق بخشید و
با این اهداف نمیتوان دست یافت مگر با از بین بردن هرگونه سلطه با وابستگی
خارجی و با رها شدن از دستم و استثمار حکومتهای بورژوازی و مالکین بزرگ ارضی
کشور .

بدیهی است که انقلاب دموکراتیک ملی ، ضد امپریالیستی ، انقلاب آزادیبخش
ملی به انقلاب سوسیالیستی پیوسته بوده و با آن گره
خورده است ، زیرا با حمله به امپریالیسم و ارتجاع ، دشمنان مشترک پرولتاریا
و خلقها ، انقلاب همچنین راه را برای تغییرات عظیم اجتماعی باز مینماید
و به پیروزی انقلاب سوسیالیستی کمک می کند و متقابلاً ، انقلاب سوسیالیستی ، با
حمله به بورژوازی امپریالیستی ، با نابودی مواضع اقتصادی و سیاسی آن شرایط
ساعدی برای جنبشهای آزادیبخش بوجود آورد . پیروزی آن را تسهیل میکند .

با چنین دیدی است که حزب کار آلبانی مسئله انقلاب را می بیند . این
حزب مسئله انقلاب را با حرکت از مواضع مارکسیستی - لنینیستی نگریسته ، و در
نتیجه با تمام قوا از مبارزات بر حق خلقهای میفته آزادی بر علیه امپریالیسم
آمریکا ، سوسیال امپریالیسم شوروی و سایر قدرتهای امپریالیستی ، همچنانکه
بر علیه نشوونویالیسم دفاع و پشتیبانی مینماید ، زیرا این مبارزات به
آرمان مشترک نابودی امپریالیسم ، سیستم سرمایه داری و به پیروزی سوسیالیسم
در هر کشور و در سطح جهانی کمک میرساند .

همچنین هنگامیکه ما نتیجه میگیریم که انقلاب مسئله ای است که مطرح
شده و بایستی آن را حل کرد ، که انقلاب در دستور روز قرار دارد ما تنها انقلاب
سوسیالیستی را در نظر نداریم بلکه همچنین انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی را
در نظر می آوریم .

درجه آمادگی وضعیت انقلابی ، محصلت و توسعه انقلاب در تمام کشورهای
نمیتواند یکسان باشد . این عناصر به شرایط تاریخی مشخص هر کشور ، به مرحله
رشد اقتصادی و اجتماعی آن ، به رابطه طبقات ، به شرایط و سطح سازمان
پرولتاریا و توده های تحت دستم ، به درجه دخالت قدرتهای بیگانه در کشورهای
مختلف و غیره بستگی دارند . هر کشور و هر خلق با مسائل گوناگون خاص انقلاب که

بسیار پیچیده هم هست و روبرو است .
در حال حاضر ، از اوضاع آفریقا ، آسیا و آمریکای لاتین و انجام انقلاب
در این مناطق بسیار صحبت میشود . رهبران چین مسئله انقلاب ، استقلال و آزادی
ملی کشورهای این مناطق را بلور کلی در نظر میگیرند ، چنانکه تو گویی این
مسئله میتواند از لایحه اتحاد تمام " جهان سوم " با حرکت از دولتها ،
طبقات ، حکومتها و غیره و از این طریق با نفعی اوضاع و مسائل مشخص هر کشور
با منطقه حلگردد .

این دید متافیزیکی از اشیاء ثابت میکند که رهبران چینی در واقع مخالف
انقلاب و آزادی خلقهای آفریقا ، آسیا و آمریکای لاتین که آنان موافق حفظ وضع موجود و
سلطه امپریالیستی و نواستعماری در این کشورها میباشد .

ما نیز ، از آزادی خلقهای آفریقای ، آمریکای لاتین ، آسیای ، عرب
و غیره صحبت میکنیم . این خلقها مسائل مشترک بسیاری برای حل کردن دارند ،
لکن هر يك از آنها با مسائل خاصی و بسیار پیچیده ای روبرو هستند .

وظیفه عمومی و مشترک این خلقها رها شدن از هر گونه پیوع امپریالیستی ،

استعماری و نواستعماری ، از ستم بورژوازی بومی است . این خلقها ، در
آفریقا ، آمریکای لاتین ، آسیا و سایر نقاط از غم و نفرت بر علیه پیوع ییگا
و بر علیه پیوع نارو بسته های بورژوا با ملاکان سرمایه دار کم در کشور که
خود را به امپریالیستهای آمریکایی و سوسیال امپریالیستهای شوروی و سایر
امپریالیستها فروخته اند ، در غلبان اند .

اکسون انسان بیدارند و دیگر تحمل نمیکند که ثروت هایمان را ، دسترنج و
خونمان را از کفشان بربایند ، آنان دیگر نمیتوانند با عقب افتادگی اقتصاد
اجتماعی و فرهنگی که از آن در رنج اند سر توافق داشته باشند .

مبارزه بر علیه امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی ،

نعمان عمده انقلاب آزادی ملی و اجتماعی خلقها ، مبارزه بر علیه بورژوازی
و ارتجاع باعث شده اند که خلقها منافع مشترک بسیار ، مسائل مشترک فراوان
داشته و بر این اساس با یکدیگر متحد شوند .

مبارزه بر علیه اسرائیل ، خونخوارترین ابزار امپریالیسم آمریکا که

بصورت مانع بزرگی بر سر راه پیشرفت خلقهای عرب در آمده است ، مسئله مشترک
تمام این خلقها است . مصیبتا ، در عمل همه دولتهای عرب بر روی مبارزه ای که
بایستی متحدا بر علیه اسرائیل پیش ببرند و بر روی خصلتی که این مبارزه بر
علیه این دشمن مشترک باید داشته باشد با عدا اتفاق نظر ندارند . غالباً بعضی از آنها
این مبارزه را از ورای يك پیش داوری ناسیونالیستی تنگ نظرانه می نگرند . ما
نمیتوانیم موافق چنین رفتاری باشیم . اما از این عقیده دفاع می کنیم که
اسرائیل بایستی به دخمه خود باز گردد و از رفتار و اعمال غووبینستی ،
تحرک آمیز و تجاوز کارانه خود بر علیه دولتهای عرب دست بردارد . ما خواهان
آنیم که اسرائیل از سرزمینهای عربی بیرون برود ، که فلسطینی ها به کلیه
حقوق ملی خود دست یابند ، ولی بهیچ روی موافق از میان رفتن خلق اسرائیل
نیستیم .

وظیفه مشترک خلقهای کشورهای عرب همچنین بیکار در راه رهایی کامل از
هاک های امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و تقویت آزادی و حاکمیت آنها است
با اینهمه ، هر خلق عرب خود خصوصیات خاص خود ، مسائل مخصوص خود را
دارد که با خصوصیات و مسائل سایر خلقهای عرب تفاوت داشته و به درجه نا برآ
توسعه اقتصادی و اجتماعی ، به سطح فرهنگی ، به سازمان دولتی آزادی و حاکمیت
به درجه وحدت طایفه ها و قبیله ها و غیره مربوط میشود . ممکن نیست که تمام
این عناصر مخصوص را مخلوط کرده و خواست آن را داغته که آزادی ، استقلال ،
دموکراسی و سوسیالیسم در تمام این کشورها برای همه بیک صورت و در يك زمان
حلگردد .

در کشورهای عربی که بورژوازی بزرگ بیشترین منافع را داشته ، امپریالیستهای
گوناگون منافع قابل ملاحظه ای برای بهره کشی از ثروت های طبیعی و خلقهای این
کشورها سرمایه گذاری کرده اند . و برای این لازم بود که شرایط کار برای استثمار
و استثمار شده ها بوجود آورند . هر جا که ثروت های طبیعی فراوانتر بوده و
منافع استثمارگران مهمتر ، استثمار خلق و ثروت های آن هدیدتر بوده است .
سلما بهره بر داری از ثروتها متضمن برخی پیشرفتها نیز بوده است ، لکن این
امر نمیتواند بمنوان توسعه عمومی و همانگ اقتصاد کشورهای مربوطه بحساب آید

استعمارگران بنوبه خود ، به روشهای قبایل املی که روح خود و ثروت های
خلفای خود را به اغفالگران امپریالیستی فروخته بودند ، پول پرداخته و آنها
را باری رسانده اند ولی اینان فقط سهم ناچیزی از منافع عظیمی که این اغفالگر

امپریالیستی تولید کرده بودند نصیبان میبند .
به یمن این منافع و بکمک اربابان امپریالیستی ها ، رهبران قبایل
بر حسب مورد و قدرت دولتی که آنها را اجبر کرده بود نوعی دولت با مطلق مستقل
با پشتیبانی و تحت کنترل کشور استعمارگر ایجاد کردند . بدین ترتیب رهبران
قبایل با همت گرمی استعمارگران ، افسار بورزوآزی ثروتمند شوخ را تشکیل
دادند که بقیتهی ناچیز سرزمینهای خود را همچنین خلفای خود را با تحصیل
پول بگوگان بر آنها ، یکی از جانب استعمارگران خارجی و دیگری از جانب
خود آنها ، فروختند .

در نتیجه در کشورهای عرب از يك طرف قشر بورزوآزی بزرگ ، مالکین بزرگ
ارضی فئودال ، شاهان قرون وسطایی تشکیل شدند که یکی علیه دیگری برخاسته
و از جانب دیگر قشر بردگان ، پرولتاریا که برای امتیازات بیگانه کار میکرد
بوجود آمد . افسار بالایی ، به یمن عطایا و منافی که استعمارگران بیگانه
با آنها میبندند ، شیوه زندگی بورزوآزی اروپایی و آمریکایی را پیشه کردند .
فرزندان آنها حتی به مناس استعمارگران میرفتند جایی که يك نوع فرهنگ غربی
کسب میکردند . آنها خود را نمایندگان فرهنگ خلقان جا میزدند لکن در واقع
خود را برای نگاهداشتن توده های مستکرم زهر پوچ خود و اجازه دادن به
استعمارگران در استثمار این توده ها تا مفز استخوانان و بدون لحظه ای تاامل
آماده میکردند .

در میان این کشورهای عرب ، ثروتمندترینها توسعه ای سریعتر داشتند و
سابقین که فقیرتر بودند ، رشد بیلی داشته اند در حالیکه دولتهای فقیر در
مرحله بسیار عقب افتاده ای از توسعه باقی مانده اند .

استعمار ، قدرت شاهان فئودال و بورزوآزی بزرگ زمیندار ، با برخوردار
بودن از يك سازمان مناسب برای سرکوبگری آنها با داشتن نیروهای ارتشی ،
هر گونه کوشش برای قیام ، هر گونه مطالبه ، حتی برای گرفتن بعضی حقوق

اقتصادی بسیار محدود و بدتر از آن مطالبات سیاسی و انقلاب را در لطفه خفه کردند
توسعه فعلی این کشورها مسائل یکسانی را در مقابل دولتهای عربی قرار
نمیبند ، باستانه عربستان حدودی برای نمونه با مسائل دیگری روبرو است و مسائل
اقتصادی ، سیاسی ، سازمانی ، نظامی را با يك دید و نگاه کاملا متفاوت از امپریا
خلفای فارس مینگرد . به همین ترتیب عراق ، سوریه ، مصر ، لیبی ، تونس ، الجزایر
، مراکش ، موریتانی و غیره هر کدام مسائل خود را بنوع مختلفی میبینند .
همچنین زمانیکه ما خلق های عرب را ملاحظه میکنیم به این نتیجه گیری

میرسیم که علیرغم منافع گوناگون مشترکها ، مسائلها یکسان نیستند و نمیتوانند
بطور یکسان در هر يك از این کشورها حل گردند . ما همچنین نمیتوانیم تا به
کنیم که بهین این کشورها برای حل مسائل مشترک اتحاد و وحدت نظر در باب آنچه
که بانها مربوط میشود وجود دارد . مسائل بر حسب کشورها و بدلیل نه تفاوتها
رفتار حکومت های این با آن کشور ، بلکه همچنین بدلیل موضعگیری های متفاوت
دولتهای استعماری با نو استعماری که در بیشتر این کشورها قانون میسازند .
تفاوت میشود .

آنچه که در مورد خلفای عرب گفتیم در مورد خلفای قاره آمریکا نیز

مادی است . آفریقا مجموعه ای از خلفای فرهنگ قدیمی است . هر يك از این خلفا
، صاحب فرهنگ ، آداب و رسوم ، شیوه زندگی خاص خود میباشد که بدرجات گوناگون
بر حسب کشورها و بدلالی که از آن اطلاع داریم در مرحله بسیار عقب افتاده ای
است . بهداری غالب این خلفا نسبتا جدید است از نظر حقوقی خلفای آفریقایی
در کل به آزادی و استقلال رسیدند . لکن در اینجا نمیتواند صحبت از آزادی و
استقلال حقیقی باشد زیرا غالب این خلفا هنوز در حالت استعماری با نو استعماری
زندگی میکنند . بیشتر این کشورها بوسیله روشهای قبایل قدیمی که قدرت را
بست گرفته و متکی به استعمارگران کهن یا امپریالیستهای آمریکایی و سوسیال
امپریالیستهای شوروی هستند ، حکومت میشوند . در مرحله فعلی ، این شیوه های
حکومتی در این دولتها چیزی نیست جز بقایای استعمار و جز این نیز نمیتواند
باشد . امپریالیستها هنوز در غالب کشورهای آفریقایی از لویق تراستها ،
سرمایه های صنعتی میانکها و غیره مسلط هستند . ثروت های این کشورها در بعضی

استعمارگران انگلیسی ، فرانسوی ، هلندی و دیگران ، هر چند که مجبور شدند استقلال مستعمرات قدیمی خود را برسمیت بفرمایند ، میخواستند مواضع اقتصادی و سیاسی خود را در این کشورها حفظ کنند تا بتوانند سلطه و استثمار خود را تحت اشکال دیگر نو استعماری بر جانگها دارند . اوضاع بویژه با نفوذ ایالات متحده در آسیا و بخصوص در خاور دور ، آسیای جنوب شرقی و جزایر اقیانوس آرام وخیم تر شد . این منطقه همیشه از اهمیت اقتصادی و نظامی و استراتژیکی برای امپریالیسم آمریکا برخوردار بوده و هست . امپریالیسم آمریکا در این مناطق پایگاههای بزرگی نظامی بر پا داشت و ناوگانهای بزرگ را در این مناطق بحرکت درآورد . بموازات آن ، سرمایه آمریکائی بنجههای خونآلود خود را در اقتصاد این نواحی فرو کرد . در این بین ، امپریالیستهای آمریکائی به یک رشته عملیات نظامی و عملیات تعرضی بمقاس وسیع دست زدند تا جنبشهای آزادیبخش ملی کشورهای آسیایی را سرکوب نمایند . آنان موفق شدند کره و ویتنام را با روی کار آوردن رژیم های پوعالی ارتجاعی در بخشهای جنوبی این دو کشور بدو بخش تقسیم کنند . رژیم های بورژوا - بزرگ مالکان ارض طرفدار امپریالیسم نیز در بسیاری از مستعمرات سابق و نیمه مستعمرات بر روی کار آورده شدند . و بدین سان بوده که در این قاره ، بردگی قرون وسطائی و سلطه وحشیانه مپاراجها ، شاهان ، شیوخ ، سامورائی ها و آقایان سرمایه دار " مدرنیزه " حفظ شد . این رژیم ها بار دیگر کشورهای خود را به امپریالیستها ، بویژه امپریالیسم آمریکا فروختند و بدین ترتیب بنفایت از توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی این کشورها جلوگیری کردند .

در چنین شرایطی ، خلقهای آسیا که مجددا پیوغ سنگین امپریالیستی و بورژوا - بزرگ مالکان ارض بر کرده ، آنان سنگینی میکرد مجبور شدند که سلاحها را به زمین نگذارند ، بلکه مبارزه آزادیبخش خود را برای کنار زدن این پیوغ ادامه دهند . این مبارزه عموما بوسیله احزاب کمونیست رهبری میشود . در آن جاهایی که این احزاب قادر شده بودند پیوندهای مستحکم با تودهها برقرار ساخته ، با آنها در مورد اهداف آزادیبخش مبارزه آگاهی بخشند ، آنها را در یک مبارزه مسلحانه انقلابی بسیج نمود ، و سازمان بخشند ، این مبارزه به نتایج مثبت منتهی شد .

پیروزی تاریخی خلقهای هندوچین ، بویژه پیروزی خلق ویتنام بر امپریالیستهای

آمریکائی و نوکران بورژوا - بزرگ مالکان ارضی مطی آنان ، به تمام دنیا نشان داد که امپریالیسم ، حتی اگر ابر قدرتی مانند ایالات متحده آمریکا باشد ، علیه هم پتانسیل عظیم اقتصادی و نظامی و وسایل مدرن جنگی که در اختیار دارد و برای سرکوب جنبشهای آزادیبخش بکار میبرد ، قادر نیست خلقها و کشورها را چه کوچک باشند و چه بزرگ به تبعیت از خود وادار نماید تا زمانیکه اینان مصمم به پذیرفتن هر فداکاری و مبارزه کردن همراه با از خود گذشتگی و تا با آخر برای آزادی و استقلال خود باشند .

بسیاری دیگر از کشورهای آسیا ، چون بیرومانی مالزی ، فیلیپین و اندونزی ، همیشه صحنه مبارزات مسلحانه آزادیبخش بوده و هستند . این مبارزات میتوانستند مطمئنا قرین پیروزیها و موفقیتهای مهمتری گردند چنانچه دخالتها و رفتارهای ضد مارکسیستی و شوونیستی رهبری چین که باعث نفاق افکنی و آشفتنی در میان نیروهای انقلابی و احزاب کمونیستی در راس این نیروها گشت ، مانع پیشروی این مبارزات نمیشد . از یکطرف ، رهبران چین اعلام میکردند که پشتیبان مبارزات آزادیبخش در این کشورها هستند ، و از طرف دیگر ، از رژیم های ارتجاعی حمایت کرده ، از سرکردگان این رژیمها با هزاران افتخار و ثنا پذیرایی میکردند . آنان همواره یک استراتژی و تاکتیکی را دنبال کردند که جنبشهای آزادیبخش کشورهای آسیایی را به تبعیت از سیاست پراگماتیستی و منافع هژمونیستی خود وادار سازند . آنها مدام بر روی نیروهای انقلابی و رهبری این نیروها فشار وارد آوردند تا این سیاست را بدانها تحمیل نمایند در واقع آنان هیچگاه نگران مسئله آزادی خلقها و انقلاب در کشورهای آسیایی نبوده بلکه نگران تا مین نیات شوونیستی خود بودند . آنان با این خلقها یاری نرساندند بلکه تنها سد راه مبارزات آنها شدند .

مسئله انقلاب و مبارزه آزادیبخش در آسیا هیچگاه پیچیده تر و در نتیجه از نظر حل آن مشکل تر از امروز نبوده است .

این پیچیدگی و این مشکلات عمدتا ناشی از نیات و فعالیتهای امپریالیستهای آمریکائی و نیات و فعالیت ضد مارکسیستی ، ضد مردمی ، سیادت طلبانه و توسعه طلبانه رومیونیستها و سوسیال امپریالیستهای شوروی و چینی بوده است . ایالات متحده کلیه هدفها و کوششهایش مصروف آن میگردد که با تمام

وسایل و با کلیه قوا موافق استراتژیکی ، اقتصادی و نظامی خود را در آسیا ، آنجا که این مواضع را برای منافع امپریالیست‌ها نجاتی ارزیابی نمایند ، حفظ کنند .

اتحاد شوروی هم سعی و کوشش میکند که با تمام وسایل و قوا مواضعی را که در آسیا اغفال کرده توسعه دهد .

چین نیز بنوبه خود ، قصد خود را مبنی بر سلطه جوئی بر کشورهای آسیائی آنگارا نشان داده است و با همین هدف است که با ایالات متحده و بویژه با ژاپن متحد شده و مستقیماً از در مخالفت با اتحاد شوروی در آمده . ژاپن هم نیت تسلط بر آسیا را در سر می‌پروراند ، این امر یکی از جاه طلبی های همیگنی امپریالیسم ژاپن بوده است .

بهمین دلیل است که اتحاد شوروی به اتحاد چین و ژاپن در وحدت بوده و با اینهمه نیرو با آن مبارزه میکند ، لکن امپریالیسم آمریکا نیز چندان خواهان گسترش این اتحاد و فراتر رفتن آن از حدودی که بتواند به منافع آن آسیب وارد آورد نیست ، هر چند که خود او بود که امضاء قرار داد بین چین و ژاپن را تصویب کرد و آن را تضمین نمود ، چه معتقد بود که این قرارداد میتواند از توسعه شوروی بدفع سلطه آمریکا جلوگیری بعمل آورد .

هند ، بدلیل بزرگ بودنش ، طمع آن را ندارد که به یک قدرت بزرگ اتمی و وزین آسیا بدل شود ، و نقش ویژه ای به برکت موضع استراتژیکی آن در تقاطع منافع توسعه طلبانه ابر قدرتهای امپریالیستی آمریکا و شوروی ، در اقیانوس هند ، خلیج فارس و مرزهای شمالی و شرقی اینها نماید .

امپریالیسم انگلیس ، نیز از نیت خود دایر بر تسلط بر کشورهای آسیایی دست برداشته . بعضی دیگر از کشورهای سرمایه داری امپریالیستی نیز همین نقشها را در سر دارند .

با این ترتیب امروز آسیا به یکی از مناطقی بدل گفته که رقابت بیستون امپریالیستها در آنجا در عده چنانکه دیده ایم که کانونهای خارناک و متعددی از جنگ و آتش‌افروزیهای جهانی ایجاد شده که در حد نهائی این خلقها هستند که هزینه آن را با بستی بپردازند .

برای خاموش ساختن انقلابات و مبارزه آزادیبخش در کشورهای آسیا و گفودن راه برای نقشه های سیادت طلبانه و توسعه طلبانه ، رویزونیست های شوروی و چینی در رقابتی تکیه کرده بین خود ، به تمهیدات تفرقه افکنانه و نابود کننده نیروهای در میان احزاب کمونیست و نیروهای انقلابی پیوسته آزادی این کشور ستزده و میزنند . این تمهیدات از عوامل عمده فاجعه ای بودند که در حزب کمونیست اندونزی صورت پذیرفت و نیز عامل تفرقه و نابودی حزب کمونیست هند و بیره بود .

هر دو (رویزونیست های شوروی و چینی) اتحاد و وحدت بولتاریا و نوده های وسیع خلق با بورژوازی ارتجاعی کشور را موعظه میکنند و هر کدام برای منافع خود سعی در جلب دوستی این بورژوازی حاکم دارند .

دخالت سوسیال - امپریالیستهای شوروی و چینی در کشورهای گوناگون آسیا ، جایی که آنان میکوشند اهداف سیادت طلبانه خود را تا همین نمایند ، خطرات بزرگی برای جنبشهای آزادیبخش این خلقها در بر داشته و مستقیماً بهروزی های مبارزه آزادیبخش ویتنام ، کامبوج و لائوس را تهدید مینماید .

نیروهای انقلابی و شیفته آزادی کشورهای آسیایی ، تحت رهبری احزاب کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی ، با بستی با خطری که از جانب ارتجاع داخلی مسلح شده بوسیله اربابان امپریالیستی ، آنها را تهدید مینماید و همچنین با خطر تمهیدات تفرقه افکنانه و خرابکارانه و نقشه های سیادت طلبانه و توسعه طلبانه رویزونیستهای شوروی و چینی مقابله کرده آن را نابود سازند .

بر آنها است که از یک رشته افکار کهنه و مفاهیم ارتجاعی ، مذهبی ، صوفیانه ، بودائی ، برهمنائی و غیره که از جنبشهای آزادیبخش جلوگیری میکنند ، خود را رها سازند . آنها همچنین با بستی مانع از آن گردند که افکار و مفاهیم " تازه " ، ارتجاعی ، مانند افکار رویزونیستی خروچینی ها ، مائوئیستها و سایر تشوهرهایی که بهمین اندازه ارتجاعی اند ، که تودهها را منحرف میکنند ، آنها را میفریبند و روحیه مبارزه جوئی طبقاتی را از آنان سلب کرده ، آنها را برامهای انحرافی و بدون خروج میکافند ، در نهنگان جای گیرد .

مطلبتنا مبارزه آزادیبخش که خلقهای آسیا با آن روبرو هستند سخت و دشوار

است، این مبارزه سرشار از موانع است لکن هرگز هیچ مبارزه آزادیبخش و انقلاب آسان، که از مشکلات بزرگ و موانع معاف باشد، که بدون خونریزی و قربانی به

بموردی نهانی رسیده باشد، وجود نداشته و نخواهد داشت.
از نظر کلی، سطح پیشرفت سرمایه داری کشورهای آمریکا و لاتین بالاتر از کشورهای آفریقایی و آسیایی است. ولی درجه وابستگی کشورهای آمریکا و لاتین به سرمایه خارجی بهیچوجه پایین تر از درجه وابستگی اکثریت غالب کشورهای آفریقایی و آسیایی نیست.

غالب کشورهای آمریکا و لاتین، بدنبال مبارزات آزادیبخش خلقهای این شبه قاره بر علیه استعمارگران اسپانیایی و پرتغالی خیلی پیش از کشورهای آفریقا و آسیایی، صاحب دولتهای مجزائی شدند، و این امر از نیمه اول قرن نوزدهم شروع شد. این کشورها میبایستی بیفزای آنها پیشرفت میکردند چنانچه در فردا نابودی یوغ استعمار اسپانیا و پرتغال، بزیر یوغ دیگر، نیمه مستعمراتی، یوغ سرمایه خارجی انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، آمریکائی و غیره در نمی آمدند تا اوایل قرنها، استعمارگران انگلیسی در این شبه قاره آقا و ارباب بودند، آنها مقادیر عظیم از مواد اولیه، بغارت برده، بنادر، راههای آهن، مراکز الکتریکی که منحصر در خدمت شرکتهای صاحب امتیاز انگلیسی بودند بنا میکردند کالاهای صنعتی تولید شده در انگلستان را بفروش می رساندند.

در پی نفوذ ایالات متحده آمریکا که به مرحله تکامل امپریالیستی رسیده بود، در آمریکای لاتین، این موقعیت تغییر پیدا کرد ولی نه بنفع خلقهای مذقه. امپریالیسم ایالات متحده شعار "آمریکا از آن آمریکائیهاست" را که بخشی از "دکترین مونرو" بود برای برقرار ساختن سلطه بدون رقیب خود در نیمکره غربی مطرح ساخت. نفوذ اقتصادی ایالات متحده در این نیمکره همانقدر بوسیله نیروی نظامی و شانناز سیاسی انجام گرفت که بوسیله دیپلماسی دلار، سیاست عراق و نان قندی. و بدین ترتیب بود که سرمایه گذارینهای آمریکائی در آمریکا و لاتین در سال ۱۹۱۰ به سرمایه گذارینهای انگلیسی رسید، در حالیکه بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده به ارباب واقعی اقتصاد در این قسمت از کره ارض بدل شد. انصارات بزرگ آنها شاخه های کلیدی اقتصاد این شبه قاره را

به تسلط خود در آوردند. کشورهای آمریکا و لاتین در این امرها بسیار موفق بودند. به تعلق خود در آوردند. کشورهای آمریکا و لاتین در این امرها بسیار موفق بودند.

آمریکا و لاتین در این امرها بسیار موفق بودند. به تعلق خود در آوردند. کشورهای آمریکا و لاتین در این امرها بسیار موفق بودند.

دایت. این وضع در روزگار ما هم ادامه دارد.
هر چند که سرمایه گذارینهای دولتهای امپریالیستی در آمریکا لاتین نوعی صنعت مدرن در آن جا ایجاد کرده، بویژه در بخش صنعت استخراجی، صنایع سبک و غذایی، لکن این کار بمیزان وسیعی از توسعه اقتصادی عمومی کشورهای این شبه قاره جلوگیری کرده است. انصارات خارجی و سیاست نو استعماری دولتهای امپریالیستی، به رشد اقتصادی این کشورها، یک شکل ناهنار، یک جانبه، یک خلعت تک محصولی داده است، این کشورها را به تا مین کنندگان ساده متحصص مواد اولیه تبدیل کرده اند: ونزوئلا، نفت، بولیوی، قلع، شیلی، مس، برزیل و کلمبیا، قهوه، کوبا، هائیتی و جمهوری دومینیکن، شکر، ماروگوئه و آرژانتین، محصولات دامی، اکوادور، موز و سایرین بهمین ترتیب.

خلعت یک جانبه، اقتصاد این کشورها را بسیار بی ثبات و ناتوان از پیشرفت سریع هماننگ کرده آن را کاملا وابسته به تعادف و نوسانات قیمت ها در بازار سرمایه داری جهانی ساخته است. هر گاه منضول و هر تظاهر بحران اقتصادی در ایالات متحده آمریکا و در سایر کشورها سرمایه داری الزاماتی میبایستی اثراتی منفی و حتی چشمگیر تر بر روی اقتصاد کشورهای آمریکا و لاتین داشته باشد.

بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای امپریالیستی، شروع به سرمایه گذارینهای کلان مستقیم در شاخه های مختلف صنعت، در معادن، کشاورزی و دست یافتن به مؤسسات ملی و غیره در کشورهای آمریکا و لاتین کردند. آنها تسلط خود را بر بخشهای کانل تولید تا مین کرده و غارت این کشورها را به حداکثر رساندند.

در همان زمان، آنان دادن قرض و کمک مالی با بهره‌های بسیار بالا را تفریح کردند، امری که نتیجه امر وابستگی هرچه بیشتر این کشورها به تسلط بیگانه و در نتیجه اول به ایالات متحده آمریکا بود. بدین برزویل به بانکهای خارجی بس— تنهایی به ۱۰ میلیارد دلار و بدین مکتوب به حدود ۳۰ میلیارد دلار میرسد.

بعد سرمایه‌داری در آمریکای لاتین عموماً در تاخیر است و علت آن، علاوه بر سایر علل، اینست که هنوز بقایای زمینداری که محلت فئودالی خود را بکلی از دست نداده است در این کشورها وجود دارد، و باین دلیل است که برخی کشورهای آمریکای لاتین در یک تاخیر چشمگیر عیب به تاخیر کشورهای آسیا و آفریقا بسر میبرند. نتیجه سیاست اقتصادی و مداخله مستقیم امپریالیستی در کشورهای آمریکای لاتین ایجاد یک الیگارشی، یک بورژوازی انحصاری با اندازه کافی قوی است که قدرت را در کنار مالکین بزرگ ارضی در دست داشته و باز هم با پشتیبانی امپریالیسم آمریکا و با حرکت آن بهرحانه طبقه کارگر، دهقانان و سایر اقشار زحمتکشان را که عریض زندگیشان فلاکت‌بار است مورد ستم و استثمار قرار میدهد.

این بعد سرمایه‌داری همچنین باعث ایجاد یک پرولتاریای صنعتی با اندازه کافی زیاده که با پرولتاریای کشاورزی و زحمتکشان بخش‌های ساختمان و خدمات و تقریباً نهم جمعیت را تشکیل میدهد و از این نظر با آفریقا و آسیا متفاوت است زیرا در این دو قاره طبقه کارگر در بسیاری از کشورها از نظر کمی بسیار ضعیف است.

بعلاوه، در آمریکای لاتین دهقانان و طبقه کارگر که از آن نجات گرفته، نارای سنن غنی مبارزه انقلابی هستند که در مبارزات انقطاع نا پذیرمان برای آزادی، زمین کار و نان بدست آورده‌اند، سنتهایی که در نبرد بر علیه الیگارشی کشورها علیه انحصارات بیگانه و علیه امپریالیسم آمریکا باز هم بیشتر تکامل یافته است. خلقهای آمریکای لاتین در میان خلقهایی قرار دارند که در برخورد با خونین علیه ستمگران و استثمارگران داخلی و خارجی بیشتر بر خاسته‌اند. در این نبردها، آنان غالباً بهروزیهایی قابل ملاحظه‌ای کسب کرده‌اند لکن هیچیک از این کشورها هنوز کاملاً آزادیهای دموکراتیک را بدست نیاورده، استثمار را محو

نمانند، استقلال و حاکمیت ملی خود را تا همین نکرده است. خلقهای آمریکای لاتین آرزوهای بزرگی داشته‌اند، آنان خیالات واهی در باره بهروزی خلق کوبا در سر بردارنده‌اند، بهروزی که به یک منبع الهام و تفویق در مبارزه برای نابودی یوغ ستمگران سرمایه‌دار و زمیندار وابسته کشور و امپریالیسم آمریکا تبدیل شده است. لکن این سرچشمه الهام و این آرزوها خیلی زود نابود شدند، زمانیکه این خلقها دیدند که دولت کاستریستی کوبا در راه سوسیالیسم توسعه نیافته بلکه در راه سرمایه‌داری از نوع رومیونیستی پیش میرفت و هنگامیکه این کشور به رعیت و مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی تبدیل شد این آرزوها باز هم بیشتر نقش بر آب گفتند.

در غالب کشورها وضعیت انقلابی بوده و انقلابات را برای سرنگونی رژیم بورژوا - زمیندار وابسته و از بهین بردن وابستگی به امپریالیسم در دستور روز قرار میدهد. طبیعتاً، این انقلابات در همه جا نمیتوانند محلت واحد داشته، روند یکسانی را طی کرده و بهیچوجه واحدی انجام گیرند و این همانطور که میدانیم بدلیل عریض و مسائل خاص هر کشور یا گروهی از کشورها، بدلیل درجات مختلف رشد اقتصادی و اجتماعی، بدلیل وابستگی در مقابل امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم و بدلیل محلت کم و بیش متعادل یا کم و بیش فاشیستی رژیم‌های بورژوازی که در این کشورها بر سر قدرت‌اند، مریا عده بلکه چیز در اینجا بنظر اجتناب‌ناپذیر می‌آید، و آن لزوم امتزاج وظایف ضد امپریالیستی، دموکراتیک و سوسیالیستی انقلاب بهر از کشورهای آفریقا و آسیا داشت.

آمریکای لاتین همچنین امتیازات بیشتری برای مهیا ساختن عامل نسبی انقلاب دارد و علت آن هم سطح آگاهی بالای توده‌های وسیع مردم و آمادگی آنان برای مبارزه بر علیه ستم و استثمار داخلی و خارجی، برای آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم است. مآل آنکه تدریجاً کامل این عامل نه تنها با تمام قوا از طرف تمام امپریالیستها بویژه آمریکائیها و مرتجعین داخلی عقبرانده و پیچیده شده و با آنان مبارزه شده بلکه همچنین از جانب رومیونیستهای بومی و سایر

نوکران اپورتونست سرمایه داری ، همچنین که بوسیله رویزونیستها ی غروری و
 چینی نیز مورد معارضه قرار گرفته است .
 امپریالیسم آمریکا با وفاداری باین سیاست که میکوهد از آمریکای لاتین
 بعنوان محصوره خود برای کشیدن بهره های اضافی کلان از آن استفاده نماید ،
 تمام وسایل نظامی ، کودتاگرافه ، عوامفریبانه ، فریبکارانه خود را بکار میکبرد
 که به هیچک از امپریالیستها ی دیگر اجازه ندهد که بر آن جا تسلط بیابند ، که
 مطمئن خود انقلاب در هیچکدام از این کشورها شروع ندهد و به پیروزی نخواهد
 رسید . بدین ترتیب امپریالیسم آمریکا خواهان حفظ وابستگی کامل کشورهای آمریکا
 لاتین نسبت به ایالات متحده و بهمان اندازه حفظ رژیم های بورژوا - زمیندار
 وابسته در این کشورها است .

آنچه که بنام سازمان کشورهای آمریکایی معروف است و بوسیله رئیس جمهوری
 آمریکا ، پنتاگون و دولت آمریکا اداره میشود سلاح مهمی در دست ایالات متحده
 برای تحقق بخشدن باین هدف است . اساسنامه این سازمان به ایالات متحده حق همه
 گونه مداخله و بهره وسیله ای حتی نظامی ، برای حفظ وضع موجود ، داخلی و خارجی ،
 در کشورهای آمریکای لاتین را میدهد .
 معنالك ، انصارات بزرگ آمریکائی شیوه خود را در استثمار این کشورها
 با بایه گذاری شرکت های انصاری چند ملیتی که مقرر و بست فرماندهیها در ایالات
 متحده قرار دارد و همچنین با بکار گرفتن وسیع سرمایه داری دولتی که از طریق
 آن تسلط کامل خود را بر روی حکومتها و دستگاه دولتی مطی در مجموع آن ،
 تا مین مینمایند تکامل بخشیده اند .

ولی ایالات متحده با این وسایل و بسیاری دیگر موفق به حل مسائل بحران
 عظیم اقتصادی و سیاسی که در کشورهای آمریکای لاتین نیز بروز کرده است نمیشوند
 در زمانی که سرمایه داران و مالکین بزرگ ارضی کشور قاصر نیستند بدون
 قنوت و پشتیبانی امپریالیسم آمریکا زندگی کنند ، فکر انقلاب بعنوان راه واحد
 و اجتناب ناپذیر برای تاسمین آزادی ملی و اجتماعی ، هزاره عمیقتر و وسیعتر
 در نهن پرولتاریا ، دهقانان زحمتکش ، روشنفکران پیشرو ، توده های جوان این
 کشورها جای میگردد .

امپریالیستها ی آمریکائی و سرمایه داران مطی برای پیشگیری از انقلابات
 به دوراه عمده توسل میکنند : یکی از این دو راه استقرار رژیم های نظامی -
 فاشیستی است بوسیله کودتای نظامی
 ، در هر جا که خطری که مواضع آنان را تهدید مینماید نزدیک تر باشد . این
 چیزی بود که در برزیل ، شیلی ، اروگوئه ، بولیوی ، و جاهای دیگر انجام دادند
 راه دیگر عبارت است از تشکیل رژیم های دموکراتیک - بورژوا با محدودیت های
 چمگیر و کسبونهای بزرگ آزادی های اساسی ، مثل مورد ونزوئلا ، مکزیک یا آنچه
 که در حال حاضر در برزیل انجام میدهند ، با کوشش در خاموش ساختن کششهای
 انقلابی و دادن این درک که بورژوازی این کشورها و بمقیاس وسیع ، دولت ایالات
 متحده و رئیس جمهور آن با اصطلاح نگران " حقوق بشر " هستند .

لکن وسایل و تمهیدات از این قبیل نمیتواند مسائل بحران را حل کرده ،
 مانع اوضاع انقلابی شوند و انقلاب را از دستور روز خارج نمایند .
 پرولتاریا و کلیه نیروهای انقلابی در کشورهای آمریکای لاتین با وظایف
 انقلابی بسیار مهمی روبرو هستند . بمنظور انجام این وظایف ، انجام انقلاب ،
 کسب استقلال کامل ملی ، برقراری آزادیهای دموکراتیک و سوسیالیسم ، آنها
 میبایستی که در جهات مختلف بر علیه الیگارشی بورژوا و زمینداری وابسته کشور
 ، بر علیه امپریالیسم آمریکا و در آن واحد بر علیه نوکران گوناگون سرمایه ،
 امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم که رویزیونیستها ی ارفدار غروری و کاستریست
 ، رویزیونیستها ی ارفدار چین ، تروتسکیستها و غیره هستند ، مبارزه کنند . بر
 آنها واجب است که نه تنها فعالیت مخرب و انشعاب افکنانه اپورتونیستها و
 رویزیونیستها ی رنگارنگ را با شکست روبرو سازند بلکه همچنین نفوذ خرده بورژوا
 را که در بعضی مفاهیم و اعمال کودتاگرانه ، فوکیست (*Foquist*) ، ماجراجو
 یافت میشود و تقریباً بصورت سنت در آمده اند و هیچ وجه مشترکی با انقلاب واقعی
 ندارند و بر عکس بدان لایحه فراوان وارد می آورند ، طرد نمایند . این مسئله
 با اینطال یک بررسی دقیق را ایجاب مینماید .

در آنچه که به سنت مبارزه جویانه خلقهای آمریکای لاتین مربوط میشود ،
 آنچه که بر آن طاکم است یک عنصر مثبت و انقلابی است که عامل بسیار مهمی را

تشکیل میدهد که بایستی به بهترین و وسیعترین صورت ممکن در آماده ساختن و توسعه انقلاب، دادن يك محتوای جدید، بدور از عناصر منفی به سنت انقلابی مورد استفاده قرار گیرد، عناصر منفی که مختص اعمال و حرکات هفت تهر بستها و فوکستها (Foguse) است.

احزاب مارکسیست - لنینیست طبقه کارگر بایستی يك نقش تعیین کننده در تحقق یافتن وظایف مهم ایفا نمایند. از هم اکنون، نه تنها این قبیل احزاب تقریباً در هر يك از کشورهای آمریکای لاتین بوجود آمده اند، بلکه غالب آنها پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای در کار آماده ساختن پرولتاریا و توده‌های مردم برای انقلاب حاصل کرده اند. در يك مبارزه بی امان بر علیه رویزونیستها و اپورتونیستها دیگر بر علیه تمام نوکران بورژوازی و امپریالیسم، بر علیه مفاهیم و پراتیک‌های کاستریستی، خروچفسی، تروتسکیستی و بر علیه نظریات و پراتیک‌های طرفداران "جهان" و غیره، این احزاب يك مضمین سیاسی صحیح اتخاذ کرده و تجارب غنی در مبارزه برای پیاده کردن این مضمین صحیح کسب نموده اند و بصورت حاکمین نسبت انقلابی گذشته در آمده اند تا این مضمین را بکار برده و پیش از بهوش آنرا بنفع جنبش کارگری و آزادیبخش، بنفع آماده ساختن و بسیج توده‌ها در انقلاب توسعه دهند.

اوضاع انقلابی فعلی به این احزاب حکم میکنند که نزدیکترین پیوندهای ممکن را بین خود حفظ کرد و پیش از بهوش با یکدیگر مشورت و تبادل نظر کنند تا بهتر از تجارب متقابل یکدیگر استفاده کرده و رفتار و عملیات خود را در مورد مسائل مشترک و در مبارزه علیه بورژوازی ارتجاعی و امپریالیسم، علیه رویزونیست^{نیم} مدرن شوروی، چینی و غیره و در مورد تمام مسائل انقلاب هماهنگ سازند.

اکنون که خلقها بهار شده اند و دیگر زندگی در زیر یوغ امپریالیستی و استعماری را نمیپذیرند، اکنون که آنها خواهان آزادی، استقلال، توسعه و ترقی هستند، حال که آنها از خشم بر علیه ستمگران خارجی و داخلی در غلیبان اند و آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا به دیگهای جوشان بدل گشته اند، استعمارگران کهنه و نو تسلط و استثمار خلقهای این کشورها بشیوهها و اشکال قبلی را اگر نه غیر ممکن، بسیار دشوار میبینند. ولی آنها نمیتوانند از غارت و استثمار

نودتها، غیره جان و خون این خلقها خودداری نمایند.

از همین رو است که میبینیم اینهمه کوشش در راه یافتن شیوه و اشکال تازه فریب، غارت و استثمار برای صدقه دادن به فقرا بکار میرود، صدقهای که در هر صورت بنفع توده‌ها نیست بلکه منافع طبقات حاکم بورژوا - زمیندار وابسته را تأمین مینماید.

با اینهمه، مسئله باز هم پیچیده تر شده است، زیرا مدتی طولانی است که سوسیال امپریالیسم شوروی شروع به رخنه هر چه عمیقتر در مستعمرات سابق و نیمه مستعمرات کرده و چین سوسیال امپریالیست هم کوششهای تیب آلودی را آغاز کرده تا خود را در آن جا جای دهد.

اتحاد شوروی رویزونیست به دخالت توسعه طلبانه خود تحت ماسک سیاست باصلاح لنینیستی کمک به مبارزه آزادیبخش خلقها قلمداد کردن خود بعنوان متحد طبیعی این کشورها و این خلقها ادامه میدهد. رویزونیستها شوروی برای نفوذ در آفریقا و سایر نقاط، از شمارهایی با رنگ سوسیالیستی استفاده کرده و آنرا تبلیغ مینمایند تا خلقهایی را که خواهان آزادی و لرد ستم و استثمار هستند و میدانند که تنها راه آزادی ملی و اجتماعی کامل آنان سوسیالیسم است، بفریبند.

اتحاد شوروی در مداخله خود متحدین یا بهتر بگوییم اقماری را نیز بدنبال خود میکشاند. این امر بلور مشخص در آفریقا بچشم میخورد، جایی که سوسیال امپریالیستها شوروی و مزدوران کوبائشی آنها تحت عنوان کمک به انقلاب مداخله میکنند. ولی این يك دروغ است، دخالت آنان چیز دیگری جز عمل استعمارگرانه است که هدفش کسب بازارها و مطیع ساختن خلقها است نمیباشد.

چنین است ماهیت مداخله اتحاد شوروی و مزدوران کوبائشی در آنگولا. هدف آنان هرگز باری رساندن به انقلاب آنگولا نبوده است، آنچه که آنان میخواهند، پنجه افکندن بر این کشور آفریقائی است، که تا حدی با بیرون راندن استعمارگر پرتغالی به استقلال رسیده بود. مزدوران کوبائشی يك ارتش استعماری را تشکیل میدهند که اتحاد شوروی برای اشغال بازارها و مواضع استراتژیکی در کشورهای آفریقای سیاه و سپس رفتن از آنگولا به دولتهای دیگر اعزام داشته است تا

سوسیال امپریالیستهای شوروی هم بتوانند امپریالوری استعماری مدرن خود را
بوجود آورند .

اتحاد شوروی و مزدور کوبا ، تحت پوشش کمک به آزادی خلقها ، در سایر
کشورها با بسته های مجبزی توپ و مسلسل ، مداخله میکنند و این دخالت ظاهراً
برای ساختن سوسیالیسم است ، سوسیالیستی که چیزی از آن نه در اتحاد شوروی و
نه در کوبا باقی نمانده است . این دو دولت بورژوا - رومیونیستی در آنگولا
دخالت کردند تا به يك داروسته سرمایه دار برای کسب قدرت کمک کنند و ایمن
بر خلاف هدف های خلق آنگولا بود که برای کسب آزادی خود بر علیه استعمارگران
پرتغالی مبارزه کرده بود . آگوستینوننتو (*Agostinho Neto*) وارد
بازی شورویها شده است . او که بر علیه فراکسیون دیگر برای بدست آوردن قدرت
مبارزه میکرد ، آنان را بکمک خود خواند . فعالیت دو قبيله آنگولایی که بر
علیه یکدیگر در مبارزه بودند بهیچوجه صحت انقلابی مردمی نداشت . برخورداران
تنها یک منازعه داروسته بر سر قدرت بود . هر يك از آنها به دولتهای
امپریالیستی مختلف متکی بود . آگوستینوننتو از نبرد پیروز بهر طرف آمد در حالیکه
در آنگولا نه تنها سوسیالیسم پیروز نشده بود بلکه بدنبال مداخله بیگانه ،
سیستم نو استعماری شوروی در آنجا برقرار شد .

چین سوسیال - امپریالیست هم شدیداً سعی دارد خود را در مستعمرات سابق
و نیمه مستعمرات جای دهد .

زئیر ، که در آن داروسته موبوتو خونخوارترین و ثروتمندترین داروسته
در قاره آفریقا حکم میراند نمونه ای است از طرز دخالت چین . در آخرین نبردها
که در زئیر جریان داشت ، موبوتو ، قاتل با ترس لومومبا ، بلافاصله کمک دستهای
سلسله شریفی های مراکش ، نیروی هوایی فرانسه و همچنین چینی را دریافت کرد .
کمک فرانسویها مفهوم و قابل رد است در آنچه که بوسیله مداخله مان در زئیر ،
آنان از امتیازات خود در کاتانگا و تراستهایشان دفاع کرده و در عین حال از
افراد خود و از موبوتو و داروسته اش حمایت میکنند . ولی رومیونیستهای چینی
در کاتانگا بدنبال چه میگردند ؟ چه کسی را میخواهند یاری رسانند ؟ آنها بر
حسب تعادف خلق زئیر را که بوسیله موبوتو ، داروسته اش و صاحب امتیازان

فرانسوی ، بلژیکی ، آمریکایی و ... آنها نیز به داروسته موبوتو کمک نمیکنند ؟ واقعیت
خواهند کرد ؟ آنها آنها نیز به داروسته موبوتو کمک نمیکنند ؟ واقعیت
اینست که رهبری رومیونیستی چین این داروسته را نه باور غیر مستقیم بلکه
بازرسی کاملاً آشکار مورد حمایت قرار داده است . آنان برای منصرف تر کردن و
علنی تر کردن این پشتیبانی وزیر امور خارجه خود هوانگ هوا ، متخصصین نظامی
، کمک های نظامی و اقتصادی به زئیر ارسال داشتند . این رهبری از این طریق
به شیوهی مارکسیستی ، ضد انقلابی عمل کرد . مداخله آن همان آثار و نشانه
را دارد که مداخله سلطان حسن مراکش و مداخله فرانسه .

سوسیال امپریالیستهای چینی تنها در این مسئله مداخله نکردند ، آنها
همچنین در سایر امور خلقها و کشورهای آفریقا و سایر قارهها دخالت کردند ،
به ویژه در کشورهایی که میخواهند بهر قیمت که شده نفوذ نمایند تا در آنجا
بایگانه های اقتصادی ، سیاسی و استراتژیکی بوجود آورند .

ایالات متحده آمریکا خود جارت پشتیبانی از پهنو شه ، این جلا فاشیست
بیلی ، با آن صورت آشکاری که چین میکند ، ندارند ، بجز این ، آمریکایی ها
حاضر نیستند حتی از حکومتهای ارتجاعی سایر کشورهاییکه در آن منافع عظیمی
دارند چنین پشتیبانی آشکار و علنی بنمایند . این بدان معنا نیست که
امپریالیستهای آمریکایی نگران منافع خویش نیستند . آنان از منافع خود دفاع
میکند و حتی با قدرت این کار را میکنند ولی تحت اشکال بسیار ظریف .

چین با رفتار خود که نام آنرا سوسیالیستی مینماید ، بر خلاف منافع و
خواستهای خلقها ، کمونیستها ، عناصر انقلابی و بر خلاف خواستهای تمام افراد
پیشروی آمریکای لائین قدم بر میدارد .

چین دفاع از دیکتاتورهای مختلفی را که بر خلقها مسلط اند و بوسیله ترور
و هر وسیله دیگری کوششهای انقلابیون ، پرولتاریا و احزاب مارکسیستی
لنینیستی را که برای آزادی ملی و اجتماعی مبارزه میکنند ، سرکوب مینمایند
بر عهده گرفته است . چین با موضع گیری های پشوراه ضد انقلاب را در پیش گرفته
است زیر ماسک مارکسیسم - لنینیسم ، سعی میکند چنین بنمایاند که در کشور
مختلف با اصلاح فکر انقلاب را صادر مینماید در حالیکه در واقع چین به این

کشورها فکر ضد انقلاب را مایه میکند و از همین راه به امپریالیسم آمریکا و داروسته های فاشیستی در قدرت باری میرساند .
 قدرتهای امپریالیستی با سوسیال امپریالیستی با همین شیوه بدنیا آید که خلقهای آفریقایی ، آسیائی و آمریکای لاتین را از توسعه مبارزه انقلابیانه مرحله به مرحله ، بر علیه ستم و استثمار و محبوسانه که بر آنها از طرف حکومت و امپریالیستهای که بر آنها مسلط اند و خون آنها را میمیکند اعمال میگرداند باز دارند .

وظیفه انقلابیون ، پیشروها و میهن پرستان در کشورهای با رشد اقتصادی و اجتماعی کم و وابسته به قدرتهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی ، آگاهی بخشدن به خلقها در باره ستم و استثمار که قربانی آن هستند تا آموختن دادن بآنها ، بسیج آنها ، سازماندهی و کشاندن آنان در مبارزه آزادیبخش است با توجه دائمی باین مسئله که با این توده های وسیع ، خلقها هستند که انقلاب میکنند . با این هدف لازم است که وضعیت داخلی و خارجی هر کشور ، توسعه اقتصادی و اجتماعی آن ، رابطه طبقاتی ، تضادهای آغشی نا پذیر بین طبقات و بین خلقها و داروسته های ارتجاعی حاکم همچنین که بین خلق و دولت های امپریا را به خوبی تحلیل کرده بر چنین پایه ای است که میتوان نتایج صحیح در باره گامهایی که بایستی برداشته شود و در باره تاکتیکهایی که بایستی اتخاذ گردد ، گرفتار نیروهای انقلابی يك کار سخت و گسترده ، قاطعیت و هوشیاری طلب میشود ، همچنین از آنان خواسته میشود که قبل از هر چیز بخوبی در یابند که مبارزه آزادیبخش در کشور آنان تنها زمانی به پیروزی واقعی میرسد که به آرمان پرولتاریا ، به آرمان سوسیالیسم وابسته باشد .

همچنین پرولتاریا هر يك از این کشورها بایستی حزب انقلابی خود را که قادر به بکار برد وفاداران آموزش های مارکس ، انگلس ، لنین و استالین و تطبیق آنها با شرایط آن کشور با وضعیت هر خلق مخصوص باشد ، بوجود آورد . لازم است که این احزاب بخوبی با روحيات توده ها ، توسعه اقتصادی ، سیاسی ، اینتلوژیک و فرهنگی کشورهای خود آشنا بوده و بشیوه فانتزی و ماجراجویانه ، بلانکینی عمل نکنند ، بلکه مصرا نه برای گردآوری متحدین پرولتاریا ،

توده های وسیع خلق بدور خودشان مبارزه نمایند .
 انقلابیون و توده های خلق نیاز دارند که با همکاری و با توجه به عملیات بورژوازی ارتجاعی و مالکین بزرگ ارضی بر سر قدرت ، متمکران خارجی و نیز تحرکات نو استعمارگران آماده شوند . اینها عوامل مهمی هستند که عناصر انقلابی و خلقها بایستی با پختگی ، با يك سازمان محکم و با تعقیب تاکتیکهای انقلابی ، با آنها مقابله نمایند .

طبقات نیروها و عناصر انقلابی کشورهای مختلف بجای دوری از هم بایستی بین خود پیوندهای همکاری برقرار ساخته عملیات خود را هماهنگ و تجارب خود را مبادله نمایند . برقراری این پیوندها با تقارن شرایط گوناگون همانند ستم و استثمار ناشی از ستم نو استعماری و بورژوازی ارتجاعی ، فرهنگ مشترک ، مهمانکه هدف مشترک آزادی از این ستم و از این استثمار ، آسان میشود ، شرایط و منافع مشترک آنان ، عناصر انقلابی و پیشروهای تمام کشورها را به مشورت بین خود ، به همکاری و هماهنگ ساختن فعالیتها بمان سوق میدهند تا به مخالفت با فعالیت دشمنانی برخیزند که آنان را تحت ستم قرار داده اند .

تمام انقلابیون واقعی با در نظر گرفتن وضعیت خلقهایی که تحت سلطه نو استعماری هستند از پایه مواضع مارکسیستی - لنینیستی ، وظیفه دارند مبارزه انقلابی و آزادیبخش این خلقها را مورد حمایت و پشتیبانی بی قید و شرط قرار دهند تا این مبارزه دائما بجلو رفته و انقلاب تا رسیدن به پیروزی کامل از بالا رفتن بازنا یستند .

انقلابیون واقعی پرولتاریا و خلقها را فرا میخواهند تا برای دنیای نو ، دنیای سوسیالیستی بها بخرند

بحران عمومی سرمایه داری ، چنانکه در بالا یاد آور شدیم ، دائما تعمیق میابد . از این رو ، پرولتاریا طبقات و خلقهای تحت ستم ، دیگر استثمار را تحمل نمیکند

حتی با استفاده از مابین کهنه دولتی برقرار ساخت .
 یک سری احزاب که خود را کمونیست میخوانند در حال حاضر در دفاع از نظام سرمایه داری موجود خود را نو آتفه تر از احزاب بورژوازی نشان میدهند . از این قبیل است بعنوان مثال ، حزب رومیونیست کارلیو ساییاروری (Carillo)
 پرتغالی ، پرتغالی از رژیم سلطنتی خوانکارلوس دفاع میکند آنهم درست در زمانی که برخی احزاب بورژوازی اسپانیا خواستار جان فشینی کردن آن بوسیله رژیم جمهوری هستند . همچنین ، حزب رومیونیست برلینگوئر خود را مدافع سرسخت قوانین اختناق دولت سرمایه دار ایتالیا که بر علیه آزادی های دموکراتیک هستند نشان میدهد ، در حالیکه احزاب گوناگون بورژوازی این چنین واضح و آشکارا از این قوانین دفاع نمیکند . رومیونیستهای چینی ، بسهم خود ، به احزابی که در کشورهای سرمایه داری متنی چین را دنبال میکنند ، توصیه میکنند که همراه با نظامیترین مفاصل برای تقویت ارتش و دستگاه خشونت بورژوازی ، در ظاهر برای دفاع از مین ولی واقع برای خفه کردن انقلاب چنانکه زمانی آغاز شد ، مبارزه کنند .

بورژوازی و چاکران بویژه رومیونیستهای مدرن با هدف تخریب جنبش انقلابی و آزادبخش ، و جاودانه کردن سرمایه داری و ستم امپریالیستی ، با تمام وسایل به تخریب و تفرقه افکنی در بین نیروهای انقلابی با از بین بردن تمایز بین دوستان و دشمنان انقلاب دست میزنند . تزارهای رومیونیستهای چینی که سعی میکنند بورژوازی انصاری بزرگ ، رژیم های ارتجاعی و فاشیستی هیهمان ناتو و بازار مشترک و حتی امپریالیسم آمریکا را متحدین پرولتاریا و خلقهای تحت ستم قلمداد نمایند ، از این نظر نمونه اند .

در آنچه مربوط به احزاب مارکسیستی - لنینیستی میشود ، بنظر آنان برای تهیه یک استراتژی واقعا انقلابی ، کشیدن خط تمایز روشن بین نیروهایی که موتور انقلاب هستند و دشمنان و در عین حال تعیین روشن دشمن عمده داخلی و خارجی که همانطور که استالین می گفت باستی ضربه اصلی را متوجه آن نمود ، بدون ارزیابی مبارزه علیه سایر دشمنان اجتناب ناپذیر است .

در دوران ما ، در شرایط امپریالیسم ، دشمنان پرولتاریا در تمام

کشورهای سرمایه داری پیچیده بلکه همچنین در کشورهای تحت ستم و وابسته ، بورژوازی بزرگ محلی است که در رأس رژیم سرمایه داری قرار داشته و با تمام وسایل ، از طریق تجاوز و اختناق ، عوام فریبی و دروغ برای حفظ قدرت و امتیاز ، خفه کردن و خاموش ساختن هر جنبش زحمتکشان مبارزه میکند ، جنبشی که بویژه در چند ناحیه به قدرت و منافع طبقاتی بورژوازی لطمه و آسیب وارد میازد . از طرف دیگر ، دشمن عمده ، خارجی انقلاب و خلقها ، در شرایط فعلی امپریالیسم جهانی و بویژه ابر قدرت های امپریالیستی هستند . فراخواندن و کفایت نسبی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم به تکیه بر روی یک ابر قدرت برای مبارزه بر علیه آن دیگری یا به اتحاد با قدرتها ی امپریالیستها در ظاهر بنام دفاع از آزادی و استقلال ملی ، آنگاه که رومیونیستهای چینی موعظه میکنند ، چیزی دیگری نیست جز خیانت به آرمان انقلاب .

رومیونیستها بویژه حمله به نقش سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب را که یکی از عوامل اساسی استراتژی انقلابی را تشکیل میدهد هدف قرار داده اند .

لنین نوشت : " نکته اساسی در نظریه مارکس ، توضیح نقش تاریخی جهانی پرولتاریا بعنوان بنا کننده جامعه سوسیالیستی است " .
 لنین نفی فکر سرکردگی پرولتاریا در جنبش انقلابی را مبقذل ترین جنبه رنومیسم ارزیابی میکرد .

در بین رومیونیستهای مدرن ، برخی میکوشند نشان دهند که طبقه کارگر ظاهراً در حال خروج از حالت پرولتری است و "بهریک در اداره" مؤسسات تبدیل شدن است بنوعی که از نظر او دیگر جایی برای انقلاب پرولتری نیوده و نیاز به برقراری نظام اجتماعی متفاوت از نظام موجود ، دیگر احساس نمیشود . برخی دیگر ادعا میکنند که از هم اکنون کارگران تنها پرولتر نیستند بلکه تمام زحمتکشان و روشنفکران ، تمام مزد بگیران پرولتر شده اند و اینکه نه تنها طبقه کارگر بلکه سایر طبقات و اقشار جامعه در برقراری سوسیالیسم نافع اند .

۱ - و . لنین مجموعه آثار چاپ آلبانی ، جلد ۱۸ ، صفحه ۱۵۱

آنها نتیجه میگیرند که از اینرو نقش سرکردگی طبقه کارگر در جنبش انقلابی فعلی مفهوم خود را از دست داده است. رویزونیستهای شوروی در حرف نقش رهبری طبقه کارگر را نفی میکنند در حالیکه در عمل آن را از بین برده اند. زیرا آنان این طبقه را از امکان رهبری کردن محروم کرده اند. ولی از نظر تئوریک هم آنان این نقش را نابود کرده اند از این جهت که آنان از تئوری بدنامی بنام "حزب و دولت تمام خلق" دفاع میکنند. رویزونیستهای چینی بعنوان پراگماتیستها هم هستند، بر حسب مورد گاهی دهقانان را در راهی "انقلاب" قرار میدهند، گاهی ارتش و زمانی دانش آموزان و دانشجویان را و غیره. حزب کارآلبانی ناطقان از تز مارکسیستی - لنینیستی دفاع مینماید که بر اساس آن این طبقه کارگر است که نیروی تعیین کننده تکامل جامعه، نیروی رهبری کننده تغییر انقلابی دنیا و ساختمان جامعه سوسیالیستی و کمونیستی را تشکیل میدهد.

طبقه کارگر نیروی عمده تولیدی جامعه، پیشرفته ترین طبقه، طبقه ای که بهترین منافع را در تحقق آزادی ملی و اجتماعی و سوسیالیسم دارد باقی میماند این طبقه حامل بهترین سنتهای سازمان و مبارزه انقلابی است. او به تنهایی صاحب تئوری علمی تغییر انقلابی جامعه و حزب مارکسیستی - لنینیستی رزمنده ای است که او را بسوی این هدف رهبری میکند. از نظر عینی، تاریخ به این طبقه رسالت رهبری هر گونه مبارزه برای گذار از سرمایه داری به کمونیسم را داده است. سرکردگی پرولتاریا در انقلاب عامل تعیین کننده حل مسئله اساسی انقلاب و مسئله قدرت سیاسی بنفع او و بنفع توده های خلق است.

قدرت جدید میتواند از مراحل گوناگون گذشته و نامهای متفاوتی بگیرد بر حسب شرایط منحصی که انقلاب و مراحل آن تکامل میابند، ولی انقلاب نمیتواند بدون برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بسوی سوسیالیسم تکامل بیابد. این چیزی است که مارکسیسم - لنینیسم بما میآموزد، وجهی که تجربه همه انقلابات سوسیالیستی به روزمند هم بما یاد آور میشود. بهمین دلیل است که حزب مارکسیستی - لنینیستی عرابی که انقلاب در آن تکامل میابد هر چه باشد و هرگز از هدف خود که برقراری دیکتاتوری پرولتاریا است سرباز نمیزند.

رویزونیستها با رنگها و جریانات مختلف، همگی بدون استثنا بنوعی لزوم برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را نفی میکنند زیرا آنان مخالف انقلاب هستند، زیرا که آنان موافق حفظ و تداوم نظام سرمایه داری اند.

پرولتاریا و حزب مارکسیستی - لنینیستی آن دوش متحدینشان در پیکار حرکت میجوینند. این هم یکی از مهمترین مسائل استراتژی انقلابی است. متحد نزدیک و طبیعی پرولتاریا دهقانان فقیر هستند که نه تنها با هدف استراتژی بلا فاصله پرولتاریا بلکه همچنین با هدف دراز مدت و نهائی آن پیوند دارند. اقشار فقیر زحمتکشان شهر هم بهمین سان متحدین پرولتاریا هستند پرولتاریا و دهقانان فقیر همراه با بقیه زحمتکشان تحت ستم و استثمار نیروهای اصلی محرک انقلاب را تشکیل میدهند.

خرده بورژوازی شهرها که دائما با سرمایه بزرگ درگیر بوده و به سلب مالکیت کامل تهدید میشود میتواند و بایستی متحد دیگر پرولتاریا شود.

پرولتاریا همچنین در جهت متحد ساختن سایر اقشار مردم بدور خود مانند بخش پیشرو روشنفکران که بوسیله سرمایه داری داخلی و خارجی استثمار میشود، فعالیت میکند. وزنه روشنفکران در کشورهای سرمایه داری و رویزونیستی اضافه شده است ولی علیرغم تغییرات حاصله در وضع آنان، در خلعت و نقش کار آنان، روشنفکران نه طبقه ای جداگانه هستند و نه میتوانند باشند، همچنین که نمیتوانند با طبقه کارگر یکی شوند بر خلاف آنچه رویزونیستهای گوناگون ادعا میکنند. از اینرو همانطور که لنین یاد آور شده و تاریخ نیز آن را نشان داده است، روشنفکران نمیتوانند یک نیروی اجتماعی و سیاسی مستقل باشند. نقش و جای آنان در جامعه بوسیله موقعیت اقتصادی و اجتماعی آنان و بوسیله اعتقادات ایدئولوژیک و سیاسی شان مشخص میشود. تغییرات ایجاد شده در وضعیت و اعتقاداتشان هر چه باشد در هیچ مورد نمیتوانند جانشین طبقه کارگر در نقش رهبری آن در انقلاب گردند. پرولتاریا هدفش جلب بخش مترقی روشنفکران به آرمان خود و متقاعد ساختن آنان نسبت به فروپاشی حتمی ستم سرمایه داری و بهروزی سوسیالیسم و متحد ساختن آنان در انقلاب است.

در کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین، آسیا و غیره، که از نظر اقتصاد

و اجتماعی کم رشد بوده و بیشتر به سرمایه خارجی وابسته اند ، در این کشورها که وظایف دموکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب دارای اهمیت خاصی است ، دهقانان متوسط و بعضی از بورژوازی که وابسته به سرمایه خارجی نیست و خواهان تکامل مستقل کشور است متحد پرولتاریا میتوانند باشند . پیوستن این بخش از بورژوازی به انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی به جهت استراتژی و تاکتیک پرولتاریا ، به مهارت و روش بین فعالیت حزب انقلابی طبقه کارگر بستگی دارد . پرولتاریا و حزب آن همچنین میتوانند نه تنها خرده بورژوازی ، بلکه همچنین این بخش از بورژوازی را متقاعد کنند که تحت رهبری آن قرار گرفته و برای از بین بردن سلطه بیگانه و بورژوازی سرمایه دار بزرگ و وحشی ، ابزار امپریالیسم که خلق را تحت تسلط و استثمار قرار داده ، احساسات پاك آن ، فرهنگ کهنسال آن را ناسد کرده تغییر ماهیت میدهد ، بپا خیزند .

برای متحد ساختن سایر طبقات و اقشاری که در پیروزی هدف استراتژیکی در یک مرحله از انقلاب نافع اند ، پرولتاریا در این جا هم مانند مورد سایر مسائل ، بایستی بر علیه بورژوازی بزرگ و ارتجاعیون مبارزه کند .

بورژوازی ارتجاعی و مالکین بزرگ ارضی ، که شکست خود را پیش بینی میکنند ، هزاران کوشش و مانور برای کفاندن خرده بورژوازی ، دهقانان و روشنفکران مرفعی به اردوی خود انجام میدهند تا مانع از آن شوند که متحد پرولتاریا گردند . آنان میکوشند طبقه کارگر را هم بفریبند تا انقلاب آغاز نشود و چنانچه آغاز شد ، تا بآخر پیش نرفته بلکه در بین راه متوقف شود و با خسی عقب برود .

پرولتاریا و حزب مارکسیستی - لنینیستی آن هم بسهم خود میکوشند و کلیه امکانات را هم دارند که متحدین خود را بر علیه دشمنان مشترکشان که بورژوازی بزرگ ، مالکین بزرگ ارضی ، امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها هستند بدور خود جلب نمایند و مانع شوند که اقشار دهقانان و خرده بورژوازی به نخیره سرمایه بزرگها دیکتاتوری فاشیستی بدل نشوند ، مانند آنچه که در زمان هیتلر در آلمان یا در زمان موسولینی در ایتالیا یا در زمان فرانکو در طول جنگ اسپانیا پیش آمد .

حزب مارکسیست - لنینیست رفتاری هیجانات و انعطاف پذیر بویژه در رابطه با متحدین ممکن متزلزل و یا حتی موقتی از آن جمله اقشار مختلف از قبیل بورژوازی متوسط که با هزاران رشته و از طریق منافع گوناگون ، سنتها و نظریات مشترک به دنیای سرمایه و امپریالیسم وابسته است ، اتخاذ میکند . پرولتاریا و پیشاهنگ آن ، حزب مارکسیست - لنینیست بدون آنکه لحظهای از مواضع امولی خود کنار بروند ، در کشاندن این نیروها به انقلاب و مبارزه آزادبخش و با حداقل خنثی کردن آنان و اجازه ندادن باینکه این نیروها علیرغم تردیدها و تزلزلها به نخیره دشمن بدل شوند ، نفع دارند .

مانند همه جا ، قوانین انقلاب ، در کشورهایی که رویزیونیستها در قدرت اند عمل میکنند . موضع بورژوازی جدید که در حال حاضر در کشورهای رویزیونیستی اروپا افزایش میابد کدام است ؟ این بورژوازی خواهان آزاد شدن از ستم مختلف الشكل و وحشیانه بورژوازی شوروی ، سوسیال امپریالیسم شوروی است ، لکن هم این و هم آن منافع اساسی مشترکی دارند . بورژوازی این کشورها نمیتوانند جدا از بورژوازی شوروی به حیات خود ادامه دهند . و حتی اگر این بورژوازی موفق به رها شدن از این بورژوازی بزرگ و حتی سوسیال امپریالیستی میشد ، بدون هیچ تردیدی سریعاً بزیر سلطه بورژوازی کشورهای سرمایه داری پیشرفته اروپائی غربی و امپریالیسم آمریکائی افتاد .

ولی حتی در کشورهای رویزیونیستی که در حال ادغام اقتصادی ، سیاسی و نظامی در دولت بزرگ سوسیال امپریالیستی شوروی هستند ، سایر اقشار مردم بغیر از پرولتاریا ، از استثمار شدن بوسیله بورژوازی جدید و سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی ناراضی هستند . از اینرو آنان بهمان اندازه که از بورژوازی حاکم خود نفرت دارند از هژمونیسیم و سیستم نو استعماری روسی نیز منزجرند . پرولتاریا در این کشورها نیاز به بیدار و آگاه شدن نسبت به ضرورت تاریخی رفتن مجدد در میدان نبرد و وارد شدن در مبارزه برای سرنگونی و نابود ساختن خائنین برای انجام مجدداً انقلاب پرولتری برای برقرار ساختن مجدد دیکتاتوری پرولتاریا دارد . او بایستی احزاب جوان مارکسیستی - لنینیستی خود را بوجد آورده و بدور خود تمام توده های خلقی را گرد آورد . در عین وفاداری پیگیر به این اصل که بر طبق آن

عامل تعیین کننده بهروزی انقلاب ، عامل داخلی ، مبارزه انقلابی پرولتاریا و خلق کشور میباشد در حالیکه عامل خارجی يك عامل کمکی و ثانوی است ، احزاب مارکسیستی - لنینیستی بهیچوجه متحدین خارجی انقلاب را فراموش نکرده و به آن کم بها نمیبینند . این احزاب نسبت به متحدین خارجی خود نظیر متحدین داخلی خود رفتاری در عین حال منطبق بر اصول و اعتداف پذیر در پیش میگیرند .

بر طبق آموزشهای لنین و استالین و بر حسب شرایط فعلی ، این احزاب ، متحدین خارجی لیبمی و مائین جنبش انقلابی هر کشور را ، پرولتاریا و جنبش انقلابی آن دو کشور های دیگر و جنبش انقلابی ضد امپریالیستی خلقهای تحت ستم جهان و کشورهای واقعا سوسیالیستی میدانند .

در موارد خاص ، اوضاع و احوال میتواند ایجاد شود از قبیل اینکه يك کشور سوسیالیستی یا يك خلق که بر علیه تجاوز امپریالیستی یا سوسیال امپریالیستی مبارزه میکند در جبهه مشترک با کشورهای جهان سرمایه داری قرار گیرد تا بر علیه دشمن مشترک مبارزه کند ، همانطور که این امر در جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست .

در چنین مواردی ، در نظر داشتن مداوم منافع انقلاب ، فراموش نکردن یا نادیده گرفتن آنها ، ندا کردن آنها بنام جبهه مشترک یا اتحاد با این متحدین موقتی ، و از این جبهه با این اتحاد يك هدف ساختن ، اهمیت فوق العاده ای دارد . بویژه مهم است که این متحدین اجازه مداخله برای تخریب انقلاب یا عقب بهروزی آن نداده . تجربه حزب کمونیست آلبانی در رفتار نسبت به متحدین آمریکائی و انگلیسی در طول سالهای مبارزه ضد فاشیستی آرادیبخش ملی در این مورد بسیار درخور ستایش است این رفتار ناجی سرنوشت انقلاب در آلبانی بوده است .

استراتژی انقلابی از تاکتیکهای انقلابی اتخاذ شده بوسیله احزاب مارکسیستی - لنینیستی برای تحقق بخشیدن به هدف و وظایف انقلاب تفکیک ناپذیر است .
تاکتیکها بعنوان بخش یکپارچه استراتژی و در خدمت آن ، میتوانند بر حسب جنس و مد موج انقلاب بر حسب اوضاع و احوال و شرایط مشخص ولی همیشه در محدوده*

استراتژی انقلابی و اصول مارکسیستی - لنینیستی ، تغییر بیابند .

استالین میگوید : " هدف از اتخاذ تاکتیک ، مقابله تمام اشکال مبارزه و سازماندهی پرولتاریا و اطمینان یافتن از استفاده صحیح از آنان بمنظور حصول حداکثر نتایج ، در يك رابطه قوای مشخص ، است حداکثر نتایجی که لازمه آماده ساختن موفقیت های استراتژیکی است ."

با اتخاذ تاکتیکها و اشکال مناسب مبارزه برای پیشبرد آرمان انقلاب ، احزاب واقعی مارکسیستی - لنینیستی همواره به اصول انقلابی وفادار میمانند . آنها هر گونه گرایش زیر پا گذاردن اصول بنام تاکتیک را طرد میکنند ، آنان قاطعترین مخالفین هر سیاست خالی از اصول ، بر حسب اتفاق و پراگماتیستی ، سیاستی که مشخصه فعالیت رویزیونیستها ی گوناگون است ، میباشند .

انقلاب همیشه کار توده ها است که بوسیله پیمانهنگ انقلابی هدایت میشوند . باین دلیل حزب مارکسیستی - لنینیستی توجه عظیمی به سازماندهی انقلابی توده ها تحت اشکال مناسب ، با حرکت از شرایط و اوضاع و احوال مشخص ، سنت هایی که در هر کشور موجود است و غیره بنماید . بدون پیوند سازمان یافته حزب با توده ها نمیتوان از بر پا داشتن ، آماده کردن و بسیج آنها در مبارزه انقلابی صحبت کرده و بدرستی بهمین دلیل است که حزب مارکسیستی - لنینیستی اهمیت زیادی برای ایجاد سازمانهای توده ای تحت رهبری خود قائل است مطمئنا این مسئله ای نیست که بسادگی بتوان آن را حل نمود ، بویژه در حال حاضر که در تمام کشورهای سرمایه داری و رویزیونیستی همه گونه سازمانهای سندیکائی ، تعاونی ، فرهنگی ، علمی ، جوانان ، زنان و غیره وجود دارد ، غالب این سازمانها تحت رهبری و نفوذ بورژوازی ، رویزیونیستها و کلیسا قرار دارند .

ولی همانطور که لنین بجا میآموزد ، کمونیستها بایستی هر جا که توده ها هستند نفوذ و کار کنند . از اینرو آنها الزاماً بایستی حتی در سازمانهای

۱- ز . استالین ، مجموعه آثار ، چاپ آلبانی ، جلد دوم ، صفحه ۱۶۴

توده‌ای تحت رهبری با نفوذ بورژوازی و سوسیال دموکراسی و رویزیونیستها و غیره فعالیت کنند. مارکسیست - لنینیستها در این سازمانها کار میکنند تا نفوذ و نفوذ رهبری احزاب بورژوازی و رفرمیستی را از بین برده و در بین توده‌ها نفوذ حزب انقلابی سابقه کارگر را گسترش دهند و خلعت دروغین برنامهما و فعالیت سرمخاران این سازمانها را افشاء کنند و تا به فعالیت توده‌ها يك خلعت سیاسی ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی و ضد رویزیونیستی بکشند. از طریق فعالیت انقلابی آنها در بین توده‌ها، همچنین میتوانند فراکسیونهای انقلابی در داخل این سازمانها تشکیل دهند و حتی امکاناتی برای کسب رهبری این سازمانها و هدایت آنان در طریق صحیح بوجود آورند.

ولی در هیچ صورتی حزب مارکسیستی - لنینیستی از هدف خود که بوجود آوردن سازمانهای انقلابی توده‌ای تحت رهبری خودش است صریحاً نمی‌زنند. مهمترین سازمانهای توده‌ای و سندیکاها با اتحادیه‌های کارگری هستند.

امروز این سازمانها در کشورهای سرمایه‌داری و رویزیونیستی به بورژوازی و رویزیونیسم در راه نگاهداری تن پرتوالتاریا تمام توده‌های زحمتکش در زیر یوغ خود خدمت میکنند. انگلستان در زمان خود میگفت که اتحادیه‌های کارگری در انگلستان که از صورت سازمانهایی که بورژوازی را بوحشت میانداختند به سازمانهایی در خدمت سرمایه بدل شده‌اند. سازمانهای سندیکایی کارگر را با هزار رشته هزار زنجیر اسارت آور بسته‌اند بنوعی که کارگر منفردی که قیام میکند براحتی بتواند او را سرکوب ساخت. رهبران اپورتونیست سندیکاها مراقب هستند که قیامهای کارگران يك با چند مؤسسه که نسبت به اعتصاب میزنند یا تظاهرات خیابانی براه می‌اندازند و تحت کنترل آنها باقی بمانند و تنها دارای جنبه اقتصادی باشند و اشرافیت کارگری در این جهت تقلای بسیاری میکنند. در کشورهای سرمایه‌داری و این اشرافیت نفوذ بزرگی در خوردن از داخل و ستم و فریب بازی میکند و از مدتها پیش به آذربایجان انقلاب تبدیل شده است.

در تمام کشورهای سرمایه‌داری و احزاب بورژوازی و رویزیونیستی عمده سندیکاها خاص خود را دارند. اینان در حال حاضر با توافق کامل فعالیت

میکند و يك همکاری نزدیک برای متوقف ساختن جنبش انقلابی پرتوالتاریا و منحرف کردن سابقه کارگر از نظر سیاسی و اخلاقی برقرار کرده‌اند.

در فرانسه و ایتالیا بعنوان نمونه، سندیکاها ی احزاب رویزیونیستی از نظر تعداد بر اهمیت و قوی هستند. ولی آنها چه میکنند؟ آنها میگویند پرتوالتاریا را در زیر یوغ نگه دارند، او را با خیالات واهی تسلی دهند و زمانیکه پرتوالتاریا نسبت به قیام میزنند و بخشم میاید، او را به راه مذاکره با اربابان و بستن نهان کارگران با چند تکه نان از سود اضافی سرمایه‌داران بکشاند و آنها را هم که بکارگران میدهند، با افزایش قیمتها دوباره پس بگیرند.

از اینروست که پرتوالتاریای هر کشور برای آزاد شدن از سرمایه‌داری بایستی مطلقاً یوغ سندیکاها را تحت تسلط بورژوازی و اپورتونیستها همچنین هر سازمان با حزب سوسیال دموکرات و رویزیونیستی را از میان بردارد. تمام این سازمانها تحت اشکال مختلف از اربابان بهقتیابانی کرده و سعی در ایجاد این توهم دارند که "نهری بزرگی" هستند، که آنان "ترمز" هستند، که میتوانند خود را به سرمایه‌داران بزرگ تحویل نمایند، و همه در ظاهر بندق پرتوالتاریا و این چیزی جز يك فریب بزرگ نیست. پرتوالتاریا بایستی این سازمانها را ریشه کن کند. چگونه موفق باین کار میشود؟ پرتوالتاریا در این کار از طریق مبارزه بر علیه رهبری این سندیکاها، از طریق بلند شدن بر علیه هیوندهای نامرورعنان با بورژوازی با بر هم زدن "آرامش"، با ایجاد سد بر سر راه "صلح اجتماعی" که آنان میخواهند برقرار نمایند، "صلحی" که با قیامهای دروغین کم و بیش زیاد سندیکاها بر علیه اربابان پوشیده شده است، موفق خواهد شد.

برای نابود کردن این سندیکاها، همچنین میتوان به رخنه کردن، مبارزه بر علیه آنها و آنها را از بیرون ناغان کردن، مخالفت با تصمیمات و فعالیتهای نامصححان متوسل شد. این فعالیت بایستی گروههای پر قدرت و بهترین تعداد از کارگران در کارخانهها را در برگیرد. در تمام موارد، لازم است که ایجاد يك وحدت فولادین پرتوالتاریا در مبارزه نه تنها بر علیه اربابان بلکه همچنین بر علیه عوامل آنها، سرمداران سندیکاها مورد نظر باشد. افشاء بوسامان کلیه عناصر عائن در راه سندیکاها، بورژوا و عدن رهبری سندیکا و سندیکاها

رفورمیست در کل ، کارگران را از بسیاری از توهماتی که هنوز در مورد ایمن رهبری و این سندیکاها دارند آزاد میکند .

مارکسیست - لنینیست ها ، با رخنه کردن در سندیکا های موجود ، هیچگاه بنام این مواضع اتحادیه های کارگری رفورمیستی ، آنارکوسندیکالیستی ، رومیونیستی که معضه رهبری های سندیکاها است نمی افتند . آنها هیچگاه شریک رومیونیستها و سایر احزاب اپورتونیستی و بورژوازی در رهبری سندیکاها نمی شوند . هدف آنها انقاع صحت بورژوازی و نقض ارتجاعی است که سندیکا های فعلی عموماً در کشورهای سرمایه داری و رومیونیستی بازی میکنند ، و از بین بردن این سازمانها برای باز کردن راه ایجاد سندیکا های پرولتری واقعی است .

برای احزاب مارکسیستی - لنینیستی کار سازماندهی توده های جوانان از اهمیت خاصی برخوردار است . نقش جوانان در جنبش های انقلابی همواره اساسی بوده است . جوانان بعلت طبیعتی که دارند ، موافق نو و مخالف کهنه بوده و خود را آماده مبارزه برای پیروزی هر چه که مترقی و انقلابی باشد نشان میدهند . با اینهمه آنان خود قادر به تعیین راه صحیح نیستند . این راه را فقط حزب طبقه کارگر میتواند به جوانان نشان دهد . زمانیکه انرژی انقلابی پایان ناپذیر جوانان با انرژی طبقه کارگر و سایر توده های زحمتکش برای نابودی اختناق و استثمار ، برای آزادی ملی و اجتماعی یکی شود ، هیچ نیروئی وجود ندارد که بتواند از پیروزی انقلاب جلوگیری کند .

ولی امروز در کشورهای سرمایه داری و رومیونیستی بخش اعظم جوانان انرژی خود را در راه های خلا به هدر میدهند ، آنان بوسیله بورژوازی و رومیونیسم فریب خورده و غالباً به ماجراجویی و آنارشیسم رو می آورند یا در خیالات و ناامیدی غرق میشوند ، زیرا نسبت به آینده خود و ارضای خواستهای سیاسی ، مادی و معنوی خود از مسیر اصلی منحرف شده فریب خورده و بدبین شده اند .

مارکسیست - لنینیستها همواره توجه زیادی به نسل جوان معادوف میدارند ، آنها میگویند نسل جوان را روشن کرده آن را متقاعد سازند که تنها راه مارکسیسم - لنینیسم و تحت رهبری طبقه کارگر و حزب آنست که خواستها و آرزوهایمان میتواند بر آورده شود . آنان میگویند که نسل جوان را از تاثیر بورژوازی

و رومیونیستها ، جنبشهای " چپ " و تروتسکیستها ، آنارشیستها بیرون کشیده و آن را در سازمانهای انقلابی بسیج کرده به راه انقلاب بکشانند . حزب مارکسیستی - لنینیستی واقعی و کمونیستهای انقلابی فعالانه در اعتصابات

و تظاهرات کارگران شرکت کرده و برای تبدیل آنها به اعتصابات و عملیات سیاسی بنوعی که زندگی را برای سرمایه داری ، برای اربابان ، برای کارتلها ، انصارات و سندیکا های منعی غیر قابل تحمل سازد مبارزه میکنند . در جریان این فعالیت گسترده ، پرولتاریا بایستی بیشتر و آشکارتر با نیروهای مسلح نظام بورژوازی برخورد کند ولی از طریق این برخوردها می آموزد که بهتر مبارزه کند . در حین مبارزه همچنین اشکال ممکن ، مناسب و مقتضی سازمان و مبارزه انقلابی را خواهد شناخت همانطور که ضرب المثل مردمی میگوید ، " بدون رفتن در آب نمیتوان شنا کردن یاد گرفت " . بدون مبارزه بوسیله اعتصابات و تظاهرات ، بدون شرکت فعال در فعالیتها بر علیه سرمایه داری بطور عام ، نمیتوان مبارزه برای پیروزی قطعی را سازمان و گسترش داد ، نمیتوان نظام بورژوازی را سرنگون ساخت . انقلاب از طریق صحبت های اولانی و بدون نتیجه آماده نمیشود ، کاری که رومیونیستها میکنند ، یا از طریق پرگوئی بر روی " سه جهان " ، مانعند رومیونیستهای چپنی . انقلاب نمیتواند از راه مسالمت آمیز به پیروزی برسد . لنین از این امکان هم در موارد مخصوص سخن گفته ولی او همیشه بر روی قهر انقلابی تکیه اصلی را گذاشته است زیرا بورژوازی هیچگاه از قدرت خود با میل و رغبت صرف نظر نمیکند . تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی ، تاریخ تکامل انقلابات و پیروزیهای طبقه کارگر در یک سری از کشورهای سابقا سوسیالیستی بما نشان میدهد که انقلابات تا با امروز تنها از طریق قیام مسلحانه پیروز شده اند .

قیام مسلحانه انقلابی هیچ وجه مشترکی با کودتا های نظامی ندارد . هدف اول سرنگونی سیاسی قاطع نظام کهنه ، از بین بردن آن از سر تا پا است . دومی (کودتا های نظامی) به سرنگونی نظام ستمگر استثمارگر با از بین بردن سلطه امپریالیستی نمی انجامند و نمیتوانند به انجامند . قیام مسلحانه بر پشتیبانی

توده‌های وسیع خلق مبتنی است در حالیکه کودتا خاص فقدان اعتماد به توده‌ها ، قانع رابطه با آنها است . گرایشات کودتاگران در سیاست و در فعالیت یک حزب که خود را حزب طبقه کارگر مینامد ، یک انحراف از مارکسیسم - لنینیسم را تشکیل میدهد .

بر حسب شرایط مشخص یک کشور و وضعیت بطور کلی ، قیام سلطانه میتواند یک انفجار ناگهانی باشد با یک روند انقلابی طولانی تر وابسته نه غیر محدود و بدون نورنمای مشخص ، آنطور که " تئوری جنگ توده‌ای طولانی " مائوتسه دون ادعا میکند . چنانکه آموزشهای مارکس ، انگلس ، لنین و استالین را با تئوری مائو در باره " جنگ توده‌ای " مقابله کنیم ، خلعت ضد مارکسیستی ضد لنینیستی ضد علمی این تئوری بروشنی ظاهر میشود . آموزشهای مارکسیستی - لنینیستی در باره قیام سلطانه بر بیوند نزدیک مبارزه در شهرها و در دهات ، تحت رهبری طبقه کارگر و حزب انقلابی آن مبتنی است .

تئوری مائوئیستی ، مخالف با نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب ، ده را بعنوان تنها پایگاه قیام سلطانه ارزیابی کرده و مبارزه سلطانه توده‌های زحمتک در شهرها را نادیده می‌انگارد . این تئوری معتقد است که از طریق دهات است که بایستی شهرها را که بعنوان نژ بورژوازی ضد انقلابی ارزیابی میشود و محاصره کرد . این مفهوم نداشتن اعتماد نسبت به طبقه کارگر ، نفی نقش سرکردگی آنست .

با وفاداری کامل به آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم در مورد انقلاب قهر آسبز بعنوان قانون عام ، حزب انقلابی طبقه کارگر قاطعانه با ماجراجویی مخالفه کرده و هرگز با قیام سلطانه بازی نمیکند .

در تمام شرایط و اوضاع ، این حزب بدون لحظه‌ای آرامش به مبارزه و عملیات انقلابی تحت اشکال مختلف دست میزند تا خود آماده شده و توده‌ها را برای نبردهای تعیین کننده انقلاب ، برای سرنگونی سلطه بورژوازی از راه قهر انقلابی آماده نماید . ولی تنها زمانی قیام سلطانه را در دستور روز قرار میدهد و تمام تدابیر سیاسی ، ایدئولوژیکی ، سازمانی و نظامی را برای رهنمون شدن انقلاب به پیروزی اتخاذ میکند که موقعیت انقلابی کاملاً آماده شده باشد .

تبلیغ ، که بایستی شدید ، روشن و قانع کننده باشد ، یک وسیله بر قدرت در دست حزب مارکسیستی - لنینیستی برای آماده کردن توده‌ها برای انقلاب است .

تبلیغ انقلابی چنانچه به حد جمله بردازی تنزل پیدا کند ارزشی ندارد . تنها یک تبلیغات برنده ، کاملاً در پیوند با مسائل زندگی ، با مسائل عام و مسائل محلی ، تبلیغاتی که روحیه ابتکاری را در میان توده‌های وسیع برانگیخته آن را تشویق کند ، قادر است از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی به پرولتاریا و سایر توده‌های زحمتک آموزش داده ، آنها را به فعالیت بکشانند و برای انقلاب آماده نماید . در تمام کشورها بورژوازی سرمایه دار ، علاوه بر دستگاه نیرومند سرکوبی که در اختیار دارد ، علاوه بر ارتش ، پلیس و غیره همچنین صاحب تجربه‌ای وسیع در مبارزه علیه پرولتاریا و فعالیت آن است . این بورژوازی همچنین یک شبکه کامل تبلیغات ، مایوعات ، رادیو ، تلویزیون ، سینما ، تئاتر ، موسیقی و غیره در اختیار دارد . تمام این تبلیغات بحدی فاسد کننده است که قادر است برای مدتی کوششهای پرولتاریا و مبارزه‌اش برای آزادی را منحرف ، فاسد و تضعیف کند . در دولت‌های باصلاح دموکراسی بورژوازی که در آن جا نوعی " آزادی دموکراتیک " وجود دارد ، انجام تبلیغات عادی بوسیله مایوعات بر علیه سرمایه داری بطور کلی کافی نیست . روزنامه‌های احزاب مختلف بورژوازی و رویزیونیستی به انظار مختلف ، البته نه بر علیه رژیم بورژوازی ، بلکه بر علیه افراد مشخص ، بر علیه کسانی صحبت میکنند که در پی کاستن سهم دیگران از خوان گسترده‌ای که آنان بر سر آن نشسته و بر غم خلقها بسا حرص و ولع از آن می‌خورند ، هستند .

تبلیغات و بویژه مایوعات احزاب جوان مارکسیستی - لنینیستی وظیفه دارند و این وظیفه بسیار مهمی است ، که دروغ بودن " دموکراسی " بورژوازی را افشاء کرده ، تمام مانورهای آن و همچنین عوامفریبی رویزیونیستها و دیگر خدمتگزاران سرمایه را بر ملا سازند . تبلیغات و مایوعات مارکسیستی - لنینیستی حقیقت تلخ و خشن را بیان میکنند ، آنان راه آزادی اجتماعی و ملی از طریق انقلاب را نشان میدهند . در مقابل ، تبلیغات و مایوعات بورژوازی و رویزیونیستی افراد را فریب میدهند ، آنان را با توهمات ، تسلی بخشیده و برای باز داشتن توده‌ها از انقلاب کفاندن آنها براهمی بدون بازگشت و حفظ آنها در زیر اسارت به انحراف

ولی تبلیغات بی تنهایی برای روشن کردن توده ها ، قانع ساختن آنها در باره جهت منی سیاسی حزب طبقه کارگر ، آماده کردن آنها برای انقلاب کافسی نیست . لنین خاطر نشان میسازد که تدارك انقلاب

« ... تجربه سیاسی خود توده ها را ایجاب میکند »
تبلیغات تنها زمانی که با عمل انقلابی همراه باشد موثر بوده و با موقعیت توأم است . بدون عمل ، اندیشه موثر مرد . این عمل ماجراجویی نیست و نباید باشد ، بلکه يك مبارزه بی امان ، يك نبرد سخت بر علیه دشمنان طبقاتی است که از يك شکل ساده تر به شکل عالیتری تکامل میابد ، از بسیاری مشکلات عبور میکند و تمام قریانی های لازم برای انقلاب را میپذیرد .

احزاب واقعی مارکسیستی - لنینیستی در پشاپوش عمل انقلابی قرار میگیرند و نه دنبال روان آنها با کم شدن لحظه ای امکانات برای مبارزه و نبرد که از طریق آن به مخالفت با نیروی عظیم ارتجاعی سرمایه داری بر میخیزند و بایستی برخیزند ، ناامید نمیشود . آنها به اعضا خود می آموزند که شجاع بوده همیشه بخاطر داشته باشند که عمل صحیح ، متعادل ، حساب شده و قاطع آنان در میان توده های که عملیات آنها را می بینید و می شنوند انعکاسی عمیق دارد . زمانیکه بدین سان عمل نمود ، توده ها در می یابند که اهداف این یا آن عمل انقلابی بشفع برولتاریا و استثمار شوندگان است ، شهادت و پختگی در عمل از اهمیت بزرگی برخوردار است ، زیرا وجب بوجوب است که زمینه بدست آمده و همزمان با بالا آمدن موج انقلاب پیشروی حاصل میشود . عمل انقلابی احزاب طبقه کارگر را به توده ها پیوند میدهد ، این عمل آنها را در راه توده ها قرار داد . و بد آنها اجازه میدهد بر احزاب رفورمیستی و رونیونیستی پیروز شوند .

مارکس میگفت : " هر قدم به جلو ، هر پیشروی واقعی از يك دو جین برنامه مهمتر است ."

در کشورهای سرمایه داری علاوه بر نیروهای انقلابی که بوسیله حزب

۱ - و . لنین ، مجموعه آثار چاپ آلبانی ، جلد ۳۱ ، صفحه ۹۲
۲ - ک . مارکس ، منتخب آثار چاپ آلبانی ، جلد ۲ ، صفحه ۸ ، تیرانا ، ۱۹۷۵

مارکسیستی - لنینیستی رهبری میشوند ، همچنین نیروهای وجود دارد که با پلیس ، زانداپوری و غیره برخورد و کشمکش دارند . بسیاری از اعمال و حملات این نیروها يك صحت تروریستی ، ماجراجویانه و آنارشستی ، دارد . این نیروها تحت سرعنوان و رنگی ظاهر شده و از ایدئولوژیهای گوناگونی الهام میگیرند . غالباً چنین عملیاتی بتحرك سرویسهای مخفی کشورهای سرمایه داری انجام میشوند ، که آنها را از نظر مالی تأمین کرده و هدفشان مشخصاً اینست که با نسبت دادن این عملیات به احزاب مارکسیستی - لنینیستی آنها را بی اعتبار سازند . عناصر ناهبست یا عوامل مخفی بورژوازی که این عملیات را سازمان داد ، و جهت میدهند ، میگویند از ناراضی ، خشم و شهادت پرولتاریا ، دانش آموزان و دانشجویان و نسل جوان بطور کلی استفاده کنند تا گروههای مختلف و جنبشهای ظاهری این توده ها را به عملیاتی بکشانند که بدون داشتن وجه مشترکی با جنبشهای انقلابی واقعی آنها را در خطری بزرگ افکنده ، این برداشت را ایجاد کنند که برولتاریا تنزل پیدا کرده و به لومین پرولتاریا تغییر یافته است .

احزاب مارکسیستی - لنینیستی با عطف توجه لازم به این مسئله بایستی از بکار رفتن بنوعی عمل کنند که توده ها بتجربه خود اعتقاد بیاورند که عملیات انقلابی صحتی کاملاً متفاوت از عملیات تروریستی و آنارشستی دارند و از طرف دیگر برای تمیز عناصر فاشیست و مائورین مخفی بورژوازی که در صفوف گروههای تروریستی و آنارشستی رخنه کرده اند از عناصر انقلابی که قریانی شده اند ، مهارزه کنند .

احزاب مارکسیستی - لنینیستی احزاب انقلاب هستند . بر خلاف تئوریها و اعمال احزاب رونیونیستی که کاملاً برآه قانونی شدن بورژوازی و " بلاغت پارلمانی " افتاده اند ، این احزاب مبارزه خود را به کار خالص قانونی تنزل نداده و این کار را هم فعالیت عمده خود نمی دانند . در چهار چوب کوشش برای تسلط پیدا کردن به تمام اشکال مبارزه ، آنها اهمیت خاصی برای توأم نمودن کار قانونی با کار غیر قانونی ، با مقدم شمردن دومی قائل میشوند ، زیرا که این کار غیر قانونی برای سرنگون ساختن بورژوازی تعیین کننده بوده و

و هواداران را آموزش داده و تربیت میکنند که بدانند چگونه هیئت را رهبران و مجامع علنی مانند عرایض علنی نمایند . با اینهمه ، حتی زمانیکه در عرایض مخفی آری عمیق مبارزه میکنند ، احزاب مارکسیستی لنینیستی در عین اینکه مراقب هستند که نیروهای خود را بدشمن عرضه نکرده ، سازمان انقلابی را علیه ضربات آن محافظت نمایند ، در خود بسته نمانده ، پیوندهای خود را با تودهها تضعیف و قطع نمیکنند ، آنها لضعای نیز از فعالیت زنده خود در میان تودهها دست بردارند و ابائی ندارند که از کلمه امکانات قانونی که عرایض و اوضاع و احوال بانها میدهند ، استفاده نمایند .

حزب مارکسیستی - لنینیستی ، بدور از هر گونه توهم در باره امکان کسب قدرت از راه پارلمانی ، معینا میتواند در برخی موارد کاملاً مقتضی ، حرکت در فعالیتهای علنی از قبیل انتخابات شهرداری ، پارلمانی و غیره را تنها با هدف تبلیغ معنی خود در میان تودهها و افشاء نظام سیاسی بورژوازی مناسب ارزیابی کند . ولی حزب از این حرکت یک معنی عمومی مبارزه نمیسازد چنانکه رویزیونیستها میکنند ، از این اشکال عمل ، شکل های عمده و بدتر از آن شکل واحد مبارزه نمیسازد .

حزب در عین بهره گیری از امکانات قانونی اشکال و شیوههایی با خلعت انقلابی از سادهترین آنها تا پیچیدهترینها ، با حقیر عمردن قربانی ها عیانفده و مورد استفاده قرار میدهد و میکوشد که این اشکال و شیوهها را هر چه تودهها بهتر و قابل حصول تر برای تودهها بنماید .

مارکسیست - لنینیستها در فعالیت خود ، در مخالفت و ضدیت و تغلف کردن از قانون اساسی ، قوانین ، مقررات موازین و رژیم بورژوازی بوسیله فعالیت انقلابی لفظی درنگ نمیکنند ، آنها معصا برای از بین بردن این رژیم ، برای تدارک انقلاب مبارزه میکنند . بدین ترتیب حزب مارکسیستی - لنینیستی خود را آماده کرده و تودهها را برای مقابله با ضد حملههای اجتماعی بورژوازی در پاسخ به فعالیتهای انقلابی پرولتاریا و تودههای خلق آماده مینماید .

در عرایض فعلی تکامل جنبش انقلابی آزادیبخش ، ایندرونند پیچیده که بر یک پایه وسیع اجتماعی مبتنی بوده و در آن نیروهای طبقاتی و سیاسی مختلفی حرکت

میکند ، حزب انقلابی پرولتاریا غالباً به مسئله همکاری و جنبه مشترک با سایر احزاب و سازمانهای سیاسی در این با آن مرحله از انقلاب در مورد این با آن مسئله مربوط به نفع مشترک ، برخورد مینماید . یک رفتار صحیح ، منطبق بر اصول و در عین حال انعطاف پذیر که بر علیه هر نوع اپورتونیزم مانند هر نوع گروهگرایی مبارزه میکند ، در مورد این مسئله برای کفاندن ، آماده کردن و بسیج تودهها در انقلاب و مبارزه آزادیبخش از اهمیت برجه اولی برخوردار است . حزب مارکسیستی - لنینیست اصولاً مخالف همکاری با تشکیل جنبه مشترک با سایر

احزاب و نیروهای سیاسی زمانیکه منافع آرمان انقلاب آن را ایجاب و وضعیت آن را تحمیل میکند نبوده و نمیتواند باشد . با اینهمه حزب این همکاری را بمنوای انقلاب روئما یا یک هدف خود بخودها رزیابی نمیکنند بلکه آن را بعنوان وسیله ای برای گردآوری و کفاندن تودهها به انقلاب مینماید . آنچه که اهمیت دارد اینست که در جنبههای مشترک با این ماهیت ، حزب پرولتاری لفظی هم منافع طبقاتی پرولتاریا ، هدف نهائی از مبارزه را از نظر دور نمیدارد و در آن حل نمیشود بلکه بایستی هویت ایندولوزیکی و استقلال سیاسی ، سازمانی و نظامی خود را در آن جا حفظ کرده ، برای تأمین نقش رهبری خود در جنبه و برای اعمال یک سیاست انقلابی در آن ، مبارزه میکند .

برای آنکه حزب مارکسیستی - لنینیستی بتواند یک استراتژی و یک تاکتیک انقلابی ، یک معنی سیاسی صحیح تدوین و عملی نماید ، برای آنکه بتواند بطور صحیح در موقعیتهای نفواری راه خود را بیابد و قادر به مقابله با دشمنان و رفع موانع باشد ، بطور اجتناب ناپذیری بایستی به یک کار عمیق مطالعه و فراگیری نظری مارکسیستی - لنینیستی دست زند .

اگر احزاب کمونیست سابق در کشورهای سرمایه داری به احزاب رویزیونیست تبدیل شده اند معصا یکی از دلایل آن اینست که آنها کافلا مطالعه و فراگیری مارکسیسم - لنینیسم را نادیده انگاشته بودند نظریه مارکسیستی - لنینیستی فقط در خدمت ظاهر بوده ، این نظریه به جملات تو خالی ، به عبارهای ساده تفزل همفا کرده ، عمیقاً در نهاد اعضا حزب نفوذ نکرده و با گوشت و خون آنان عجین نشده بود و این نظریه به صورت سلاخی برای عمل در نیامده بود . کار ناچیزی که برای

مطالعه مارکسیسم - لنینیسم انجام گرفته بود و به حد آموزش چند فرمول خود
به اعضا محدود می شد، فقط برای اینکه با آنها اجازه داده شود که خود را
کمونیست بخوانند، آنها را به دوست داشتن احساساتی کمونیسم عادت داده بودند
و آنان در باره طریق دست یافتن بان هیچ نمی دانستند، زیرا آن را به آنها
نیاموخته بودند.

رهبران این احزاب که زیاد حرف می زدند ولی عملشان هیچ بود، در محیطی
بورژوازی میزیستند و پرولتاریای کشورشان را با افکاری لیبرال و رفورمیست
مبتلا می ساختند.

بدین ترتیب است که چرخ احزاب روهیزونیستی بسوی بورژوازی يك تحول
سوسیال دموکرات، ابورتونیستی است که از مدت ها قبل بوسیله رهبران آنها که
مواضعان در واقع سوسیال دموکرات است، بوسیله اشرافیت کارگری که این احزاب
در ظاهر کمونیستی را رهبری میکرد آغاز شده بود.

احزاب مارکسیستی - لنینیستی با یستی مطلقا با این تجربه منفی توجه کنند
تا از آن درس هایی برای سازمان دادن مطالعه و فراگیری مارکسیسم - لنینیسم
بر پایه های محکم با بیوند دادن دائمی این مطالعه به عمل انقلابی بگیرند.
وحدت و همکاری احزاب مارکسیستی - لنینیستی کشورهای مختلف، بر پایه
اصول انترناسیونالیسم پرولتری اهمیت ویژه ای در آماده شدن برای انقلاب دارد.
تفویت این وحدت و گسترش این همکاری در مبارزه بر علیه امپریالیسم و
سوسیال امپریالیسم، بر علیه بورژوازی و روهیزونیسم مدرن از همه بزرگ،
خروجی، تهنونی، " کمونیسم اروپائی "، چینی و غیره صورت خواهد گرفت.
روهیزونیستها بعنوان دشمنان انقلاب با تمام قوا و با تمام وسایل بر
علیه انترناسیونالیسم پرولتری مبارزه میکنند تا این اسلحه قوی را از دست
پرولتاریای جهانی و پرولتاریای هر کشور در مبارزه بر علیه بورژوازی و
امپریالیسم بیرون کنند.

احزاب مارکسیستی - لنینیستی وظیفه دارند بهمان اندازه که مانورهای
روهیزونیستی تهنونی و " کمونیستی اروپائی " را افشا میکنند که
انترناسیونالیسم پرولتری را کهنه شده و معمول مرور زمان ارزیابی میکنند

بهمان نسبت مانورهای روهیزونیستی شوروی و ریهیزونیستی چینی را افشا کنند
که انترناسیونالیسم پرولتری را دگرگون کرده و میکوشند آن را بعنوان سلاحی
برای دست یافتن به اهداف سرکرده گرائی و سوسیال امپریالیستی خود مورد استفاده
قرار دهند.

حزب کمونیست چین، که اصل انترناسیونالیسم پرولتری را بکار نمیبرد و
از مبارزات انقلابی و آزادبخش خلقها حمایت نمی کند، براه نزدیکی و دوستی با
احزاب سوسیال دموکرات و احزاب بورژوازی، تاراست ترین و ارتجاعی ترین آنها افتاد
است. در عین حال، این حزب در پی ایجاد گروه های مختلفی است که تابع آن بوده
و خود آنها را رهبری نماید. او به جمعاتی از این قبیل برای مشغول تخریب
احزاب واقعی مارکسیستی - لنینیستی و عناصر مترقی که وظیفه بیدار کردن خلق،
کشاندن آن به انقلاب بر علیه داروستانه های حاکم و وابسته به امپریالیسم را
بمده گرفته اند نیاز دارد.

از آنجا که گروههایی که خود را حزب میخوانند و از مثنی چینی دنباله روی
میکند، ابورتونیست هستند، هیچ کار دیگری جز دفاع و تبلیغ تئوریهای
روهیزونیستی گروه هواکوا فنگ و تنگسیائو پینگ و اعمال ضد انقلابی آن انجام
نمیدهند. این گروهها فاقد هر شخصیتی و هرگونه قاطعیت در مبارزه با تئوری
مارکسیستی - لنینیستی هستند.

شعار اصلی این احزاب که البته شعار اساسی سیاست چینی است اعلام میدارد
که در موقعیت فعلی وظیفه اساسی و منحصرا پرولتاریا دفاع از استقلال ملی است
که ظاهرا فقط از طرف سوسیال امپریالیسم شوروی مورد تهدید قرار دارد. آنها
تقریباً کلمه به کلمه شعارهای سرهداران انترناسیونال دوم را تکرار میکنند که
آرمان انقلاب را ترك گفته و تز دفاع از میهن سرمایه داری را جانشین آن ساخته اند
لنین این شعار فریبنده و ضد مارکسیستی را که بجای خدمت بدفاع از استقلال
چینی به تحریک ننگ های امپریالیستی خدمت میکنند افشا کرده است لنین و
برونسی رفتار انقلابیون حقیقی را در جنگ های بین گروه های امپریالیستی تعیین
کرده است.
اد نوهت.

« چنانچه جنگ يك جنگ امپریالیستی ارتجاعی باشد ، یعنی اگر
بوسیله نوگروه جهانی بورژوازی ارتجاعی ، استثمارگر ، ستمسگر ،
امپریالیستی ، انجام بگیرد ، هر بورژوازی (حتی بورژوازی يك
كفور كوچك) غربك این توطئه مبعود و وظیفه‌ی وظیفه نمایند
پرولتاریهای انقلابی ، تدارك انقلاب پرولتری جهانی ، تنها وسیله
رستگاری بر علیه نعت و انزجار از يك كفتار جهانی است
اینست انترناسیونالیسم ، اینست ^{وظیفه} انترناسیونالیست ، وظیفه کارگر
انقلابی ، سوسیالیست حقیقی » .

احزاب ارتجاعی منی چنین به مدافعان افزایش و تقویت ارتعش‌های بورژوازی
تبدیل نمیدانند ، باین بهانه که این امر برای دفاع از استقلال کورهایمان ضروری
است . آنان زحمتگاران را فرامیخوانند تا به سربازان مایع بدل شده و دوش بندوب
بورژوازی بر علیه تمام کسانی که برای تضعیف این سلاح اصلی تسلط و استثمار
سرمایه‌داری مبارزه میکنند برخیزند . بطور خلاصه ، آنان امیدوارند که پرولتاریا
و توده‌های زحمتکش را بصورت گوشت دم توپ در جنگهای غارتگرانه‌ای که امپریالیسم
و سوسیال امپریالیسم در تدارك آن هستند ببینند .

در عین حال این زائده‌های چینی بصورت مدافعین سرسخت سازمانهای دول سرمایه
بورژوازی بویژه ناتو ، بازار مشترك اروپا و غیره در آمده اند ، سازمانهایی که
بنظر آنان عامل اساسی " دفاع از استقلال اند " . درست مانند رهبران چین ، اینها
و این ستونهای سلطه و توسعه سرمایه‌داری را رو سفید کرده آنها را می‌آرایند .
آنها منحصرا از این سازمانها که در واقع به استقلال و حاکمیت کشورها ایشان
بخشی لطمه وارد آورد ، اند دفاع میکنند .
وحتی با بورژوازی بزرگ ، دفاع از ارتعش بورژوازی ، پشتیبانی از ناتو ،
بازار مشترك و غیره برای این باصطلاح مارکسیستها راهی آرام و بی‌دغدغه راتفکحل
میباشد ، زیرا نه تنها اینها مانع برخورد آنان با بورژوازی میشود بلکه لطف
و مرحمت بورژوازی را هم بسوی خود جلب میکنند . این مواضع اتخاذ شده بوسیله

این عناصر گرفتار روحه گروهی و بدون دورا ، آنان را به طرف وحدت با احزاب
« کمونیسم اروپایی » و احزاب بورژوازی مهربانند و این امر بحدی خواهد آمد زیرا
چنین عوامل پرولتاریا را به وحدت با بورژوازی فرا میخواند . از این به بعد ،
این این مارکسیست‌لنینیستها ی ظاهری و ماریش (رهبر حزب روزهونستی فرانسه
۲۰) دیگر هیچ اختلافی وجود ندارد .

مارکسیست - لنینیستها با یستی بسیار مراقب جماعتی باعند که روزهونستیها
مدین ، سوسیال دموکراتها و باصطلاح مارکسیست - لنینیستها در باره انترناسیونالیسم
پرولتری ، اتحاد پرولتاریا برای دفاع از صلح و سایر باوهایی از این نوع
میباشد باعند . انترناسیونالیسم حقیقی زمانی اعمال میشود که انسان با از
خودگفتگی به پشتیبانی و تحقق بخشدن به عملیات انقلابی ، به ایجاد يك وحدت
حقیقی مبارزه انقلابی ، در وهله اول در کشور خود دست بزند . در همان زمان ،
مانطور که لینن میگوید ، آنان با یستی با تبلیغات ، با علاقمندی و از طریق
كك مادی از این مبارزه و این معنی در کلیه کشورها بدون استثنا ، پشتیبانی
نمایند . هر عبوه ، دیگر عمل همانطور که لینن به ما می‌آموزد ، چیز دیگری جز
دروغ و مانپولوسم نیست .

هم از اینروست که ما با یستی مراقب این عناصر بظاهر مارکسیست - لنینیست
، بظاهر انقلابی ، بظاهر انترناسیونالیست باعهم خواه افراد بخصوص باعند مسا
گروهکها و حتی احزابی که خود را مارکسیست - لنینیست میخوانند ولی در واقع
مارکسیست - لنینیست نیستند ، بلکه سوسیال دموکریست ، سانسریست ، غرده بورژوا
منتند . کلیه این احزاب که با صدای رسا و قوی از انترناسیونالیسم پرولتری ،
دفاع صلح ، رفرف و غیره صحبت میکنند در واقع خدمتگزار سرمایه‌اند .

روزهونستیهای چینی ، نیز گاهی انترناسیونالیسم پرولتری را به میان
میکنند ولی صحبت آنها از این مقوله بر اساس مواضع ناسیونالیستی و غوهونستی
است . رهبران چین از جمله کسانی هستند که بر سینه خود مفت کوبیدند و بـ
« نمایان بزرگ نمود » سوگند یاد میکنند که موافق انترناسیونالیسم پرولتری ،
صلح و مبارزه پرولتاریا و خواستهای آنها ولی در عمل دست روی دست گذاشته و به
دروغ بر نازی برای برانگیختن انفعال در میان نیروهای انقلابی اکتفا میکنند .

وظیفه مهم احزاب مارکسیستی - لنینیستی تقویت انترناسیونالیسم پرولتری است که بایستی در بین تمام احزاب، بزرگها کوچک، قدیمی یا جدید توسعه یابد تمام آنها بایستی وحدت بین خود را تقویت کرده، عملیات سیاسی، ایدئولوژیکی و مبارزه خود را هماهنگ سازند.

این احزاب با تاخیر بر این مضمون که یک وظیفه نرسیده اول احزاب مارکسیستی - لنینیستی برای کوبیدن سرمایه داری جهانی، سیاست اسارتبار آن معینین که تحریکات، جنگ‌گریها و اتحادها ی آن با رویزبونیسم مدرن شوروی، تروتسکیسم، چینی، ایالتیائی، فرانسوی، اسپانیائی و غیره استجیبه، نیرومندی بوجود خواهند آورد که بهر از بهر تخریب نا پذیر خواهد شد. چنانچه آنها متحصلا عمل کنند و همه با هم به نیروهای ارتجاع حمله نمایند، اگر کلیه تحریکاتی را که امپریالیسم و رویزبونیسم مدرن بطریق گوناگون برای خاموش ساختن انقلاب و مبارزه طبقاتی بکار میبرند، افشاء نمایند مطمئنا پیروزی را به چنگ خواهند آورد.

ما مارکسیست - لنینیستها بایستی مبارزه کرده کارگران را در هر جایی که باشند با برخاستن بر علیه دشمنان کهنسال خود و در هم شکستن زنجیرهایشان، به انقلاب کردن و تن در دادن به انصارات سرمایه دارها که رویزیونیستهای مدرن آنها موعظه میکنند، فرا بخوانیم. مارکسیست - لنینیستها، انقلابیون واقعی وظیفه دارند پرولترها و خلقها را به برخاستن برای ساختن دنیای نو، دنیای خودشان، دنیای سوسیالیستی فرا بخوانند.

بخش دوم

قسمت یکم

تئوری "سه دنیا" ضد انقلابی و شوونیستی است

امروز رویزبونیستهای چینی نیز آشکارا بر علیه تئوری و استراتژی لنینیستی انقلاب و مبارزه آزادیبخش خلقها قد برافراشته اند و با آن ترجیبه گفته ای مبارزه میکنند. آنها میگویند تئوری "سه دنیا" ی خود را، که یک تئوری فریبکارانه ضد انقلابی و شوونیستی است در مقابل این تئوری پرافتخار و استراتژی علمی قرار دهند.

تئوری "سه دنیا" در مخالفت با تئوری مارکس، انگلس، لنین و استالین قرار دارد و حتی در انکار آنست. دانشمندان اینک چه کسی برای اولین بار اصطلاح "سه دنیا" را اختراع کرد، و با اینکه کدامین کسی برای اولین بار جهان را به سه بخش تقسیم نمود اهمیت چندانی ندارد، آنچه که مطمئن است اینست که لنین هیچگاه چنین تقسیم بندی نکرد. حزب کمونیست چین خود را واضح آن میدانند و مدعی است که تئوری "سه دنیا" توسط مائو تسه تون تدوین شده است. اگر او واقعا اولین کسی است که این اصطلاح تئوری را تدوین کرده است، این نیست جز شاهد دیگری بر آنکه مائو تسه تون مارکسیست نیست. ولی اگر حتی این تئوری را از دیگران به عاریت گرفته باشد، ما این برای اثبات آنکه وی مارکسیست نیست کفایت می کند.

ملهم - دنیا - انکار مارکسیسم - لنینیم

ایند وجود دنیا با تفهم جهان بر به بعضی بر بینه نژاد پرستانه و منافزهك جهان استوار است كه توسط سرمایه داری جهانی و ارتجاع خلق گردیده است.

معناك، نژاد پرستانه ای كه كپورها را به نرجه یا به "دنیا طبقه بندی میكند فقط بر رنگ پوست استوار نگردیده است. منظور آن طبقه بندی است كه بر سطح توسعه اقتصادی كپورها متكي است و هدف آن از يكسو تعریف نژاد خداوندگار بزرگ و از ست دیگر نژاد پاریها و پلب و ایجاد تقسیم بندی ساكن و منافزهك است كه با منافع بورژوازی سرمایه داری در انطباق باشد. این نظر خلقها و ملل گوناگون جهان را چون گله ای گوسفند و ماهیتی بی شكل در نظر میگیرد.

رویه بنیست های جهانی بر آنند و موعظه میكنند كه "نژاد خداوندگاران بزرگ باید حفظ گردد هو" نژاد پاریها و پلب" باید با فرمانبرداری و سرسپردگی به آن خدمت نمایند.

دیا لكتيك ماركستی - لنینیتی میآموزد كه تكامل هرگز مرز نمیباشد و كلیه بنده ها در تغییر و تبدیل دائم اند. در این پروسه لاینقطع تكامل بست آینه تغییرات کمی و کیفی انجام میگیرد. خصلت دوران ما چون هر دوران دیگری با تضادهای عمیقی كه بروشنی توسط ماركس و انگلس و لنین و استالین تعریف شده اند مشخص میگردد. این دوران دوران امپریالیسم و انقلابات -

پرولتری است و از اینرو دوران دگرگونیهای بزرگ کمی و کیفی است كه به انقلاب و تصرف قدرت توسط طبقه كارگر بمنظور ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی میانجامد. تئوری ماركس كاملاً بر مبارزه طبقاتی و ماتریالیسم دیا لكتيك و تاریخی استوار است. ماركس اثبات نموده است كه جامعه سرمایه داری يك جامعه طبقات استثمارگر و تحت استثمار است و طبقات از بین نمیروند مگر وقتی كه به يك

جامعه بدون طبقات، به کمونیسیم سترسی یا بهم.

در حال حاضر ما در مرحله فروپاشی امپریالیسم و بهروزی انقلابات پرولتری بسر میبریم. این بدان معنی است كه در جامعه سرمایه داری فعلی دو طبقه اصلی موجود است پرولتاریا و بورژوازی كه در حال مبارزه آشتی ناپذیر و مبارزه مرگ و زندگی با هم بسر میبرند. كداميك از ایندو بهروز خواهد عد؟ ماركس و لنین علم ماركسیسم - لنینیم متشوری و براتيك انقلاب بما نشان میدهد و ما را متقاعد میازد كه بهروزی سرانجام از آن پرولتاریا خواهد بود كه قدرت بورژوازی، امپریالیسم تمام استثمارگران را ویران كرده و واژگون خواهد ساخت و جامعه ای نو به جامعه سوسیالیستی را بنا خواهد نمود. اینها بما آموزش میدهد كه حتی در جامعه نو در مرحله ای بسیار طولانی طبقات بحیات خود ادامه خواهند داد:

طبقه كارگر و دهقانان زحمتكش در اتحادی نزدیک با هم و نیز بقایای طبقات سرنگون شده كه از آنها خلع تصرف در اموال شده است بحیات خود ادامه خواهند داد. در طول این مرحله این بقایا و نیز عناصری كه به فساد می گرایند و در مقابل ساختمان سوسیالیسم میایستند خواهند كوشید قدرت از دست رفته را مجدداً به كف آرند. در نتیجه رژیم سوسیالیستی نیز مبارزه حاد طبقاتی ادامه خواهد یافت. ماركسیسم - لنینیم هیچگاه از نظر دور نمیارد كه در تمام كورها، باستانهای كورهایی كه در آنجا انقلاب بهروز گردیده است و با رژیم سوسیالیستی استقرار یافته است طبقات محروم و در رأس آنها پرولتاریا هو طبقات ثروتمند و در رأس آنها بورژوازی وجود دارد.

در هر كور سرمایه داری، ولو دموكراتيك یا مترقی و در هر كجا كه باشد، سرکوب شدگان و سرکوب كنندگان، استثمار شوندهگان و استثمار كنندگان و آنتاگونیسم موجود است و به مبارزه طبقاتی بیرحمانه ای دست میزنند. تفاوتهاى در شدت این مبارزه این واقعیت را رد نمی كند. این مبارزه راه بیچو خم داری را طی میكند. هولی موجود است و خاموش شدنی نیست. این مبارزه در همه جا موجود است. در ایالات متحده آمریکا بین پرولتاریا و بورژوازی امپریالیستی موجود است، در اتحاد شوروی نیز كه بماركسیسم - لنینیم خیانت شده است و طبقه جدید بورژوازی - سرمایه داری كه زحمتكشان این كور را تحت ستم قرار میدهد بوجود

موجود است و مهرزمد
 کمون پاریس امروز بعد مگر هم شکسته عد ولی برای پرولتاریا ی جهانسی
 نمونه بزرگی بست ناد - مارکس گلت که تجربه کمون بیانگر ضعف موقت پرولتاری
 فرانسه بود ولی با این حال پرولتاریا ی تمام کهورها را برای انقلاب جهانی
 آماده کرد و با بست دادن غرایلی که باید جمع شوند تا بهروزی بست آید
 در بزرگی نایند - این تجربه بزرگ حرکت کنندگان کمون ه کمونارها را که
 به بارگاه غنایان هجوم آوردند مارکس به تئوری بر آورد و به پرولتاریا آموخت
 که با تهر انقلابی ستگاه دولت بورژوازی و دیکتاری آنرا بر هم شکند.

رویهزونیست های مترن بزدل هستند ما آنها بر آند که نیروهای ضد انقلاب
 امروزه بهار نیرومند هستند ولی این ابدا صحت ندارد - آنها از خلقها
 ضعیفتر اند - این نیروهای خلقی و در راه آنها پرولتاریا است که قویترین
 است - از اینرو نیروهای ضد انقلاب و نیروهای ارتجاع ما مهربالیم و سوسال
 امپریالیم را بر هم خواهند شکست - این نمد بر تحلیل جهان از زاویه طبقاتی
 استوار است - هر تفاوت دیگری مستقل از جمله بندی های انقلابی که رویهزونیست
 ها توطئه ها و ترس خود را با آنها میپوشانند اعتبار است -

وقتی ما مارکست - لنینیست ها میگوئیم که د و دنیا و نه سه یا
 پنج دنیا وجود دارد ما در راه نرس قرار داریم و بر مارکسم - لنینیم
 متکی هستیم و این در آن واحد بر علیه بورژوازی سرمایه داری و بر علیه
 امپریالیم آمریکا و سوسال - امپریالیت شوروی مو ی

کلمه دیگر امپریالیت هاست که باید مبارزه خود را بر علیه
 آنها سازمان نهم مبارزه ای که باید به ویرانی دنیا ی کهن بورژوا سرمایه
 به استقرار نظام جدید نظام سوسیالستی بهجامد -
 پرولتاریا نیروی محرکه اجتماعی دوران ماست - لنین خاطرنشان ساخته
 است که نیروی متوسوری که تاریخ را بجلو سوی میدهد طبقه ایست که :

..... در مرکز این با آن دوران قرار ناعده محتوی عمده
 جهت اصلی تکامل آن و ویژه گهای اصلی چهارچوب تاریخی آنرا
 تعیین می کند بر علیه

ولی رویهزونیست های جهانی با این تزلزلن مخالفت می کنند مو میگویند
 " دنیا ی سوم " را بمنوان " نیروی بزرگ محرکه ای که جهخ تاریخ را بجلو سوی
 میدهد " جلو دهند - چنین بیانی بمعنای بست دادن تعریف اعتبار نیروی محرکه ای
 از جهات تئوری و پراتیک میباعد - چگونه میتوان در دوران فعلی تکامل اجتماع
 که انقلابی ترین طبقه - پرولتاریا - در مرکز آن قرار دارد نیروی محرکه را
 گروهی از کهورها دانست که در اکثریت عظیم خود تحت سلطه بورژوازی و فئودالها
 و با حتی تحت سلطه ارتجاع و فاشیسم عربان قرار دارند ؟ در اینجا ما با یک
 دگرگونی ناانگار تئوری مارکس روبرو هستیم -

رهبری چمن به این امر توجه ندارد که در " دنیا ی سوم " مرکوبندگان
 و مرکوب کنندگان موجود است که از طرفی پرولتاریا و دهقانان تحت تسلط فئودال
 و نیم فئودال وجود دارند و از طرف دیگر سرمایه داران و مالکان بزرگ ارضی که
 خلق را استثمار کرده و از هستی ماقط میازند - روشنی نمیکنند بر این وضعیت
 طبقاتی در آنجا که دنیا ی سوم نامیده میشود مشخص نکردن آنرا گونیم هائی
 که در آن موجود است به تجدید نظر در مارکسم - لنینیم و به دفاع از سرمایه
 میانجامد - در کهورهای با اصطلاح دنیا ی سوم عموما " بورژوازی سرمایه داری بر سر
 قدرت است - این بورژوازی از کهور بهره برداری میکند و خلق فقیر را در جهت
 نفع طبقاتی خود بمنظور حداکثر تحصیل فایده برای خود و نگاهداری دائمی خلق
 در بردگی و بدبختی مورد استثمار و تحت تسلط قرار میدهد -

در بسیاری از کهورهای " دنیا ی سوم " دولت های بورژوازی سرمایه داری بر
 سر قدرند که طبیمتا " گرایم های متفاوت هائی دارند - اینها دولت های طبقه
 یعنی پرولتاریا و دهقانان فقیر و تحت تسلط - یعنی انقلاب و مبارزات آزادیبخش
 مستند - بورژوازی که در این کهورها قدرت را در دست دارد دقیقا " از اینجاست
 سرمایه داری حمایت میکند که پرولتاریا در اتحاد با اقشار فقیر ده و غیر
 در مدد واژگون کردن آنست - این طبقه طبقه فوقانی است که در هر لحظه و در هر
 جهخ با حرکت از منافع حقیرانه خود آماده است ثروت های زمینی و زهرزمنی
 کهورها و آزادی ماستقلال و حاکمیت مهن را در پای سرمایه داری خارجی قربانی

سازد. این طبقه در هر کجا که بر سر قدرت باشد در مقابل مبارزه و آرمانهای پرولتاریا و متحد بنف طبقات و اقشار تحت ستم قرار میگیرد. تعداد قابل توجهی از کشورها که رهبری چین آنها را در "دنیا سوم" قرار میدهند نه بر علیه امپریالیسم آمریکا هستند و نه بر علیه سوسیال امپریالیسم شوروی. از این کشورها بعنوان "نیروی محرکه اصلی انقلاب و مبارزه ضد امپریالیستی" نام برده میشود که مائوتسه دون موعظه میکند بمعنای ارتکاب اشتباهی بعظمت همالیا است. "مارکسیست‌های" دیگری نیز هستند، ولی آنها لااقل میدانند که چگونه خود را مخفی نگاهدارند و در پس‌تئوریهای بورژوازی خود ماسک بر جبهه زنند.

رویزونیست‌های چینی این برداشت را نه فقط از "دنیا سوم" بلکه از - آنچه که به آن "دنیا دوم" میگویند نیز دارند. "دنیا دوم" که تحت سلطه بورژوازی سرمایه داری بزرگ همان امپریالیست‌های بزرگ گذشته که امروز کماکان امپریالیست هستند، قرار دارد. در کشورها با اصطلاح دنیا دوم پرولتاریا بزرگ و قدرتمندی وجود دارد که تا مغز استخوان استثمار میشود و توسط قوانین جا برانه ارتش، پلیس و سندیکاها، این سلاحهای دیکتاتوری بورژوازی تحت ستم قرار دارند. در کشورهای "دنیا سوم" نظیر کشورها "دنیا دوم" طبقه بورژوازی سرمایه داری و همین نیروهای اجتماعی است که بر پرولتاریا و خلقها سلط دارند و اینها هستند که باید نابودشان کرد. در اینجا نیز نیروی محرکه اصلی پرولتاریاست.

ولی رویزونیست‌های چینی در کشورهای "دنیا سوم" و "دنیا دوم" و در ایالات متحده و در اتحاد شوروی دقیقا پرولتاریا را، که ارتش بزرگ انقلاب را تشکیل میدهد فراموش میکنند، و دقیقا "نیروی محرکه اصلی جامعه را، نیرو را که باید بورژوازی انحصارگر، دشمن طبقاتی خود و دشمن تمام انقلاب

تئوری "سه دنیا" مائوتسه دون این واقعیت بزرگ را انکار کرده و پرولتاریاها را اروپا و دیگر کشورهای توسعه یافته را خوار می‌شمارد. البته در صفوف تاربا نیز خواه در با اصطلاح دنیا سوم و خواه با اصطلاح در دنیا دوم نوعی

انحطاط مشاهده میشود زیرا بورژوازی بی‌کار نمی‌ماند و بر علیه دشمن خود نه فقط با سلاح و سرکوبی بلکه از جهات سیاسی و ایدئولوژیکی از طریق اغاعه روی زندگی مورد نظر خود و غیره مبارزه می‌کند. ولی این امر که بر غساز اقشار پرولتاریا نظیر اشرافیت کارگری به انحطاط گرائیده‌اند نباید نه به رها کردن مارکسیسم - لنینیسم و نه به نفی نقش تعیین کننده طبقه کارگر در پروسه انقلابی جهانی بینجامد. کمونیست‌های واقعی با آموزش درست مارکسیستی-لنینیسم و با عمل انقلابی روزانه خود از پرولتاریای هر کشور و هر "دنیا" بر علیه انحطاط حمایت می‌کنند و او را در مبارزه بر علیه ستمگران خواه انگلیس و یا فرانسوی و ایالتی‌ها آلمانی، پورتغالی یا اسپانیولی، امریکائی یا ژاپنی و غیره مجهز مینمایند.

در ایالات متحده که سر رسته امپریالیست‌های جهانی است پرولتاریا - کنهرا المدهای موجود است. این کشور ضمن آنکه یکی از صنعتی ترین کشورهای جهان است ثروتمند ترین کشورها نیز هست بنحوی که خرده ریزهای سفره سرمایه که در آنجا برای فریب پرولتاریا اختصاص مییابد کمی بیشتر از کشورهای دیگر بورژوازی است. طبقه زندگی ویژه ایالات متحده نفوذ بیشتری بر روی پرولتاریا میگذارد ولی ما نمیتوانیم با اینحال نقش و سهم پرولتاریای آمریکا را برای انقلاب در کشورش هر چقدر هم کم باشد، نادیده بگیریم. در واقع در ایالات متحده نیز افکاری خصمانه نسبت به امپریالیسم جنگهای غارتگرانه و سرکوبی که در آنجا از طرف سرمایه داران اعمال میگردد، بر علیه تراست‌ها و بانکهای فول‌آما و غیره موجود است. در این کشور حتی در بین اقشار خرده بورژوازی مقاومت در برابر ستمگری سرمایه بزرگ بچشم میخورد.

تئوری چینی "سه دنیا" با انکار مبارزه طبقاتی، مبارزه خلقها را نیز برای رهایی از یوغ تسلط خارجی، برای تحصیل حقوق خود و آزادیهای دموکراتیک انکار میکند. این تئوری مبارزه آنها را برای سوسیالیسم نیز انکار میکند. این تئوری ضد انقلابی و ضد علمی بر مبارزه خلقها بر علیه دشمنان خود یعنی امپریالیسم سوسیال امپریالیسم و تمام بورژوازی بزرگ بهینا المللی مهر باطل میزند.

جهادین خلقها بر "سکوت" و موعظه این امر که فقط "دنیا ی سوم" الهام بخش رهایی از امپریالیسم است زیرا فقط است که "نبروی محرکه اصلی ضد امپریالیستی" است یک نبرد و یک انحراف افکار از مارکسیسم - لنینیسم است. اگر امپریالیست ها و سرمایه داران را بر "دنیا ی اول" و "دنیا ی سوم" بگنجانیم بر این صورت مسأله با این شکل مطرح میشود: خلقها ی این "دو دنیا" که آنها نیز برای آزادی خود بر علیه همین ستمگران که "دنیا ی سوم" نیز از آنها رنج میبرند مبارزه می کنند بر کجا قرار دارند؟ مختصر عین و بیروان تقسیم جهانی به سه بخش مفرد نیز نمیتوانند به این سؤال پاسخ گویند زیرا بر طبق تریک ضد مارکسیستی و ضد لنینیستی خود ما ز جو غانندن امپریالیست ها دولت ها و خلقها با هم هم یکدیگره واحد میسازد.

مارکسیست - لنینیست ها نمیتوانند خلقها ی اتحاد شوروی را با عارلثانها موسیال امپریالیست ها و سرمایه داران نوین که آنها را تحت ستم قرار میدهند یکی کنند. آنها همچنین نمیتوانند خلق آمریکا را با امپریالیسم آمریکا مخلوط نموده و نرم جوش کنند. اگر انقلابیون آنطور که روزهیونیست ها ی چینی عمل می کنند اقدام کنند همک اعتبار سهمگین ثوریک مرتکب شده و سد راه انقلاب خواهند شد و دقیقاً بر خدمت امپریالیسم موسیال امپریالیسم و نیروها سرمایه دار که پرولتاریا و خلق بر علیه آنها تا کنام دشمنان مبارزه میکنند قرار خواهند گرفت.

فراخوان چینی ها برای اتحاد "دنیا ی سوم" با "دنیا ی دوم" بمنظور کوبیدن مهاجنگ نیمه "دنیا ی اول" بجهه معناست هوقتی که این تقسیم بندی جهان به خصیت خلقها مآرمان آنها و سطح توسعه آنها را که متفاوت است و در مخالفت با الیگارش ای که آنها را تحت ستم قرار داده میباشد همزوج میسازد؟ از اینرو میزان مقاومت و مبارزه انقلابی خلقها از یکدیگر متفاوت است ولی هدف نهایی آنها یعنی کمونیسم همگی است. در این شرایط ما مارکسیست - لنینیست ها باید از طریق تبلیغات و تجهیز خود بنحوی اقدام کنیم که از و رای مبارزات طبقاتی پیوسته ضد امپریالیستی ضد موسیال امپریالیستی ضد سرمایه داری وایدئولوژی اخواگرانه آنها به هدف نهایی خود نائل شویم.

روزیهیونیست ها ی چینی نه تنها خلقها و دولت ها ی کهورها ی سرمایه داری را مزور کرده و یکی میکنند بلکه میگویند با این موعظه که کهورها ی سوسیالیستی نیز میتوانند بر "دنیا ی سوم" گنجانده شوند مشخصات این کهورها را محو نمایند چطور می توان یک کهور سوسیالیستی را مآذگونه که رهبران چینی عمل میکنند با "دنیا ی سوم" که در آن طبقات آنتاگونیستی مستمکری و استثمار موجود است یکی کرد و آنها را با سلاطین و عا مزادگان در یک کده قرار داد؟ روزهیونیست های چینی که کهور خود را سوسیالیستی تلقی میکنند مدعی اند که در "دنیا ی سوم" اقدام کرده اند تا با اصطلاح به خلقها ی این "دنیا" کمک نمایند. در اینجا ما با تریبی روبرو هستیم که میگوید اهداف توسعه طلبانه آنها را پنهان دارند. یک کهور واقعا "سوسیالیستی برای کمک و مبارزه و پشتیبانی از آنها به تقسیم جهانی به سه بخش و انجام در "دنیا ی سوم" نهایی ندارد.

ما مارکسیست - لنینیست ها با موضع گیریهای خود بر مبنای معیارها ی طبقاتی به خلقها پرولتاریا و دموکراسی محاکمیت و آزادی واقعی خلقها کمک می کنیم و نه کهورهایی که بر آنها سلاطین معاهما و ناروخته ارتجاعیون حکومت میکنند. ما به خلقها و کهورها ی دموکراتیک که خواهان رهایی از یوغ ابرقدرتها هستند کمک میکنیم ولی خاطر نشان میسازیم که به این هدف از راه تریست و معیارهای طبقاتی نائل نخواهیم شد ما گر که با سلاطین و انحصارها ی بین المللی که درارتباط با ابرقدرتها هستند بههمین عنوان مبارزه نکنیم. رهبران چینی مدعی اند که این مسأله پیچیده طبقاتی را با "انجام خود" در این "دنیا ی سوم" تفننی حل نموده اند ولی این یک راه حل ضد مارکسیستی است. کهورها و دولت ها ی "دنیا ی سوم" در اکثریت خود برخلاف ادعای رهبران چین موافق مبارزه با "دنیا ی اول" بر علیه امپریالیسم آمریکا و موسیال امپریالیسم شوروی، یا بر علیه "دنیا ی سوم" نیستند. گرایش خلقها ی جهان عامل مبارزه برای آزادی و انقلاب و برای سوسیالیسم است ولی این گرایش دولت ها ی سلاطین ما مبرها و ناروخته های ارتجاعی نظیر موبوتو و پینوچه "دنیا ی سوم" را که چین نیز خود را از آن میدانند در برنمیگیرد در باره "کهورها ی با اصطلاح دنیا ی سوم رهبری چین به تمایز طبقاتی در بین آنها بر پایه اصول انترناسیونالیسم پرولتری و منطبق با منافع انقلاب جهانی

جهانیست نمی زنند . این رهبری با این امر توجه ندارد که این دولت های ملی که اغلب توسط اقلیت بالای بورژوازی رهبری میشوند نه تنها تحت نفوذ امپریالیسم آمریکا هستند بلکه تحت نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی نیز بوده و با رعایت بسیاری به هر نوبی آنها وابسته اند .

بر این کشورها تضادهای عمیق داخلی بین پرولتاریا و دهقانان فقیر و تحت ستم از یکطرف و بورژوازی و تمام ستمگران از سمت دیگر موجود است . حمایت یک کشور سوسیالیستی از خلقهای این کشورها باید از نقش تصویبی بزرگی در حرکت آنها به پیش برخوردار باشد . باید به آنها کمک کند تا در یک کشور واقعا "سوکراتیک" بی آنکه دورنمای آن تاریک گردد مسأله پیروزی انقلاب پرولتری و تصرف قدرت را توسط پرولتاریا برقرار سازد . انقلاب وارداتی نیست . باید توسط پرولتاریا و خلق هر کشور با انجام رسد . طبیعتاً قدرت را از امروز تا فردا بدست نمی آورند ، با این منظور همانطور که لنین آموزش میدهد باید شرایط لازم را برای پرولتاریا در هر چرخه تاریخ بدهد آورد تا وی بتواند برای واژگونی قدرت تباہ دیکتاتورها و بورژوازی ارتجاعی در رأس مبارزه قرار گیرد و قدرت خلق را مستقر سازد .

تقسیم بندی ما کمونیستها از جهان فعلی بر مبنای معیارهای طبقاتی لنینی مانع نمیشود که با ابرقدرتها مبارزه نکرده و از تمام خلقها و دولتی که خواهان آزادی هستند و با ابرقدرتها در تضاد قرار دارند حمایت ننمائیم . آلبانی سوسیالیستی با تمام وجود ، با قدرت از مبارزات خلقهای آسیا ، آفریقا آمریکا و لنین پختیباری نموده است . زیرا این مبارزه پاسخگوی منافع ویژه آنها بوده و بر علیه امپریالیسم و سلطه استثماری خارجی میباشد . ولی پنهان کردن اصول و دگرگون کردن مارکسیسم - لنینیسم ، ایدئولوژی و سیاست حزب پرولتاریا همان کاری که رهبران چین می کنند ضد مارکسیستی است و اغفال است و فریب . حزب کار آلبانی هیچگاه این کار را نکرده و نخواهد کرد ، زیرا این جنایتی غیرقابل بخشش در مقابل خلق ، در برابر خلقهای دیگر ، نسبت به پرولتاریا بین المللی و انقلاب جهانی خواهد بود .

با تقسیم جهان به سه بخش حزب کمونیست چینی را واقع آغشی طبقاتی را موعظه میکند .

مارکست - لنینیستها ی واقعی هیچگاه آموزگاری لنین را که با آبر میهند نه فرست طلبان و رویزونیستها با تعصب بهر وسیله میگویند تا مبارزه طبقاتی را کند کرده طبقه کارگر و ستمدیدگان را با فرمولهای "انقلابی" با خالصی کردن دگرگون مارکسیسم - لنینیسم از محتوی انقلابی آن فریب دهند فراموش نخواهند کرد .

همانطور که انگلس و لنین میآموزند تضادهای بین طبقات با نیروهای اجتماعی با منافع ریشه ای مخالف نه تنها نمی تواند به حاله بهنجامد بلکه مستمراً تعدید شده به مناقشات سیاسی و اجتماعی میانجامد . وجود دولت خود موهب این است که تضادهای طبقاتی آغشی ناپذیرند . از اینرو گوئیم در کند کردن این آنتاگونیسم های طبقاتی که در کشورها ی مختلف بورژوازی و رویزونیستی "دنیا سوم" ، "دنیا دوم" یا "دنیا اول" تظاهر می کند از طریق موعظه وحدت غیراصولی به انکار خصمه عینی موجودیت تضادها و به بررسی این مسأله بطریق ضد مارکسیستی میانجامد .

"تئوریسم" های چینی میگویند طبقات را که هرگز نمیتوانند به آغشی برسند ، به آغشی کشانند ، بصیارت دیگر مواضع رویزونیستی و اپورتونیستی اتخاذ کرده اند . دگرگونی تئوری مارکست توسط رویزونیستها ی چینی بروغنی از این امر مشهود میگردد که آنها کشورهایی را که مطابق نظر آنها جزء "دنیای سوم" هستند ، کشورهای قلمداد می کنند که در آنجا صلح اجتماعی حکومت می کند و دولت آنها را سازمان آغشی طبقاتی میدانند .

پذیرش مفهوم "سه دنیا" آنطور که رهبران چینی موعظه میکنند کمک به ایجاد عقیده ای است که در خدمت حمایت از ارگانهای دولتی لازم برای بورژوازی جهت سرکوب طبقه کارگر و توده های خلق قرار میگیرد .

تضعیف مبارزه طبقاتی همانطور که لنین هنگامیکه رویزونیستها را بباد حمله گرفته بود میگفت ستم گری را جنبه قانونی داده و آنرا استوار

میسازد. خواست ایجاد وحدت در نرون منهای سوم در واقع به جستجوی وحدت طبقه تحت تسلط با طبقه ستمگر و از آنجا به کوشش بر کند کردن آنها گونیمهای بین توده های زحمتکش و بورژوازی زمین خلی و ستمگران خارجی می انجامد. این نظرات روزهیونستهای چینی که خلاف منافع آزادی ملی و اجتماعی خلقهاست.

بر خلاف آرمانهای آنها برای آزادی استقلال و عدالت اجتماعی است. بولی که باصطلاح "دنهای سوم" یا "دنهای غیر متحد" را تشکیل میدهند غالباً به سرمایه مالی خارجی وابسته اند که از چنان قدرت و چنان گسترهی سر برخوردار است که وزنه تعیین کننده ای در تمام زندگی آنها بشمار می رود. این دول از استقلال کاملی برخوردار نیستند و برعکس وابسته به این سرمایه بسزوی مالی هستند که خود دقیقاً "ساستی را بهمی میبرد مایدنولوژی ای را تبلیغ میکنند که به توجه استثمار خلقها میپردازد.

بورژوازی و امپریالیسم کوشش بسیار بکار میبرند که این واقعتاً را مخفی نگاهدارند و هنگامیکه می بینند نقاب آنها بکناری رفته است بر علیه استقلال و حاکمیت دول "تئوریهای گوناگونی خلق می کنند. بمنظور خفه کردن آرمان خلقها برای آزادی استقلال و حاکمیت تئوریسینهای بورژوازی و روزهیونستها این خواستها را متعلق به گفته "جلوه میدهند به آنها برداشت های مختلف متافیزیک میدهند و عمار "وابستگی متقابل جهانی" را که بیانگر باصطلاح - گرایشات رشد فعلی جامعه انسانی است و با عمار "حاکمیت محدود" را که بیانگر باصطلاح منافع عالی آنجهزی است که جامعه سوسیالیستی می نامند و غیره را در برابر آنها قرار میدهند.

واقعتاً بورژوا - روزهیونستی که با تجاوز به آزادی استقلال و حاکمیت

ملت ها و دول تحت اشکال گوناگون و در تمام زمینها معض گردیده، عاهدی بر گنبدگی سیستم سرمایه داری است. ما در تئوری زندگی میکنیم که در آن بورژوازی بعنوان طبقه سلط زمین را از دست میدهد و در حالیکه پرولتاری -

هانی به نیروی عظیمی تبدیل گردیده و برای کوبیدن این طبقه که به استثمار میپردازد در مبارزه ای لاینقطع بی امان وارد گردیده است. تحت ضربات آنها و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، بورژوازی خود را مجبور دیده است که از

حیث قضائی از کلونیا لیم صرف نظر کرده و صورتاً آزادی استقلال و حاکمیت کشورهای بسیاری را که تا مدت های دراز در اغفال خود ناعت و تا مغز استخوان به استثمار آنها میپرداخت به رسمیت بشناسد.

ولی آزادی استقلال و حاکمیتی که از حیث قضائی توسط دولت های سرمایه دار نسبت به مستعمرات سابق شان به رسمیت شناخته شده است برای تعدادی از کشورهای تا امروز کاملاً صوری بوده است زیرا سرمایه داران و امپریالیست ها به حکومت خود در آنجا بشكل های تازه هنوز ادامه میدهند و بمنظور ادامه تسلط خود در - مستعمرات سابق شان مابین نیروهای ارتجاعی دوران ما، برای انفعال و حکومت بر این کشورهای که در آنجا هنوز میدان عملی پیدا میکنند در سطح وسیعی بسا بهره برداری از عقب ماندگی اقتصادی سیاسی مایدنولوژیک خلقها و فقدان سازمان نیروهای انقلابی به توطئه و تحریک دست میزنند.

با بررسی این مسأله نباید فکر کرد که چون کشورهای سابقاً مستعمره

هنوز استقلال و حاکمیت کامل خود را فتح نکرده اند پس مبارزات آنها بی حاصل بوده است. ابتدا به مبارزه خلقها برای رها نیدن کشورهای خود از قید فرمان و قیمومت بزرگها، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، نباید کم بها داد. بر مکن حزب کارآلبانی و دولت آلبانی بدون قید و شرط از این مبارزه بهی انقلابی و آزادیبخش پشتیبانی کرده و میکنند و آنرا بمثابه بهر روزی خلقها برای تحکیم استقلال سیاسی خود، برای رهایی از سلطه استعماری و نو استعماری آنها تلقی نموده است. ولی ما با تئوریسین های روزهیونست که موعظه میکنند که اکنون تمام مبارزات انقلابی باید به مبارزه برای استقلال ملی برای نهل به این استقلال و حفظ آن در مقابل تهاجم قدرت های امپریالیستی خلاصه خود و اینرا با انکار مبارزه برای آزادی اجتماعی انجام میدهند، مخالفیم فقط بهر روزی مبارزه اجتماعی است که ضمناً آزادی استقلال و حاکمیت واقعی و کامل ملی را تضمین مینماید. این وکلای منافع نظام استثمار کننده "فراموش می کنند" که مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و متحدینش از طرفی و بورژوازی کهور و متحدین خارجیها از طرف دیگر همواره با عدت ادامه مییابد و روزی به لحظاتی به شرایطی انقلابی می رسد آنقدر که لندن از آنها یاد میکند، که در آن انقلاب در می گیرد. شرایط هر روز -

مناسبتی که در جهان برای رشد انقلابات ضد امپریالیستی و دموکراتیک و برای
نقد رهبری پرولتاریا در این انقلابات فراهم میشود باید برای ضمن گذار از مبارزه
برای استقلال ملی به مرحله بهر طرفه تر، برای مبارزه بظاهر سوسیالیسم مسود
بهره برداری قرار گیرد. لنین بنا میآورد که باید انقلاب را با اتحاد بورژوازی
و قدرت آن تا به آخر ادامه داد. فقط بر این پایه است که مسأله آزادی،
استقلال و حاکمیت واقعی میتواند مطرح باشد.

مطابق ترک مارکسیستی - لنینیستی ما در جامعه‌ای با طبقات آن تا گونیستی
که در آن طبقه فئودال یا بورژوازی مسلط است مطلق نمیتواند نه از آزادی و نه
از حاکمیت برخوردار باشد. آزادی و استقلال و حاکمیت یک محتوی سیاسی و اجتماعی
عینی دارد. آزادی و حاکمیت واقعی و کامل در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا عملی
میکرد. برعکس آنجائی که دولت در دست طبقه استثمارگر است هر روابط اقتصادی
سیاسی نابرابر بین استثمارکنندگان و استثمارشوندگان و بین خود کشورها به از
ت رفتن و با محدودیت آزادی و حاکمیت خلق میانجامد. در نتیجه، برای کشورها
دنیا غیر متحد، یا در "دنیا سوم" نه مسئله آزادی و نه حاکمیت ملی واقعی
کمتر از آن حاکمیت خلق مطرح نیست. فقط بر پایه یک تجزیه و تحلیل علمی بر
بنای تئوری مارکسیستی - لنینیستی است که میتوان بطور صحیح گفت که کدام خلقها
فقط آزاد و کاملاً در بندند و چه دولتهائی مستقل اند و از حاکمیت برخوردارند
نام دولتها وابسته و تحت حتم تئوری مارکسیستی - لنینیستی بروشنی توضیح
مید که استثمارگران و استثمارگران خلقها کدامند و راهی که خلقها را به آزادی و
استقلال و حاکمیت میرساند کدام. ما کمونیستهای آلبانی، یونان، چین، پرتو -
سیم - لنینیسم آزادی و استقلال و حاکمیت دول و خلقها را ترک نمیکنیم.

روشن رویزیونیستهای چینی در قبال تضادها، روشی
استابده آلمنی رویزیونیستی و تسلیم طلبانه

اجرای یک اخترا نثری در انقلابی بر پایه آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم
ط به یک تحلیل و یک برآورد دیالکتیکی از مجموعه نیروهای محرکه جریان

انقلابی و آزادبخش در جهان به یک برداشت صحیح از نیروهای دشمن، با نقاط
قوت و ضعف آن نیاز دارد بلکه همچنین به یک درک درست علمی از تضادهائی که
صفت دوران ما را تشکیل میدهد نیازمند است.

فقط در بررسی تضادها در انطباق با آموزشهای تئوری مارکسیسم لنینیسم
در ارتباط با واقعیات مشخص و در تکامل واقعی اوضاع است که دچار اشتباه نخواهیم
شد.
در باره تضادها رهبران چینی به روزه درازی دست میزنند، "فلسفه
میباوند" "تفسیر میکنند" جمله بافی می کنند و تعدادی از تزهائی را که بروشنی
بسیار توسط کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم توضیح داده شده است قاطی میکنند.
اینها که به تفسیر غلط تضادها دست میزنند به توافقی هائی میرسند و به سازشها
رضا میدهند ولی نه بنفع مبارزه آزادبخش خلقها، انقلاب و ساختمان سوسیالیسم
بلکه بنفع بورژوازی و امپریالیسم. این افراد که بجای فلسفه مارکسیست -
لنینیست میفهمند از دو ماسک، بر حسب مورد استفاده می کنند: یکی ایجاد این
اعقبات که آنها به تئوری مارکسیسم - لنینیسم وفا دارند و دیگری برای پوشاندن
تضهراتی که در عمل در این تئوری وارد می کنند.

روشن آنها در باره تضادها، اتحادها و سازشها از تحلیل اشتباه و پراگماتیک
آنها از وضعیت بین المللی، تضادهای موجود در جهان، تضادهای بین قدرتهای
امپریالیستی، بین دولتهای مختلف سرمایه داری، بین پرولتاریا و بورژوازی،
و غیره ناشی میشود. ریشه‌های این روش در نظریه ایده‌آلیستی و رویزیونیستی آنها
از جهان میباشد.

ولی اگر رهبران چینی مخصوصاً "مسأله تضادها، اتحادها و سازشها را به
بحث کفانده اند، امری اتفاقی نیست. اکنون رهبری رویزیونیست چینی نقابهای
خود را بکنار زده و آشکارا از ضد انقلاب جانبداری میکند. این رهبری پرچمدار
اوپرتونیسیم راست، رویزیونیسم گشته است. رهبران حزب کمونیست چین نیز نظیر
تمام رویزیونیستها میکوشند فاصله خود را از تئوری مارکسیسم - لنینیسم و سمت
گیری رویزیونیستی خود را، با استعانت از نقل قولهای مارکس، انگلس، لنین
و استالین "توجیه نمایند". طبیعتاً آنها این نقل قولها را مثله میکنند،

قطعه قطعه مینمایند ما ز زمین خود جدا میسازند و از این نقل قولها یکنگه
باره عده برای جا افتادن نظر یا ترویزهونستی خود بعنوان تزهایی مارکسیستی
لنینیستی استفاده می کنند . ولی روهیزهونستی های چینی نه اولین و نه آخرین
آنها خواهند بود که به چنین تفهیرات بهره دگیها و تفهیرهای غرض آلود در تئوری
درست ما است میزنند . سرستگان سوسیال - دموکراسی متیتوئیست ها روهیزهونستی
های شوروی مائتالیهای فرانسوی و دیگران مثلها قبل از آنها به اعمالی از این
نوع دست زده اند و به آن ادامه میدهند .

رهبران چینی قبل از همه میگویند با ترستی در تضادها روح خود را نسبت
به امپریالیسم آمریکا توجیه کرده راههای نزدیک و همکاری با آنها هموار کنند.

روهیزهونستی های چینی ادعا میکنند که در جهان کنونی فقط يك تضاد موجود
است متضادی که " دنیا ی سوم " ، " دنیا ی دوم " و " يك نهمه از " دنیا ی اول " را در
مقابل اتحاد شوروی قرار میدهد . با حرکت از این تز که خلقها را در اتحاد با
يك گروه از امپریالیستها قرار میدهد ما عیان میدارند که باید تمام تضادهای -
لیقانی را کنار گذارند و فقط بمبارزه با سوسیال امپریالیسم شوروی پرداخت .
ولی ما همه تضادهایی که خلقها را در مقابل ابر قدرت ها و تضادهایی که
بر قدرتها را رو در روی هم قرار میدهد را بررسی کنیم .

در شرایط حاضر روح اصولی نسبت به دوا بر قدرت امپریالیستی مایالت متعده
اتحاد شوروی که بزرگترین نیروی دفاع از سیستم ستیگری و استثمار سرمایه داری
با یگانه ای عمده ارتجاع بین المللی هستند در تعیین استراتژی و تاکتیک
قلابی بی گهر از اهمیت طراز اولی برخوردار است . اینها خطرناکترین دشمنان
م خورده انقلاب سوسیالیسم و خلق های سراسر جهان هستند موقف زغت ژاندارم
ن المللی را بر علیه هر نهضت انقلابی و آزادیبخش بمهده ساخته اند . اینها
با وزترین و جنگ طلبترین قدرت ها بوده و با عملیات خود دنیا را بستم يك
گمانان بر انداز سوی میدهند .

هیچ کس و کمتر از آن حزب کارآلبانی نمیتواند وجود تضادهای عمیق را
و بزرگترین قدرت امپریالیستی دوران ما ما امپریالیسم آمریکا و سوسیال

امپریالیسم شوروی را انکار کند . ما از باآوری اینکه نه فقط بین دوا بر قدرت
تضادهایی موجود است بلکه این تضادها رو به تشدیداند کوتاهی نکرده ایم .
ابر قدرت ها از طرفی بموازات آن میگویند بر سر برخی از مسائل با یکدیگر
بتوافق برسند . لنین این پدیده را با دو گرایش سرمایه توضیح میدهد :

"..... دو گرایش موجود است همگی که اتحاد تمام امپریالیستها را
اجتناب ناپذیر میسازد و دیگری آنکه برخی امپریالیستها را در
برابر بعضی دیگر قرار میدهد"

ولی چرا تضادها و آنتاگونیسمهای آغشی ناپذیر بین دوا بر قدرت موجود است ؟
زیرا هر يك از آنها با توجه به اینکه يك قدرت بزرگ امپریالیستی است ، برای
استیلای جهانی ، برای پدید آوردن مناطق جدید نفوذ ، برای خود ، برای به بند
کفایتین و استثمار خلقها مبارزه میکنند . هر يك از آنها اغتها و جمع داغتهای
خود را دارند ، آنها با یکدیگر گلوپز عده و حتی بر خوردهای حادی دارند . این
تصادفات میتواند بجنگ بین آنها ، بیک جنگ خونین جهانی بینجامد .
بهره برداری از تضادها ی موجود بین ابر قدرت ها برفع انقلاب و مبارزات -
آزادیبخش خلقها بمهده ما مارکسیست - لنینیست هاست .

استفاده از تضادها ی اردوگاه دشمن جزء لاینفک استراتژی و تاکتیک انقلابی
است . استالین استفاده از تضادها و مناقشات بین صفوف دشمنان طبقه کارگر را
در کشورها بین دولت های امپریالیستی در سطح بین المللی نخیره غیر مستقیم
انقلاب پرولتاری تلقی میکرد . در نظر گرفتن تضادهای بین امپریالیستها و استفاده
از آنها توسط دولت سوسیالیستی شوروی برهبری لنین و استالین در دوره پس از
انقلاب اکتبر و در سالهای جنگ جهانی دوم يك واقعه تاریخی مفاختمعده بشمار میرود .
ولی در هر شرایطی ، بر آورد تضادها ی بین دشمنان و بهره برداری از آنها
توسط نیروهای انقلابی و کشورها ی سوسیالیستی باید حاصل تجزیه و تحلیل مارکسیستی
لنینیستی معض از این تضادها و عفت حاد بودن آنها ، توازن قوا در يك دوره و یا
در يك لحظه معض باعد تا معلوم گردد از چه راه ، بجهه شکل و با چه وسائلی میتوان

این تضادها را مورد بهره برداری قرار داد .

آنچه که در انطباق با اصول است این است که تضادها همیشه بفتح انقلاب، بفتح خلقها و آزادی آنها، بفتح آرمان سوسیالیسم مورد استفاده قرار گیرد. استفاد از تضادها ی باین موقوف دشمنان باید در جهت رشد و تقویت جنبش انقلابی و آزادیبخش باشد و نه آنکه آنها تضعیف نموده و از برائی بیاندازد، باید در جهت بسیج مردم فعالانه تر نیروهای انقلابی در مبارزه بر علیه دشمنان و در وهله اول بر علیه دشمنان اصلی باشد بی آنکه خلقها را نسبت به آنها دچار کمترین اوهامی سازد. اولین اصل برنامه نو ابر قدرت، ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی - رویزیونیستی از بین بردن انقلاب و سوسیالیسم است. رهبران چین بدون آنکه اشاره ای به این امر بکنند، که بیان تضاد آشتی ناپذیر سوسیالیسم و سرمایه داری است عملاً آنها انکار میکنند. طبیعتاً «مارکسیست» لنینیستها نباید از یاد ببرند که ابر قدرتها علیرغم مبارزه بین خود برای تسلط بر جهان و علیرغم تضادهاشان، بهیچوجه از هدف مشترک خود، به امارت کشیدن خلقهای شیفته آزادی و خرابکاری در انقلاب، که خود به جنگهای عمومی و محلی کشیده میشود، منصرف نمیشوند. در باره این مسأله رویزیونیستهای چینی به مواضع مشهور خود، مبارزه بر علیه فقط سوسیال-امپریالیسم شوروی میچسبند که، بر طبق آنها خطرناکترین تجاوزکارترین و جنگ طلبترین امپریالیستها است. آنها امپریالیسم آمریکارا در ردیوم قرار میدهند و خاطرنشان میسازند که ایالات متحده «خواهان وضعیت موجود بوده و در حال زوال است» و رویزیونیستهای چینی از آن به این نتیجه میرسند که میتوان و باید با امپریالیسم آمریکا بر علیه سوسیال-امپریالیسم شوروی اتحاد کرد.

امپریالیسم آمریکا آنطور که رهبران چین ادعا میکنند نه ضعیف شده و نه به عقل آمده است، برعکس کماکان بهمان میزان سوسیال-امپریالیسم شوروی متجاوز، برنده و مقتدر باقی مانده است. این امر که امپریالیسم آمریکا دیگر از موضع سلطی که قبلاً داشت برخوردار نیست، «ابداً» در ماهیت آن تغییری نمیدهد. بالکنیک تکامل سرمایه داری در اینجاست و این مؤید تزهای لنین است که بر طبق آنها امپریالیسم سرمایه داری در حال زوال و در حال تلاشی است، ولی با حرکت از آن کم بهادان به قدرت اقتصادی نظامی و تهاجمی فعلی این با آن ابر قدرت رسیده

غیر قابل بهیچا نیست. غیر قابل بهیچا نیست، که با تکیه بر ضعف و زوال واقعی قدرت امپریالیستها بگوئیم که يك امپریالیست بیشتر یا کمتر از امپریالیست دیگر خطرناک است هر دو ابر قدرت به يك عنوان خطرناکند، زیرا نه این و نه آن از یاد نمیبرند که با کسانی که قهر آنها را میکنند، و اینها مضمناً «خلقها» هستند مبارزه نمایند.

موضع مبارزه فقط بر علیه سوسیال-امپریالیسم شوروی و در عمل خاموش کردن مبارزه بر علیه امپریالیسم آمریکا، مانگونه که رهبران چینی عمل میکنند دور شدن از تزهای اصولی مارکسیسم - لنینیسم است. اینک باید بر علیه سوسیال-امپریالیسم شوروی مبارزه کرد، مطلقاً «جای تردیدی در آن نیست» ولی با همان نیرو بر علیه امپریالیسم آمریکا، مبارزه نکردن این غیر قابل قبول است مخیانتی است به انقلاب. اگر به راه چینی های بند گردیم، نه ماهیت امپریالیسم آمریکا نه ماهیت سوسیال-امپریالیسم شوروی را بروشنی درک نخواهیم کرد، درک نخواهیم کرد که چرا این دو ابر قدرت با هم در تضاد اند و این تضادها از چه تشکیل میشود و مبارزه ما بین آنها که تصدیق کردن آن بپسند مات بر سر جهت هایده روشنی از آنچه که باید برای جلوگیری از این دولت امپریالیستی در راه دست زدن به يك جنگ جهانی به عمل آوریم و غیره نخواهیم داشت.

اگر درک درست تئوریک از این مسائل داشته باشیم و اگر آنطور که باید عمل کنیم - مطابق تئوری مارکسیستی - لنینیستی - در اینصورت بروشنی ضرورت پشتیبانی و حمایت از خلقهای درگیر مبارزه بر علیه دو ابر قدرت و مبارزته بورژوازی سرمایه داری که آنها را تحت ستم قرار میدهند، آشکار خواهد شد. دنهای سرمایه داری امروزه بحران وحشی را از سر میگذرانند، ولی این بحران باید در تمام وسعت خود بررسی گردد، همانطور که تضادهای جهان سرمایه داری باید در تمام عمق خود مورد بررسی قرار گیرد.

منطق پراگماتیک و ضد مارکسیستی رویزیونیستهای چینی آنها را به آنجا میراند که اتحاد شوروی را بمثابه کشوری که بدون تضاد رشد میکند معرفی نمایند، نظیر امپریالیست که بدون مانع بر کشورهای رویزیونیستی دیگر نظیر

لهستان با آلمان شرقی مجارستان چکسلواکی رومانی و بلغارستان مسلط است.
آنها بلوک شوروی را بمثابة يك بلوك رشد یافته و اتحاد شوروی را بعنوان تنه
امپریالیستی که در جهان بحیات خود ادامه میدهد و در جستجوی استقرار استیلای
خود بر همه جا است تعریف می نمایند.

سرکرده گرائی اتحاد شوروی بر کشورهای روزهیونیستی اروپای شرقی
در وهله اول در اغفال نظامی این کشورها توسط نیروهای نظامی شوروی
در غارت بصرحانه و بی حرمانه ثروتهای آنها توسط سوئد - امپریالیسم
شوروی که حتی میگوید آنها را در دستم جمهوریهایی شورویها کاملاً انجام
نماید تبلور پیدا می کند. طبیعی است که اتحاد شوروی روزهیونیستی
در کوششهای خود با مخالفت هائی برخورد میکند و در زمان مابین مخالفت
ها و تضادها که در آشیانه روزهیونیسم بحالت مخفی موجود است تعدید گردیده
و منفجر میشوند.

ما سوئد - امپریالیسم شوروی را تجاوز گر نام نهاده ایم زیرا
به چکسلواکی حمله کرده و آنرا محاصره نموده است زیرا در امور داخلی
آذربایجان و جاهای دیگر دخالت نموده است و زیرا نقشه های در سر می پرورانند
و خود را برای تجاوزهای تازه ای مهیا می سازند ولی آیا امپریالیسم آمریکا
به تجاوزات کمتری دست زده است و آیا کمتر از سوئد - امپریالیسم شوروی
خصلت تجاوز کارانه دارد؟

رهبری چین تجاوز ابالات متحده را به کره فراموش کرده است جنگ
طولانی و وحشیانه آنها را بر علیه ویتنام هکامبوج و لائوس جنگ آنها را
در خاورمیانه مداخله آنها را در جمهوریهای آمریکا مرکزی منبیره
فراموش کرده است. رهبری چینی بر همه اینها مهر باطله زده و با
نتیجه میرسد که امپریالیسم آمریکا عاقل شده است فراموش میکند که
امپریالیسم آمریکا پنجه های خود را در سراسر جهان گسترده است و در همه
جا با یگانه های نظامی مستقر کرده است و دائماً به توسعه و استحکام
آنها می پردازد. مائوتس تون و چوئی نلای اینرا فراموش
نکردند و رهبری روزهیونیستی چینی نیز بنوبه خود وقتی بم

میگویند که امپریالیسم آمریکا تضمین شده و مسلط
گردیده است و در نتیجه میتوان با آن اتحاد کرد!
این نوع حرکت کردن بمعنای خواست
نما موش کردن مبارزه ضد امپریالیستی بطور کلی و مبارزه ضد
امپریالیسم آمریکا بطور خاص و حتی ضد سوئد - امپریالیسم
شوروی است که همین معذک به خود بخاطر مبارزه بی امان با آن لاف میزند.

این دوست است که سوئد - امپریالیسم شوروی حریف
نوعه طلبی دارد. دخالت آن در آنکولا و در اتیوپی، کوششها
برای استقرار با یگانه های در مدیترانه و در بعضی
از کشورهای عرب برای جنگ انفازی بر تنگه های دریای
سرخ و با استقرار با یگانه های نظامی در اقیانوس هند ما اینها
ممنوعه افکارا عملیاتی امپریالیستی متفرد. ولی
سوئد - امپریالیسم شوروی تا آن حد که امپریالیسم
آمریکا مواضع اقتصادی و اجتماعی و نظامی
خود را در کشورهای دیگر تحکیم بخشیده است مواضع
خود را تحکیم نموده است. و دقیقاً این وضعیت
است که رهبری چین تظاهر به کم
بها بودن به آن میکند حال آنکه در واقع آنرا
بذرفته و تقویت می کند.

روضهیونیست های چینی در همین حال نمیتوانند
در نظر نداعتند باغند که دول سرمایه داری
اروپای غربی و امپریالیسم آمریکا مستقیماً
از تضادهای خود به یگانه های آمریکا مستقیماً
نزدیک قرار دارند و توسط بهمین همای
سیاسی، نظامی و اقتصادی نظیر ناتو
بازار مشترک و غیره در پیوند
مستقیم. غمناک است که رهبری چین نداند که سرمایه

آمریکائی عمیقاً بر اقتصاد کشورهای اروپای غربی، و نه فقط در آنجا، بلکه در اروپای غربی و اتحاد شوروی نفوذ کرده است. رهبری چین بخوبی میداند که ایالات متحده در بسیاری از کشورهای جهان به سرمایه‌گذاریهائی بست زده و به آن ادامه میدهد که میزان آن به دهها میلیارد دلار بالغ میگردد. بنابراین در امید چیست؟ آیا میتواند امید داشته باشد که کشورهای سرمایه‌داری غربی، علمبرم نظامی که با ایالات متحده دارند از آن جداگردند تا آریوگاه خونشان را تضعیف کنند، تا از ظرفیت نظامی ای که به آنها تضمین میدهد صرفنظر کنند از پیوندهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که امروز به آنها وحدت میدهد بهم بپیوندند، و بنام منافع چین در برابر سوسیال - امپریالیسم شوروی خلع سلاح گردند؟

بسی سیاست خارجی چین در اینجاست. همانطور که تا کنون خاطر نشان کردیم جای تردید نیست که نظامهای چین در ابر قدرت و کشورهای دیگر امپریالیستی و سرمایه‌داری - روهیزونیستی باید توسط نیروهای انقلابی و آزادیخواهان مورد بهره‌برداری قرار گیرد. درک درست این مسئله و اینکه ناامنا تحت‌زاویه منافع انقلاب و به تبع این منافع مورد ملاحظه قرار بگیرد دارای اهمیت است. استفاده از نظامهای چین قدرت‌ها و گروههای امپریالیستی، دول سرمایه‌داری و روهیزونیستی و شهره بخودی خود برای طبقه کارگر و انقلابیون مارکسیست - لنینیست هیچگاه نمیتواند یک هدف باشد. استفاده از نظامهای چین کشورهای امپریالیستی و در ابر قدرت به معنای تضعیف عکاف‌های چین آنها، تقویت نیروهای انقلابی و مهین پرست این کشورها در مقابل با امپریالیسم آمریکا و سوسیال - امپریالیسم شوروی است که میکوشند آنها را از حیث اقتصادی، سیاسی و نظامی بتمکین رانند. آنها را استثمار کنند و بمنوان ملت ندیده بگیرند و غیره.

ولی چین چگونه رفتار میکند؟

سیاست چین "اتحاد ملتی" کشورهای سرمایه‌داری غربی را با ایالات

متحده موطنه میکند و حتی آشکارا تروتسکیست میگرد.

این سیاست اتحاد پرولتاریای کشورهای اروپای غربی را با بورژوازی ارتجاعی این

کشورها موطنه میکند. در اینجا معنی مارکسیستی - لنینیستی انقلاب کجاست؟ در

اینجا معنی استفاده از نظامهای کجاست؟ آیا رهبران چین میدانند که این سیاست به آنها امکان میدهد این بلوک را به میل خود بر علیه شورویها استحکام بخشد؟ آنها این خیال واهی را تصور میکنند. ولی این یک دید متافیزیکی است. ایالات متحده، کشورهای سرمایه‌داری غربی و نیز ژاپن و کانادا آنقدرها که رهبران چین میدانند دیوانه نیستند، سیاست آنها به ساده لوحی سیاست چینها نیست. آنها نیز بسهم خود بخوبی میدانند که چگونه از نظامهای موجود چین و اتحاد شوروی بهره‌برداری کنند. آنها میفهمند برای تضعیف اتحاد شوروی، این قدرت بزرگ تجاوز طلب چگونه اقدام کنند، و مدت‌هاست که در این جهت مهارت میکنند و نمیتوان گفت که بنیادین نرسیده‌اند. ایالات متحده و تمام دول دیگر سرمایه‌داری نظامی چین کشورهای روهیزونیستی شرق و کرملین را تهدید میکنند.

چین نیز اکنون اجرای این سیاست کهنه آمریکا را آغاز کرده است. مسافرت هواکوانتنگ به رومانی و یوگسلاوی را باید در این زمینه ثبت کرد. ولی حرکت چین بسمت اروپا و اینکه نظامها را در اینجا حاد میکند و بمبارت دقیقتر کوشش‌های چین برای ایجاد یک زمینه مناسب‌تر بالکان، هیچ یک از اینها بنفع خلقها و انقلاب نیست، بلکه در انطباق با سیاست جنگ طلبانه آنهاست که هدف آن کفاندن خلقهای اروپا به گفتار یکدیگر و تبدیل آنها به گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی است.

"پروانا" مدت‌هاست که با ایالات متحده، با متهم کردن آن به افزودن

سریع و قابل ملاحظه تسلیحات خود به معاجره طبعی تا شهری دست زده است. نگرانی آن البته افتقاد از این عمل ایالات متحده نیست، زیرا سوسیال - امپریالیست‌های شوروی خود نیز طور دیگری رفتار نمیکنند. مسئله در این نطفه است که افزایش پتانسیل جنگی آمریکا باعث تضعیف نسبی قدرت نظامی شوروی میگردد و اتحاد شوروی را به تعقیب گام به گام ایالات متحده بمنظور حفظ سطح پتانسیل نظامی خود و قدرت تهاجمی او وامیدارد. با اینحال با تعقیب گام به گام امپریالیسم آمریکا در سابقه تسلیحاتی، اقتصاد اتحاد شوروی تضعیف میگردد زیرا این کوشش مستلزم انتقال نگاه بزرگ مادی پولی و انسانی از اقتصاد به

اردم میباید و قطعا این امر است که پروتو پرو وائس را نگران میسازد .
 ولی آنچه که باعث حرکت است این است که روی پروتوئیستها ی چینی از طریق
 روزنامه خود " رن مین ری پائو " درست به آمریکا بشما میروند . با انتظار
 مقاله بحث مقاله ایالات متحده را تحریک می نماید تفوق خود را در سابقه طیقات
 حفظ نموده و بقابل نظامی خود را لایق قطع افزایش دهد از گنجمای " رن مین
 ری پائو " چنین استنباط می شود که ایالات متحده مسلح نمیگردد و تنها ، اتحاد شوروی
 است که مسلح می شود . آمریکائیها در هیچ کجا نمیتوانند وکلای منافع بهتری از
 رهبری روی پروتوئیستها چینی بمانند . پروتووازی لافک میگوید در انتخابات خود و در
 تفسیر واقعتا نوازه نگاه دارد و طبیعتا ، بلهه مفرضانه خود بنوعی در اوضاع
 بنید آمده ، تعادل بوجود آورد . ولی تاکنون هرگز دیده نشده است که کسی مانند
 رهبران چین عمل نماید .

هنگام ملاقات در با تنگسها نو بندک ، وزیر امور خارجه آمریکا ، وائس
 به وی توضیح داد که " ایالات متحده بر اتحاد شوروی تفوق نظامی ندارد " و حل
 آنکه ، تنگسها نو بندک در مقابل گروههای متعدد روزنامه نگاران آمریکائی که
 در همین دوره از چین دیدن میکردند اظهار ناعت که " بکن اعتقادی " به بیانیه
 وائس " ندارد " و " اتحاد شوروی از حیث نظامی بر مراتب از ایالات متحده آمریکا
 برتر است " ، و این همان کاسه ناظر از امر است .

نظر چین را که بعنوان باصطلاح یک ترم مارکسیستی عرضه می شود نمیتوان
 بنیرت نظری که این امر را به زیر علامت سوال میگذارد که دو ابر قدرت
 امپریالیستی و نه فقط یکی از آنها در پی تجدید تقسیم جهان با ایجاد مستمرات
 نوین ، علم بر خلقها و گسترش بازارهای خود هستند .

حی طرح سو ۴ به این شکل که یک امپریالیست قوی تر است و دیگری
ضعیف تر ، یکی تجارز گراست و دیگری عامل ، مارکسیستی - لنینیستی نیست .

بنظر بررسی مسئله بازتاب دیدی ارتجاعی است که روی پروتوئیستها ی چینی را به
 اتحاد با ایالات متحده ، ناتو و بازار مشترک با نطاه اسپانیا ، عاه ایران ،
 بلووه علیی و با تمام نهکاتوورهای ناعیت کشانده است . سیاست چین کاری به
 آمریکا ندارد ، مزاح قدرت بانکها و بزرگترین سرمایه داران ، می شود ، این

سیاست و ساختی است کاملا رفرمیستی پروتووائی ، صالحتجو و بسیار ناامنبار .
 رهبران چین نمیتوانند ببینند که سرمایه مالی ، تراستها و انصارها
 آمریکائی نه تنها سرمایه گنار بهیای خود را در خارج کاهش داده اند ، از نجات
 انتشار گرانه و اسارت بار خود صرف نظر نکرده اند ، بلکه بر عکس به تقویت خود
 پرداخته و میگویند موازنه قوا را در جهان به نفع خود تغییر دهند .

سوسیال امپریالیستها ی شوروی نیز بهمین ترتیب ، سیاست اقتصادی آنها و
 تراستها ی بزرگی که در اتحاد شوروی موجود است با تمام وسایل میگویند خون
 کشورهای اقمار خود و کشورهای دیگر را بکنند . با نقابی نو و با نامی دیگر
 آنها نیز میگویند ، اول از طریق باصطلاح قرار داد ، مذاکرات و بعد در لحظه
 مناسب با زور ، یعنی با جنگ موازنه قوا را بنفع خود تغییر دهند .

روی پروتوئیستها ی چینی با این ادعا که ایالات متحده " خواهان وضع موجود
 است " ، " در سراسر ارض زوال قرار ندارد " و سوسیال امپریالیست شوروی " خطرناک
 و متجاوزتر " جنگ طلب تر " است و غیره میگویند ثابت نمایند که ایالات متحده
 میتواند و باید به متحد چین بر علیه اتحاد شوروی تبدیل گردد . گسترش روابط
 چند جانبه آنها با این کشور و تا " بعد آشکار افزایش بودجه جنگی و تسلطاتی
 ایالات متحده خواهد دیگری بر این امر است .

روی پروتوئیستها ی چینی موعظه میکنند که وضعیت موجود به مارکسیست

لنینیستها ، انقلابیون و خلقها اجازه میدهد که به سازش تن نر دهند و بر
 امپریالیسم آمریکا تکیه نمایند حزب ما با هر نوع مصالحه با امپریالیسم درنده
 خوی آمریکا مخالف است ، زیرا این برخلاف منافع انقلاب و آزادی خلقها است . ما
 بر علیه امپریالیسم آمریکا تا محو کامل آن مبارزه کرده ، میکنیم و خواهیم
 کرد . ما همچنین تا آخر بر علیه سوسیال امپریالیسم شوروی مبارزه میکنیم و
 خواهیم کرد .

پشتیبانی چین از امپریالیسم آمریکا بهیچ وجه بنفع انقلاب و خلقها نیست
 این پشتیبانی بنفع ضد انقلاب است . رهبری چین با منی سیاسی و ایدئولوژیک
 ارتجاعی خود خلقها را بزیر چنگال امپریالیسم آمریکا رها میسازد . وی خواهان
 آنست که خلقها عاقل باقی بمانند ، سر بر نهرازند و حتی با امپریالیسم

آمریکا بر علیه ابر قدرت دیگر که در صد رهون ثروتهاى ایالات متحده که آنها
 از استثمار رنج و غم خلقها است، متحد گردند. رهبری جهان به کشورهای
 سرمایه داری اروپا که در بازار مشترک اروپا گرد آمده اند توصیه میکند که متحد
 گردند و با این ترتیب خلقها را نیز در این اتحاد سرمایه داری اروپا جامعند.
 این رویه با این منافعت که عاقل با عید و دیگر از انقلاب صحت نکند و دیگر از
 نمکنا توری پرولتارها صحت نکند، خود را در خدمت تراست ها و سرمایه داران
 قرار دهد، و با آنها برای مقابله با سوسیال امپریالیسم شوروی به تفکیک
 نیروی اقتصادی و نظامی باز هم بزرگتر بست بزنند.

بازار مشترک اروپا که چون از آن پشتیبانی میکند و از حیث اقتصادی آنرا
 تقویت مینماید، چیزی جز یک وسیله برای تضمین منافع حاکم تراست های
 انصاری اروپای غربی و برای یک گروه کردن دولت های صنعتی پدمرفته که طبقات
 ثروتمند آن بقول لنین خراج عظیمی از آفریقا، آسیا میستانند نیست و غیره.
 هیران چون با پشتیبانی از این دول سرمایه داری در واقع از انگل صنعتی یک
 سرمایه دار بر علیه خلقهای این کشورها و خلقهای که بر آنها چنگ انداخته
 پشتیبانی میکنند.

تئوری "سه دنیا" که رویزونیست های چینی بکمک آن میکوشند رفتار ضد
 فکلی خود را توجیه کنند چیزی جز نسوعی اپورتونیسم در صفوف جنبش کارگر
 است. این تئوری به امپریالیسم کمک میکند تا برای خود بازار ایجاد کرده و
 قیل خلقهای دیگر برای خود منافعی بست و با کف تا همروان این جریان
 آلتد همی از خرده نانهای ضیافت سرمایه داران را که برای آنان رها میکنند
 افت دارند.

این امری انکار ناپذیر است که رهبری چین از نیروها و دول سرمایه داری
 تشکیل میدهد و نه از نیروهای انقلابی و پرولتارهای اروپا، تا بتواند بها
 و نقد های امپریالیسم آمریکا، سوسیال - امپریالیسم شوروی، "اروپای
 " بازار مشترک اروپا، کوپکن و در یک کلام تمام غارت گران سیستم
 ایستی را که چون ازها خون خلقها را میکندزپرو رو نماید.
 گرچه رهبری رویزونیستی دولت های سرمایه داری پدمرفته نظیر آلمان غربی و

انگلستان، ژاپن، فرانسه، ایتالیا و غیره را در "دنیای دوم" میکشاند.
 با اینحال مستقل از تئوری باقیهای بی سروته امر در باره "صلت" دو گانه.
 آنها، آنان با مثنابه دشمنان انقلاب در نظر نمیگیرد. بر عکس، چنینها مناسب
 دانسته اند که چشمه را ببندند و با آنها به یک مصالحه آشکار تن در دهند، تا
 با صلاح از آنان بر علیه سوسیال امپریالیسم شوروی استفاده نمایند.

رهبری جهان که در سیاست پراگماتیستی و ضد مارکسیستی خود لجاجت بفرج
 میدهد، "فراموش میکند" که دولت های نظیر آلمان، انگلستان، ژاپن،
 فرانسه، ایتالیا و دولت های دیگری چون آنها، امپریالیست بوده و هستند و
 باین عنوان گرایشات اسارت بار و استثمار گرانه خود را از دست نداده و نمیتوانند
 از دست دهند. این درست است که پس از جنگ جهانی دوم ^{ایستاد} قدرت های امپریالیستی
 حتی بطور قابل ملاحظه ای تضعیف شده اند و مواضع قبلی خود را بشفع امپریالیسم
 آمریکا از دست داده اند، ولی علیرغم این، نه فرانسه، نه انگلستان نه دیگر
 مبارزه را برای دفاع از بازارهای خود برای تصرف بازارهای دیگری در آفریقا،
 در آسیا و در کشورهای آمریکا ی لائین رها نکرده اند.

تمام این دول سرمایه داری و امپریالیستی که از امپریالیسم آمریکا
 ضعفترند مطمئنا بدون تضادهایی ندارند ولی در عین حال گرایش به تفاهم نیز
 دارند.

بعد از جنگ دوم جهانی، امپریالیسم آمریکا به متحدین قدیمی اروپایی خود
 کمک نمود تا کم راست کنند و انصارهای آمریکائی در عقبه ای از منافع مشترک
 آنها پیوند خوردند. ولی بین آنها، باین مناسبت که هر یک بشو به خود میکوشند
 برای جنگ اندازی به بازارها، واردات مواد اولیه و صادر کردن محصولات صنعتی
 دست باز داشته باید، تضادهایی موجود بوده و همیشه موجود خواهد بود. در این
 مورد نیز واقعیت بین المللی، صحت نظریه لنین را در باره دو گرایش عینی سرمایه
 به ثبوت رسانده است.

این نیز درست است که تضادها، این دول را نه فقط در مقابل امپریالیسم
 آمریکا بلکه در مقابل سوسیال - امپریالیسم شوروی نیز قرار میدهد. مسئله
 اینچنین مطرح میشود: چگونه باید این تضادها را در داری کرد؟ تضادهای

بین امپریالیستها بهیچ وجه آنطور که رویزیونیست های چینی توسعه میکنند نمیتواند مورد استفاده قرار گیرد . ما مارکسیست - لنینیستها نمیتوانیم از مرتجعین گوناگونی چون نارودسته اشتراوس یا اهمیت در آلمان ، سرکردگان مطافله کار و یا کارگری انگلستان فقط باین علت که در مخالفت با سوسیال - امپریالیسم عرووی قرار نمانند دفاع نمائیم . اگر اینچنین کنیم واگر از نظرات چینی ها ناثر بر آنکه " دول سرمایه داری اروپا باید در بازار مشترک متحد گردند " ، " اروپای متحد " باید برای مقابله با سوسیال - امپریالیسم عرووی استحکام پنبرده پشتیبانی نمائیم ، در واقع مبارزه و کوشش های پرولتاریای این کشورها را برای تر هم شکستن زنجیرهای بردگی قربانی نموده و در آینده انقلاب در این کشورها اخلاص کرده ایم .

رویزیونیستها چینی از طریق سازش های غیر اصولی با امپریالیسم آمریکا به مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب خیانت کرده اند . مارکسیست - لنینیستها نیز مارکس ، انگلس ، لنین و استالین را تریاره " تضادها و مصالح ها برطبق روح واقعی آن تفسیر میکنند . چینی ها آنها با ۱۸۰ درجه تفاوت با مفهوم واقعی آن تفسیر مینمایند .

حزب ما در بهرووی از راه لنینیستی بر خلاف مصالحه و هر نوع مصالحه ای نیست ، ولی با سازش خیانت آمیز مخالف است . وقتی سازش اجتناب ناپذیر بوده و به منافع طبقاتی و انقلاب خدمت میکند ، میتوان به آن دست زد ، ولی همواره باید هوشار بود که استراتژی و وفاداری به اصول مارکسیسم - لنینیسم را خرابه نازد و به منافع طبقاتی و انقلاب آسیبی نرساند .

لنین در باره " موقع گیری نسبت به سازش از جمله چنین میگوید :

" اما يك هوادار انقلاب پرولتاریائی میتواند با سرمایه داران و با طبقه سرمایه داران به سازش تص در دهد ؟ ... واضح است که يك جواب منفی به این سوال کلی کاری است بهیچ وجه . طبیعی است که هوادار انقلاب پرولتاریائی میتواند سازشها و یا توافقی هائی با سرمایه داران انجام دهد . همه چیز به ماهیت توافقی و اوضاع احوالی

که این توافقی در آن انجام گرفته است ، بستگی دارد . در اینجا و فقط در اینجا است که میتوان و بایستی تفاوت بین يك توافقی مفروع از نقطه نظر انقلاب پرولتاریائی و يك توافقی نادرست ، توافقی خیانت آمیز (از همان نقطه نظر) را یافت ."

نتیجه روشن است : رد کردن کامل هرگونه توافقی با مصالحه با راهزنان همانقدر احسانه است که توجه حرکت در راهزنی با این نظر انتزاعی که بطور کلی گاهی اوقات توافقی با راهزنان مجاز و لازمست ."

لنین همچنین میگوید :

" وظیفه " يك حزب واقعا انقلابی اعلام احتراز کامل از هرگونه سازش نیست ، بلکه در صورتی که سازش اجتناب ناپذیر باشد ، بدرستی وظیفه اش دانستن این مطلب است که از طریق تمام سازشها به اصول خود ، به طبقه خود ، به رسالت انقلابی خود و به وظیفه خود در تدارك انقلاب و آموزش توده ها بمنظور بهروزی انقلابی وفادار بماند ."

نقطه هر پایه این آموزه های لنین است که میتوان به سازش دست زد ، ولی سازش با امپریالیسم آمریکا یا با سوسیال امپریالیسم عرووی چگونه میتواند به نفع سوسیالیسم و انقلاب جهانی باشد و در حالیکه مینانیم که این دو ابر قدرت درنده خوترین دشمنان خلقها و انقلابند ؟ این سازش نه تنها لازم نیست ، برعکس برای منافع انقلاب خطرناک است . سازش نمودن با زیر پا گذاردن اصول ناظر بر سائلی این چنین مهم خیانت به مارکسیسم - لنینیسم است .

- ۱- و . لنین ، مجموعه آثار ، انتشارات آلبانی ، جلد ۳۰ ، صفحات ۶۱۲-۵۱۳
- ۲- و . لنین ، مجموعه آثار ، انتشارات آلبانی ، جلد ۳۰ ، صفحه ۵۶۵
- ۲- و . لنین ، مجموعه آثار ، انتشارات آلبانی ، جلد ۲۵ ، صفحات ۲۵۹-۲۶۰

اگر مائوتهدون و دیگر رهبران جهانی "در تقویری" از تضادها بسیار صحبت کرده و میکنند، در اینصورت میبایست نه فقط از استفاده از تضادهای بین امپریالیستها و سازش با امپریالیستها صحبت کنند بلکه قبل از هر چیز از تضادهائی که در بطن دوران ما قرار دارد، تضادهای بین پرولتاریا و بورژوازی، تضادهائی که خلقها و کشورهای تحتستیم را در مقابل دو ابر قدرت و همه امپریالیسم جهانی قرار میدهد، تضادهای بین سوسیالیسم و سرمایه داری صحبت کنند. در باره این تضادها که بطور عینی موجودات و نمیتوان آنها را مخفی نمود، رهبران چین - کت اختصار میکنند. آنها فقط یک تضاد را مطرح میکنند و آنهم تضادی است که پرغم آنها بین تمام دنیا و سوسیال امپریالیسم غروری موجود است و باین ترتیب در پی توجه سازشهای غیر اصولی خود با امپریالیسم آمریکا و مجبور سرمایه داری جهانی هستند.

تحلیل طبقاتی مارکسیستی - لنینیستی و عواهد بر آن دلالت دارد که وجود تضاد و عکاس بین قدرتها و گروههای امپریالیستی ابتدا تضاد بین کار و سرمایه در کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی و تضاد بین خلقهای تحتستیم و ستمگران آنها را به هیچ وجه منتفی نمانده و به آنها اهمیت درجه دوم نمیدهد. تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی، تضاد بین خلقهای تحتستیم و امپریالیسم و بین سوسیالیسم و سرمایه داری دقیقاً عمیق ترین تضادها هستند که ثابت و تردید ناپذیرند. نتیجه آنکه استفاده از تضادهای بین امپریالیستها با بین دولتها سرمایه داری و روزهیونیستی، اگر به ایجاد مناسبترین شرایط برای یک جهشی هر توان جنبه انقلابی و آزادیبخش بر علیه بورژوازی، امپریالیسم و ارتجاع کمک نکند، خالی از معنی است. از اینرو باید بدون آنکه پرولتاریا و خلقها را در باره امپریالیسم و بورژوازی دچار توهم کرد به استفاده از این تضادها پرداخت باید آموزهای لنین را بغویس به زحمتکشان و خلقها توضیح داد و وجدان آنها را آگاه گردانید که نقطه با یک موضع قاطع نسبت به ستمگران و استثمارگران، از طریق یک مبارزه قاطعانه بر علیه امپریالیسم و بورژوازی و از طریق انقلاب است که به آزادی اجتماعی و ملی واقعی نائل خواهند گردید.

استفاده از تضادهای بین ستمگران نمیتواند نه وظیفه بنیانی انقلاب باشد و

نه در مقابل مبارزه برای وازگوسازی بورژوازی و دیکتاتوری ارتجاسی و فاشیستی ستمگران امپریالیست قرار گیرد.

روبر مارکسیست - لنینیستها در باره این مسئله روشن است. آنها به خلقها و به پرولتاریا روی میاورند تودهها را فرا میخوانند تا برای در هم شکستن نقشههای سیاست طلبانه ستمگری تجاوز و جنگ امپریالیستهای آمریکائی و سوسیال - امپریالیستهای غروری بجا میروند و بورژوازی ارتجاسی و دیکتاتوری آنها در غرب و در شرق در هم فرو ریزند.

در آنچه که مربوط میفود به دولت سوسیالیستی ما، همواره تضادهای موجود در اردوگاه حریف را مورد بهره برداری قرار داده است. برای این کار، حرب ما بر یک برداشت درست از خصمه تضادهای موجود بین یک کشور سوسیالیستی و کشورها امپریالیستی و بورژوا - روزهیونیستی و بر بزرگداشت درستیتی از تضادهای بین امپریالیستها تکیه زده است.

مارکسیسم - لنینیسم بما میامورد که تضادهای بین یک کشور سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داری و روزهیونیستی بعنوان تضادهای بین دو طبقه با منافع کاملاً متضاد، طبقه کارگر و بورژوازی، دائمی، بنیانی و آغشی ناپذیراند این تضادها چون خط سرخی، از دوره تاریخی گذار سرمایه داری به سوسیالیسم در مناس جهانی، میگذرد. با اینحال، تضادهای بین قدرتهای امپریالیستی میان تضادهای مؤکد بین استثمارکنندگان و طبقات با منافع بنیانی مشترک است. با این خاطر است که تضادها و کمکهای بین قدرتهای امپریالیستی هر چند هم که حاد باشد، خطر واقعی عملیات تجاوزگرانه از جانب امپریالیسم جهانی یا واحهای گوناگون آن بر علیه یک کشور سوسیالیستی دائماً باقی میماند و همواره لغالیت دارد. تفرقه بین امپریالیستها، بگو مگو و کمکشهای بین امپریالیستها هرگز نمیتواند خطر نسیمهای امپریالیستی را بر علیه یک کشور سوسیالیستی بولفا کاهش داده و دور سازد ولی آنها را از بین نمیببرد، از اینرو نفع کشور سوسیالیستی در استفاده از این تضادها در صفوف ستمگران است. و این همان است که لنین با قدرت خاطر تفسیر ساخته است، آنگاه که میگفت:

"وجود جمهوری غوراها در کنار دول امپریالیستی، برای یک مدت

طولانی غیر قابل تصور است. عاقبت الامر یکی از آنها باید بر دیگری پیروز شود.
 و قبل از اینکه این پایان فرا رسد، یک سلسله پرخوردنهای عدید بین جمهوری
 عوراها و دول بورژوازی اجتناب ناپذیر است.^۱
 این آموزهای لنین فعلیت بود را تماما حفظ میکند. صحت آنها توسط یک سری
 حوادث تاریخی نظیر تجاوز فاشیستی بر علیه اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم،
 تجاوز امپریالیسم آمریکا به کره و هم به ویتنام، تحریکات نعمانده و توطئه‌ها
 گوناگون امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی بر علیه آلبانی و غیره کاملا به
 اثبات رسیده است. باین مناسبت است که حزب ما همواره خاطر نشان کرده است و
 میکند که هر نوع بهانه‌دانی به تضادهای بین دولت سوسیالیستی از یک طرف و کشورهای
 سرمایه‌داری - روزهیونیستی از طرف دیگر، هر نوع کم بها دادن به تهدید
 عملیات تجاوزگرانه از جانب کشورهای اخیر بر علیه آلبانی سوسیالیستی، هر
 نوع غفلت‌ناهی از این امده که تضادهای بین قدرتهای امپریالیستی بسیار حاد
 بوده و لذا آنها نمیتوانند به چنین عملیاتی بر علیه مهمی ما دست بزنند،
 نتایج سنگین بسیار خطرناکی بدنبال خواهد داشت.
 حزب کار آلبانی نیز از این امر حرکت میکند که تنها نیروهای انقلابی و
 نیروهای آزادیبخش، عیفته آزادی و بهسرفت میتواند متحدین واقعی و سالمند
 کشور ما بعنوان کشور سوسیالیستی باشند. کشور ما با کشورهای جهان بوزوا -
 روزهیونیستی روابط دولت دارد. از تضادهای بین دول امپریالیستی و سرمایه‌داری
 و روزهیونیستی بهره میگیرد و بر عهد طویل قویا از مبارزه انقلابی و آزادیبخش
 لبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و خلقهای هر کشور که در آن چنین مبارزه‌ای جریان
 دارد پشتیبانی مینماید و این پشتیبانی را وظیفه مقدس بین المللی خود میداند.
 حزب کار آلبانی که در کنگره هفتم خود یکبار دیگر خاطر نشان ساخت که از
 پرولتاریا و خلقها، احزاب مارکسیستی - لنینیستی، انقلابیون و افراد مترقی
 که بر علیه ابر قدرتها و بر علیه بورژوازی سرمایه‌داری و روزهیونیستی و ارتجاع
 جهانی برای آزادی اجتماعی و ملی می‌رزمند پشتیبانی خواهد کرد، از چنین

۱ - و لنین، مجموعه آثار، انتشارات آلبانی، جلد ۲۹، صفحه ۱۶۰

در باره تضادها، حزب کمونیست چین در گفته از جمله به اصول و نظریات
 مارکسیستی - لنینیستی مشهور پرداخته است. چنین است برای مثال که در سندی
 که میناسیم، مرسوم به "بیمنا داتی که در باره معنی عمومی جنبش کمونیستی
 بین المللی" منتشره از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در ۱۹۶۳، چنین‌ها
 نوشتند: "ولی سازهای لایوم بین کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی،
 سازیهائی را بین خلقها و ملل مختلف ایجاد نمیکند. ایجاد نمیکند که آنها
 با امپریالیسم و ابزارهای آن به مصالحه تن در دهند". و اضافه نمودند:
 "هیچگاه هیچکس نباید به بهانه همزیستی مسالمت آمیز از خلقها و ملل تحت‌تسلیم
 بخواهد که از مبارزات انقلابی خود صرف نظر کنند". اگر رهبری چین در آنوقت
 اینگونه نظر میداد، باین خاطر بود که در آن هنگام رهبری خروشنجی از خلقها
 راز احزاب کمونیستی میخواست تا بپذیرند که امپریالیسم آمریکا و سرکردگان آن
 ملج طلب گردیده‌اند و به سیاست نزدیکی شوروی با ایالات متحده آمریکا تن در
 دهند، اکنون این رهبری حزب کمونیست چین است که به خلقها، به انقلابیون، به
 احزاب مارکسیستی - لنینیستی و به تمام پرولتاریای جهانی موعظه میکند که با
 کشورهای امپریالیستی، با سرمایه‌داری و با بورژوازی و با تمام مرتجعین بر علیه
 سوسیال امپریالیسم شوروی متحد گردند و چنینها این امده را نرسر بسته بلکه آنگا
 ابراز میدارند. این تردیدها و این تغییرات نظر ارتباطی با سیاست اصولی
 مارکسیستی - لنینیستی ندارد. اینها ویژه سیاست پراگماتیستی تمام روزهیونیستی
 است که اصول را تابع منافع بورژوازی و امپریالیستی خود میگردانند.
 رهبران چین و تمام طرفداران تئوری "سه دنیا" برای توجیه سازشهای غیر
 اصولی خود با امپریالیسم آمریکا و بورژوازی بین المللی با قلب واقعیت تاریخی
 در باره "همان ۱۹۳۹ عدم تجاوز شوروی و آلمان و به اتحاد انگلستان شوروی
 آمریکا در طول جنگ جهانی دوم و دست به سوداگری میزنند."
 همان عدم تجاوز شوروی - آلمان و بهره‌برداری ماهرانه‌ای بود که استالین
 از تضادهای بین امپریالیستها بچمل آورد. در این دوره تجاوز هیتلری به اتحاد
 شوروی تریب الوقوع بود آلمان نازی تا آنوقت اطریس و چکسلواکی را اغفال نموده

بود و ایتالای فاشیست آلبانی را؛ ^{قرارداد} فرمای موتمن بود و مابین جنگی آلمان

بسرعت بستم شرق پیش میرفت.
در این هنگام بود که اتحاد شوروی با آلمان، نه يك اتحاد، بلکه بهمان
عدم تجاوزی منعقد نمود و آنگاه که قدرت‌های غربی فراخوان استالین را برای
عملیات مشترک با دولت شوروی بمنظور باز ناعتن تجاوزگران نازی - فاشیست رد
نمودند و فقط آنگاه که بروغنی آشکار گریهید که این قدرت‌ها هیتلر را بر علیه
کشور عوراه با جلو می‌رانند، بهمان شوروی - آلمان این نقشه‌ها را عظیم گذارد
و به اتحاد شوروی فرستاد تا خود را برای مقابله با تجاوز نازی آماده گرداند
در باره اتحاد انگلستان - شوروی - آمریکا، میدانیم که این اتحاد
وقتی منعقد گشت که آلمان هیتلری که تا آن زمان فرانسه را اغفال کرده بود
و با انگلستان در جنگ بسر میبرد، تجاوز و حیانه خود را به اتحاد شوروی
آغاز کرد.

هنگامیکه جنگ بر ضد قدرت‌های محور حلت عالم شد فاشیستی و آزادی‌بخش
بعود گشت. مناسب است خاطر نشان گرد که استالین و اتحاد شوروی هیچگاه و
در هیچ حالتی موضعه نکرده‌اند که پرولتاریا و احزاب کمونیستی باید از انقلاب
صرف نظر کنند و با بورژوازی ارتجاعی متحد گردند و آنها را به انجام این امر
فرا نخوانده‌اند. و وقتیکه "براونر" از مبارزه طبقاتی صرف نظر کرد، و به
بهانه ضرورت منافع اتحاد انگلستان - شوروی و آمریکا به ستاین از آغشی طبقاتی
پرداخت استالین و جنبش کمونیستی او را بعنوان روهیزونیست و مرتد به انقلاب
رسوا نمودند.

همانطور که دیده میشود، هیچ چیز سازها و اتحادهای غیر اصولی چینی‌ها
را با امپریالیسم آمریکا و نیروهای گوناگون ارتجاعی توجیه نمیکند. تعابیه
تاریخی که روهیزونیستهای چینی به آن متوسل میشوند بی پایه است.
رهبران چینی در تبلیغات خود میخواهند چنین وانمود سازند که ما ^{نیها} آلبانی
با سلاح مخالف نوع سازهمستم و به استفاده درست از تضادها پای بند نیستیم
طبیعتاً آنها بخوبی میدانند که روس‌ها در باره این مسائل در انطباق با مواضع
مارکسیستی - لنینیستی است با ایتال کماکان به تبلیغات خود در باره این

منی غلط برای استقرار انحراف خود از تئوری علمی مارکسیسم - لنینیسم و راه
انقلاب ادامه میدهند. اگر این نوع رفتاری دارند با این خاطر است که سیاست و
رفتار درست حزب و دولت پرولتاری ما را بی اعتبار نمایند. این اتهامات آنها
بی پایه است. به واقعیات رو آوریم.

حزب ما، مثل همیشه تا به آخر و با انرژی از آرمان بحق تمام خلقهای
عرب، بدون استثناء دفاع کرده است و میکند. ما از مبارزه خلق فلسطین بر
علیه اسرائیل که از مدتها قبل به ابزار کور و به ژاندارم امپریالیسم آمریکا
در خاور میانه تبدیل شده است پشتیبانی می‌نماییم، و وظیفه حراست از منابع غنی
دلت اعراق به حساب حرکت‌های انصاری بزرگ آمریکائی و حفظ وضع موجود، آنطور
که روهیزونیستهای چینی میدانند به اسرائیل واگذاشته شده است.
ما صرف نظر از اینکه سادات رئیس جمهور مصر و دولتش ^{متحد} قبلاً اتحاد شوروی
بوده است، از مبارزه خلق مصر برای فتح سرزمینهای اغفالیست توسط اسرائیل،
پشتیبانی نموده‌ایم، ولی سانس اتحاد شوروی را نسبت به مصر و مانورهای آنرا
در خاور میانه بطور عام نیز افشاء کرده‌ایم. در هیچ لحظه‌ای در باره نیت
استعماری اتحاد شوروی نسبت به مصر سکوت نکرده‌ایم. ما با پشتیبانی بیگانه‌راز
خلق مصر در مبارزه‌اش بر علیه امپریالیسم آمریکا و اسرائیل، همین روغرا
انقاد کرده‌ایم.

حزب و خلق ما ضمن اینکه از منافع خلق مصر و دیگر خلقهای عرب پشتیبانی
میکند، مانورهای فعلی امپریالیسم آمریکا را نیز در اتحاد با اسرائیل افشاء
میسازد ما نمیتوانیم هیچ راه و هیچ معنی سازگی را با اسرائیل تجاوزگر، با این
بهانه فریبکارانه که بشفع خلق مصر است تفهید کنیم.

رهبری چینی، بر عکس، امپریالیسم آمریکا را افشاء نمیکند، قرار داد
اسرائیل و مصر را تهنیت گفته و خلقهای عرب را به تفاهم و عملی کردن سازش
با امپریالیسم آمریکا و اسرائیل کسسه دشمنان اصلی آنهاست سر می‌دهد.
این روغ مارکسیستی - لنینیستی نیست. این سازش بسبب چینی بشفع خلقها نیست
بهیچ وجه نمیتوان بیپوده گوئی چینیها را دایر بر اینکه با از دامان این
امپریالیسم به نام امپریالیسم دیگری غلطیدن، به نفع آزادی خلقها ^{شته} کام برنا

را بنفرت. این مانورها و توطئه‌های نمونه‌وار بورژوازی را نمیتوان اعمال
مارکسیست - لنینیستی نامید که در جهت تصحیح تضادهای بین دو ابر قدرت
امپریالیستی هستند.
حزب و خلق آلبانی مخالف جنگهای غارتگرانه امپریالیستی بوده و با قاطعیت
از مبارزات بی‌آزادبخت ملی که بنفع خلقها و انقلاب هست و باید باشد،
بمقتضای میکنند. آنها حتی مخالف حمایت از يك دولت بورژوازی نیستند چنانچه
نریابند که افرادی که بر آن حکومت میکنند مترقی بوده و برای آزادی خلقها
از یوغ سطره جوشی امپریالیسم مبارزه میکنند. ولی نمیتواند با دولتی که بر
آن يك نارونده ارتجاعی مسلط است و در جهت منافع طبقاتی خود و بزیان منافع
خلق با یکی از دو ابر قدرت عقد اتحاد میبندند، آنطور که رومیزیونیستها چینی
موعظه میکنند آرمان مشترک پیدا کرده و با مصالحه نماید.
آلبانی سوسیالیستی بر علیه حفظ روابط دیپلماتیک معمولی با دولت‌های
"دنیای سوم" یا "دنیای دوم" نهز نبوده و فقط در رابطه با دو ابر قدرت
و دولت‌های فاشیستی، مخالف چنین روابطی است. ولی آلبانی سوسیالیستی روابط
دیپلماتیک و نیز مبادلات تجاری، فرهنگی و غیره خود را در چهار چوب اصول و با
در نظر گرفتن منافع خود و منافع انقلاب که بر خلاف آنها هیچگاه گام بر نداشته
و بر نخواهد داشت، توسعه میدهد.
ما مارکسیست - لنینیستهای که قدرت را در دست داریم، باید حتی بسا
دول بورژوازی سرمایه‌داری روابط دیپلماتیک برقرار سازیم زیرا ما همانند آنها
در این زمینه منافع داریم. این منافع متقابل است.
مارکسیست - لنینیستها هیچگاه نباید اصول را از نظر دور دارند، آنها
هیچگاه نباید بعنوان غرایب لحظه‌ای این با آن دوره اصول را بزیر پا گذارند.
ما باید در نظر داشته باشیم که در کشورهای تحت سلطه "اقتدار بالای بورژوازی"،
اینها در مبارزه دائمی با خلق و پرولتاریا و دهقانان فقیر و بر علیه حشرده
بورژوازی متمرکز هستند. از اینرو است که وقتی يك کشور سوسیالیستی روابط دولت
با دولت‌های بورژوازی دارد و با وقتی که چنین روابطی ندارد، باید به
خلقها تفهیم کند که از مبارزه آنها پشتیبانی نموده و اعمال ارتجاعی و ضد

خلقی ستمگران را تا مهید نمیکند.
ما مارکسیست - لنینیستها باید نه تنها تضادهای بین طبقات ستمگر و
ستمگران آنها را بفناهم و همواره بخاطر داشته باشیم بلکه باید تضادهای را
که بین دولت‌ها، یعنی بین حکومت‌های این کشورها و امپریالیسم آمریکا،
سوسیال امپریالیسم شوروی و کشورهای دیگر سرمایه‌داری بدید می‌آید و غیره را
شناخته و در مد نظر داشته باشیم. ما باید به این امر واقف باشیم که سیاستی
را به پیش ببریم که به حمایت از يك دولت ارتجاعی بهانجامد، باید بدانیم که
این دولت برای منافع خود و منافع طبقه‌ای که بر سر قدرت است موقتاً از امپریالیسم
آمریکا بریده تا خود را در آغوش امپریالیسم دیگری، نظیر امپریالیسم انگلستان
و یا شوروی بپوشاند. ما باید تضادهای آنها را بمنظور اتخاذ موضعی درجهت
تحکم مبارزه پرولتاریا و توده‌های ستمکش این کشورها بر علیه دولت ارتجاعی
مورد بهره‌برداری قرار دهیم. اگر بین دولت سرمایه‌داری ارتجاعی و ستمگر يك
کشور "دنیای دوم" یا "دنیای سوم" و دولت کشوری از "دنیای اول" بسر
حسب تقسیم بندی رومیزیونیستها چینی تضادهای بدید آید، این تضادها الزاماً
همیشه بنفع آزادی خلق این کشور از یوغ سرمایه و از یوغ بورژوازی ارتجاعی
حاکم بر آن کشور نیست. در اینجا عمدتاً منافع طبقاتی، منافع دولت‌های
بورژوازی که طبقات ستمگر را نمایندگی میکنند، این مسئله که چه کسی بیشتر
عرضه میکند، چه کسی از حفظ آنها بر سر قدرت بیشتر دفاع میکند و چه کسی در
مدد است آنها را و از کون سازد تا آدمهای خود را بجای آنها بنفاند، مطرح
است.

وقتی از مبارزه پرولتاریا صحبت میشود، نباید روشی را که باید نسبت
به بورژوازی در پیش گرفت با روابط دیپلماتیک مبادلات تجاری، فرهنگی و
علمی بین يك کشور سوسیالیستی و دولت‌های با سیستم‌های گوناگون را قاطعاً کرده.
این روابط بین دولت‌ها باید وجود داشته و گسترش یابند، ولی يك کشور سوسیالیستی
وقتی چنین روابطی منعقد میکند باید اهداف روشنی را مطرح نظر قرار دهد.
زندگی ایدئولوژیک، سیاسی، اخلاقی و مادی يك کشور سوسیالیستی باید برای
خلقهای کشورهایی که با آنها روابط دارد نمونه باشد تا از طریق توسعه این روابط

عقلهای کفوهای غیر سوسیالیستی از محنات و ارجحیت سیستم سوسیالیستی آگاه کردند. اینکه آنها بدست سوسیالیسم گام برنارند یا نه و مسئله ای است که به آنها مربوط میشود. ولی وظیفه یک کفو سوسیالیستی اینست که نمونه خوبی بدست دهد.

رهبران چین نه تنها دید زوینی از همه این مسائل سیاسی تئوریک و سازمانی ندارند و از روغن کردن آنها خودناری میوززند بلکه آنها را مبهم تر نیز میکنند. زیرا همانطور که مائوتسه دون میگوید، باید قبل از روغن کردن، سرنگی ایجاد کرد. این نظر درست نیست. برعکس ما باید به یک کار روشنگران و اقناعی دست بایزیم تا انقلاب عملی گردد. زیرا سرنگی خود موجود است. اگر منظور ایجاد آفتگی است، که امپریالیسم مختصر باز هم به آن بیشتر دامن میزند به آن باری نرسانیم و برای ادامه زندگی مددکار آن نگردیم. زندگی را بر سرمایه داری کوتاه گردانیم تا بتوانیم علقها و پرولتاریا را آزاد گردانیم و به چشم انداز سوسیالیسم و کمونیسم نزدیک شویم. راه انقلابی ما، راه مارکسیسم - لنینیسم این است غیر از این نیست.

رهبران چین قبلا اصطلاح مبارزه متقابل با امپریالیسم آمریکا را بکار میبردند و ولی این فرمول را در عمل بکار نبردند و امروز کمتر آن را بکار میبردند آنها به مبارزه متقابل با ایالات متحده نمیپردازند. برعکس به امپریالیسم آمریکا نزدیک شده و با آنها به اتحاد رسیده اند.

روابط دیپلماتیک، تجاری و فرهنگی چین با دول امپریالیستی و دول دیگر جهان بر پایه سرمایه داری استوار است. با برقرار کردن این پیوندها، چین از طریق کمکی که در صدد تحصیل آن از قدرتهای دول امپریالیستی است در نظر دارد مواضع اقتصادی و نظامی خود را بمنظور رقابت با دو ابر قدرت دیگر تحکیم بخشد. تبلیغات چین از طریق رادیو و مسائل دیگر در جهت القاء این احساس در جهان است که چین نه تنها کنوری بزرگ و قوی است که از فرهنگی قدیمی برخوردار است بلکه سیاست حالیه آن نیز مترقی بوده و حتی مارکسیستی - لنینیستی است معنالك

این سانس روزهیونیستهای چینی بعلقهای جهان در مبارزه خود برای وهران کردن قدرت سرمایه داری و امپریالیستی به پیچوجه نمونه ای بدست نداده و نمیتواند

مفهوم جهانی وحدت = دنیای سوم = ارتسجامی است

رهبری چین در صدد اتحاد تمام کفوهای " دنیای سوم " است. کفوهای که از هر جهت ناهمگون هستند؛ از نقطه نظر سطح توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، از نقطه نظر زمان لازم برای رسیدن به سطح آزادی و استقلال نسبی امروزه خود طی کرده اند و غیره.

ولی منظور این رهبری از اتحادی که موعظه میکند چیست؟ رهبری چین این اتحاد را آنطور که باید در راه مارکسیستی - لنینیستی و بنفع انقلاب و آزادی علقها باید ترک نمیکند. آنها از نقطه نظر بورژوازی ترک میکنند، به عبارت دیگر، به مثابه اتحادی که باید از خلال معاهدات و قراردادهای منعقد و نسخ عدولتها این کفوها عملی گردد. دولتهایی که امروزه به یک قدرت امپریالیستی وابسته اند و فردا قراردادهای انعقادی را ملغی مینمایند تا به قدرت دیگری وابسته گردند. رهبری روزهیونیستی چین فراموش میکند که وحدت این دولتهای ملی نمیتواند

تضمین گردد مگر، بخصوص از طریق مبارزه پرولتاریا و توده های زحمتکش و در مرتبه اول بر علیه امپریالیسم خارجی که در این کشور نفوذ نموده است و نیز بر علیه ارتجاع و سرمایه داری داخلی. فقط بر این پایه است که اتحاد این کفوها میتواند عملی گردد، فقط بر این پایه است که جنبه واحد بر علیه امپریالیسم خارجی، بر علیه سلاطین، بورژوازی مرتجع، فئودالها و دیکتاتورهای ملی میتواند بوجود آید.

در تحت سرمایه داری، اتحاد فقط از بالا، از رأس، برای حفظ پیروزیهای بورژوازی، دفاع از خود بر علیه انقلاب صورت میپذیرد. برعکس اتحاد واقعی، اتحاد توده ای قبل از همه از پائین که در رأس آن پرولتاریا قرار دارد، عملی میگردد.

بدیهی است که تا کتیک وحدت احتمالی پرولتاریای یک کفو با پرولتاریای

تمام کشورهای باصطلاح دنیای سوم را با نیروهای سیاسی بر علیه امپریالیسم نمیتوان زد کرد. همانطور که نمیتوان وحدت نیروهای انقلابی را حتی با رهبری بورژوازی یک کشور هنگامیکه در یک لحظه معضرتفاد عمیقی بین این رهبری و یک امپریالیست خارجی یا رهبری ارتجاعی یکی از کشورهای "دنیای سوم" بظهور میرسد و ندیده گرفت.

تمام این احتمالات و امکانات باید توسط نیروهای انقلابی مطالعه شود و مورد بهره برداری قرار گیرد. و باین خاطر است که لنین میگوید که کمکی که توسط یک دولت سوسیالیستی و پرولتاریای بین المللی صورت میگیرد باید درجات متفاوت داشته و وابسته به شرایط باشد.

ولی رهبران چینی دقیقاً اتحاد بدون شرط بین دولتها ی ارتجاعی را برای مقابله با باصطلاح امپریالیسم موعظه میکنند. و وقتی از مقابله با امپریالیسم حرف میزنند، منظورشان امپریالیسم بطور اعم نیست، بلکه فقط سوسیال امپریالیسم شوروی را در نظر دارند.

تضعیف امپریالیسم و سرمایه داری در حال حاضر گرایش اصلی تاریخ جهانی است. کوشش های کشور مختلف برای رهایی از نفوذ امپریالیسم گرایش دیگر تشکیل میدهد، که آن نیز به تضعیف امپریالیسم میانجامد. ولی این گرایش سوم، که رهبری چین، بی آنکه کوچکترین تمایزی بین کشورها قائل شود بی آنکه از اوضاع عمومی و ویژه تطبیلی بدست دهد، برای آن تقدم مطمئن قائلند، بر راه صحیح اتحاد خلقها در مبارزاتشان برای رهایی از دخالت و سلطه امپریالیستها، نمیانجامد. نقیضه نظر دیگر رویزیونیستها ی چینی، که اروپا را قاره ای میدانند که کشورهای "دنیای سوم" را در بر میگیرد، که خود در اتحاد با "دنیای سوم" قرار میگیرند، نیز نمیتواند بر راه صحیح بینجامد. این مجمع کشورهای سرمایه داری هیچگاه نمیتواند بشفع تضعیف عمومی سرمایه داری جهانی بآید. این انعام که بکمک و همکاری بورژوازی - آریستوکراسی بریتانیای کبیر، بورژوازی انتقامجوی آلمان غربی و بورژوازی مکار فرانسه و دیگر گروههای مهم سرمایه داری میتوان به این منظور رسید فقط سادگی قابل ترحم است.

طرفداران تئوری "سه دنیا" میتوانند مدعی گردند که هدف آنها از موعظه

اتحاد این کشورهای سرمایه داری، تضعیف امپریالیسم است. ولی این اتحاد کدام امپریالیست را تضعیف خواهد کرد؟ آیا این همان امپریالیسم است که تئوری "سه دنیا" با آن میخواهد بر علیه سوسیال امپریالیسم یک جبهه واحد بوجود آورد؟ امپریالیستی است که کشورهای سرمایه داری اروپا، علیه هم تفاذهای که آنها را در مقابل آن قرار میدهد، با آن متحد هستند؟ بروهنی آشکار میگرد که موعظه تقویت این گروه کشورهای در واقع به تقویت و استحکام مواضع امپریالیست آمریکا و استحکام مواضع کشورهای سرمایه داری اروپای غربی میانجامد.

از طرف دیگر، وقتی رهبری چین به ستایه اتحاد کشورهای "دنیای سوم" با کشورهای باصطلاح دنیای سوم میپردازد منظور آن اتحاد بین مطلق سلط بر این کشورها است. ولی این انعام که این اتحادها به آزادی خلقها کمک میکند، یک دید ایسالیستی متانهزیک و ضد مارکسیست است. فریب توندهای وسیع خلقها که برای آزادی خود مبارزه میکنند، با چنین تئوریهایی رویزیونیستی، خیانتی نسبت به خلقها و انقلاب است.

حزب کمونیست چین بر آنست که امپریالیسم، تفاذهای بین کشورهای را که بزحمت یوغ کلنیالیسم را تکان ندهاند، ولی به یوغ استثمار نوین در افتاده اند، بشناسد، نمی بیند، نمیفهمد و مورد بهره برداری قرار نمیدهد. تجربه ثابت میکند که امپریالیسم هیچگاه از بهره برداری از این تفاذها به نفع خود غفلت نمیکند. امپریالیسم این کشورها و خلقهای آنها را به مبارزه بین آنها به نفاق بین آنها، به کمک بین آنها بر میانگیزد و به آن سمت سوق میدهد، بنوعی که به وحدت خود، جز در مورد بعضی از مسائل ویژه جامعه عمل نبهاندند.

امپریالیسم نهزیک مبارزه مرگ و زندگی را به پیش میبرد، خواست آن ادامه موجودیت خویش است و زمانیکه نتواند از راه معمول به این خواست برسد، برای فتح مجدد تفوق و سیطره خود به جنگ و تجاوز دست میزنند. رهبران چین نه فقط به اتحاد کشورهای "دنیای سوم" در بین خود چسبیده اند بلکه در پی اتحاد با ایالات متحده آمریکا بر علیه سوسیال امپریالیسم شوروی نیز هستند به عبارت دیگر، رویزیونیستها ی چینی آشکارا به خلقهای "دنیای سوم" میگویند، که دشمن اصلی آنها سوسیال امپریالیسم شوروی است، و از اینرو آنها

نهاد عالی بر علیه امپریالیسم آمریکا ، متحد آن ، بورژوازی ارتجاعی که در
 کشورها حکومت میکند قد راست کنند . بنا بر «تئوری چینی» ، کشورهای
 «دنیای سوم» باید مبارزه کنند ولی نه برای تحکیم آزادی ، استقلال و حاکمیت
 خود ، نه برای به پایان رساندن انقلابی که قدرت بورژوازی را سرنگون میکند ،
 بلکه برای حفظ وضع موجود . بدین است که موطنه توافق با ایالات متحده بر علیه
 منافع انقلاب و آرمان ملی ، رویزبونیستهای چینی این کشورها را بسمت سازی
 خائنانه سوق میدهند .

وظیفه بین المللی احزاب واقعی مارکسیستی - لنینیستی برانگیختن پرولتاریات
 و خلقهای تمام کشورها و تفویق آنها به اجرای انقلاب ، تدبیر افراختن بر علیه
 سرکوبی و بردگی خارجی و داخلی بهر شکل که ظاهر کند میباشد . حزبها بر آنست
 که فقط بدینگونه میتوان شرایط مطلوب را برای مبارزه خلقها بر علیه امپریالیسم
 و سرمایه امپریالیسم ، که بورژوازی سرمایه داری اغلب کشورهای «دنیای سوم»
 به اشکال گوناگون به آن وابسته اند بوجود آورد .

ولی چینی چه میکند ؟ موبوتو و دارونسته‌ها را بزهر حمایت خود میکند و از
 درای تبلیغاتشرا بطور القاء میکند که بر علیه تهاجم مزدوران که توسط اتحاد
 شوروی تدارک دیده است از باصطلاح خلق این کشور بختیانی میکند ، ولی در واقع
 از رژیم ارتجاعی موبوتو بختیانی میکند . دارونسته موبوتو وسیله‌ای ، در خدمت
 امپریالیسم آمریکاست ، چینی با تبلیغات خود و با موضع گیری «بشفیع زائیر» از
 اتحاد موبوتو با امپریالیسم آمریکا ، با استعمار نوین ، بختیانی کرده و برای
 حفظ وضع موجود در این کشور کار میکند . وظیفه انقلابیون واقعی دفاع از دولتها
 ارتجاعی ابزارهای امپریالیسم نیست بلکه تفویق خلق زائیر برای مبارزه بخاطر
 آزادی و حاکمیت آن بر علیه موبوتو ، سرمایه مطی و امپریالیسم آمریکا ، فرانسه
 ، بلژیک با دیگری است .

همانطور که ما بر علیه موبوتو و زائیر هستیم ، بر علیه «نتو» یا
 حامیان آن در آنگولا نیز هستیم ، اتحاد شوروی با تفاق «نتو» در آنگولا دقیقاً
 همانطور رفتار میکنند که ایالات متحده با موبوتو در زائیر . اگر تکامل وضعیت
 را در این دو کشور بررسی کنیم ، بروغنی رقابت دو ابر قدرت را بر سر تقسیم

مستعمرات و تقسیم بازار در آنجا خواهیم دید ، ما نه از «نتو» ، نه از اتحاد
 شوروی ، از هیچک دفاع نمیکنیم ، ولی اگر بر علیه آنها مبارزه میکنیم ، به
 این خاطر نمیتوانیم از امپریالیسم آمریکا و مزدوران و دشمنان خلق آنگولا
 دفاع نمائیم ، در هر وضعیتی ، در هر شرایطی و در هر زمان باید از خلقهای
 انقلابی بختیانی نمائیم ، و در مورد زائیر و آنگولا ، ما فقط میتوانیم از
 خلقهای این کشورها حمایت نمائیم تا از یوغ ابر قدرت ما وارهند .

به انقلابیون زائیر چه توصیه‌ای باید کرد ؟ آیا همانطور که رویزبونیستهای
 چینی پیشنهاد میکنند ، با موبوتو سازش نماید تا خلق این کشور باز هم بیشتر
 مورد ستم امپریالیسم قرار گیرند ؟ نه ، مارکسیست - لنینیستها نمیتواند
 چنین مصالحه‌ای را نه بخلق زائیر و نه به هیچ خلق دیگری توصیه نماید .

بمذوران مثال سیاست چینی را در پاکستان در نظر بگیریم . پاکستانی‌ها
 که در آن همیشه بورژوازی ثروتمند و مالکان بزرگ ارضی حکومت کرده اند و

باصطلاح متحد چین بوده است . ولی کمکی که چین به آن میداده است خلعت انقلابی
 ندانسته است . این کمک باعث تحکیم بورژوازی ارتجاعی و زمینداران بزرگ پاکستان
 گشته است ، که وحشیانه خلق این کشور را سرکوب میکنند ، همانطور که دارونسته
 نهری ، گاندی و اعرافیت ارتجاعی ، خلق هندوستان را سرکوب میکنند . دولت
 ذولفقار علی بوتو همان کار را میکرد . مقدمتاً پاکستان غربی از پاکستان غربی
 جداست . هند توانست از نظامهای حاد موجود بین پاکستان غربی و بورژوازی

ارتجاعی حاکم بر پاکستان غربی بهره‌برنداری کند . این نظامها تا آنجا به
 موجودیت خود ادامه داد که خلق پاکستان غربی را به طغیان علیه پاکستان علی
 بوتو گفانید . در این دوره است که پاکستان غربی که نام «بنگلادش» بخود گرفت
 و دولت مجیب الرحمن که باصطلاح برای دموکراسی و دفاع از منافع خلق مبارزه
 میکرد بوجود آمد . ولی در یک روز ، مجیب الرحمن «توسط عوامل بسیار وابسته
 به امپریالیسم آمریکا گفته شد . در حال حاضر علی بوتو نیز سردگون شده است .
 باین ترتیب دولت و متحد چین ، مالک بزرگ ارضی و ثروتمندترین فرد پاکستان
 با یک کودتای نظامی ساخته دست مرتجعین دیگر ماقط شد .

ولی این اهوزیبون که به قدرت رسیده است کیست ؟ از چه کانی تشکیل

دلیل ساده که اصلاً پایه‌ای ندارد. وی و همروانش به این اکتفا میکنند که سرک خود را از تقسیم جهان به سه بخش اعلان نمایند. بی آنکه از آن به‌تنبهائی نمایند زیرا بخوبی میدانند که این نیز قابل دفاع نیست.

هدف "سه دنیای" چینی‌ها و "دنیای غیر متعهد" یوگلاوی‌ها هر دو توجیه تئوریک عاموسی مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی و خدمت به قدرتهای بزرگ امپریالیستی و سرمایه‌داری در حفظ و تداوم سیستم بورژوازی سرکوبی و استثمار است.

تئوری "سه دنیا" به عنوان یک تئوری فریب‌دهنده و ضد مارکستی، عاری از هر پایه تئوریک و استواری که رویزونیستها ی چینی در حول آن پدید آورده اند، هیچ گونه تاثری بر توده‌های وسیع پرولتاریا و خلقهای سر رنج "دنیای سوم" ندارد، بلکه بر رهبران این کشورها نیز بی تاثر است. این رهبران، که رهبران چین در صدد وابسته کردن آنها به خود هستند، مفاهیم خود را نارند که در ضمیرمان بخوبی نقش بسته است، آنها ایندولونزی و سمت‌گیرها

کاملاً مشخص خود را نارند، از اینرو ناستانهای چینی را به پیروی نمیگیرند. تدریس ثابوتینگ و غیره در این خیالند که میتوانند با توجه به وسعت سرزمین چین و جمعیت آن، آنها را به این کشورها تحصیل کنند. تئوری چینی "سه دنیا" تا حدی و تا اندازه‌ای که مایه زیان چین نگردد، بکار امپریالیسم آمریکا میخورد. این تئوری به ایجاد هرابط مبهم در جهان نامن میرسد که از آن، در آن واحد امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم هر یک برای گسترش سطره خود، انعقاد و استحکام اتحادها و قراردادهای سخت‌تر با سرکردگان سرمایه‌دار و مالکان بزرگ ارضی - بورژوازی کشورهای باصطلاح دنیای سوم بهره میگیرند. این وضعیت منتهی به اهداف سوسیال امپریالیستی رویزونیستها ی چینی خدمت میکند.

و اما در باره تئوری "دنیای غیر متعهد" رویزونیستها ی یوگلاوی آنها یک تئوری جهانی عنوان ندهاند، که باید جایگزین تئوری مارکستی - لنینیسم گردد که از نقطه نظر آنها "ندیمی عده" و دیگر "فعلیت" ندارد، زیرا که طبقاً و دنیا باصطلاح چهار تحول عده‌اند. اینها، آنطور که "کارپلو" آنها را به الفای مارکسیسم - لنینیسم انجام میکند، عمل نمیکند ولی آنها را با حمایت

از تئوری "دنیای غیر متعهد" میگویند، اما کسانی که از مارکسیسم لنینیسم دفاع میکنند، اینها برطبق نظر رویزونیستها ی یوگلاوی، کاری جز تکرار همین "اعتباه" را نمیکند. اینها از اصالت اصول، ضوابط این تئوری انقلابی سر باز میزنند بنابراین "تکرار کنندگان" اعتباه هستند. طبق نظر آنها، حزب کار آلبانی (و این آماج حملات آداست) و یک حزب "تکرار کننده اعتباهات است" زیرا در جستجوی اجرای اصول، روش‌ها، تئوری علمی مارکس، انگلس، لنین و استالین در "دنیائی کاملاً متفاوت از دنیای عصر آنها" است.

مفاهیم تیتویست‌ها کاملاً ضد مارکستی است و از پایه این مواضع است که تیتویست‌ها پیرویه تکامل جهان فعلی را تحلیل میکنند، رویزونیسم مدرن بطور کلی، رویزونیسم یوگلاوی و رویزونیسم چین بویژه، بر علیه انقلاب اند.

رویزونیستها ی یوگلاوی و چینی، با امپریالیسم آمریکا به چشم نیروی مقتدری مینگرند که میتواند بسعت راهی مذاق‌تری گرایش نماید به دنیای حاضر، که هر طبقه نظر آنها در حال توسعه است و به غیر متعهد بودن علاقمند است. کمک نماید ولی تئوری یوگلاوی‌ها حتی نمیتواند برای واژه "غیر متعهد" تمرین رضایت

بفرض بدست دهد. از کدام نقطه نظر کفرهائی را که این تئوری در این دنیا میگذارد غیر متعهد هستند؟ از نقطه نظر سیاسی، ایندولونژیکی، اقتصادی یا نظامی؟ تئوری باصطلاح مارکستی یوگلاویها به این مسئله نمیپردازد، به آن اصلاً اشاره‌ای نمیکند، به این دلیل ساده که تمام کفرهائی که این تئوری در صدد رهبری آنها بعنوان باصطلاح دنیا ی نوین است، نمیتوانند از وابستگی چند جانبه خود به امپریالیسم آمریکا یا به سوسیال امپریالیسم شوروی رهائی یابند.

تئوری یوگلاوی بر روی این نکته حساب میکند که در عصر ما، کلنیالیسم شکل سابق عمدتاً از بین رفته است، ولی از گفتن این امر خودداری میکند که بسیاری از خلق‌ها مجدداً به چنگ استعمار نوین افتاده‌اند. ما مارکسیست - لنینیستها انکار نمیکنیم که کلنیالیسم بشکل‌های قدیمی خود دیگر وجود ندارد، ولی خاطر نشان میسازیم که استعمار نوین بجای آن نصته است. اینها همانا استعمارگران دپروزی هستند که با قدرت اقتصادی، نظامی خود امروز هم بس سرکوبی خلقها نصت میزنند همین‌ها هستند که خلقها را به انحراف سیاسی و

اینثولوزیه میکانند و روح زندگی فاسد خود را بدن آنها اعاده می دهند .
 تیتوشتها چنین وضعیتی را دگرگونی بزرگجهان میدانند ، و اضافه میکنند که
 نه مارکس ، لنین و از آن کمتر ، نه استالین که اینها را بکلی ندیده میگیرند
 این دگرگونی را ترک نکرده اند . بر طبق نظر آنها خلقها اینک آزاد و مستقلند
 ، عوایت آنها فقط اینست که متعهد نگرددند و ثروتجهان ، منطقی تر و عادلانه تر
 تقسیم گردد . برای اینکه این "خواست" به عمل درآید ، ثنوریسمین های
 بوگسلاوی تقاضا دارند که امپریالیستهای آمریکائی ، سوسیال - امپریالیستهای
 شوروی و کشورهای سرمایه داری توسعه یافته بخشنندگی باشند ، و از طریق
 کنفرانس های بین المللی ، مباحثات ، جلسات و امتیازات متقابل و با حسن نیت
 به تغییر جهان کمک کنند ، جهانی که بر طبق گفته آنها " به آگاهی جدیدی برای
 حرکت بسوسالیسم نائل آمده است ."

رویزبونیستهای تیتوشت اینگونه " سوسیالیسم " را موعظه میکنند ، و
 اینکار را با اصرار ویژه ای انجام میدهند تا حتی المقدور خلقها را از واقفیت
 منحرف سازند . آنها که طرفدار انقلاب نمینند ، از حفظ صلح اجتماعی جانبداری
 میکنند ، طرفدار تفاهم بورژوازی با پرولتاریا بمنظور "بهبود" شرایط زندگی
 طبقات پائین هستند . " بعبارت دیگر آنها فروتنانه از طبقات بالا میخواهند که
 از خود " بخشنندگی " نشان داده و قسمت کوچکی از منافع خود را به " تیره بختان
 جهان " واگذار نمایند .

تیتو میگوید از تئوری " دنیای غیر متعهد " یک دکترین جهانی بسازد ، که
 همانطور که گفتیم باصطلاح با " وضعیت فعلی جهانی " در انطباق است . خلقهای
 جهان بهمان عده و میخواهند آزاد زندگی کنند ، ولی در حال حاضر این " آزادی " ^{نیست}
 مطالب تئوری تیتو بخاطر وجود دو بلوک " ناتو " و پیمان ورشو " کامل نیست .
 تیتو خود را بصورت چهره اصلی و پرچمدار سیاست مخالف با بلوکها جا میزند
 اگر این درست است که کشورش ، نه عضو " ناتو " و نه عضو " پیمان ورشو " است ،
 با بندهای زیادی به این دو سازمان نظامی وابسته است ، اقتصاد و سیاست
 بوگسلاوی مستقل نیست ، اسیر اعتبارات ، کمکها و قرضه مائیمت که کشورهای
 سرمایه داری ، و در وهله اول امپریالیسم آمریکا در اختیار آنها میگنارند . از

اینرو آنها بویژه بر امپریالیسم آمریکا تکیه دارند . اما تیتو بر امپریالیسم
 شوروی بر تمام قدرتمندای بزرگ سرمایه داری نیز تکیه میکند . اینگونه است که
 بوگسلاوی که خود را غیر متعهد میدانند ، اگر نه از حیث قضائی ، ولی در عمل
 در قبال سازمانهای تجا وزگرا بر قدرتها متعهد گردیده است .
 در سراسر جهان و در کشورهای متعدد رهبرانی از قماش " تیتو " وجود
 دارند که او در جستجوی گردآوری آنها بر حول باصطلاح دنیای غیر متعهد است .
 این خصیصتها عمدتاً بورژوا - سرمایه دار ، غیر مارکسیست هستند و بسیاری از آنها
 با انقلاب مبارزه میکنند . نامهایی که برخی از این شخصیتها بخود میدهند نظیر
 سوسیالیست ، دموکرات ، سوسیال دموکرات ، جمهوریخواه ، جمهوریخواه مستقل در
 غالب اوقات در خدمت آنها برای فریب پرولتاریا و خلق تصنعتم ، برای
 نگاهداشتن آنها در بوغ و بمنظور مصلحه گری بحساب آنهاست .

کشورهای " غیر متعهد " تحت سلطه اینثولوزی سرمایه داری ، ضد مارکسیستی
 قرار دارند . بسیاری از این کشورها با همان شبکه ای از منافع ، ابر قدرتها
 و به تمام کشورهای سرمایه داری توسعه یافته جهان وابسته اند که بوگسلاوی وابسته
 است . تنها هدف آنها پایه عمل موعظه " تیتو " برای تجمع مجدد تمام کشورهای
 جهان در " دنیای غیر متعهد " برهبری خود خاموش کردن انقلاب ، جلوگیری از قد
 راست کردن پرولتاریا و خلقها برای سرنگون کردن جامعه " کهنه سرمایه داری
 برای استقرار جامعه " نوین ، سوسیالیسم میباشد .

اینست ایده و اصل اساسی که در تجمع این کشورها راهنمای "تیتو" میباشد .
 ولی بخود میبالد که توانسته است به این مجتبی جامعه عمل ببویاند و رهبری آنرا
 بعهده گیرد ، ولی او در واقع هیچکاره است ، زیرا هیچکس نه به تئوری تیتو
 " دنیای غیر متعهد " و نه به تئوری چینی " سه دنیا " اهمیت را که پرچمداران
 آنها آرزو و امیدوارند ، نمیدهند . هر کس ، بطریق خود ، در راهی پیش میرود
 که اساسی ترین و فوری ترین امتیاز را برای او تا "مین نماید .
 بر حسب تمام ظواهر ، تئوری " دنیا غیر متعهد " تیتو از نظر امپریالیسم
 آمریکا و سرمایه داری جهان ، تئوری " سه دنیا " چینی مرجح است . اگر چه
 کشورهای توسعه یافته سرمایه داری و امپریالیسم آمریکا از تئوری چینی " سه دنیا "

بختیابانی میکنند ، با اینحال از آن بهم دارند و از خود نوعی تردید نهان
 میدهند ، زیرا تقویت چین میتواند اوضاع ناگواری پدید آورد و بدنبال آن خود
 آمریکا بشما را تهدید کند . بر عکس ، " دنیای غیر متعهد " تیتو برای آمریکا
 هیچ خطری تر بر ندارد . از اینروست که کارتر هنگام دیدار اخیر تیتو از ایالات
 متحده تیتو را در ایباد " دنیای غیر متعهد " ستود و جنب " کفوهای غیر
 متعهد " را " عامل بسیار مهمی برای حل مسائل بزرگ دنیای حاضر " توصیف کرد .
 " کفوهای غیر متعهد " که اغلب کفوهای سرمایه داری هستند انتخاب خود
 را انجام داده اند . آنها میدانند از نظر سیاسی چگونه مانور دهند و بقدرت ما
 امپریالیستی ای و سرمایه داری میپوشند که بیشترین کمک را در اختیار آنها
 بگذارند . بر طبق مفهوم بورژوازی و سرمایه داری پرداختن به سیاست به این
 تر و آن تر زدن ، به فریب دادن ، اغفال کردن این و آن به سریعترین و ممکن ترین
 شکل اطلاق میگردد . این سیاست ، سیاست فاحشه گری است که هدف آن در لحظات
 معین و شرایط کوتاه مدت اخذ امتیازات پولی از یک کفور قویتر در جهت منافع
 طبقاتی خود و بفتح متنفذترین افراد این طبقه است .

تیتو بسم با تئوری " دنیای غیر متعهد " خود دقیقاً این سیاست را موعظه
 میکند . ولی این سیاست آنطور که تیتو بخود میبالد در همه جا جهت یکسانی ندارد .
 کفوهای " غیر متعهد " آنطور که بنظرشان خوب میرسد ، بی آنکه از تیتو بپرسند
 به بکنند و با چگونه عمل نمایند حرکت میکنند . با چند استثنا ، دولت های
 این کفوها در صد تقویت قدرت سرمایه داری خود ، استعمار خلق خود ، برقراری
 دوستی با یک کفور بزرگ امپریالیستی و جلوگیری از هر نوع طغیان و خیزش خلقی
 از هر انقلاب و در صورت لزوم خفه کردن آنها هستند . تمام سیاست " دنیای غیر
 متعهد " تیتوئیست ها در این است .

تئوری چینی " سه دنیا " نیز طرفدار وضعیت موجود است . " دنیای غیر
 متعهد " تیتوئیست ها در فکر در بزرگی اعتبار از امپریالیسم آمریکا و دیگر
 کفوهای سرمایه داری برای ثروتمند کردن و حفظ قدرت طبقه بورژوازی است . چین نیز
 ازورای " سه دنیا " در صد جمع آوری ثروت ، تقویت اقتصادی و نظامی خود برای
 تبدیل خود به یک ابر قدرت قادر به تسلط بر جهان است . هدف این دو " جهان "

د مارکسیستی است ، هر دو بفتح سرمایه و بفتح امپریالیسم آمریکا است .
 رویزونیستهای یوگسلاوی ، همانطور که از جمله ، بازدهد تیتو " هواکوا ^{فنگ}
 از یوگسلاوی نشان داد چین را از ستایش و مدافعه رها کارانه ، آنطور که غایب
 ماهیت رویزونیستهای چینی است میپوشاند ، تا آنها را به مواضع خود جلب
 کند ، تا تئوری " جهان غیر متعهد " نه تنها از حسن نیت بلکه از تا بهید کلام
 بکن نیز برخوردار گردد . رهبران رویزونیست چین و در رأس آن ها " هواکوا " ^{فنگ}
 و " تانگ سیانوییدنگ " ضمن آنکه از تئوری " سه دنیا " صرف نظر نکردند ، آنگار
 از تئوری " دنیای غیر متعهد " تیتو بختیابانی نمودند . آنها نشان دادند که
 آرزومندند که در تفاهم کامل در یک خط و در دو راه موازی با رویزونیستهای
 یوگسلاوی ، برای هدف مشترک ضد مارکسیستی ، برای فریب خلقهای " دنیای سوم " ^{فنگ}
 کار کنند . رهبران یوگسلاوی اکنون این مفاهیم را با دفاع از چین توسعه میدهند
 با تبدیل خود به طمعان رهبران یوگسلاوی ، آنها برخی " دلایلی " ارائه میدهند
 که برای چین ، این دولت بیلی به جنون عظمت اللبی ، تحقیر کننده است . تیتو ^{تیتو}
 با این ادعا که سیاست فعلی چین واقع بینانه است ، از آن بختیابانی کرده و
 از رهبری چین در برابر فضای آن از طرف حزب ما دفاع مینمایند .
 یوگسلاوها میگویند که چین کفور بزرگی است که ماهیتاً باید توسعه یابد ،
 زیرا هنوز یک کفور عقب مانده است ، کفوری است در حال توسعه . تیتوئیست ها
 مدعی اند که احزاب مارکسیستی - لنینیستی ، نظیر حزب کار آلبنانی در حمله به
 چین ، برای آرمان بحق خود ، برای توسعه و غیر متعهد ماندن و کشت آن به
 مبارزات آزادیبخش ملی ، غیره و غیره دچار خطا هستند . باین ترتیب یوگسلاوی
 ادعا دارد که چین بدور او قمروار میپرخد . آنچه که برای رویزونیستهای
 یوگسلاوی اهمیت دارد اینست که چین بدون تردید به مفاهیم ضد مارکسیستی آن
 بپوشند .

یوگسلاوی و در رأس آن تیتو با تئوری " دنیای غیر متعهد " با وفاداری
 همیشه به امپریالیسم آمریکا خدمت کرده است . تیتو و گروه او این خدمت را در
 حال حاضر با سوق دادن چین به نزدیکی به ایالات متحده و اتحاد آن با این کفور
 به ایالات متحده میکنند . این بود هدف اصلی دیدار تیتو از بکن و مذاکرات وی

که برای ایجاد دوستی نزدیک انجامید ، دوستی ای که با دیوار " هواکوا غنک " از یوگسلاوی بصورت همکاری وسیع ، نه تنها بین کشورها ، بلکه در سطح احزاب در آمدن در جریان بازدید تیتو از بکن رهبران چین تقریباً قبول کردند که جامعه " کمونیستها یوگسلاوی یک حزب مارکسیستی - لنینیستی است و در یوگسلاوی سوسیالیسم واقعی ساخته میشود . هنگام ورود " هواکوا غنک " به بلغراد ، آنها کاملاً و رسماً این تفاوت را تأیید کردند .

با عبارت دیگر ، مانوئیستها بهمان نحو عمل کردند که " میکویان " و خروچیف " در زمان خود ، که با صدای بلند اعلان معتقد که تیتو " مارکسیست " است ، که " در یوگسلاوی سوسیالیسم ساخته میشود " که " حزب کمونیست یوگسلاوی حزبی است مارکسیستی - لنینیستی " .

ایالات متحده بنا به میل خود گاه افکار تیتو را میکشد و گاه افکار هوا - کوا غنک و " تن سائو پینگ " را . این دو نفر آدمک هائی هستند که آشکارا بر صحنه های عظیم عیب بازی ظاهر نمیشوند ، در نهان میبینند ، و وقتی به تئوری آنها حمله میشود و دلیلی برای دفاع از استیلا خود نمی یابند ، میگویند " ما به جدل نمی پردازیم " . چرا با آلبانی سوسیالیستی و حزب کار مارکسیستی - لنینیستی وقتی آنها را در برابر افکار جهان بسختی افشا میکنند به جدل نمی پردازند ؟ منتظر چه هستند ؟ اگر به جدل تن در نمیدهند باین خاطر است که بهم دارند مانوئیست هائیکه آنها نسبت به مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب افشا گرد . و این است دلیل خودداری رهبران چین ، آنگاه که از مجاری یوگسلاویها و دیگران اظهار میدارند که به جدل آلبانیها پاسخ نمیدهند .

ایالات متحده ، اتحاد شوروی و کشورهای دیگر سرمایه داری جلسات مکرر دو جانبه و چند جانبه برگزار میکنند ، کنفرانس های گوناگون میگذارند ، کنگره ها تشکیل میدهند ، قاعنامه هائی تصویب میکنند ، سخنرانیهای ایراد میکنند ،

کنفرانس های مابوعائی برگزار میکنند ، کلی دروغ تحویل میدهند ، و در آن واحد از وعده و نهدید و عانتناز استفاده میکنند و همه اینها باین منظور است که از بحران که گریبانگیران عده غلیظی بایند ، احساس انتقامجویی خلقهای را که ز ستمگری در رنجند خاموش ساخته ، توده های وسیع زحمتکشان و پرولتاریا را اغوا

نموده و دموکراتیکهای شرقی را فریب دهد . در این بازی ، در این بازی پسر پنج و عم رنبلانده ، روهزیونیستهای یوگسلاوی و روهزیونیستهای چینی ، هر يك مثل دیگری دست خود را رو کرده اند .

تئوری " دنیای در حال توسعه " نیز یکی از کارتهای این بازی است که همین هدفمند مارکسیستی را دنبال میکند : ایجاد ابهام در افکار ، این تئوری اشاره چندانی به مسائل سیاسی نمیکند ، زیرا کاملاً بیشرع خواهد بود ، از نقطه نظر این تئوری ، تنها " مسئله اقتصادی " و " مسئله توسعه " بطور کلی بحساب میآید . و اما تئوری " دنیای در حال توسعه " در جستجوی چگونه توسعه ایست ، کسی تعریف آنرا بدست نمیدهد . طبیعتاً ، کشورهای مختلف جهان خواستار توسعه در تمام زمینهای اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و غیره هستند . خلقهای جهان و در رأس آنها پرولتاریا خواستار واژگون دنیای کهن بورژوا سرمایه داری گندیده و ساختن دنیای جدید ، سوسیالیسم بجای آن هستند . ولی تئوری " دنیای غیر متمهده " و " دنیای در حال توسعه " ذکر چندانی از این دنیا نمیکند .

ما مارکسیست - لنینیستها وقتی از کشورهای مختلف بحث میکنیم ، نظرات خود را نیز در باره آنها بیان میکنیم ، برآورد خود را از میزان توسعه این یا آن کشور ، در باره توان هر کشور در این زمینه بیان میکنیم . ما میگوئیم که خلق هر کشور باید انقلاب کند و جامعه نوین را با نیروی خود بسازد . ما معتقدیم که هر کشور برای آنکه آزاد ، مستقل و حاکم باشد ، باید جامعه نوینی بسازد با ستمگران مبارزه کند و آنها را واژگون سازد ، باید با امپریالیستی که او را به بردگی کفانده مبارزه نماید ، حقوق سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی خود را فتح نماید و از آنها دفاع کند ، میهنی کاملاً آزاد و مستقل بنا نهد که در آن طبقه کارگر ، در اتحاد با تمام توده های زحمتکشان بر سر قدرت باشد . این است آنچه که ما میگوئیم و ما منافعان قاطع تر لنینی دو دنیا هستیم ، ما متعلق به دنیا نوین ، به سوسیالیسم هستیم و تا به آخر با دنیای کهنه سرمایه داری مبارزه میکنیم .

تمام " تئوریهای " دیگر در باره تقسیم جهان به " دنیای اول " ، " دنیای دوم " ، " دنیای سوم " ، " دنیای غیر متمهده " ، " دنیای در حال توسعه "

و با هر "دنیای" دیگری که فردا بتواند اختراع گردد در خدمت سرمایه داری و
سیطره جونی قدرتهای بزرگ و نهات آنها در فکاهناری خلقها در بردگی است مبین
خلیل است که ما با تمام قوای خود با این تئوریهای ارتجاعی و ضد مارکسیستی
مبارزه مینماییم .

این مبارزه حزبی با علاقمندی در تمام دنیا و بویژه در کشورهای
باصلاح دنیای سوم و دنیای غیر متعهد با دنیای در حال توسعه دنبال میشود .
خلقیهای این کشورها ، که تئوریهای رومیزیونستی چینی و تیتوئیست و شوروی و
تئوریهای امپریالیسم آمریکا و دیگران میکوشند آنها را فریب دهند ، در مقامیم
مارکسیستی - لنینیستی ما ، در روش اینثولوزیک و سیاسی حزب ما ، روش درستی
مویینند که با راه صحیح رهائی قطعی آنها از ستم و استثمار همراه است .
و دقیقاً باین خاطر است که دشمنان مارکسیسم - لنینیسم و حزب ما ، مارا
به گروه گرائی ، چپ افراطی بودن و بلانکیست و عدم تطبیق از اوضاع بطن المللی
و جبیدن به بعضی عیاهای قدیمی و غیره متهم میکنند . آنچه را که از این راه
هدف قرار مینهند ، قابل درک است ، این دگرترین انقلابی ما است که آنها آنرا
"عصانیم مارکسیستی - لنینیستی" و "عصانیم استالین" و غیره توصیف
میکند .

آنها ما را متهم میکنند که ما با اصلاح کشورهایی را که از شکل استثمار
کلنیالیسم قدیمی رهائی یافته اند و تحت استثمار کلنیالیسم نوین هستند فرا-
میخوانیم که بالذکر بیه سوسیالیسم عبور نمایند ، و بلافاصله به انقلاب پرولتری
تست بزنند ، آنها میخواهند باین ترتیب ما را ماجراجو جا بزنند . ولی حزب ما
به تئوری مارکسیسم - لنینیسم ، به این تئوری که بدرستی راه انقلاب را تعریف
کرده است ، مراحمی را که باید طی کند عراحمی را که باید تا "مهن کرد تا
انقلاب" خواه ملی دموکراتیک و ضد امپریالیستی ، خواه سوسیالیستی ، با کامیابی
به پیروزی برسد ، وفادار است . ما به این تئوری در طول مبارزه ضد فاشیستی و
آزادبخش ملی خود وفادار ماندیم و هنوز هم در ساختمان سوسیالیستی ، در
مبارزه اینثولوزیک و سیاست خارجی خود به آن وفادار باقی هستیم . تطبیق ما
درست و هیچ اختراعی نمیتواند آنرا متزلزل کند .

قسمت دوم

نقشه "چین برای بدل شدن به یک ابر قدرت

در آغاز ، با تطبیق استراتژی عمومی امپریالیسم آمریکا و سوسیال-
امپریالیسم شوروی برای تسلط بر جهان و در عین حال پیدایش و توسعه انواع
مختلف رومیزیونسم مدرن و مبارزه ای که کلیه این دشمنان بر علیه مارکسیسم -
لنینیسم و انقلاب پیش میبرند ما نقش و استراتژی رومیزیونسم چینی را نیز
بررسی نمودیم .
چین معنی سیاسی خود را مارکسیستی - لنینیستی مینماید ، اما واقعیت
کاملاً خلاف اینرا نشان میدهد . دقیقاً همین ماهیت واقعی این معنی است که ما
مارکسیست - لنینیستها وظیفه داریم افشا کنیم . ما نباید اجازه دهیم که
تئوریهای رومیزیونستی چینی بعنوان تئوریهای مارکسیستی جا زده شوند ، ما نباید
اجازه دهیم که چین ، در راهی که در پیش گرفته است مانها نماید که بظاهر
انقلاب مبارزه میکند ، در حالیکه در واقعیت امر بر علیه آن مبارزه میکند .
چین با سیاستی که دنبال میکند ، هر چه روشنتر نشان میدهد که او در
پی تقویت مواضع سرمایه داری در کشورها ، استقرار سیاست خود بر جهان و بدل
شدن به یک قدرت بزرگ امپریالیستی است تا او نیز چنان که مصطلح است "جای
خود را در آفتاب کسب کند" .

تاریخ نشان میدهد که هر کشور بزرگ سرمایه داری خواستار بدل شدن به
یک قدرت بزرگ جهانی بوده میخواهد بدیگران رسیده ، آنان را پشت سر گذارد و
با آنان برای تسلط بر جهان بر رقابت بپرعهزد . برای بدل شدن به قدرت های
بزرگ امپریالیستی ، دولت های بزرگ بورژوازی ، بر طبق عرایم تاریخی و
جغرافیایی خاص ، توسعه نیروهای تولیدی و غیرو ، راههای مختلفی در پیش
گرفته اند . راهی را که ایالات متحده آمریکا دنبال نمود از راه قدرتهای قدیمی

اروپائی نظیر انگلیس و فرانسه و آلمان متفاوت است. قدرت ملی متفرد و زور با تکیه
بر فتح مستعمرات خود بندگونه در آمدند.
پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا بزرگترین قدرت سرمایه داری
باقی ماند. بر پایه نظریه عظیم اقتصادی و نظامی خود با توسعه استعمار نوین
این کشور بیک ابر قدرت امپریالیستی بدل شد. دهری گفت که با این ابر قدرت،
ابر قدرت دیگری نیز اضافه گفت: اتحاد شوروی که او نیز پس از مرگ استالین و
بدنبال حیانت رهبری خروشی به مارکسیسم - لنینیسم بیک ابر قدرت امپریالیستی
بدل گفته و در راه این هدف از نظریه عظیم اقتصادی، تکنیکی و نظامی کسبه
سوسیالیسم بنا نهاده بود بهره برداری کرد.

هم اکنون ما شاهد تظاهرات دولتی بزرگ دیگری یعنی چین کنونی برای تبدیل
عین به یک ابر قدرت هستیم، چرا که او نیز سرعت در راه سرمایه داری گام بر
مینارد. ولی چین مستعمره ندارد، او فاقد صنعت عظیم و پیشرفته و بطور کلی
نظریه اتنی در سطح دو ابر قدرت امپریالیستی دیگر است.

برای ابر قدرت دادن باعث اقتصادی پیشرفته و ارتش مجهز به بمب اتمی
مطلقاً ضروریست، باید خود را از بازار فروش و مناطق نفوذ مطمئن ساخت، در
خارج سرمایه گذاری کرد و غیره. چین در پی آنست که هر چه زودتر این شرایط را ایجاد
نماید. این نقشه را چوئن لای در نطق خود در برابر مجلس توده ای در سال ۱۹۷۵
بیان نموده و در همین کنگره حزب کمونیست چین تکرار نمود. او در آنجا اعلام
کرد که تا پایان قرن چین به یک کشور قدرتمند و مدرن بدل خواهد گفت که هدفش
هم طری با ایالات متحده و اتحاد شوروی است. اکنون این برنامه در سیاستی که
" چهار نوسازی " نامیده میشود گسترش یافته و دقیق گفته است.

ولی برای ابر قدرت گفتن، چین چه راهی را برگزیده است؟ در حال حاضر
مستعمرات و بازارهای جهان بوسیله دیگران غصب شده اند. غیر ممکن است که با
تکیه بر نیروی خود و در ظرف بیست سال، چنانکه رهبران چینی ادعا میکنند
توان نظریه اقتصادی و نظامی برابر با آمریکائی ها و شوروی ها ایجاد کرد.
در چنین شرایطی برای بدل شدن به یک ابر قدرت چین باید از دو مرحله
ده گذار نماید: نخست او باید از امپریالیسم آمریکا و سایر کشورهای

سرمایه داری توسعه یافته تقاضای وام و سرمایه گذاری نماید و برای بهره برداری
کامل از منابع کشور که قسمت اعظم آن بعنوان سهم بهره به جیب وام دهندگان باز
میگردد، به تکنولوژی مدرن دست یابد. سپس او ارزش اضافی حاصل استخراج علی
چین را در کشورهای مناطق سرمایه گذاری خواهد نمود همانگونه که امروز امپریالیستهای
آمریکائی و سوسیالیستهای شوروی عمل میکنند.

تلاشهای چین برای بدل شدن به یک ابر قدرت در وهله اول متوجه انتخاب
معدنی و نتیجه این انتخاب است. در حال حاضر دو ابر قدرت در جهان وجود
دارد، امپریالیسم آمریکا و سوسیالیسم شوروی. رهبران چینی پس
مطالع خود دیده اند که بر امپریالیسم آمریکا تکیه کنند و امید بسیار دارند که

او به آنها در زمینه اقتصادی، مالی، تکنولوژی، برنامه ریزی، سازماندهی
و حتی در زمینه نظامی کمک خواهد کرد. نیروی اقتصادی و نظامی ایالات متحده

در واقع برتر از نیروی سوسیالیسم شوروی است. رویزونیستهای چینی
کاملاً بدین امر واقفند، گرچه ادعا دارند که امپریالیسم آمریکا در حال افول
است. در راهی که انتخاب کرده اند رویزونیستهای چینی نمیتوانند بخود اجازه
دهند که بر همکار ضعیفی که نمیتوان از او چیز زیادی بیرون کشید تکیه کنند.
و دقیقاً بدین خاطر کسبه ایالات متحده قدرت مند است چینی ها آنرا بعنوان
متحد برگزیده اند.

اتحاد با ایالات متحده، ملاقات سیاست چین با سیاست امپریالیسم آمریکا
اهداف دیگری نیز دارد. این اتحاد همچنین تهنیدی بر علیه سوسیالیسم
شوروی بوده و در تبلیغات پرسروصدا و فعالیت دیوانه وار رهبران چین بر علیه
اتحاد شوروی مفاد میدهد. با این سیاست چین میخواهد به اتحاد شوروی
رویزونیستی تفهیم کند که اتحاد با ایالات متحده نیروی عظیمی را تشکیل میدهد
که در صورت در گرفتن جنگ امپریالیستی متوجه شوروی خواهد بود.

سیاست کنونی چین همچنین قصد دارد بهوندهای دوستی و اتحاد با سایر
کشورهای سرمایه داری پیشرفته برقرار نموده و از لحاظ سیاسی و اقتصادی از
آنان استفاده نماید. چین امیدوار است و تلاش میکند تا اتحاد آمریکا را با

سایر کشورهای بقول او " جهان دوم " استحکام بخشد . او این کشورها را بطرف
 انظار و با بهتر بگوئیم زانو زدن در مقابل امپریالیسم آمریکا سو میبندد چرا
 که آمریکا را همکار عمده خود میدانند .
 بدین گونه است که کلیه پیوندهای نزدیکی که چینی ها میخواهند با دول
 سرمایه داری نیرومند ، نظیر ژاپن ، آلمان غربی ، انگلیس و فرانسه و غیره
 برقرار سازند ، توجیه میگردند ؛ بدین گونه است که مسافرت های متعدد هیئت های
 دولتی اقتصادی ، فرهنگی و علمی ایالات متحده و سایر کشورهای توسعه یافته
 سرمایه داری ، چه جمهوری و چه سلطنتی به چین و همچنین دیدارهای هیئت های
 نمایندگی چین از این کشورها توجیه میگردد و این امر که چین ، بصورت سیستم
 و نه هر فرمتی بفتح دول سرمایه داری صنعتی موضع میگیرد مترصد است تا هر
 نوعی ، هر مطلب و هر عمل این دول را بر علیه سوسیال امپریالیسم شوروی
 برجسته نماید نیز بدینسان قابل توضیح است .

ایالات متحده اجباراً این سیاست رهبران را بحساب آورده و به تقاضای
 پشتیبانی آنها جواب میدهند . میدانیم که بهنگام جنگ جهانی دوم در وزارت خارجه
 دولت آمریکا در مورد مسئله چین دو جناح بندی وجود داشت : یکی بفتح چانگ کای
 و دیگری بفتح مائوتسه دون .

طبیعتاً در آن زمان در وزارت امور خارجه و سنای آمریکا ، جناح
 چانگ کای چک بر جناح مائوتسه دون غلبه نمود در حالیکه در خود چین جناح
 مائوتسه دون پیش میبرد .

این جناح منجمله از طرف مارفال ، وندسپیر و ادگار سنو تقویت میبند که
 بدوستان و معاوران چینی ها بدل شدند و انواع سازمانها را در چین جدید الهام
 بخشیدند و تقویت کردند .

هم اکنون این پیوندهای قدیمی تجدید میبوند ، تحکیم یافته ، گسترش
 میابند و دلبختر میگردند . امروز جهانپان عاهد آندد که چین و ایالات متحده
 آمریکا هر روز بیشکدیگر نزدیکتر میگردند . اخیراً یکی از روزنامه های مطلع
 آمریکائی ، واهنگتن پست میگوید " اکنون در آمریکا توافق در مورد این مسئله
 موجود است که مورد پشتیبانی حتی اعطاس دست راستی و آنها نیکه بهیچوجه به یکن

علاقه ای ندارند نیز میباید . طبق این توافق ، هر آنچه هم که در گفتگهای
 افتاده باشد ، ایالات متحده هیچ دلیلی ندارد که چین را تهدیدی برای خود تلقی
 نماید . باستثنای مسئله تایوان ، هر دولت تقریباً بر سر همه مسائل با هم
 توافق دارند . در واقع طرفین قبول نموده اند که حل مسئله تایوان را به عقب
 بیندازند تا در سایر زمینهها استفاده بهیفتتری ببرند .

مسئله تایوان که در روابط بین چین و آمریکا مطرح میگفت به يك مسئله
 مرفاً تعریفاتی بدل شده است . در حال حاضر چین بر سر این مسئله اصرار نیروزی
 او نگرانی در مورد هونگ کدنگ نداعته و بهیچ وجه این امر که " ماکائو " کماکان
 تحت تسلط پرتغال قرار دارد برایش مهم نیست . دولت چین این هدیه دولت جدید
 پرتغال را مبنی بر پس دادن این مستعمره به چین با این بهانه که " ما هدیه
 نمویبیم " رد مینماید . وجود این مستعمرات امروزه امری عقب مانده تلقی
 شده ولی بهیچ وجه محل سیاست پراگماتیستی رهبران چین نیست . تا زمانیکه

" ماکائو " و " هونگ کدنگ " بصورت مستعمره باقی میمانند ، چرا تایوان نیز
 همین شکل را حفظ نکند ؟ ظاهراً بسیار بفتح چین است که تایوان در آینده همین
 شکل فعلی را حفظ نماید . علاوه بر روابطی که چین آشکارا با امپریالیستهای
 آمریکا ئی ، انگلیسی ، ژاپنی و غیره برقرار میسازد ، او این مزیت را نیز

داراست که میتواند از طریق سه مرز خود به معامله مخفیانه نیز با این قدرتها
 بزرگ دست بزند . بهمین دلیل اراجیف " تزدگ سیا شو پینگ " و " لی سین پین " ^{هنا}
 مبنی بر اینکه روابط چین و آمریکا به دوش آمریکا نیست به تایوان بستگی دارد
 تنها پرده استاریست جهت پنهان نمودن راه نزدیک شدن با آمریکا که از طریق آن
 چین میخواهد به يك ابر قدرت بدل شود .

کارتر اعلام داشته که ایالات متحده با چین روابط دیپلماتیک برقرار عوا
 ساخت . در مورد تایوان آنها همان روش ژاپن را اتخاذ خواهند کرد ؛ بعبارت
 دیگر برای حفظ ظاهر روابط دیپلماتیک را با این جزیره قلع خواهند نمود بدون
 آنکه روابط اقتصادی و فرهنگی و در زیر این پوشش روابط نظامی خود را با آن
 قلع نمایند . در واقع چین نفع خود را در پیوندهای نظامی ایالات متحده و تایوان
 میبندد . او خواستار آنست که آمریکا واحدهای نظامی خود را در تایوان ،

ژاپن، کره، جنوبی و اقیانوس هند حفظ نماید، زیرا او بر آنست که حفظ این
 نیروها از آن جهت که وزنه‌ای در مقابل اتحاد شوروی میباشد بشفیع اوست. کلیه
 این روشها از عزم رهبری چین که سعی دارد با توسعه اقتصاد و رشد نیروی
 نظامی خود توسط وامها و سرمایه‌گذاری ایالات متحده و دیگر کشورهای بزرگ
 سرمایه‌داری به یک ابر قدرت تبدیل شود، ناشی میشود. او برای توجیه راهی که
 برگزیده است اذعان دارد که سیاست صحیح و معنی "مارکسیستی" مائوتسه دون را به
 اجرا در میاورد، که بر مبنی آن "چین باید از موفقتهای بزرگ جهانی، از
 امتیازها و از تکنولوژی جدید استفاده نموده و راه آورد خارج را در خدمت توسعه
 داخلی قرار دهد" (مقالات "رن مین ریبائو" (Ren min Ribao) و سخنرانی‌های
 رهبران بکن بر از اینگونه عبارتهاست. طبق برنامه‌های چینی ما بخدمت گرفتن
 اختراعات و تحقیقات سایر دول در زمینه صنعت به معنای دریافت وام و پذیرفتن
 سرمایه‌گذاری ایالات متحده آمریکا، ژاپن، آلمان غربی، فرانسه، انگلیس و
 تمام کشورهای سرمایه‌داری دیگر است که چین آنها را غرق در مدح و ثنا میسازد.
 رهبران چین تئوریهایی رو بیژنیستی را که بر مبنی آنها، کشورهای
 بزرگ و منجمله چین دارای منابع عظیم اند میتوانند از امپریالیسم آمریکا
 با هر دولت و تراستی با بانک بزرگ سرمایه‌داری وام بگیرند چرا که با اصطلاح
 قادرند آنها را بپرانزند، ابداع نموده‌اند. رو بیژنیستهای یوگسلاوی
 به منافع از این نظر برخاسته‌اند. با تمجید از تجربه خود در "ساختمان
 سوسیالیسم خاص" به کمک الیگارشی مالی جهانی، بویژه سرمایه آمریکائی،
 رو بیژنیستهای یوگسلاوی خود را نمونه قرار داده و چین را در تعقیب بی تزلزل
 این راه تعویذ می نمایند. کشورهای بزرگ در حسدی هستند که میتوانند
 وامهای تریانی خود را بپرانزند ولی سرمایه‌گذاری امپریالیستی در این کشورها
 بزرگ لشکر اتحاد شوروی، چین و دیگر جاها نمیتواند عواقب بزرگ نواستعماری
 بدببال نساخته باشد. از ثروتها و از دسترنج خلقهای این کشورها نیز بشفیع
 تراستها و الحارات سرمایه‌داری بیگانه بهره‌برداری میشود. امپریالیستهای
 آمریکائی همچنانکه دول سرمایه‌داری بهیچگونه اروپای غربی و با ژاپن که در چین
 در کشورهای رو بیژنیستی سرمایه‌گذاری میکنند قصد دارند در این کشورها نفوذ

کرده و بدون عمل نماید که تراستهای کشور آنها در همکاری بسیار نزدیک با
 تراستها و رفقه‌های اصلی صنعت این کشورها مزوج گردد.
 سرمایه‌گذاری کشورها یا امپریالیستی در چین بدانگونه که رو بیژنیستها که
 نفوذ سرمایه در کشور خود را بویژه در صنعتی دارند با این بهانه که این
 سرمایه‌گذاری نه از طریق روابط دولت با دولت بلکه از طریق بانکها و حرکتهای
 خصوصی صورت گرفته و با اصطلاح بدون تمهد و منافع سیاسی است بی اهمیت جلوه میدهند
 نیست. گرچه اخیراً مقامات بالای رهبری چین اعلام داشته‌اند که آنها از دولتهای
 اعتبار می‌پذیرند. مقروض بودن شدید هر کشوری، چه بزرگ و چه کوچک به این
 و با آن امپریالیسم همواره خطراتی اجتناب ناپذیر برای آزادی، استقلال و
 حاکمیت هر آنکس در این راه گام نهاده است در بردارد تا چه رسد به کشورهایی
 نظیر چین که از لحاظ اقتصادی فقیر میباشد. یک کشور واقعاً سوسیالیستی
 احتیاجی به چنین وامهایی ندارد. او منابع توسعه اقتصادی خویش را در نزد
 خود، در ثروتهای خود، در نظام داخلی خود و در نیروی خلق خود میابد.
 نمونه آلبانی که کشور کوچکی است، امکانات، منابع و استعدادهای توسعه لاینزال
 یک کشور سوسیالیستی را بروشنی نشان میدهد. یک کشور بزرگ که از امکانات
 و منابعی بمراتب قابل ملاحظه تر برخوردار است اگر بیگهرانه در راه مارکسیسم
 - لنینیسم بهیچرود مسلماً از این امکانات و منابع بهتر بهره‌برداری خواهد
 نمود.
 امپریالیستهای ایالات متحده و تمامی بورژوازی بین المللی از گفایس
 بازارهای چین بروی امپریالیسم آمریکا، حرکتهای بزرگ آمریکائی و دیگر
 حرکتهای غربی با رضایت فراوان استقبال نمودند. حرکتهای چند ملیتی، صاحبان
 منابع آمریکا، اقتصاد چین و ثروتهای عظیم آنها بخوبی میدانستند و برای
 برقرار نمودن شبکه اقتصادی خویش، برای ایجاد حرکتهای مغلط و نیز برای
 تحصیل سود و افزایش امکانات خود را بکار خواهند گرفت. بدینگونه است که در
 چین نه تنها حرکتهای آمریکائی بلکه حرکتهای ژاپنی، آلمانی و سایر کشورهای
 سرمایه‌داری بهیچرفقه عمل میکنند.
 تاکنون چین با ژاپن قراردادی امضاء نموده است که بر طبق آن سالیانه

تا ۱۰ میلیون تن نفت با و تحویل میدهد . هیئت بزرگی از نمایندگان ENT
 ایتالیا برای عرضه نمودن امتیاز تکنولوژی بهره برداری نفت به چین رفت
 ولی در آنجا با گروههای بزرگ شرکت های نفتی آمریکائی که قبلا با مقامات محلی
 بر سر استخراج و بهره برداری مشترک از نفت به توافق رسیده بودند ، مواجه
 گشت . در مورد بعضی دیگر معادن ، مواد معدنی دیگر قابل اکتشاف نظیر آهن
 نیز که در واقع در آنجا به فراوانی یافت میشود چین بهمین گونه عمل میکند .
 ماجران بزرگ نفال سنگ آلمان نیز در چین حضور داشته و قرار دادهای پندیدن
 ده میلیارد مارکی منعقد ساخته اند . وزرای چینی برای تقاضای اعتبار ، سفارش
 ده میلیارد مارکی منعقد ساخته اند ، تحصیل اسلحه مدرن و غیره طول وعرض ژاپن ،
 دادن تجهیزات تکنولوژی جدید ، تحصیل اسلحه مدرن و غیره طول وعرض ژاپن ،
 آمریکا و اروپا را زیر پای میگنارند . درهای همه کارخانجات و موسسات
 چینی بر روی ۳ ربرنازان توکیو ، وال استریت و بازار مشترک اروپائی که بس
 منظور زودتر رسیدن به پکن و بست آوردن طرح های عظیم " مدرنیزه کردن " که
 دولت چین بآنها عرضه مینماید با یکدیگر مسابقه سرعت گذاشته اند ، باز است .
 بدینسان چین نیز بنا بر عهد چینی امپریالیستی ، به امن امپریالیستی برای
 دست اندازی به ثروت های زیرزمینی مواد خام اولیه و استثمار نیروی انسانی
 کشور خود میبندد .

میانیم که سرمایه دار بدون آنکه قبل از هر چیز منافع اقتصادی ،
 سیاسی و ایدئولوژیک خود را در نظر بگیرد ، به هیچکس یاری نمیرساند . تنها
 میزان نیست آمده مطرح نیست . کشور سرمایه داری وام نهد ، به همراه وامی که
 میدهد ، عبور زندگی خود ، طرز فکر سرمایه داری خود را به کشور دریافت
 کننده ، این " کمک " وارد نموده ، پایگاههای خود را در آن مستقر مینماید و
 همانند لکه روغنی بطرز نا محسوس گسترش میابد ، همانند عنکبوتی تار میبندد
 و این عنکبوت همواره در مرکز تارهای خود حاضر است تا خون کسانی را که گرفتار
 آمده اند بکشد همانطور که مورد هوگلوی نغان ناد و همانطور که اکنون نمونه
 اتحاد شوروی نغان میدهد . و چین نیز دچار همین سرنوشت خواهد گشت .
 بندها ، کما اینکه از هم اکنون نیز ، چین در مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی
 نیز عقب خواهد گشت و بازار چین برای امپریالیسم آمریکا و سایر قدرتهای

وامها و سرمایه گذارهای آمریکائی ، آلمان غربی ، ژاپن و غیره در چین
 نمیتوانند تا حد نسبتاً زیادی استقلال و حاکمیت آنها را بهمال نکنند . اینگونه
 وامها هر دولت پذیرای آنها گوی بفرمان میسازد چرا که وام دهنده سیاست خود
 را بر او تحمیل میکند . همچنین هر دولتی ، چه بزرگ و چه کوچک که در لای
 چرخهای امپریالیسم گرفتار آید ، آزادی سیاسی ، استقلال و حاکمیت خود را غن
 نموده و با از دست خواهد داد . اتحاد جماهیر شوروی نیز که به هنگام قدم
 گذاشتن در راه احیای سرمایه داری راهی که امروز چین در پهن گرفته است
 از لحاظ اقتصادی و نظامی قدرتمند تر از چین امروز بود بهمین وضعیت حاکمیت
 عمده دار عهد چهار گشت .

البته تا زمانی که کشورهای کوچک در لابلای چرخهای امپریالیسم گرفتار
 می آیند آزادی و استقلال خود را زودتر ، از کشورهای بزرگی نظیر چین و اتحاد
 شوروی از دست میدهند در حالیکه اخیراً این سلسله مراحل میتواند بسیار کندتر
 باعد و نه تنها با این خاطر که این کشورها از نیروی اقتصادی و نظامی برتری
 برخوردارند بلکه بدین دلیل نیز که با تکیه این نیرو برای حفظ بازارهای
 سابق خود و غصب بازارهای جدید ، برای گسترش مناطق نفوذ خود و ایجاد مناطق
 نفوذ جدید مبارزه میکنند تا متقابلاً اعمال فشار نمایند و هنگامیکه دیگر
 راهی نمی یابند حتی وارد جنگ میفروشند . علیرغم همه اینها ، آنها نمیتوانند
 گریبان خود را از بند وامها و سرمایه گذارهایی که مصورمان نموده رها سازند
 وامها و بهره آنان باید پرداخت شود . ولی زمانیکه قادر به پرداختن آنها
 نباشید قرض های جدیدی خواهید گرفت . قرض بدنبال قرض می آید و سرمایه دار خواستار
 بهره خوب میفود و اگر نتوانید تسویه حساب کنید عما را تحت فشار می گذارند
 بعنوان مثال شرکت های انصاری آمریکائی سیاست دولت خویش را با و دیگته کرده ،
 و آنها مجبور میسازند با کلیه امکانات از سرمایه های آنها دفاع نموده و در
 صورت لزوم بدین خاطر اعلام جنگ نماید .

اگر بر مبنی فعالیت عدید و عتابان رهبران چین بمنظور تکیه بر امپریا
 آمریکا ، سرمایه داران ایالات متحده ، بمنظور توسعه اقتصاد کشور خویش قضاوت

کنیم ، جنجالی که در بهرامون تضمین این امپریالیسم برآه انداخته اند تمامی اعتبار خود را از دست میدهند . بیانات آنان مبنی بر اینکه امپریالیسم آمریکا تثبیت گفته همچنانکه بیانات دیگران در باره " اتکا به نیروی خود و فریبی بهر نیست رویزونیستهای چینی خلاف بر عکس آنچه را که می اندیشند میگویند و اینرا همگان در عمل آنها مشاهده میکنند .

مطبوعات رسمی چین غالباً نگرانی خود را در مورد وامپانی که اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی از بانکهای آمریکائی ، آلمان غربی ، ژاپن و غصرو دریافت مینماید ، ابراز میکنند ، او به ایالات متحده و سایر کشورهای سرمایه داری پیشرفته معنار ناده و آنان را مطلع مینماید که اتحاد شوروی کمک تکنولوژیکی و وامپانی را که با او اعلا^ا میشود برای توسعه و تحکیم نیروی اقتصادی و نظامی خود بکار میبرد و این کمکها و اعتبارات خطری را که از جانب سوسیال امپریالیسم که بگفته رهبران چینی اکنون جای را بهر سوم را گرفته انده متوجه آنهاست تعهد مینماید . همچنین چین از آنها دعوت میکند که بغوریت این اعتبارات را قطع نمایند . مطبوعات چین با همان زبان اعتراضی و این نازی و انتقاد مجوی مشهور آلمانی سخن میگویند .

درک معنای واقعی این " نگرانیهای " رهبران چینی در مورد اعتباراتی که اتحاد شوروی دریافت مینماید مشکل نیست . مسلماً نه ماهیت سرمایه داری این وامپا و نه خطری که این وامپا برای حاکمیت دولت شوروی در بر دارد هیچ يك از اینها فکر آنها را مغفول نکرده است . آنها میخواهند به صاحبان سرمایه آمریکائی و بدولت ایالات متحده ، به سرمایه داران و دولت های سایر کشورهای امپریالیستی بگویند که این وامپا و این کمکها را نباید با اتحاد شوروی بلکه باید به چین داد که نه تنها هیچ گونه خطری برای آنان ندارد بلکه با آنها استفاده نیز مینماید .

این بدجنبه نشانه چین برای تبدیل شدن به يك ابر قدرت است . جنبه دیگر آن تلاش های چین برای تسلط بر کشورهای توسعه نیافته جهان و کسب رهبری آن چیزی است که " دنیای سوم " نام نهاده است .

گروهی که اکنون در چین بر سر قدرت است ، بر " دنیای سوم " که خود چین نیز در آن جای دارد تا^ا کهد فراوان میکند و این امر نه اتفاقی است و نه بدون هدف . " دنیای سوم " رویزونیستهای چینی هدف سیاسی کاملاً مشخصی را داراست و در چهار چوب استراتژی چین برای تبدیل هر چه سریعتر و هر چه زودتر چین به يك ابر قدرت میگنجد . چین در پی آنست که تمام کشورهای " دنیای سوم " کشورهای غیر متعهد " یا " کشورهای در حال توسعه " را بشور خود گرد آورد تا نیروی بزرگی را ایجاد نماید که نه تنها نیروی کلی او را افزایش خواهد داد بلکه همچنین با کمک خواهد کرد تا در مقابل دو ابر قدرت دیگر ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی قد بر افراشته و وزنه بزرگتری را در معاملات برای تقسیم بازار و مناطق نفوذ تشکیل داده چهار چوب واقعی يك ابر قدرت امپریالیستی را کسب نماید . چین تلاش مینماید تا تحت شعار بااصلاح بعقیدانی خود از آزادی خلقهای تحت تسلط استعمار نو و گذار آنان به سوسیالیسم از ورا^ا مبارزه بر علیه امپریالیسم بزرگترین تعداد از دولت های جهان را بدور خود گرد آورده و به حد خود تحقق بخشد . این مفهوم امپریالیسم که کمی نامشخص باقی مینماید معذالاً تا^ا کهد مبنیاً که خارنا کترین امپریالیسم ، امپریالیسم شوروی است .

چین این شعار عوام فریبانه و تهی از محتوی تشویریک را با این امید مطرح نموده که تحقق بعقیدن به اهداف فاسیادت^ا البانها^ا بی با و یاری رساند . او قصد دارد در وهله اول تسلط خود را بر این بااصلاح جهان سوم مستقر سازد و سپس این جهان را در جهت منافع امپریالیستی خود بمحاذیت نماید . در طول تاریخ چین با شهرتسوک بعنوان کشور سوسیالیستی بدست آورده سعی دارد این نیت خود را پنهان بنماید . او بر سر این واقعیت که يك کشور سوسیالیستی نمیتواند نظریات سلسله طلبانه یا نمیتواند دیگران را بدخمت خود وانارد ، در مقابل آنان نسبت به عانتناز بزند ، بر علیه آنان مبارزه کند ، آنان را سرکوب و استثمار نماید ، سونادگری میکند . او این شعار را مطرح کرده و آنرا بر اساس این واقعیت استوار مینماید که حزب کمونیست چین که توسعه دون " بزرگ " ایجاد کند .

از شهرت يك حزب مارکسیست - لنینیستی وفادار به تشوری مارکس دانهن ، تشوری که با تمام مصائب سیستم سرمایه داری استثمار و کلنیالیسم ر غیرومبارزه

میکنند و برخوردار است.
 در هر نقاب این مویت ساختگی، با بنیان شدن در بن واژه "جهان سوم"
 که بدون هیچ مهارت و تعریف طبقاتی او خود را نیز در این "جهان" جا میکند
 تصور میکند که که بدینسان میتواند آمانتر به هدف استراتژیکی خود، یعنی استقرار
 سادت خود، دست یابد. این همان موافقین است که اتحاد شوروی بنویسند خود
 در مقابل سایر کشورها بآن متصل میشود. کلیه روزهاییستهای غروعهایی عبو
 روز اعامه میکنند که آنها "کمونیست" بوده و احزاب آنان، احزاب "مارکسیست
 - اشتراکست" واقع میشوند. با همین نقاب نیز هست که روزهاییستهای شوروی
 می دارند سادت خود را بر جهان مستقر سازند. بنا بر این میتوان گفت که هیچ
 اختلاف اساسی مابین اعمال چینی ما و سوسیال امپریالیستهای شوروی موجود نیست.
 این تکامل سیاست و عمل چین کاملاً موافق ^{است} مشخصاتی که مارکسیسم
 لنینیسم با آن، امپریالیسم را بعنوان تسلط الیگارش ماللی ای که در جستجوی
 بازار بوده و در غلبه بر جهان و تا ^{میرسد} مین سیاست ^{تلاش} میکند، تعریف مینماید.
 از این جهت است که چین میخواهد در کشورهای "جهان سوم" نفوذ کرده و قطعه
 "زمینی" در آنجا اشغال نماید. ولی این "زمین" جز بقیعت قریبانیهای
 بزرگ بدست نیاید.
 برای نفوذ در "دنیا سوم" و برای اشغال بازارها سرمایه لازم است.
 طبقات حاکم در کشورهای "دنیا سوم" در جستجوی سرمایه گذارینها، "وامها"
 "کمکها" هستند. ولی چین از آنجا که فاقد نیروی اقتصادی کافیست در سادگی
 بازار ندارد که بتواند بآنها "کمکهای" قابل ملاحظه اعطا نماید. و دقیقاً
 همین نیرو است که او میخواهد اکنون بکمک امپریالیسم آمریکا ایجاد نماید. در
 چین برای بزرگسالی بزرگسالی حاکم بر کشورهای "جهان سوم" برومینی درک میکند که
 بلا نمیتوان از چین نفع قابل ملاحظه اقتصادی و تکنیکی و نظامی برد. آنها
 نتوانند سود بیشتری از امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی، که
 نیروی اقتصادی، تکنیکی و نظامی برخوردارند کسب نمایند.
 معذالک چین مانند هر کشور دیگری که اهداف امپریالیستی دارد برای کسب
 بازارهای جهان و گسترش روز افزون نفوذ و تسلط خود مبارزه کرده و خواهد کرد.

این نقشه ما از هم اکنون آغازاند. او بتاسیس بانکهای نه تنها در هونگ
 کونگ که از همریاز در آنجا تاسیس نموده است. بلکه در اروپا و دیگر نقاط
 نیز اقدام میکند. چین بخصوص سعی خواهد نمود تا با ایجاد این بانکها سرمایه
 خود را بکشورهای "دنیا سوم" ماسر نماید. در حال حاضر در این زمینه کار
 چندانی انجام نمیدهد. "کمک" چین به ساختمان چند کارخانه سیمان سازی،
 راه آهن و بیمارستان محدود میشود زیرا بجز از این در توان نیست. تنها
 زمانیکه سرمایههای آمریکائی و ژاپنی و غیره همراه آنها که چین انتظار دارد بدست
 یعنی هنگامیکه اقتصاد، تجارت و تکنیک نظامی او توسعه یابد همین خواهدتوانست
 به يك توسعه واقعی اقتصادی و نظامی در مقیاس بزرگ دست بزند. ولی برای
 رسیدن باین هدف زمان لازم است.
 فعلاً او همانگونه که آغاز کرده است با سیاست اعطای "کمک" و وام بلاعوض
 یا با بهره بسیار کم مانور میدهد در حالیکه شوروی و آمریکائیها بهره بسیار
 بیشتری طلب میکنند. تا زمانیکه سرمایههای چینی نتواند بظرف سرازیر خود،
 رهبری روزهاییست چین بویژه در فکر تأثیر تبلیغات در مورد "کمکها" و
 اعتبارات محدودی است که "بکشورهای" در حال توسعه "میدهد" در حالیکه
 هدف انترناسیونالیستی "و" اهداف غیر سوجووانه "این کمکها را ستوده و
 این همه را با شعار "تکیه بر نیروی خویش" برای آزادی و ساختمان کشور همرا
 میسازد.
 در حد توسعه اقتصادی و نظامی خویش چین همواره در پی نفوذ در کشورهای
 کوچک و توسعه نیافته تر است تا از طریق صدور سرمایههای خود باین کشورها بر
 آنها تسلط یابد. گرچه بجز از يك یا دو در صد بهره برای وامها بیش طلب نمیکند
 معذالک مانند سایرین رفتار مینماید.
 معذالک این نقشهها و این تلاشها نمیتوانند بسادگی قرین موفقیت گردند.
 کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری پیشرفته ای که در باصلاح جهان سوم نفوذ
 دارند به چین اجازه نمیدهند که براضی بر بازارهایی که آنها خود از مدتها
 پیش و بوسیله جنگهای آزمندانه غصب کرده اند دست یابد. آنها نه تنها مواضع
 قدیمی خود را محکم حفظ خواهند کرد بلکه سعی میکنند بازارهای جدیدی اشغال

کند و جلو ستانفازی چنان را بر این کشورها میگردند .
امپریالیسم چه موقعیکه با مشکلاتی روبروست و چه آنگاه که در حکومتی
است نسبت به رفیقان خود سرکشت است . برخی اوقات که چاره دیگری ندارد و در
مدد مردمی نمیتواند کسی افکار را عمل کند ولی غالباً آنرا محکم تر
ست دارد خواه نسبت به کشورهای ضعیف خواه نسبت به کشورهای پرمصرفه مانند
دول سرمایه داری صنعتی . بعنوان مثال این سیاستی است که ایالات متحده آمریکا
همواره در قبال متحدین سرمایه داری خود ، زمانیکه جنگهای امپریالیستی در بین
آنها بر گرفته و کشورهای مذکور در موقعیت نفعی قرار گرفته اند ، در پیش
گرفته است . و حتی پس از این جنگها ، هنگامیکه این متحدین سعی نموده اند
بر باره قد برافرازند ، امپریالیسم آمریکا تمامی نیروی خود را بکار بسته تا
از نفوذ آنها در سایر کشورهای که او خود در آن تسلط یافته است جلوگیری
بدین ترتیب ، پس از جنگ دوم جهانی ، ایالات متحده با " کمک " به انگلیس و
فرانس که از جنگ ضعیف بیرون آمدند ، عمیقاً در بازار لیره و فرانک و غیرو
نفوذ کرد . انحصارات و کارتل های آمریکائی نوب فلزات ، عیسی ، حمل و نقل
و بسیاری دیگر از رشته های حیاتی ، برای توسعه سرمایه داری چنان در انحصارات
و کارتل های انگلیسی و فرانسوی و غیرو نفوذ کردند که آنها را بلصحه و این
کشورها را به امپریالیسم آمریکا وابسته ساختند . این امپریالیسم فرنده و
سری نابینر ، چون هر امپریالیسم دیگری ، نمیتواند با چنین طور دیگری رفتار
نماید .

با آگاهی از مشکلاتی که با آن برای نفوذ اقتصادی و سیاسی در کشورهای
" دنیای سوم " مواجه میشود ، چین تصور میکند بتواند از طریق نفوذ سیاسی و
ایدئولوژیک سیادت خود را بر این کشورها برقرار سازد . برای رسیدن باین هدف ،
بظرف خود ، او میباشد فعالیت خود را در سه جهت پیش برد . از مبارزه با
امپریالیسم آمریکا و ناروستهای حاکم در کشورهای سرمایه داری خودداری نموده
و بر عکس با این امپریالیسم و ناروستها هم متحد عود . برای تضعیف پایگاهها
سوسیالیستی امپریالیسم شوروی در آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین ، با این امپریالیسم
که مسایه اوست مبارزه نماید . با توسل به عراق فریبی و مانورهای عیب انقلابی

و عیب سوسیالیستی خلقهای بسیار رنج دیده این مناطق را فریب داده و به هر
نهایت انقلابی و رهائی بخش صدمه زند .
امپریالیسم آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی همچنین که سوسیالیست
امپریالیسم طبیعتاً این نیات چین را آشکار ساخته اند و کشورهای " دنیای سوم " .
نیز متوجه آن شده اند و بهمین دلیل نیز هر روز متقاعد تر میگردند که چین
میخواهد آنان را فریب دهد ، هدف او پشتیبانی و کمک به آنها نیست بلکه او خود
میخواهد یک ابر قدرت گردد . اکثر رهبران حاکم در باامطلاح کشورهای جهان سوم
از دیر باز بعدت به امپریالیسم آمریکا با قدرتهای سرمایه داری پرمصرفه نظیر
انگلیس ، فرانسه ، آلمان ، بلژیک و ژاپن و غیرو وابسته اند . بهمین دلیل
لایزین چین با " جهان سوم " بهه جوچه موجب نگرانی دول امپریالیستی و سرمایه داری
پرمصرفه نیست .

تلاشهای چین برای ملحق شدن به " جهان سوم از ورا " سیاست وایدئولوژی
تحت عنوان " اندیشه مائوتسه تون " ، منجمله باین دلیل که بسیار ناروین
است ، نمیتوانند قرین موفقیت گردد . سعی سیاسی چین ناهمگون بوده ، سعی است
پراگماتیستی که بر طبق شرایط و منافع لحظهای منحرف شده و تغییرمی یابد .
طبقات حاکمه در کشورهای " جهان سوم " از این ایدئولوژی بهم ندارند زیرا
متوجه اند که این ایدئولوژی نه در خدمت انقلاب است و نه در خدمت رهائی ملی
خلقها . در این کشورها جهت سرکوبی و استثمار آسانتر خلق ، بورژوازی احزاب
خاص خود را با انواع عناوین بوجود آورده است . نظر باینکه این احزاب بعدت
وابسته به سرمایه خارجی هستند که در دولتهای باامطلاح جهان سوم سرمایه گذاری
کرده اند هیچ مشکلی در افشاء نمودن و مبارزه با سعی چینی ندارند . بهمین
دلیل رهبران روزهولتست تاکنیک لبخند را در مقابل احزاب این کشورها برگزیده
و سعی دارند با تمام امکانات و در همه عرايط با آنها با سیاست " نان نندی " .
مواجه شوند .

در چهار چوب هدف خود ، تسلط یافتن بر " جهان سوم " ، چین سعی دارد
جنبشهای توده های زحمتکش این " جهان " را هر چه ممکن است در جهت منافع خود
سوق دهد . ولی اکنون ، خلقهای ستم دیده و در راس آنان پرولتاریا دیگر در

همان وضعیت اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم قرار ندارند . آنها بر علیه
 سیاست‌های طلبانه و امارت‌بار از طرف قدرتهای بزرگ امپریالیستی چه آمریکا ،
 چه شوروی و چه چین با هم میزنند . امروز توده‌های وسیع خلقهای جهان با
 مبارزات خود بهمدار گفته‌اند ، باین و با آن طریق آنها بسطی از آگاهی رسیده
 تا از حقوق اقتصادی و سیاسی خویش دفاع نمایند . خلقهای باصلاح جهان سوم
 نمیتوانند عاهد آن باعند که چین در کشورهای آنها نه در جهت بردن افکار انقلابی
 و رهائی ملی بلکه در جهت خاموش ساختن انقلاب و جلوگیری از نفوذ و تاخیر آن
 عمل میکند . منی چنین اتحاد با ایالات متحده و سایر کشورهای استعمارگر نیز ،
 سرمایه‌های جهان را در انظار خلقها افشا میسازد .
 چین بدلیل مختلفی نمیتواند در کشورهای " دنیا سوم " به یک تبلیغات
 مثبت و انقلابی دست بزند ، از جمله باین دلیل که باین ترتیب خود را در برابر
 ابر قدرتی قرار خواهد داد که میخواهد از سرمایه‌گذارها و تکنولوژی بهصرفه
 آن استفاده کند برای اینکه چین بجهت تبلیغاتی دست نزنند دلیل دیگری نیز
 موجود است ، و آن اینکه انقلاب در برخی از کشورهای باصلاح جهان سوم همان
 داروستانهای ارتجاعی را سرنگون خواهد ساخت که امروز چین برای حفظ قدرتمان
 از آنها پشتیبانی کرده و به آنها کمک میکند .
 ولع بی‌صبرانه رهبران چین برای آنکه هر چه زودتر از کشور خود یک ابر

تاریخچه و سیاست خود را بر همه جا بخصوص بر کشورهای باصلاح جهان سوم
بگسترانند آنها را بر آن ناعنه تا استراتژی و سیاست خارجی خود را بر مبنای
برافروختن جنگ بین امپریالیستی بنا نهند . آنها بسیار آرزو مندند عاهد یک
 نزاع مرزی بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی در اروپا باعند ، در حالیکه
 چین ، در دور دست ، نسنهای خود را در گرمی اعتراضی که این دو رقیب عمده را
 منهدم خواهد ساخت ، گرم کرده و تنها قدر قدرت حاکم بر جهان باقی خواهد ماند .
 تا زمانیکه چین خود را برای رقابت با دیگر ابر قدرتها ، با اندازه کافی
 قدرتمند ندانسته و بعنوان ابر قدرت " مقامی را که مناسب اوست " کسب نکرده
 است ، خواستار صلح برای خود و جنگ برای دیگران خواهد بود . ما نورهای دهیلمای
 آشکار رویه‌های جهانی برای برافروختن جنگ ما بین ایالات متحده آمریکا و

اتحاد شوروی ، بنوعی که خود از آن برکنار مانده و بتوانند به " مدرنیزه کردن
 خود بپردازند ، از همین احتیاج کنونی آنها به صلح ناهی میفود . بیانات
 " تندگسیان و پهنک " ، که بر طبق آن در بیست سال آینده جنگی نخواهد بود ،
 پهنوده نیست . بدینسان او میخواهد به ابر قدرتها و سایر کشورهای امپریالیستی
 بگوید که در بیست سال آینده از جانب چین هر اسی بدل راه ندهند . در عین حال
 رهبران چین در توطئه جنگی بین ابر قدرتها هستند که در اروپا ، دور از چین
 جانی که پای او بمیان کشیده نخواهد شد ، در پیگرد تا چه حد بدان موفق خواهند
 گشت ؟ این مسئله دیگر نیست ، ولی واقعیت اینست که رهبران جهانی در این جهت ،
 عمل میکنند ، زیرا بنظر آنها برای تحقق بختیدن به اهدافان و تبدیل چین به
 یک ابر قدرت ، یک مرحله " آرام و ضروری و اجتناب ناپذیر است .
 چین با بوق و کرنا ، تقویت " وحدت اروپائی " ، " وحدت کشورهای سرمایه
 بهصرفه اروپا " را تبلیغ میکند . او از این وحدت در همه مسائل بختیبانی
 میکند . او میخواهد به گرگها و عقالهای پهر " بیا موزد " که وحدت نظامی و
 اقتصادی ، وحدت سازمانی و دولتی و غیره خود را ، در مقابل خطر سوسال امپریالیستی
 شوروی ، تحکم نمایند . و آنها هیچ نیازی به نرسهای چین ندارند ، زیرا آنها
 میتوانند بفهمند و بخوبی میدانند که خطر از چه جانبی متوجه آنها است .
 کشورهای بهصرفه غرب آنقدرها هم ساده لوح نیستند که توصیه‌های چین را
 مو به مو اجرا کرده و خواسته‌های آنها را اجابت نمایند . آنها خود را برای مقابله
 با خطر احتمالی از جانب اتحاد شوروی تقویت میکنند ، ولی در عین حال سعی
 بسیار دارند تا روابط خود را با او زهر آگین ساخته ، زیاده روی نکرده و
 " خرس روسی " را خشمگین نسازند . و این مسلما مخالف آرزو و خواسته‌های چین
 است .

دول سرمایه‌داری اروپا و ایالات متحده از اینکه چین به تضادهای بین آنها
 و شوروی نامن میزند خرسندند ، زیرا این طریق " غیر مستقیم است برای آنکه
 با آنها بگویند : " دشمن عمده شما چین است ، در حالیکه ما ، همراه با شما ،
 و مستقل از آنچه چین میگوید خواهان تفنج زدائی و همزیستی مسالمت آمیز هستیم ؟"
 از طرف دیگر ، این دولتها ، در عین حال تظاهر به طرفداری از صلح ، صلح

میفونند تا هم سعادت طلبی و هم وحدت نظامی خویش را در مقابل انقلاب و دشمن
عمده خود، تقویت نمایند. این هدف کلیه مجامعی نظیر "کنفرانس همبستگی"
و "کنفرانس بلگراد" است، که تا بی نهایت بدرازا کشیده و کنگره وین را
پس از شکست ناپلئون، بخاطر می آورند، کنگره ای که بخصوص بخاطر مجالس رقص
و عین یعنی هایدنبرگ پخته است.

مانطور که "جنگ جهانی بزرگ" رسماً در مساجد ای با مدیر AFP (آژانس
مطبوعاتی فرانسه) اعلام ناعته است، رهبران جهانی همه را برای ایجاد "جبهه
وینس که جهان سوم، جهان دوم و ایالات متحده را دربرمیگیرد"، برای مبارزه
بر علیه سوسیال امپریالیسم شوروی فرا میخوانند.

استراتژی رهبری رومیونیستی چین، که هدف آن تقویت امپریالیسم آمریکا
امپریالیسم اروپای غربی و شوروی است، بجنگ بر علیه سوسیال امپریالیسم
شوروی است، بجز آنکه در بر گرفته خطر جنگ بین اتحاد شوروی و ایالات
متحده آمریکا و متحدین "ناتو" او باشد، خطر جنگ بین چین و شوروی را به
دنبال نارد.

همانطور که چین دیگران را به جنگ تقویت میکند، همانطور هم امپریالیسم
آمریکا، سایر کشورهای سرمایه داری پهنرفته، تمام کشورهای که در آن نارد
سفتهای بورژوازی سرمایه دار حکومت میکنند نیز، در عین حال، هم چین و هم
شوروی را بر علیه یکدیگر برمی انگیزند. بهمین دلیل، احتمال قوی میرود که
سخت ایالات متحده آمریکا و استراتژی اعتیاد آمیز خود چین، اتحاد شوروی را
بآن جهت سوز دهد که خود را در زمینه نظامی باز هم بیشتر تقویت کرده، بمتنا
قدرت امپریالیستی اول به چین حمله نماید.

چین هم بنویس خود، بمرض آنکه خود را با اندازه کافی قدرتمند احساس
کند، به عدت با این سمت خواهد رفت که به اتحاد شوروی حمله نماید، زیرا او در
مورد سببری و سایر مناطق خاور دور نهات جاه طلبانه بزرگ موزی در سر میبرد.
مدتها است که او این خواستها را بهیمن گلاشته است ولی هنگامیکه آماده خود و
ارتش مجهز به انواع سلاحها برها نماید، آنوقت اعتیادهاش افزایس مییابد.
این معنای اظهارات "هواکواندنگ" به نخست وزیر محافظه کار سابق، "هیت"

است زمانیکه که باو گفت: "ما امیدواریم که ناظر اروپائی متحد و قدرتمند
باعهم، و تصور میکنم که اروپا نیز به خود امیدوار است. ما هم چنین قدرتمند
باشد." خلاصه، "هواکواندنگ" به بورژوازی بزرگ اروپائی میگوید: "منی خود
را تقویت کرده و از جانب غرب حمله کنید، ما چینی ها نیز خود را تقویت
نموده و از جانب شرق به اتحاد شوروی حمله خواهیم کرد."

سخت چین راه بسیار وسیع و پر ثمره ای را بر ایالات متحده گفوده است،
راهی که تحت پوشش "مائوتسه تون" "چون لای" و "نیکسون" باز شده. پل ها
بسیاری بین ایالات متحده آمریکا و چین ایجاد شد، روابط نهان، روابط موثر
و برپا. نیکسون میگفت: "ما با پلان نهان پل طولیها زیم که سان فرانسیسکو را
به پکن وصل نماید." دعوت مائوتسه تون و چون لای از نیکسون پس از افتتاح
"واترگیت" و پذیرائی از او توسط مائوتسه تون، هدف مشخصی ناعته است
این بدین معنی بود که دوستی با ایالات متحده، نه یک دوستی موقتی بین اعصاب
بلکه ^{دوستی} بین کشورهای، دوستی بین چین و ایالات متحده است، بی توجه به اینکه رئیس
جمهوری که این راه گفود بخاطر کثافتکارهای مستعفی گفته بود.

بدنبال بحکومت رسیدن گارتور، روابط دوستانه بین چین و ایالات متحده رو
بگسترش فزونیتر نهاد. ایالات متحده در روش کنونی چین، کاملاً نفع خود را میابد
و گارتور بانظ "مختلف از استراتژی آن ستایس میکند."

منافع ایالات متحده آمریکا ايجاب میکند که به چین در کلیه زمینها
سیاسی، اقتصادی و نظامی کمک نماید تا او را بر علیه اتحاد شوروی سوز دهد.
آنها اسرار اتمی را در اختیار چین گذارده اند، و این اکنون مسلم است. همچنین
آنها چین را به دستگاههای مغز الکترونیکی بسیار مدرنی مجهز ساخته اند که باید
در جنگ هسته ای بکار روند. چین اطلاعات کاملی برای اینکه خود زیربانی اتمی
بسازد دریافت ناعته است. در حال حاضر، در واغنگن، آهکارا و رسماً از
تحويل سلاحهای مدرن به چین صحبت میکنند. اگر ایالات متحده آمریکا تمام این
"نیکی" ها را در حق چین روا میدارد، مسلماً نه بدین خاطر است که او بهیک
قدرت بزرگ زمینی و دریائی تبدیل گردد، و قادر باشد خود ایالات متحده را نیز
- همچنانکه زاین هنگام جنگ جهانی سوم- به خطر اندازد. غیر، امپریالیسم آمریکا

با صلاح کمکهای خود را به هر کسی که باعد و بخصوص به چین با دقت میسنجد .
 بنا بر این جا ، طلبی چین برای بدل شدن به یک ابر قدرت و تلاشهای بیمار
 گونه او برای رسیدن بسطح ایالات متحده و اتحاد شوروی به یک تصادمات ، رو بروی
 و جنگهای جدیدی را بدنبال خواهد داشت ، که ممکن است موعنی بود ، ولی میتوان
 وسعت جنگ جهانی نیز پیدا کنند .
 تئوری " سه دنیا " کل استراتژی آن ، اتحادها و تحکیم جبهه های که موعظه
 میکنند و اهدافی را که دنبال میکنند ، همه و همه برانگیزنده یک جنگ جهانی
 امپریالیستی است .

نیکیتا خروچف و روهیزبولستهای مدرن ، تئوری کژانی " همزیستی مسالمت
 آمیز " خروچفنی را مطرح ساختند ، که " صلح اجتماعی " ، " رقابت مسالمت آمیز " ،
 " راه مسالمت آمیز " انقلاب و " جهان بدون اسلحه و بدون جنگ " را توصیه
 مینمود . هدف این تئوری با سرپوش گذاردن و یکسان نمودن تضادهای اساسی دوران
 ما تصنیف مبارزه طبقاتی بود . خروچف ، بطور اخص ، خاموش کردن تضادهای بین
 اتحاد شوروی و امپریالیسم آمریکا ، و بطور کلی ، خاموش کردن تضادهای بین
 سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه داری را موعظه مینمود . او از این نظریه متیبا
 میکرد که بر مبنای آن ، اکنون ، بدنبال تغییرات پدید آمده در جهان ، تضاد تاریخی
 بین سوسیالیسم و سرمایه داری از ورا ، رقابت مسالمت آمیز بین طرفین یک رقابت
 اقتصادی ، سیاسی ، ایدئولوژیک ، فرهنگی و غیره حل خواهد گردید .

خروچف میگفت " بگذاریم تا زمان نماند که حق با کیست " و خلقها ،
 از ورا این رقابت مسالمت آمیز ، آزاده ، در " ملحق مقدس " رژیم را که
 برای آنان مناسب تر است انتخاب کنند . نیکیتا خروچف به خلقها توصیه میکرد
 که ثروت های خود را به ناراج ابر قدرت ها داده و منتظر شوند تا از ورا ، این
 رقابت " مسالمت آمیز " کژانی ، آزادی و استقلال و رفاه آنان تضمین گردد .

سلماً این سیاست مارکسیستی افشاء عد و حزب ما اولین حزبی بود که آنرا در
 هر حلات بهر بی خود گرفت . از همان زمان حیات مانوتسه دون سیاستی را که حزبی
 کمونیست چین دنبال کرده عبیه به همان سیاست خروچف است . این نیز ، از هر دو
 طرف ، پرولتاریا و بورژوازی خلقها و ستمگران آنها میخواهد تا از مبارزه

ایقناتی دست برداشته ، فقط بر علیه سوسیال امپریالیسم شوروی متحد شوند و
 امپریالیسم آمریکا را فراموش نمایند .

تئوری " سه دنیا " ، همچون تئوری خروچفنی " همزیستی مسالمت آمیز " ،
 یک تئوری ارتجاعی است . در حالیکه خروچف و بهرواند ، سخنگویان روهیزبولیسم
 مدرن ، خود را صلح جو نشان میدادند ، مانوتسه دون ، تذک سیتوپینک ، هواکواندک
 و غیره بعنوان محرکین جنگ جلو گر میفوند . آنها میخواهند انقلاب امپریالیستی
 - سرمایه داری را - که خود چین نیز در آن میکنند - طوری جلو نهند که برای
 مبارزه انقلابی ، برای پیروزی پرولتاریا و رهائی خلقها است . ولی ، در واقع
 " تئوری " مانوتسه دون و حزب کمونیست چین در مورد " سه دنیا " نه به انقلاب
 بلکه بچنگ امپریالیستی فرامیخواند . تهدید تنادها و رقابت بین قدرتها و گروهها
 امپریالیستی خطر در گرفتن مناقشات مسلطانه و جنگهای غارتگرانه و اسارتبار را
 بدنبال دارد . این یک تئز مشهور مارکسیسم - لنینیسم است که بطور انکار ناپذیر
 تاریخ آنرا تا کید کرده است . صحت آن نیز بر روشنی توبه تحول اوضاع بین المللی
 زمان ما ، نشان داده شده است .

حزب کار آلبانی ، غالباً در مقام افشاء تبلیغات پرسیرو صدای ابر قدرتها
 در مورد صلح بر آمده است . تبلیقاتی که هدف آن خواب کردن هویداری خلقها و
 کهورهای صلح طلب ، گهچ نمودن آنها با وعده و وعید و سرانجام غافلگیر نمودن
 آنان است . حزب کار آلبانی ، بهر از یکبار توجه آنان را باین امر جلب نموده
 که امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس جهان را به سمت جنگ جهانی
 جدیدی می کشانند و در گرفتن چنین جنگی خطری حقیقی است و نه واهی .

این تهدید الزاماً موردی است برای نگرانی دائمی خلقها ، توده های وسیع
 زحمتکشان ، نبروها و کهورهای صلح جو ، مارکسیست - لنینیستها و مردان مترقی
 سراسر جهان که نمیتوانند منفعل مانده و در مقابل این خطر دست بر روی دست
 گذارند . ولی برای جلوگیری از دستهای محرکین جنگ امپریالیستی چه باید کرد ؟
 بهر صورت نباید نه عقب نشینی کرد ، نه در مقابل آنان سرخم کرد و نه
 در مبارزه با آنان تخفیف داد . واقعیات ثابت کرده اند که سازشها و امتیاز نهای
 غیر اصولی روهیزبولیستها و خروچفنی امپریالیسم آمریکا را نرمتر ، آهسته طلبتر و

طرح جوتر ناعنه بلکه بر عکس او را گستاختر ساخته و اعتهاى او را عدت بعقیده
 ولى از جانب دیگر مارکسیست - لنینیستها موافق برانگیختن يك دولت با گروه
 امپریالیستی بر علیه دیگری نیستند ، آنها دعوت به جنگهای امپریالیستی
 نمیکند زیرا این خلقها مستند که رنج آن را تحمل خواهند گشت . لنین بزرگ
 تاکید مینمود سیاست ما دامن زدن به جنگ نیست بلکه هدف آن جلوگیری از اتحاد
 امپریالیستها بر علیه کشورهای سوسیالیستی است .

او میگفت : اگر واقعا کارگران و دهقانان را بجنگ
 بگفانیم این يك جنايت خواهد بود . ولى هدف سیاست و تبلیغات
 ما بهیچ وجه سون دادن خلقها به جنگ نبوده ، بلکه با بیان دادن به
 آن است . و تجربه به اندازه کافی نشان داده است که انقلاب
 سوسیالیستی تنها چاره جنگهای ناعنه است .

بنابراین تمام طبقه کارگر ، تودههای وسیع زحمتکشان و خلقها در اعمال
 انقلابی برای جلو گرفتن از دستهای محرکین جنگهای امپریالیستی در کشورهای خود
 تنها راه درست است . مارکسیست - لنینیستها همواره سرسختترین مخالفین
 جنگهای غیر عادلانه بوده و هستند .

لنین به انقلابیون کمونیست آموخته است که وظیفه آنان در هم کوفتن
 نقشههای جنگ افروزان امپریالیسم و جلوگیری از سرگرفتن جنگ است . ولى اگر
 بدان موفق نموند آنها وظیفه دارند طبقه کارگر و تودههای خلق را برای تبدیل
 جنگ امپریالیستی به جنگ انقلابی و آزادبیش بسیج نمایند .

امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها جنگ تجا و زرگران را در خون خود
 نارد . اهداف آنها برای به اسارت در آوردن جهان آنها را به جنگ هدایت
 میکند . منالك اگر این امپریالیستها هستند که جنگ امپریالیستی جهان را
 سلور میازند ، این پرولتاریا ، خلقها ، انقلابیون و تمام مردان مترقی
 هستند که بهای آنها با خون خود میبرنازند . بهمین جهت است که مارکسیست -
 لنینیستها ، پرولتاریا و خلقهای جهان با جنگ امپریالیستی جهانی مخالفت میکنند

۱ - ز . لنین مجموعه آثار ، چاپ آلبانی ، جلد ۳۱ ، صفحه ۵۴۰

و بی وفقه برای خفتی نمودن نقشههای امپریالیستها ، برای مانع شدن از اینکه
 آنها جهان را به يك گفتار گاه دیگر هدایت کنند ، مبارزه میکنند .

بنابراین این نتیجه مینماید که نباید مانند روزهونستیهای چینی جنگ امپریالیستی
 را تبلیغ نمود بلکه بر عکس باید با آن مبارزه کرد . مارکسیست - لنینیستها
 وظیفه دارند که پرولتاریا و خلقهای جهان را در مبارزه بر علیه ستیزگران
 خودیها یارند تا قدرت و امتیازات آنها را از جنگ آنان در آورده و بیگانه
 پرولتاریا را برقرار سازند . این آن کاری نیست که چینی انجام میدهد و حزب
 کمونیست چینی در این جهت عمل نمیکند .

مبالتوری روزهونستی خود این حزب
 انقلاب را تضعیف نموده و آنها را به تصویب میاندازد . نیروهای بهشتاز پرولتاریا
 احزاب مارکسیست - لنینیست را که این انقلاب را سازمان داده و رهبری خواهند
 کرد متفرق میازد . راهی را که رهبری چینی توصیه میکند يك فریب کاری است .
 راهی است مناهر با مرام مارکسیسم - لنینیسم . بر خلاف مارکسیسم - لنینیسم ،
 معی روزهونستی چینی ، پرولتاریا و خلقها را تضعیف نموده خود و ظفر میازند ،
 آنها را مورد تهدید جنگی خونین ، جنگ امپریالیستی ، جنگی جنايتکارانه قرار
 میدهد که از آن نفرت دارند .

با این دلیل نیز هست که تئوری مائوتسه دون در باره " سه دنیا " ، فعالیت
 سیاسی حزب کمونیست و دولت چینی بهیچ وجه نمیتوانند مارکسیستی - لنینیستی
 و انقلابی توصیف گردد .

هنگامیکه غرور و ضعف سابقه اقتصادی ، ایندولوژیکی و سیاسی بدن سوسیالیسم
 و امپریالیسم را تبلیغ مینماید ، رهبران چینی با اصلاح بر علیه این تز سخن
 میگفتند و مدعی بودند که برای آنکه همزیستی مسالمت آمیز واقعی بتواند تعلق
 یابد ، میبایست با امپریالیسم مبارزه نمود ، زیرا همزیستی نمیتواند امپریالیسم
 را نابود گرداند ، نمیتواند انقلاب را به پیروزی و رضائی خلقها رهنمون گردد .
 ولى این بیانات بصورت جملات توخالی باقی ماند . در واقع ، رهبری حزب
 کمونیست چینی نیز همواره موافق همزیستی مسالمت آمیز نوع غرور و ضعفی بوده و هست .
 در سندی که قبلا ذکر آن رفت ، " بهشتیانات مربوط به معنی عمومی جنبش کمونیستی
 بین المللی " گفته شده است : " سیاست اصولی تنها سیاست درست است . . . سیاست

۲۴۱
اصولی بجه معنی است؟ بدین معنی است که در طرح و بکار گرفتن هر نوع سیاستی ،
ما باید در مواضع پرولتاریائی باقی مانده ، از منافع اصلی پرولتاریا حرکت
کرده و از تئوریها و تئزهای اساسی مارکسیسم - لنینیسم بهر وی نمانیم . این
آن چیز است که حزب کمونیست چین اعلام ناعت ولی او چکار کرد و اکنون چکار میکند
او دقیقاً خلاف این بیانات را عمل کرده و میکند .

در معنی که در بهر ذکر آن رفت و در مناسبت های دیگر نیز ، حزب کمونیست
چین اعلام ناعت است : " که باید از چهره " امپریالیسم آمریکا به مثابه بزرگترین
دشمن انقلاب ، سوسیالیسم و خلقهای سراسر جهان ، نقاب بر گرفت " و نیز اعان
کرده است که : " نباید نه به امپریالیسم آمریکا تکیه کرد و نه به امپریالیسم
دیگر ، نباید به مرتجعین تکیه نمود " . ولی حزب کمونیست چین این تئزها را پنهان
نکرده است . حزب کار آلبانی که قویاً بر اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم تکیه
نارد ، فاطانه به مبارزه بر علیه امپریالیسم و سوسیالیسم امپریالیسم ادامه
میدهد . مضاف بر سر این مسائل آلبانی سوسیالیستی مخالف چین و حزب کار آلبانی
مخالف حزب کمونیست چین است . رهبران چینی ، ما آلبانی ها را متهم می سازند که
با اصطلاح " یک تجزیه و تحلیل مارکسیستی - لنینیستی از اوضاع بین المللی و تضادها
نکرده ایم و از این حرکت میکنند که راه چینی ها را برای فراخواندن " اروپای
متحد " ، بازار مشترک اروپائی و پرولترهای سراسر جهان به اتحاد با آمریکائی
بر علیه شورویها ، دنبال نکرده ایم و نتیجه میگیرند که چون ما از امپریالیسم
آمریکا ، " اروپای متحده " و غیره بقتیبا نی نمیکشیم پس ما با اصطلاح به سوسیالیسم
امپریالیسم شوروی امتیاز میدهم .

این از جانب آنان نه تنها یک روش رویزیونیستی پنهان شده تحت لوای
" ضد رویزیونیستی " است ، بلکه روشی خصمانه و افترا آمیز نسبت به آلبانی
سوسیالیستی است . امپریالیسم آمریکا تجاوزگر ، ستیزه جو و جنگ افروز است .
چنانکه چینی ها ادعا میکنند ایالات متحده تنها خواهان حفظ وضع موجود
نیست ، بلکه آنها خواهان توسعه نیز میباشد ؛ وگرنه علتی برای موجود بودن
تضاد بین آنها و اتحاد شوروی وجود ندارد . این گفته مائو که چینی ها نقل
قول میکنند و بر مبنای آن آمریکا امروز موهبی است که همه کس آنرا در کوچه راه

است و فریاد میزنند : " بکشید " ؛ میخواهد نشان دهد که تنها اتحاد شوروی
خواهان جنگ است و ایالات متحده آنرا نمیخواهد . چینی ها ، در الطاف خود نسبت
به ایالات متحده آمریکا دعوت میکنند که این دولت را که تا سطح " یک موش تنزل
کرده است " ولی مویا است متحد چین عود ، مصون بناریم . اینست استراتژی ضد
مارکسیستی " مارکسیست " مائو !

استراتژی چینی مبتنی بر تمهیت از تئوری " سه دنیا " " برای همیشه " .
تصمیم گرفته است که " رقابت بین دو ابر قدرت در اروپا مطرح باشد " . عجب !
ولی چرا در یک نقطه دیگر کره زمین ، جائیکه اتحاد شوروی در پی توسعه ، البی
است ، مثلاً در آسیا ، در آفریقا ، در استرالیا یا آمریکا لائین مطرح نیست
بلکه مضافاً در اروپا مطرح است ؟

تئوریسین های چینی آنرا توضیح نمی دهند . " استدلال " آنان چنین است :
رقیب عمده " ایالات متحده آمریکا شوروی است . این دو ابر قدرت که یکی از آنها
خواهان حفظ وضع موجود بوده و دیگری توسعه طلب است جنگ را عمله ور خواهند
ساخت ، همانطور که در زمان هیتلر در اروپا اتفاق افتاد . مسلماً عنصر اخیر نیز
به دنبال توسعه طلبی و تسلط بر جهان بوده است ولی از آنکه بدان موفق عود
میباشد بر فرانسه ، انگلیس و اتحاد شوروی غلبه کند . و بهمین دلیل هیتلر
جنگ را در اروپا آغاز کرد و نه جای دیگر . پس رویزیونیستهای چینی چنان
استدلال میکنند : اگر استالین به انگلیس و ایالات متحده تکیه کرده است چرا ما
به ایالات متحده تکیه نکنیم ؟ ولی همانطور که توضیح دادیم آنها فراموش میکنند
که اتحاد شوروی پس از آنکه آلمان به آن حمله کرد ، با انگلیس و آمریکا متحد
شد نه قبل از آن .

پس از آنکه آلمان ، گهوم دوم به فرانسه و انگلیس حمله کرد ، سران
بمن الملک دوم " دفاع از میهن بورژوازی " را تبلیغ کردند . سوسیالیستهای
آلمان و نیز سوسیالیستهای فرانسه بر سر همین مواضع صف بندی نمودند .
که چگونه لنین این روش را محکوم نموده و چگونه او جنگهای امپریالیستی را
بی رنگ ساخته است . در حال حاضر ، رویزیونیستهای چینی با تبلیغ اتحاد خلقی
اروپا با امپریالیسم بنام دفاع از استقلال ملی همانگونه رفتار میکنند که سران

بین الملل نوم . بر خلاف ترمای لندن ؛ آنها همه را به سمت جنگ هسته ای آینده
که در ابر قدرت میخواستند عمل و سازند میرانند ، به خلقهای اروپای غربی و
پرولتاریای آن ترا خواندای " میهنپرستانه " میدهند و از آنها میخواهند مسائل
" کوچکی " که آنها را در مقابل بورژوازی قرار میدهد (ستم ، گرسنگی ، جنایات
و بیکاری) کنار بگذارند ، به قدرت او تعرض ننمایند ، بلکه با " ناتو " و
" اروپای متحد " بازار مشترک بورژوازی بزرگ و تراستهای اروپائی متحد شوند ،
فقط بر علیه اتحاد شوروی بجنگند و برای بورژوازی سربازان منظمی بیاهند . خود
بین الملل نوم نیز نمیتوانست بهتر از این رفتار کند . ولی رهبری چین چنانچه
توصیهای به خلقهای اتحاد شوروی و سایر کشورهای روزهیونیستی پیمان ورشو و
" کومکین " میکند ، هیچ ! او خاموش مانده و این خلقها را اصلاً بحساب نمیدارد
گاه ، گاه او ناروستهای روزهیونیستی حاکم در این کشورها را تفویق مینماید
که از اتحاد شوروی جدا شده و با آمریکا متحد گردند .

در واقع او باین خلقها میگوید : بم فرو بندید ، تسلیم شوید و گوشت دم
توپ ناروسته خونخوار کرملین بیاغید ! این مانی رهبری روزهیونیستی چین ضد
پرولتاریائی و جنگ طلبانه است .

همه اینها نشان میدهد که رهبران چینی عمداً اوضاع بین المللی را ناروین
میسازند . آنها با هر نظر نامتن منافع خاص خود که تبدیل چین به یک ابر قدرت
است باین اوضاع مینگردند و نه با هر نظر گرفتن منافع انقلاب ، آنها منافع دولت
امپریالیستی خود را در نظر ندارند و نه نفع رهائی خلقها را ، آنها به این عمداً
بین المللی از زاویه امکاناتی که در کشور خودشان و در سایر کشورها برای خاموشی
ساختن انقلاب بوجود میآورند مینگردند و نه از دید سازمان دادن و توسعه مبارزه
پرولتاریا و خلقها بر علیه نو ابر قدرت و همچنین بر علیه ستمگران بورژوا -
سرمایه دار سایر کشورها ، به آن زاویه پرا فروختن جنگ امپریالیستی جهانسی
مینگردند و نه از دید مخالفت با آن .

راهی را که چین برای بدل شدن به یک ابر قدرت دنبال میکند ، در وهله
اول ، عوانب و همی برای خود او و خلقهای چین خواهد داشت .
یک تحلیل مارکسیست - لنینیستی از سیاست چین باین نتیجه میرسد که رهبری

چین کشور خود را به یک بن بست میکشاند . با خدمت نمودن به امپریالیسم آمریکا
و سرمایه داری جهانی او فکر میکند برای خود امتیازاتی کسب میکند ، ولی این
امتیازات معکوسند و برای چین گران تمام خواهند شد . آنها کشور را دچار فاجعه
خواهند ساخت و مسلماً انعکاسات حاسی در کشورهای دیگر نیز خواهند داشت .
سیاست چین برای بدل شدن به یک ابر قدرت ، سیاستی که از یک ایدئولوژی

ضد مارکسیستی الهام میگردد افشا شده و هر روز بیشتر در افکار تمام خلقها و
بخصوص خلقهای با اصطلاح جهان سوم افشا خواهد گشت . خلقهای جهان نقشه های سیاست
هر کشوری را چه سوسیالیست باشد و چه روزهیونیست ، سرمایه داری و با امپریالیست
بخوبی ترک میکنند . آنها مریمنند و متوجه هستند که اگر چه چین خود را عضو
" دنیا سوم " قلمداد میکند ولی خواستها و اهداف خلقهای این جهان را ندارد .
آنها مریمنند که او از یک سیاست سوسیال امپریالیستی پیروی میکند . و این
نیز قابل فهم است که چین سیاست ضد خلقی ، سیاستی که از ستم اجتماعی و ملی
حمایت میکند ، برای خلقها غیر قابل قبول باشد . این سیاست تنها برفع ناروین
ارتجاعی ، آنهاست است که بر خلقها تسلط داشته و آنان را سرکوب مینمایند .
چین از سوماتالی که به تفویق ایالات متحده آمریکا با اتنوی در جنگ است
حمایت کرده و با واسطه میدهد . اتحاد شوروی نیز بنوبه خود به اتنوی کمک
میکند تا سوماتالی را بپلمد و همین کار را نیز با ارمنیه انجام میدهد . بدینسان
چین از یکی از طرفین و اتحاد شوروی از دیگری پشتیبانی میکند .

اگر در سوماتالی به چین بدهیده خوب نگریسته میشود این آنهاست هستند که در
حکومتند و نه خلق این کشور که گفته میشود . نه رهبری اتنوی که از پشتیبانی
شورویها برخوردار است و نه خلق اتنوی که بر علیه سوماتالی با بی بندگی وادارته
عدماند با ایجاد این فکر که سوماتالیها میخواهند اتنوی را اغفال نمایند ،
همچون نظر مساعدی بچین ندارند . بدینسان چین از هیچ نفوذی نه در سوماتالی و نه
در اتنوی برخوردار نیست .
ولی در الجزایر نیز نظر خوبی باو ندارند . کشور اخیر از جبهه " بلاتر آفر
پشتیبانی میکند در حالیکه چین جانب شورویتانی و مراکرها بعبارت دیگر جانب

آمریکا را گرفته است .
 چین با سیاست خارجی خود از يك معنی با اصطلاح موافق با خلقهای عرب پیروی میکند ، ولی تنها هدف این سیاست آن است که خلقهای عرب را بر علیه سوسیال - امپریالیسم شوروی متحد گرداند . بنا بر این واضح است که در این هدف چین از هر گوی نزدیک عدن عربها به هر کسی ، بخصوص ایالات متحده آمریکا پشتیبانی میکند . آنچه که مربوط به اسرائیل میشود ، رهبری چین از سرزنش نمودن آن باز نمی آید . ولی در واقع با استراتژی خود موافق اسرائیل است . خلقهای عرب و بویژه خلق فلسطین متوجه این مسئله شده و هر روز بهتر این مسئله را در می یابند .

در کشورهای آسیا میتوان گفت که چین نفوذ قابل ملاحظه و دراز مدتی ندارد . با کشورهای همسایه خود چین هیچ پیوند دوستی صادقانه ای ندارد و با کشورهای دورتر این مسئله باز هم کمتر مطرح است . از آنجا که سیاست چین مارکسیستی - لنینیستی نیست صحیح نبوده و نمیتواند باشد . با چنین سیاستی او قادر نیست دوستی صادقانه ای با ویتنام ، کره ، کامبوج ، اتریش ، تایلند و غیره بیاورد .

چین مدعی است که او در پی دوستی با این کشورها است ولی در واقع بین او و آنها تضادهائی بر سر مسائل سیاسی ، مرزی و اقتصادی موجود است . با پیروی از يك چنین سیاستی ، چین با ویتنام وارد مناقشه آشکار گشته است . تصادمات وحشی در مرزهای بین این دو کشور رخ میدهند . سوسیال امپریالیستهای چینی قیادت در امور داخلی ویتنام نهالت نموده اند و نقشه های توسعه طلبانه آنان ، آنها را به برافروختن آتش جنگ بین کامبوج و ویتنام و غیره وامیدارد . مادام رهبری چین با ویتنام ، با کشوری که تا دیروز با او بختابه يك کشور برادر ، يك دوست نزدیک مینگریست ، چنین رفتاری کند ، کشورهای آسیا در باره سیاست چین چه خواهند اندیشید ؟ آیا میتوانند به او اعتماد کنند ؟

صحت از نفوذ چین در کشورهای آمریکا ، لاتین انقلاب وقت است . چین در آنجا هیچ گزیند نفوذی ، نه سیاسی ، نه ایدئولوژیک و نه اقتصادی ندارد . تمام نفوذ چین به روابط دوستانه ای با هندو که يك فاعلیت و يك جلد خونخوار است محدود میگردد . این روز چین نه تنها انزجار خلقهای آمریکا ، لاتین ، بلکه افکار عمومی

جهان را برانگیخته است . همه بخوبی ملاحظه می کنند که رهبری چین بر له حکام ستمگر ، دیکتاتورها و ژنرالهایی است که خلقها را بزیر سلطه خود گرفته اند و بسر له امپریالیسم آمریکا است که گوی خلقهای این قاره را میفشارد . بنا بر این میتوان گفت که تا ۱۰۰ سال چین در کشورهای آمریکا ، لاتین ناچیز ، بدون قوت و بیهوده است .

سیاست رهبران چین نه تنها از علاقه و پشتیبانی خلقها بخوردار نیست بلکه روز بروز در نزد دول مترقی و پرولتاریای جهانی منفردتر میگردد . هیچ خلقی ، هیچ پرولتاریائی و هیچ انقلابی از سیاست چین پشتیبانی نمیکند ، زمانیکه از تریبون " تین آن مین " در کنار رهبران چینی ، ژنرالهای سابق آلمان نازی ، ژنرالهای سابق و سرهنگان نظامی ژاپن ، ژنرالهای فاعلیت پرتغالی و غیره را در حال سان دیدن مشاهده میکند ، همانگونه که در روز جنبش ملی ، اول اکتبر ۱۹۲۷ مشاهده نمودند .

در جریان بدل شدن به يك ابر قدرت ، چین نمیتواند بدون تعدد استثمار توده های وسیع زحمتکشان کشور پیروی کند . ایالات متحده آمریکا و کشورهای سرمایه داری دیگر میخواهند از سود کلان سرمایه گذارهایی که در چین میکنند مطمئن گردند . آنها همچنین برای ایجاد تضییعات سریع و اساسی در پایه و روینا جامعه چین در راه سرمایه داری اعمال فشار خواهند نمود . استثمار هر چه شدیدتر توده های مدمیلپوئی انسانها برای حفاظت از بورژوازی چین و دستگا^{تهای} عظیم بورژوازی آن ، و برای مقابله با سررسید مهلت باز پرداخت اعتبارت ، منافع سرمایه داران خارجی ، اجباراً تضادهای عمیقی بین پرولتاریا و دهقانان چین از يك سو و ستمگران بورژوازی روبرو نیست از سوی دیگر پدید خواهد ساخت . بدینسان آنها با توده های زحمتکش کشور خویش مواجه خواهند گشت ، امری که آنان را بطرف مناقشات طرد و انقلابهای انقلابی خواهد برد .

"اندیشه مائوتسه دن" تئوری ضد مارکسیستی

ضعیت فعلی در حزب کمونیست چین، زیگزاگ های متعدد آن، رفتارهای متزلزل، اپورتونیستی آن، تغییرات مداومی که بوسیله رهبری چین در استراتژی آن صورت میگردد، سیاستی که این رهبری دنبال کرده و میکند تا از چین بر قدرتی بسازد، بطورکامل "طبیعی" مسئله مکان و نقش مائوتسه دن، افکار او و اصطلاح "اندیشه مائوتسه دن" در انقلاب چین را مطرح میسازند.

"اندیشه مائوتسه دن" تئوریک است که فاقد هرگونه مشخصه مارکسیسم-لنینیسم است. همه رهبران چین، آنهایی که قبلاً بر سر قدرت بودند و آنهایی که در حال حاضر هستند، همواره تبلیغات زیادی در اطراف "اندیشه مائوتسه دن" درباره اشکال سازماندهی و روشهای فعالیت، اهداف استراتژیکی و تاکتیکی بسراهم انداخته و می اندازند تا بتوانند نقشه های ضد انقلابی خود را عطفی نمایند.

ما کمونیستهای آلبنانی بعد رنج که فعالیتهای د و پهلوی، روشهای نا استوار و متضاد رهبران چین، فقدان اصول و پراگماتیسم در سیاست داخلی و خارجی چین، جدایی آن از مارکسیسم-لنینیسم و مخفی شدنش در زیر جملات چپ را مشاهده می کردیم متوجه خطری شدیم که "اندیشه مائوتسه دن" در بر دارد و سهم نسبت بآن بقیه حاصل کردیم. در هنگام ایجاد حزب ما، در دوران مبارزه آزاد بخش ملی و حتی پس از آزادی، در کشور ما افراد - اطلاع خیلی کمی درباره چین داشتند. ولی ما هم همانند تمام انقلابیون جهان، به خصلت شرقی آن ایمان داشتیم: "چین قاره بزرگی است، چین مبارزه می کند، در چین انقلاب بر طبقه امپریالیسم بیگانه و بر طبقه امتیازات در غلبان است" وغیره وغیره. ما در خطوط کلی چیزهایی درباره

فعالیت سون یات سن، پیوندها و دوستی او با اتحاد شوروی و لنین می دانستیم، همچنین ما نظراتی درباره کومین تانگ داشتیم، ما از مبارزه خلق چین بر طبقه ژاپنی درباره وجود حزب کمونیست چین که حزب بزرگی از آنها می شد و بوسیله یک مارکسیست-لنینیست، مائوتسه دن رهبری می شد مطلع شده بودیم. و نه چیزی بیش از آن.

حزب ما تنها بعد از ۱۹۵۶ تماسهای نزدیکی با چینها پیدا کرد. این تماسها بدلیل مبارزهای که حزب ما بر طبقه روزهیونیم درین خروشچنی به پیش برد، بیشتر شدند. و در این زمان و بخصوص هنگامیکه حزب کمونیست چین خود وارد مناقشه آشکار بر طبقه روزهیونیم شد، بود که تماسهای ما با حزب کمونیست چین با دقتی بگوشیم با کارهای رهبری آن بیشتر و نزدیکتر شد. ولی لازم است بپذیریم که در مذاکراتمان با رهبران چین، هر چند که این مذاکرات متأثر از روحیهای دستا بودند، ولی چین، مائوتسه دن و حزب کمونیست چین بنوعی برای ما یک معطایاتی مانند نبود.

اما چرا چین، حزب کمونیست آن و مائوتسه دن برای ما معطای بودند؟ آنها معطای بودند زیرا که در روشهای متعدد رهبران چین چه بطور عمومی و چه بطور شخصی در مورد یک سلسله از مسائل بزرگ سیاسی، ایدئولوژیک، نظامی و سازمانی ما شاهد نوساناتی گاه بسست راست و گاه بسست چپ بودیم. آنان خود را زمانی قاطع و زمانی متزلزل نشان میدادند و همچنین گاهی روشهای درستی اتخاذ میکردند، ولی آنچه که بیشتر زنده بود، موضعگیریهایی اپورتونیستی آنان بود.

بطور کلی، در زمان حیات مائو، سیاست چین نا استوار و مواج، یک سیاست باب روز خالی از جوهر مارکسیستی-لنینیستی بود. در مقابل یک مسئله سیاسی هر اهمیت، روش آنها از امروز به فردا تغییر می یافت. انسان نمیتوانست در سیاست چین یک رشته هدایت کننده ثابت بگیرد.

طبیعتاً، کلیه این روشها توجه ما را جلب میکرد و ما آنها را تأیید نمی کردیم، ولی معذالک تا آنجا که ما از فعالیت مائوتسه دن خبر داشتیم بر این عقیده عمومی بودیم که او یک مارکسیست-لنینیست بود. معذراً، بر روی بسیاری از نظریات و تزهای مائوتسه دن از قبیل تزی که میخواست تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی را در

زمره بخارهای آشتی پذیر قلندار نماید ، با تزی که طبق آن طبقات آشتی ناپذیر در تمام دوران سوسیالیسم حیات خواهند داشت و با تزی " محاصره شهرها از طریق دهات " که اهمیت مطلق به نقش دهقانان در انقلاب میداد ، و غیره ، ما عقاید و نظرات مارکسیستی - لنینیستی خود را داشتیم که در موقع خود به اطلاع رهبران چین رساندیم . در باره چند نظرگاه و روشهای سیاسی مائوتسه دون و حزب کمونیست چین که با نقطه نظرها و روشهای مارکسیستی - لنینیستی حزب ما مطابقت نداشت ، ما آنها را تاکتیکهای موقتی یک دولت بزرگ که به مناسبت موقعیتهای شخصی اتخاذ شده اند ارزیابی میکردیم . ولی با گذشت زمان ، روشنتر میشد که روشهای حزب کمونیست چین تنها ناشی از تاکتیک نبود .

حزب ما با تحلیل از وقایع ، به برخی نتیجه گیریهای هام و خاص رسید که به هشامی آن انجامید . با این وجود ، اگر حزب ما از جدل با حزب کمونیست و رهبران چین اجتناب میکرد ، باین دلیل نبود که از آن راههای داشت بلکه باین دلیل که دادههایی که حزب ما در باره راه غلطی مارکسیستی این حزب و شخص مائوتسه دون در اختیار داشت کامل نبود و با آن اجازه نتیجه گیری قطعی را نمیدادند . از طرف دیگر ، در طی مدتی ، حزب کمونیست چین با امریالیسم آمریکا و ارتجاع به مخالفت پرداخت . همچنین بر علیه رهنویسیم خروشچنی شوروی ، صرفنظر از اینکه امروز روشن شده است که مبارزه اش بر علیه رهنویسیم شوروی بر اساس موضع گیریهای صحیح مارکسیستی - لنینیستی در زمینه اصول نبوده است ، موضع گرفت .

علاوه بر این ، ما هم چنین دادههایی کامل در باره زندگی داخلی ، سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی و غیره در چین نداشتیم . همواره هرگونه ورود به سازمان حزب و دولت چین بر روی ما بسته بوده است . حزب کمونیست چین هرگز به ما امکان مطالعه اشکال سازمانی حزب و دولت چین را نداد . ما کمونیستهای آلمانی تنها در جریان برخی جنبه های سازماندهی دولت چین در خطوط کلی آن بودیم و نه بهر از آن ، زیرا امکان شناخت تجربه حزب در چین ، اینکه چگونه عمل میکرد است ، چگونه سازمان یافته ، کار در بخشهای مختلف به کدام سمت هدایت میشده و بطور مشخص این سخنها کدامین بوده اند ، برای ما بوجود نیامده بود . رهبران چین با حیلگری عمل کردند . آنان تعداد زیادی از اسناد و مدارکی

را که برای شناخت فعالیت حزب و دولتشان لازم بود منتشر نساختند . آنان از انتشار اسناد خود خودداری کرده و هنوز هم میکنند . حتی اسناد کمی هم که منتشر شده و در اختیار ما است ، قسمتهای جدا جدائی هستند . و اما در باره چهار جلد آثار مائو که میتوانند رسمی قلندار شوند ، نه تنها موادی که در بردارند فقط شامل مواد تا سال ۱۹۴۹ میشوند بلکه آنچنان با مراقبت دستکاری شده اند که از اوضاع آنطور که در چین واقعا اتفاق افتاده است تابلوی صحیحی بدست نمیدهد .

عرضه سیاسی و تئوریک مسائل در مطبوعات چین ، بی آنکه در این جا از ادبیات صحبتی کنیم که بر آن ابهام فوق العاده ای حاکم بوده است ، تنها یک خصلت تبلیغاتی داشته است . مقالات مطواز فرمولهای کلیشه ای بسبک چینی بوده و با فرمولهای ریاضی توضیح داده شده بودند : از قبیل " سه خوبی و پنج بدی " ، " چهار کهنه و چهار جدید " ، " دو اندیشه و پنج نظارت بر خود " ، " سه حقیقت و پنج دروغ " و غیره و غیره . تشخیص " تئوریک " فرمولهای ریاضی برای ما مشکل بود ، مایی که به فکر کردن ، عمل کردن و نوشتن با روحیه " تئوری و فرهنگ سنتی مارکسیستی - لنینیستی عادت کرده ایم .

رهبران ^{چین} هیچگاه از یک هیئت نمایندگی حزب ما برای مطالعه تجربه خویش دعوت نکردند . و حتی زمانی هم که یک هیئت نمایندگی بنا به درخواست حزب ما به آنجا میرفت ، بویژه برایش تبلیغ میکردند ، آنها را به اینجا و آنجا برای بازدید کمون ها و کارخانجات دعوت میکردند ، بجای آنکه توضیحاتی به آنان بدهند و یا تجربه خود را در زمینه کار حزب در اختیارشان قرار دهند . و این رفتار عجیب در مقابل چه کسی انجام میشد ؟ در مقابل ما ، آلبانیها ، دوستانشان که از آنان در سختترین شرایط دفاع کرده بودیم . تمام این رفتارها برای ما غیر قابل فهم بود ، ولی ما در این رفتارها همچنین این نشانه را میدیدیم که حزب کمونیست چین از دادن یک تابلوی روشن از موقعیت بما خودداری میکرد .

لکن آنچه که بیش از همه توجه حزب ما را بخود معطوف کرد ، انقلاب فرهنگی بود که سئوالات بزرگی در باره آن برای ما مطرح شد . در طول انقلاب فرهنگی که بوسیله مائو همراه انداخته شد ، در فعالیت حزب کمونیست چین و دولت چین افکار و اعمال سیاسی ، ایدئولوژیکی و سازمانی ویژه ای بظهور رسیدند که بر پایه آموزشهای

مارکس ، انگلس ، لنین و استالین استوار نبودند . با ملاحظه اعمال قبلی صمیم و دو پهلو ، همچنین اعمالی که در طول انقلاب فرهنگی صورت پذیرفت ، ولی بخصوص حوادثی که از انقلاب فرهنگی به بعد واقع شدند ، رسیدن بی روی گروههای مختلف به رهبری ، امروز گروه لنین بهائو ، فزائزده تنگ سیائو پینگ با هواکوفنگ و غیره ، گروههایی که هر يك پلانچوم خاص خود را که طبع دیگری بود داشت ، حزب ما به مطالعه و بررسی عمیق تر نظریات و اعمال مائوتسه دون و حزب کمونیست چین ، به داشتن نظری کاپتر نیست به " اندیشه مائوتسه دون " کشیده شد . به چشم ما ، این واقعت که انقلاب فرهنگی بوسیله حزب رهبری نشده ، بلکه بدنبال فراخوانی از مائوتسه دون بصورت هرج و مرج برآه افتاده بود ، از این جنبش خصلت انقلابییش را سلب میکرد . اتوریته مائودر چین باعث شد که ملیونها جوان غیرمشکل ، دانشجویان و محصلین بسوی پکن ، بسوی کمیتههای حزب و دولت برآه افتاده و آنها را نابود ساختند . این جوانان آنطور که میگفتند ، در آن موقع در چین نماینده " ایدئولوژی پرولتاریائی " بوده و آنها بودند که به حزب و به پرولترها راه " حقیقی " را نشان میدادند!

این انقلاب ، که يك خصلت سیاسی واضحی داشت ، فرهنگی ارزیابی شد . از نظر حزب ما این نام گذاری صحیح نبود ، زیرا جنبشی که در چین برآه افتاده بود در واقع يك جنبش سیاسی بود و نه فرهنگی . ولی نکته اساسی در این واقعت نهفته بود که این " انقلاب پرولتاریائی " نه بوسیله حزب و نه بوسیله پرولتاریا رهبری نشده بود . این موقعیت خطیر از ادراکات قدیمی ضد مارکسیستی مائوتسه دون ناشی میشد که به نقش رهبری پرولتاریا کم بها داده و به نقش جوانان در انقلاب پرهها میداد . مائو نوشته است : " جوانان چین از دوره جنبش ۱۹۱۹ چه نقشی بازی کردند ؟ جوانان بنحوی شروع کردند که نقش پیمشاهنگ را بازی کنند . این امر را همگان بااستثنا افراد نقی العاده ارتجائی در کشور ما میپذیرند . نقش پیمشاهنگ را بازی کردن بچه معناست ؟ این به معنای برآمد نگرفتن نقش رهبری است . . . "

بدینسان بود که طبقه کارگر در بسیاری موارد به کنار گذاشته شد . این طبقه در بسیاری موارد با گارد سرخ به مخالفت پرداخت و حتی مجبور به برخورد هایی با

۱- مائوتسه دون ، منتخب آثار چاپ آلبانی ، جلد سوم ، صفحه ۱۹

آنها شد . رفقای ما که در آنموقع در چین بودند به چشم خود کارگران کارخانجات را در حال زد و خورد با جوانان دیدند . حزب از هم تلاشی شد ، حزب نابود شد و به کمونیستها و پرولتاریا اصلا توجهی نشد . این وضعیت بسیار وخیم بود .

حزب ما از انقلاب فرهنگی پشتیبانی کرد ، زیرا بهروزیهای انقلاب در چین در معرض خطر بود . خود مائوتسه دون بهما گفت که حزب و دولت آنها بوسیله گروههای مرتد لیوشا ثوچی و تنگ سیائو پینگ نصب شده و بهروزیهای انقلاب چین در معرض تهدید قرار گرفته بودند . در چنین شرایطی ، بدین توجه به این مسئله که چه کسی مسئول چنین وضعیت و خیمی بود ، حزب ما از انقلاب فرهنگی پشتیبانی کرد . حزب ما از خلق برادر چین ، آرمان انقلاب و سوسیالیسم در چین دفاع کرد و نه از مبارزه فراکسیون بازی گروههای ضد مارکسیستی که با یکدیگر برخورد داشته و برای تعاحب قدرت حتی تا برخورد های مسلحانه نیز پیش میرفتند .

سیر حوادث نشان داد که انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریائی ، انقلاب نبوده ، بزرگ نبوده ، فرهنگی نبوده و بویژه مطلقاً پرولتاریائی نبود . این تنها يك شورش گروهی کاخ نشین در سطح پان چینی بود تا ششی ارتجائی را که بقدرت چنگ انداخته بودند ، از بین ببرد .

طبیعتاً ، این انقلاب فرهنگی يك فریب بود . این انقلاب برآن واحد حزب کمونیست چین و سازمانهای توده ای را از بین برد و چین را در يك هرج و مرج تازه فرو برد . این انقلاب بوسیله عناصر غیر مارکسیستی رهبری شد که بی باستی بنحوی خود از طریق يك کودتای نظامی بوسیله سایر عوامل ضد مارکسیست و فاشیست از میان برداشته شدند .

در مطبوعات ما ، مائوتسه دون يك مارکسیست - لنینیست بزرگ ارزیابی شده بود . لکن ما هرگز تعاریف مطبوعات چین را نه بکار بردیم و نه تأیید کردیم . تعاریفی که مائو را بعنوان کلاسیک مارکسیسم - لنینیسم و " اندیشه مائوتسه دون " را بعنوان مرحله سوم ، عالیترین مرحله مارکسیسم قلد اد میکردند . حزب ما طریقه ای را که با آن به کیش مائودر چین دامن زده میشد بعنوان ناسازگار با مارکسیسم - لنینیسم ارزیابی کرد .

توسعه توأم با هرج و مرج انقلاب فرهنگی و نتایج آن بهما کمک کردند که در

۱۰۲
مقدّمه مان که هنوز کلاً تلوی نیافته بود استوار شوم . مقیدم ای که بر طبق آن
مارکسیسم - لنینیسم در چین شناخته نشده و بکار نرفته بود ، که در اساس ، ادراکات
حزب کمونیست چین و مائوتسه دون مستقل از ظاهر و شعارهایشان " برای پرولتاریا
، برای دیکتاتوری آن و برای اتحادش با دهقانان فقیر " و بسیاری فرمولهای دیگر از
این قماش مارکسیستی - لنینیستی نبودند .

در پرتو این وقایع ، حزب ما توانست بدلیل دولی ها و تردیدهایی که در
رفتار رهبری چین نسبت به رهنویسیم خروشچفی وجود داشت پی ببرد ، از قبیل
مورد ۱۹۶۲ ، زمانیکه این رهبری آشتی مجدد و اتحاد با رهنویستهای شوروی را
با اصطلاح تحت عنوان جنبه مشترک بر طبقه امپریالیسم آمریکا در خواست میکرد ، یا در
۱۹۶۴ ، زمانیکه چون لای بدینال کوششهایش برای آشتی با شورویها ، به مسکو
رفت تا بقدرت رسیدن گروه پرژنف را تبریک گوید . این نوسانات اتفاقی و تصادفی نبودند^{ند}
بلکه ضعیف کننده نقد آن اصول و روحیه پی گیری انقلابی بودند .

زمانیکه نیکسون به چین دعوت شد و رهبری چین و در راه آن مائوتسه دون
سیاست نزدیکی و اتحاد با امپریالیسم آمریکا را اعلام کرد ، روشن شد که شی و
سیاست چین در تضاد کامل با مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتاری بود
بعد از آن ، نیات شوونیستی و سیادت طلبانه چین آشکارتر شدند . رهبری چین
این زمان بطور آشکارتر به مخالفت با مبارزات انقلابی آزاد بخش خلقها ، پرولتاریای
جهانی و جنبش حقیقی مارکسیستی - لنینیستی می پرداخت . او با اصطلاح تئوری سه
جهان خود را طرح ساخت و سعی کرد که آن را به مجموعه جنبش مارکسیستی -
لنینیستی بعنوان خط شی عمومی آن تحمیل نماید .

حزب کارآلبانی با حرکت از منافع انقلاب و سوسیالیسم و با در نظر گرفتن اینکه
اشتهااتی که در شی حزب کمونیست چین بچشم میخورد از برداشتهای غلط از
اوضاع و از مشکلات گوناگین ناشی میشد ، یکبار دیگر کوشید به رهبری چین در تصحیح
اشتهاات و رفع اشکالات باری رساند . حزب ما با صداقت کامل و با روحیه دوستانه
نظریات خود را به اطلاع مائوتسه دون و سایر رهبران چینی رسانید . و بطور رسمی
و کس ملاحظات و مخالفتهای خود را در باره بسیاری از اعمال چین که بطور مستقیم

به شی عمومی جنبش مارکسیستی - لنینیستی ، به منافع خلقها و انقلاب زبان میرسانید ،
به کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ارسال داشت .

ولی رهبری چین هیچگاه از ملاحظات درست و ضابطی با اصول ، که حزب ما
نسبت به آن داشت استقبال خوبی نکرد . این رهبری هرگز با جواب نداد و از
بحث کردن در باره آن خودداری ورزید .

با اینکه ، اعمال ضد مارکسیستی رهبری چین ، در داخل همانند خارج از
کشور ، بازتر و آشکارتر میشدند . همه اینها حزب ما و تمام مارکسیست - لنینیستهای
دیگر را مجبور ساخت که خط شی حزب کمونیست چین ، برداشتهای سیاسی و
ایدئولوژیکی که از آن الهام میگرفت ، فعالیت شخص آن و نتایج آن را مورد ملاحظه
مجدد قرار دهد . در نتیجه ما دریافتیم که " اندیشه مائوتسه دون " که حزب
کمونیست چین بر اساس آن هدایت شد ، و همیشه ، یک نوع خطرناک از رهنویسیم
دین را تشکیل میدهد که بر طبقه آن بایستی مبارزهای عمومی در سطح تئوریک و سیاسی
را به پیش برد .

" اندیشه مائوتسه دون " یک نوع رهنویسیم است که قبل از جنگ جهانی دوم
و بطور مشخصتر بعد از ۱۹۳۵ ، زمانیکه مائوتسه دون به رهبری حزب رسید ، شکل

گرفت . در طول این مدت ، مائوتسه دون و هوادارانش تبلیغاتی " تئوریک " زیر
شعار مبارزه بر طبقه " دکماتیسم " ، " طرحهای کلاً آماده " ، " الگوهای بیگانه " و
غیره ، براه انداختند و مائوتسه دون مارکسیسم شی را مطرح ساخت که از این
طریق خصلت جهانی مارکسیسم - لنینیسم را نفی کرد . بجای مارکسیسم - لنینیسم ،
او " مد چینی " حل مسائل ، وسیله کار چینی " زنده و سرشار از تازگی ،
خوش آهنگ و مطبوع برای گوش و چشم خلق چین " را موعظه میکرد ، همچنین تز
رهنویستی را که بر طبق آن مارکسیسم بایستی در هر کشور یک محتوای ویژه و
مخصوص به آن کشور داشته باشد تبلیغ میکرد .

" اندیشه مائوتسه دون " نقطه " اوج مارکسیسم - لنینیسم عصر حاضر اعلام شد
رهبران چین اعلام کردند که " مائوتسه دون بیش از مارکس ، انگلس و لنین کار کرده
۱- مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ آلبانی ، جلد چهارم ، صفحه ۸۴ .

است در اسامی حزب کمونیست چین صوبه کنگره نهم آن به ریاست مائو ،
 آده است که " اندیشه مائو تسه دون " مارکسیسم-لنینیسم دوران ما است و
 مائو تسه دون " . . . مارکسیسم - لنینیسم را ادامه داده ، حفظ کرده و تکامل بخشیده
 آن را به يك مرحله عالی كاملا جدید ارتقا داده است .
 این واقعیت که حزب کمونیست چین بر پایه اصول و موازین مارکسیسم - لنینیسم
 بنا نیافته ، بلکه بر اساس " اندیشه مائو تسه دون " پایه گذاری شده است ، درها را
 با زهم بیشتر بر روی اپورتونیسم و مبارزه فراکسیونها در صفوف این حزب باز کرده است
 " اندیشه مائو تسه دون " مخلوطی از فاهیم و ادراکات است که افکار پوزهای
 بعاریت گرفته شده از مارکسیسم را با سایر اصول فلسفی ، ایده آلیستی ، پراگماتیستی
 و رهنویستی در هم می آمیزد . این اندیشه در فلسفه کهن چین و در گذشته های
 واید نولونگی چین ، در عطرکرد دولتی و نظامی آن ریشه دارد .
 تمام رهبران چین ، آنهایی که در حال حاضر به قدرت رسیده اند همانند
 کسانی که به قدرت رسیده و سرنگین شده اند ولی کوشیدند تا نقشه های ضد انقلابی
 خود را پیاده کنند ، پایه " ایدئولوژیکشان " اندیشه مائو تسه دون " بوده و هست .
 مائو تسه دون خودش ، پذیرفته است که افکار او میتوانند مورد استفاده همه باشد ،
 برای افراد چپ همانقدر قابل استفاده باشد که برای افراد راست ، بر حسب نامی
 که او به گروههای مختلفی میدهد که رهبری چین را تشکیل میدهند . در
 نامه ای خطاب به کمانگ تسینگ در تاریخ ۸ ژوئیه ۱۹۶۶ ، مائو تسه دون
 قبول میکند که " راست در قدرت میتواند برای قوتور شدن در طول مدت زمانی
 حرفهای من را بکاربرد . ولی چپ میتواند برخی دیدگرا از حرفهای من را
 بکار برده و برای سرنگونی راست مشکل شود " این امر موید آن است که
 مائو تسه دون يك مارکسیست - لنینیست نبود ، و ادراکات او التقاطی هستند
 این امر در سراسر " آثار شوریک " مائو ظاهر میشود ، که طیرغم جمله
 بردازنها و شعارهای " انقلابی " که در زیر آن پنهان شده
 است ، قادر به مخفی نگاه داشتن این واقعیت نیستند که " اندیشه
 مائو تسه دون " هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد .
 يك نگاه انتقادی حتی جزئی بر نوشته های مائو ، بر طریقه های
 که او مسائل اساسی مربوط به نقش حزب کمونیست مسائل انقلاب
 ساختن سوسیالیسم و غیره را بررسی میکند اجازه میدهد که

۱ - کنگره نهم حزب کمونیست چین ، اسناد ، صفحات ۲۹ - ۸۰ - تیرانا ۱۹۶۹
 ۲ - لوموند - ۲۲ دسامبر ۱۹۷۲

فلسفی روشن اختلاف ریشهای را که میان " اندیشه مائو -
 تسه دون " و مارکسیسم - لنینیسم وجود دارد تشخیص دهیم .
 ابتدا از مسائل سازمان حزب و نقش رهبری آن شروع کنیم . مائو خود را موافق
 اعمال اصول لنینیستی در باره حزب نشان میدهد ، ولی اگر بطور مشخص افکار و
 نظریات او را در باره حزب ، و به ویژه در باره پراتیک زندگی حزب مورد تحلیل قرار دهیم
 روشن میشود که او تزه های رهنویستی را جانشین اصول و موازین لنینیستی کرده
 است .

مائو تسه دون حزب کمونیست چین را بر پایه " اصول مارکس ، انگلس ، لنین
 و استالین سازمان نداده است ، او سعی نکرد يك حزب لنینیستی ، يك حزب
 بلشویک بسازد . مائو تسه دون موافق يك حزب طبقه پرولتاریائی نبود بلکه موافق يك
 حزب بدون مرزهای طبقاتی بود . اگر ^{نظیر} اهر خصلت توده های برای حزب را بکار برد ماست ،
 بدین منظور بوده است که هرگونه مرز بندی بین حزب و طبقه را محو نماید . که بدینحال
 آن ، هر کسی میتواند با این حزب وارد و از آن خارج شود هر زمان و هر طور که
 خود صلاح میدانست . در باره این مسئله ، تزه های " اندیشه مائو تسه دونها " تزه های
 رهنویستیهای یوگسلاو و " کمونیستهای ارضائی " یکی هستند .

بعلاوه ، مائو تسه دون همواره ساختن ، اصول و موازین حزب را تابع ضافع و
 ضافع سیاسی خود ، سیاست ماجراجوانه ، اپورتونیستی گاه راست گاه چپ خود ،
 تابع مبارزه بین فراکسیونها و غیره ساخته است .

در حزب کمونیست چین يك وحدت حقیقی مارکسیستی - لنینیستی اندیشه و عمل
 وجود نداشته و ندارد . مبارزه بین فراکسیونها ، که از زمان تشکیل حزب کمونیست
 چین در گرفته است ، مانع برقراری يك مشی صحیح مارکسیستی - لنینیستی و نقش رهبری
 اندیشه " مارکسیستی - لنینیستی گردیده است . گرایشات مختلفی که در رهبران
 اصلی حزب ظاهر میشد ، گاهی چپ ، گاهی اپورتونیستی راست ، گاهی مرکزی بوده
 و حتی تا برداشتهای آشکارا آنارشستی ، شورونیستی و نژاد پرستانه میرسید . تا
 زمانی که مائو و گروهش در رهبری حزب بودند ، این گرایشات یکی از خطوط مشخصه
 حزب کمونیست چین را تشکیل میداد . مائو تسه دون ^{دولت} خود لزوم " دو خط مشی " در درون

حزب را موظف میکرد . بر طبق نظر او ، وجود دو خط مشی و مبارزه بین آنها يك پدیده طبیعی ، بین وحدت افکار و انعطاف سیاسی که روحیه اصلیت و سازش را بیکدیگر پیوند میدهد ، است . او مینویسد : " ما قادر خواهیم بود بدین ترتیب از هر دو دست نسبت به يك رفیق خطا کار استفاده کنیم : با یکی بر طبقه او مبارزه خواهیم کرد ، با دیگری با او وحدت میکنیم . هدف این مبارزه ، حفظ اصول مارکسیسم است ، که معنایش پافشاری بر روی اصول است ، این يك جنبه از مسئله است . جنبه دیگر آن ، انجام وحدت با او است . هدف وحدت دادن يك راه خروج با او ، تحقق بخشیدن به سازش با او است ."

این نظریات کاملاً در تضاد با آموزشهای لنینیستی درباره حزب کمونیست ، بعنوان ستاد مشکل و پیمانهنگ ، که بایستی شی واحد و وحدت پولادین اندیشه و عمل باشد ، است .

مبارزه طبقاتی در درون حزب ، بعنوان انعکاس مبارزه طبقاتی که در خارج آن جریان دارد ، هیچ وجه مشترکی با برداشتها و نظریات مائوتسه درون و درباره " دو خط مشی در حزب " ندارد . حزب میدان مبارزه طبقات نیست که در آن همین طبقات آشتی ناپذیر مبارزه درگیرد ، این مجمع افرادی که از طرحهای مخالف به هیجان آمده اند ، نیست . حزب حقیقی مارکسیست - لنینیست حزب فقط طبقه کارگر است و اساس آن ضافع این طبقه است . این عامل تعیین کننده پیروزی انقلاب و ساختن سوسیالیسم است . استالین با دفاع از اصول لنینیستی درباره حزب که اجازه وجود شی های گوناگون و جریانات مخالف را در درون حزب کمونیست نمیدهد ، خاطر نشان میساخت که :

" ... حزب کمونیست حزب یکپارچه پرولتاریا است و نه حزب مجموعه ای از عناصر طبقات گوناگون " .

مائوتسه درون برعکس حزب را يك انجمن طبقات دارای ضافع متضاد ، بخانه

سازمانی مینماید که در آن دونیرو ، پرولتاریا و بورژوازی ، رود روی بیکدیگر قرار گرفته

۱- مائوتسه درون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسوی ، جلد پنجم صفحه ۵۶۰ ، پکن ۱۹۷۷
 ۲- استالین ، مجموعه آثار ، چاپ آلمانی ، جلد یازدهم ، صفحه ۲۸۰

و با هم مبارزه میکنند ؛ " ستاد فرماندهی پرولتاریا " و " ستاد فرماندهی بورژوازی " ، که بایستی نمایندگان خود را در تمام سطوح حزب ، از پایین ترین تا عالیترین مراجع رهبری داشته باشند . بدینسان است که در سال ۱۹۵۶ ، او خواهان آن شد که رهبران فراکسیونهای راست و چپ ، برای ضصحت در کمیته مرکزی انتخاب شوند . و در تأیید این خواست خود ، دلائلی ساده لوحانه و ضحک عرضه میکند . او میگوید :

" تمام کشور ، حتی تمام جهانیان بخوبی میدانند که آنان دچار اشتباه در خط مشی شده اند ، و بد رستی همین شهرت آنها است که باعث انتخابشان است . شما چه میخواهید ؟ اینها اشخاص معروضی هستند ، در حالیکه شطبی که مرتکب اشتباهی نشده اند یا فقط دچار اشتباهات کوچکی شده اند ، باندازه آن ها شهرت نیستید . در کشور ما که خرده بورژوازی اینقدر زیاد است ، آنها را و پرچم هستند! او با نفی مبارزه در صفوف حزب بر اساس اصول ، سیاست فراکسیون بازی را اعمال میکرد ، و دنبال سازش با بعضی از این فراکسیونها بود تا با برخی دیگر از آنها ضذیت کرده و بدین ترتیب مواضع خاص خود را تقویت نماید .

با چنین پلاتفرم سازمانی ، حزب کمونیست چین هرگز يك حزب مارکسیست - لنینیست نبوده و نمیتوانسته باشد . اصول و موازین لنینیستی در آنجا مراعات نمیشد . کنگره به مثابه ارگان جمعی حزب بطور مرتب برگزار نشده است . بدینسان بود که بطور مثال یازده سال بین هفتمین و هشتمین کنگره ، و سیزده سال بین هشتمین و نهمین کنگره فاصله بود که هر دو وی آن ها هم در فاصله بعد از جنگ برگزار شدند . بعلاوه حتی این کنگرهها هم جنبه صوری داشتند ، اینها بیشتر جلسات نمایشی بودند تا جلسات کار . نمایندگان کنگرهها در تمام طول حیات حزب ، بر اساس اصول و موازین مارکسیستی - لنینیستی انتخاب نشده بودند ، بلکه بوسیله ارگانهای رهبری انتخاب میشدند و بر حسب سیستم نمایندگی دائمی عمل میکردند .

این اواخر ، در " رنمین ریپابو " مقاله ای منتشر شد که بوسیله باصطلاح گروه "گوریک " دفتر عمومی " کمیته مرکزی حزب کمونیست چین نوشته شده بود . مقاله تأیید

۱- مائوتسه درون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۲۴۸ ، پکن ۱۹۷۷

۲- " آموزشهای صد رماقورا همواره بیاد داشته باشیم " ، رنمین ریپابو ، ۸ سپتامبر ۱۹۷۷

میگردد مائو، زیر نام "دفتر عمومی" بدور خود يك دستگاه مخصوص ایجاد کرده بود که دفتر سیاسی، کمیته مرکزی حزب، کادرهای دولتی، ارتش، امنیت و غیره را مراقبت کرده و تحت کنترل خود داشت، ورود به این دفتر و شناخت کار آن برای همه از جمله اعضاء کمیته مرکزی و دفتر سیاسی ممنوع بود. در اینجا بود که طرحهای سرنگونی با ارتقاء این با آن گروه فراقمیونی تدوین میشد. افراد این دفتر در همه جا حضور داشتند و به تحت نظر گرفتن، مراقبت کردن، گزارش دادن بشکلی مستقل و خارج از کنترل حزب اقدام میکردند. به علاوه این دفتر گردانهای کاملاً مسلحی در اختیار داشت که خود را زیر نام "کادر مدر مائو" پنهان میساختند. این کادر مرکب از بیش از ۱۰۰ نفر، زمانی وارد عمل میشد که صدر تصمیم میگرفت "ضربههای بزرگ" وارد آورد، چنانچه این امر غالباً در تاریخ حزب کمونیست چین پیش آمده و اخیراً هم هنگام توقیف "چهار نفر" و دفاعین آنها بدستور هواکوفانگ چنین امری صورت گرفت.

به بهانه حفظ روابط با تودهها، مائوتسه دون همچنین يك شبکه مخصوص تجسس ایجاد کرده بود که متصدی بازرسی و مراقبت کادرهای پایه‌ای، وضع روحی و روانی تودهها بدون اطلاع همه بود. آنها گزارش کار خود را مستقیماً به مائوتسه دون میدادند که گلبه ارتباطات با تودهها را قطع کرده و برای خود تصویری بر پایه دادهای موافق خود در "دفتر عمومی" میساخت. مائو اعلام کرده است: "در آنچه که به من مربوط میشود، من هرگز برادر بوجه چینی وجه خارجی گوش نمیدهم. من فقط فرستد نام". او همچنین پذیرفته است: "من آشکارا اعلام کرده‌ام که دیگر "رنجمن-رئائو" را نمیخوانم. وانگهی من به سردبیر آن هم گفته‌ام: روزنامه تو را نمیخوانم".

قاله "رنجمن رئائو" دادهای جدیدی بدست میدهد که اجازه میدهند بهتر به مستگیری و قدرت شخص مائوتسه دون در حزب و دولت چین پی ببریم. مائوتسه

دون کترین ارزشی برای کمیته مرکزی و نیز کنگره‌های حزب قائل نبود، چه برسد برای حزب بطور کلی و برای کمیته‌های پایه‌ای آن، کمیته‌های حزبی، کادرهای رهبری و

۱- مستخرجه از یادآکرات مائوتسه دون با رنقای حزب ما، ۳ فوریه ۱۹۶۷، آرشیو مرکزی حزب کارآلبانی (A.C.P.O.)

حتی کمیته مرکزی، دستوراتی از "دفتر عمومی"، از این "ستاد فرماندهی" دریافت میکردند که فقط تحت رهبری مائوتسه دون بود. مقامات حزبی، ارگانهای انتخابی آن، فاقد هر مسئولیتی بودند. در مقاله "رنجمن رئائو" گفته شده است که هیچ تلگرامی، هیچ نامه‌ای، هیچ سندی، هیچ دستوری نمیتوانست بدون بررسی و تصویب قبلی شخص مائوتسه دون از سوی هیچکس داده شود. آشکار شده است که مائوتسه دون از سال ۱۹۵۳ يك دستور اکید داده بود که: "از هم اکنون، گلبه اسناد و تلگرامهایی که بنام کمیته مرکزی فرستاده میشوند بایستی قبل از ارسال تحت بررسی من قرار گیرند. در غیر اینصورت، این اسناد و تلگرامها باطل و فاقد اعتبار خواهند بود. در چنین شرایطی، از شعرت جمعی، دموکراسی دون حزبی، و موازین لنینی حتی صحبتی هم نمیتواند در میان باشد.

قدرت مائوتسه دون بعدی نامحدود بود که او حتی جانشینانش را هم تعیین میکرد. در گذشته لیوشا فوجی را انتخاب کرده بود. کسی دیرتر او اعلام کرد که بعد از مرگش، جانشین او در قدرت دولتی و در حزب لین پیاپی خواهد بود. این طریقه عمل، بی سابقه در مظهر احزاب مارکسیست-لنینیست، حتی در اساساً حزب هم قید شده بود. باز هم مائو بود که هواکوفانگ را بعنوان کسی که بایستی پس از مرگ او جانشین او در رأس حزب باشد تعیین نمود. با برخورداری از يك قدرت مطلق، خود مائو انتقاد میکرد، قضاوت میکرد، مجازات میکرد و سپس از رهبران بالای حزب و دولت اعاده حیثیت مینمود. چنین امری در مورد تنگ سیائو پینگ اتفاق افتاد که در باصطلاح انتقاد از خودی که در ۲۳ اکتبر ۱۹۶۶ انجام داده است، اعتراف کرده که "لیوشا فوجی" و من، سلطنت طلبان حقیقی هستیم. جوهر خطاهای من در این واقعیت نهفته است که به تودهها اعتماد ندارم، که از تودههای انقلابی پشتیبانی نمیکم، که با آنها مخالفت میکنم، که يك خط مشی ارتجاعی را برای سرکشی انقلاب دنبال کرده‌ام، که در مبارزه طبقاتی در جانب پرولتاریا قرار نگرفته‌ام، بلکه جانب بورژوازی را گرفته‌ام. . . . تمام اینها ثابت میکند که . . . من

۲- مائوتسه دون، منتخب آثار، چاپ فرانسه، جلد پنجم، صفحه ۹۶، ۹۷، ۱۹۷۷

شایسته داشتن پستیهای سلطنت دار نیستیم^۱ . و طبعاً تمام این جنایات ، ایمن
رهبر نیست قبول دارم مجدداً در پستی جای داده شد که قبلاً اشغال کرده بود .

جوهر فد مارکسیستی " اندیشه مائوتسه دون " درباره حزب و نقش رهبری آن

همچنین در طریقه^۲ درک روابط مابین حزب و ارتش در تئوری و عمل تلمیح یافته است .
مائوتسه دون مستقل از فرمولهایی که وضع نموده بود از قبیل " حزب بر ارتش فرمان
میراند " ، " سیاست به تنگ فرمان میدهد " و غیره و غیره ، در عمل برای ارتش در
زندگی کشور نقش عمده را قائل بود . در همان زمان جنگ میگفت : " گلبه کارهای
ارتش بایستی قادر به رهبری کارگران و سازماندهی سندیکاها ، بسیج و سازماندهی
جوانان ، متحد شدن با کارهای مناطق جدیداً آزاد شده و تربیت کردن آنان ،
اداره صنعت و تجارت ، اداره مدارس ، روزنامهها ، آژانسهای اطلاعاتی و ایستگاههای
راديو ، اشغال به امور روابط خارجی ، حل مسائل مربوط به احزاب دموکراتیک و
سازمانهای خلقی ، هماهنگ ساختن روابط بین شهر و ده ، حل مسائل تغذیه و
ذخیره زغال و سایر مواد و محصولات مورد نیاز اولیه ، همچنین تنظیم مسائل پولی
و مالی باشند ."^۳

در نتیجه ارتش در بالای سر حزب ، بالای سر ارگانهای دولتی ، مافوق هر
چیز قرار داشت . نتیجتاً ، سخنان مائوتسه دون درباره نقش حزب ، بعنوان عامل
تعمین کننده در رهبری انقلاب و ساختن سوسیالیسم ، چیزی بجز شعار نبود . در
دوران جنگ آزاد بخش و نیز بعد از ایجاد جمهوری توده ای چین ، ارتش نقش تعیین
کننده در تمامی مبارزاتی که برای کسب قدرت بوسیله این با آن فراکسیون در گرفته ،
داشته است . در جریان انقلاب فرهنگی هم ، ارتش بود که نقش عمده را ایفا نمود ،
او بود که آخرین ذخیره مائو را تشکیل میداد . مائوتسه دون در سال ۱۹۶۲
گفت : " مائو نیروی ارتش تکیه میکنیم . . . ما در پکن فقط دو واحد ارتش داشتیم ،
یکی در ماه ۳ و واحد دیگر را نیز آوردیم که حساب های کمیته سابق حزب در پکن
را تصفه کند ."

۱ - مستخرجه از انتقاد از خود تنگ سیمائو بهنگ . آرشیو مرکزی حزب .
۲ - مائوتسه دون ، منتخب آنارچاپ فرانسه ، جلد چهارم صفحه ۳۰۳ ، پکن ۱۹۶۲
۳ - مستخرجه از کرات مائوتسه دون با هیئت نمایندگان جمهوری آلمانی در تاریخ ۱۸ دسامبر
۱۹۶۲ ، آرشیو مرکزی حزب .

مائوتسه دون برای از بین بردن مخالفین ایدئولوژیک خود همیشه از ارتش استفاده
کرد و ارتش بر رهبری لین بهائو را بر طبعه گروه لیوشا فوجی و تنگ سیمائو بهنگ بکاربرد .
کمی دیرتر ، باغاق چون لای ، ارتش را سازمان داده به مخالفت با لین بهائو
کشانید . ارتش با الهام از " اندیشه مائوتسه دون " به ایفای این نقش پس از مرگ
مائو ادامه داد . هواکوفانگ مانند تمام کسانی که در چین قدرت رسیدند ، با
پشتیبانی ارتش دست به عمل زد . از همان فردای ناپدید شدن مائو ، هواکوفانگ
ارتش را بکار انداخت و با کمک نظامیان " ی کین بهنگ " و " وانگ تونگ سینگ " و دیگران
کودتای خود را براه انداخت و مخالفان خود را توقیف کرد .

در چین ، قدرت همواره در دست ارتش بوده است ، در حالیکه حزب بصورت
دنیالجه آن باقی ماند . این است صفت مشخصه عمومی کشورهای که رهبریتیم در
آن حاکم است . کشورهای سوسیالیستی حقیقی ارتش را بعنوان سلاح بر قدرت
دیکتاتوری پرولتاریا ، برای سرکوب دشمنان سوسیالیسم که احتلال ، پشور و دست
میزند ، و نیز برای دفاع از کشور بر طبعه حطه احتمالی امپریالیستها و ارتجاع خارجی
تفویت میکنند . ولی برای آنکه ارتش بتواند همیشه این نقش را ایفا نماید ، همانطور
که مارکسیسم - لنینیسم می آموزد ، بایستی دائماً تحت رهبری حزب باشد و عکس آن
پیش نیاید .

در حال حاضر در چین ، قویترین فراکسیونهای ارتش و شخصاً ارتجاعترین
آنها هستند که حکومت میکنند و میخواهند از چین یک کشور سوسیال امپریالیستی
بسازند .

در آینده به میزانی که چین مشخصات امپریالیست را بیشتر بدست
آورد ، نقش و نیروی ارتش در زندگی کشور باز هم افزایش خواهند یافت . ارتش
مانند یک گارد محافظ صلح تابدند ان تقویت میشود تا از رژیم و اقتصاد سرمایه داری
دفاع نماید . ارتش بصورت ابزار یک دیکتاتوری پرولتاریا سرمایه داری خواهد آمد ،
دیکتاتوری که در صورت مواجه شدن با مقاومت شدید خلق ، حتی اشکال آشکار
فاشیستی نیز بخود میتواند بگیرد .

" اندیشه مائوتسه دون " با موعظه لزوم چندین حزب در رهبری کشور یعنی
با اصطلاح سیستم چند حزبی سیاسی ، کاملاً در تضاد با نظریه مارکسیستی

لنینیستی در باره نقش تقسیم ناپذیر حزب کمونیست در انقلاب و ساختمان سوسیالیسم
 قرار میگیرد . همانگونه که "اسنو" اعلام کرده است ، مائوتسهدون بر آن بود که
 حضور چندین حزب سیاسی بر طبق الگوی آمریکایی در رهبری یک کشور دموکراتیکترین
 شکل حکومتی میباشد . مائوتسهدون می پرسید : "آیا با توجه به کلیه جوانب امر بهتر
 است که یک حزب داشت یا چندین حزب ؟" و خود پاسخ میگوید : "آنطور که بنظر
 ما میرسد ، داشتن چندین حزب مرجح است . در گذشته همینطور بوده است و در
 آینده هم میتواند اینطور باشد . این همزیستی در ازدهات و کنترل متقابل است ."
 مائوشرکت احزاب بورژوازی را در حکومت و اداره کشور با همان حقوق و همان مسئولیتها
 حزب کمونیست الزام آور ازبایی میکرد . که بعلاوه این احزاب بورژوازی بنظر او
 "تاریخی" نمیتوانند از میان بروند مگر زمانیکه حزب کمونیست چین هم زوال یابد ،
 بعبارت دیگر این احزاب بایستی تا رسیدن به کمونیسم با یکدیگر همزیستی داشته
 باشند .

بر طبق "اندیشه مائوتسهدون" وجود یک رژیم نو ، دموکراتیک ، و ساختمان
 سوسیالیسم تنها بر پایه همکاری همه طبقات و همه احزاب ممکن است . چنین برداشتی
 از دموکراسی سوسیالیستی ، از سیستم سیاسی سوسیالیستی که بر "همزیستی طولانی
 و کنترل متقابل" تمام احزاب استوار است و بسیار به تزه های فعلی رژیمونیستهای
 ایتالیائی ، فرانسوی ، اسپانیائی و غیرمشابهت دارد ، نفی آشکار نقش رهبری و غیر
 قابل تقسیم حزب مارکسیست - لنینیست در انقلاب و ساختمان سوسیالیسم را تشکیل
 میدهد . تجربه تاریخی نشان داده است که بدون نقش رهبری و لاینقسم حزب
 مارکسیست - لنینیست ، دیکتاتوری پرولتاریا نمیتواند وجود داشته باشد ، سوسیالیسم
 را نمیتوان ساخت و از آن نیز نمیتوان دفاع نمود .

استالین میگفت : " . . . دیکتاتوری پرولتاریا ، تنها زمانی میتواند
 کامل باشد که بوسیله یک حزب ، حزب کمونیست ، رهبری شود ، م
 حزبی که رهبری را با هیچ حزب دیگری تقسیم نکرده و هرگز نباید بگذرد ."

۱- مائوتسهدون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۷۷
 ۲- استالین ، آثار ، چاپ آلمانی ، جلد ۱۰ ، صفحه ۹۷

برداشتهای رژیمونیستی مائوتسهدون در سیاست همکاری و اتحاد با بورژوازی
 ریشه دارند ، سیاستی که حزب کمونیست چین لحظهای از اجرای آن باز ایستاده
 است . در این جا است همچنین ریشه "جزوه" ضد مارکسیستی و ضد لنینیستی او :
 "بگذار صد گل بشکند و صد مکتب با یکدیگر رقابت کنند" که بیان مستقیم همزیستی
 ایدئولوژیهای گوناگون است .

بر طبق نظر مائوتسهدون ، در جامعه سوسیالیستی ، بموازات ایدئولوژی
 پرولتاریائی ، ماتریالیسم و الحاد ، مجاز شمردن ایدئولوژی بورژوازی ، ایده آلیسم
 و ذهاب ، رشد "طفه های هرزه" در کنار "گلهای عطر آگین" و غیره نیز مجاز است .
 چنین شیئی برای تکامل مارکسیسم ، باز کردن راه بر بخشها و آزادی اندیشه ، باصطلاح
 الزام آور است ، و حال آنکه او در واقع ، از طریق این شیئی بدنبال یافتن یک پایه
 تئوریک برای سیاست همکاری با بورژوازی و همزیستی با ایدئولوژی آن است . مائوتسهدون
 در آن میگوید : "ضع کردن افراد از تماس گرفتن با آنچه که غلط ، ضروبا آنچه که
 مخالف ما است ، ضعیف آنان از بررسی و مطالعه ایده آلیسم و متافیزیک و شناخت سخنان
 کنفوسیوس ، لائوتسو و چانگ کای چک سیاستی خطرناک خواهد بود . این سیاست
 باعث خواهد شد که اندیشه سیر قهقرازی بیباید و به نظریات یکجانبه بیانجامد . و
 انسان را از مقاومت در برابر امتحانات زندگی ناتوان سازد از اینجا چنین
 نتیجه میگیرد که ایده آلیسم ، متافیزیک و ایدئولوژی بورژوازی همواره خواهند زیست
 و در نتیجه بایستی نه فقط آنها را مضع گردد ، بلکه حتی به آنها امکان بروز ، جهش
 و مبارزه با مخالفینشان را داد . و او این رفتار سازشکارانه نسبت به کلیه عوامل ارتجاعی
 را به جایی میرساند که وجود اغتشاش و آشوب در جامعه سوسیالیستی را اجتناب -
 ناپذیر و ^{جلوگیری از فعالیت} دشمنان را اشتباه برآورد میکند . مائوتسهدون : "به عقیده من هرکسی که
 مایل به تحریک اغتشاشات است میتواند آن را تا حدتی که بخواهد انجام دهد ، اگر یک
 ماه کافی نیست ، ما دو ماه با او فرصت میدهم ، در هر صورت ما فقط وقتی جریان را
 خاتمه یافته اعلام میکنیم که او خسته شده باشد . اگر شما برای پایان بخشیدن به
 اغتشاشات عجله بخرج دهید ، این اغتشاشات بالاخره ، یکروز مجدداً تکرار خواهد شد ."

۱- مائوتسهدون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۳۹۷ ، ۳۹۸ ، ۱۹۷۷
 ۲- مائوتسهدون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحات ۴۰۶ ، ۴۰۵ ، ۱۹۷۷

اینجا مسئله بر سر عقاید ابراز شده در جریان بحثهای آکادمیک، "طبی نیست، بلکه بر سر یک شی سیاسی اپورتونیستی ضد انقلابی است که در مخالفت با لنینیسم - لنینیسم طرح شده و حزب کمونیست چین را به انحراف کشانده است، حزبی که در درون آن ۱۰۰ نقطه نظر و فکر جریان پیدا کرده و امروز، حقیقتاً صد مکتب با یکدیگر رقابت دارند. این امر باعث شده که زنجیره‌های بوزوا آزادانه در این باغ صد گل بهروز در آیند و زهر خود را در آن فرو باشند.

چنین طرز رفتار اپورتونیستی درباره مسائل ایدئولوژیک منجمله ریشه در این واقعیت دارد که حزب کمونیست چین از زمان تشکیل آن تا آزادی کشور و پس از آن علاقه‌ای به استحکام ایدئولوژیکی خود نداشته و سعی نکرده است که در ذهن و قلب اعضا خود تئوری مارکس، انگلس، لنین و استالین را رسوخ دهد، برای تطبیق مسائل اساسی ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی و اجرای آنها با روحیه پیگیر و گام به گام در شرایط مشخص چین مازده نکرده است.

"اندیشه مائوتسه دون" در تضاد با تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلابی است.

مائوتسه دون در نوشته هایش غالباً "نقش انقلابات را در روند تکاملی جامعه بررسی می کند ولی در آنچه که مربوط به معنی مسئله میشود بیک درک متافیزیکی، "اولوسیونیست" دلالت میماند. در تضاد با دیالکتیک ماتریالیستی که تکامل عرصی مانع از شکل را ثابت می کند، مائوتسه دون تکامل را بصورت دورانی یا دایره بسته هم چون یک روند موج آسا میداند، روندی که با گذار متناوب از تعادل به عدم تعادل، از حرکت به سکون، از صعود به سقوط، از پیشرفت به تهاق و غیره بیان میشود. بدین ترتیب، با پانشاری بر روی نظریه فلسفه قدیم درباره پاک کنندگی آتش، مائوتسه دون می نویسد: "بایستی متناها" آتش را روشن کرد". در آینده چکار باید کرد؟ بنظر شما آیا بایستی آن را یکبار در سال روشن کرد یا هر سه سال یکبار؟ من فکر می کنم که بایستی هر پنجسال حداقل دو بار آتش را افروخت.

۱- اولوسیونیسم طرز فکر متافیزیکی است که تنها معتقد به تفسیرات کمی، عرصی و آرام است. این درک از تکامل جنبشها، تفسیرات انقلابی را نادیده مانگاشته و تولید پدیدههایی را که از نظر کیفی جدید هستند بیان نمیکند (ح. ک. ک. د. ۱۰۰).

درست مثل ماه افغانی تقویم شمسی - قمری که هر سه سال با هربینجسال دوبار باز میگردد.

بدینسان بشیوه منجمین از ضمه قدیم، او از تقویم قمری درباره جنبش دوره‌های آتش، درباره تکامل که از "هماهنگی بزرگ" به "بی نظمی بزرگ" میرسد تا مجدداً به "هماهنگی بزرگ" بازگردد قانون استخراج میکند، بنوعی که در همه بطور متناوب تکرار میشوند. بدینسان در مقابل نظریه ماتریالیستی دیالکتیکی درباره تکامل که مطابق گفته لنین،

"... گنید حرکت قائم بذات هر آنچه که موجود است... گنید جنبشها، توقف در ارتفاع، تبدیل به ضد خود، هرانی کهنه و ولادت نو است"

اندیشه مائوتسه دون درک متافیزیکی را که "عاری از زندگی، رنگ باخته و خنثی" است قرار میدهد.

این مسئله هنگامی روشنتر هویدا میشود که مائوتسه دون مسئله تضادها را که بر طبق تبلیغات چینیها سهم خاصی در آن داشته و مدعیست که دیالکتیک ماتریالیستی را تکامل بخشیده است مورد بررسی قرار میدهد. در واقع، مائوتسه دون در بسیاری از نوشته هایش غالباً مسئله ضدین و تضادها و وحدت ضدین را بررسی میکند، او حتی نقل قولها و جملات مارکسیستی نیز بکار میبرد ولی با وجود این از درک ماتریالیستی دیالکتیک در مورد این مسائل بدور میماند. بهنگام بررسی تضادها او از تزیهای مارکسیستی حرکت نکرده، بلکه تزیهای فلاسفه قدیم چینی را جدا قرار میدهد. او به ضدین به شیوه مکانیکی، بیان پدیدمهای خارجی نگریده و تفسیرات آنان را بیک جا بجا شدن ساده، دو قطب درک مینماید. با وجود بکار بردن برخی از تضادهای دائمی که از فلسفه کهن به عاریت گرفته است، مانند، بالا و پائین، عقب و جلو، چپ و راست، سخت و آسان و غیره و غیره، مائوتسه دون اساساً تضادهای درونی خود اشیاء و پدیدمها را نفی کرده و تحول آنان را یک تکرار ساده، یک جانشینی حالات ثابت تلقی میکند، که همان تضادها و همان رابطه در آنان مشاهده میگردد.

۱- مائوتسه دون، منتخب آثار، چاپ فرانسه، جلد پنجم، صفحه ۴۹۹، بکن ۱۹۷۷
۲- و. لنین، مجموعه آثار، چاپ آلبانی، جلد ۳۸، صفحه ۲۹۶

تغییر شکل هر يك از د طرف يك تضاد مخالف خود که بدانند يك جایابی ساده در نظر گرفته شده و نه بل تضاد و تغییر کیفی خود پدید که در برگیرنده تضادها می باشد در نظر مائوتسه تونك يك طرح ثابت است که همه چیز بدان وابسته است . حرکت از این طرح مائوتسه دین تا آنجا میرود که اظهار میدارد : " زمانیکه دگمانیم به ضد خود تغییر شکل میدهد ، یا مارکسیسم میشود و یا روبرو نیسم ؟ ، " متفیرك به د پالکتیک و د پالکتیک به متفیرك بدل میشود " ، وغیره . در پیس چنین اظهارات احقانه و این تردستی صوفیانه در باره ضدین ، مائوتسه دین نظریات فرصت طلبانه ضد انقلابی خود را پنهان مینماید . بدینسان درك او از انقلاب سوسیالیستی يك تغییر کیفی جامعه که به محو طبقات متخاصم ، ستگری و استثمار انسان از انسان می انجامد نبوده بلکه آنرا يك تعویض نقش ساده بین بورژوازی و پرولتاریا تصور مینماید . برای نشان دادن این " ابداع " مائوتسه دین مینویسد : " اگر پرولتاریا بورژوازی نمیتواند بیکدیگر بدل شوند پس چگونه توضیح میدهد که بوسیله انقلاب ، پرولتاریا طبقه حاکم و بورژوازی طبقه تحت تسلط میشود ؟ ... ما و " کومین تانگ " " چانگچوک " کاملاً مخالف هم دیگر هستیم . بدینحال مبارزه و بیرون راندن متقابل و جنبه تضاد ، ما با " کومین تانگ " جای خود را عوض نمودیم ... " . همین منطق مائوتسه دین را به تجدید نظر در تئوری مارکسیستی - لنینیستی در مورد د و مرحله جامعه کمونیستی نیز کشانیده است . " د پالکتیک بر آن است که رژیم سوسیالیستی بشابه يك پدید تاریخی روزی محو خواهد گشت ، همچنانکه انسان میمرد و رژیم کمونیستی نفی آن خواهد بود . چگونه میتوان نظریه ای را مارکسیست شناخت که بر طبق آن رژیم سوسیالیستی و نیز روابط تولید و روبنای سوسیالیسم روزی محو نگردد ؟ آیا این تعصب ذی هسی ، ذی هسی که جاودانی بودن خدا را تبلیغ مینماید نیست ؟ " بدین ترتیب با تجدید نظر آشکار در مفهوم مارکسیستی - لنینیستی سوسیالیسم و کمونیسم ، که اساساً د و مرحله از يك نوع و يك نظام اقتصادی و اجتماعی هستند که

۱- مائوتسه دین ، منتخب آثار ، چاپ فرانسوی ، جلد پنجم ، صفحه ۴۷۹ ، پکن ۱۹۷۷
 ۲- همانجا صفحات ۴۰۰ - ۳۹۹
 ۳- مائوتسه دین ، منتخب آثار ، چاپ فرانسوی ، جلد پنجم ، صفحه ۴۰۹ ، پکن ۱۹۷۷

تتها در درجه توسعه و پختگی خود از یکدیگر قابل تمیز میباشند ، مائوتسه دین سوسیالیسم را مانند پدیده ای کاملاً " مخالف کمونیسم عرضه میکند .

با حرکت از چنین نظریات متافیزیکی ضد مارکسیستی است که مائوتسه دین مسئله انقلاب را بطور کلی بررسی مینماید و آنرا پروسه ای نامحدود در نظر میگیرد که متوالیا در طی موجودیت بشر تکرار میگردد ، پروسه ای که از شکست به پیروزی و از پیروزی به شکست والی آخر ادامه دارد . نظریات ضد مارکسیستی گاه " اولوسینو " گاه آنارشیمیستی مائوتسه دین در باره انقلاب روشنتر جلوه گر میشوند ، زمانیکه او به مسائل انقلاب چین میپردازد .

همانگونه که از نوشته هایش بر می آید ، برای تحلیل مسائل انقلاب چین و تعیین وظایف آن بر تئوری مارکسیستی - لنینیستی تکیه نکرده است . در نطق خود در کنفرانس وسیع کار که از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در ژانویه ۱۹۶۲ تشکیل شده بود ، خود اوست پذیرد که " طی سالهای بسیاری ، مائوتسه دین انقلابی خود را کورکورانه به پیش بردیم ، بدین آنکه بدانیم انقلاب چگونه باید انجام شود ، لبه تیز آن بر طبقه که باید باشد ، بدین آنکه مراحل آنرا برای خود توضیح دهیم ، بدین آنکه بدانیم چه کسی را اول و چه کسی را بعداً باید سرنگون ساخت و غیره " . همین علت حزب کمونیست چین قادر نشد در طی انقلاب د مکرراتیک رهبری پرولتاریا را بعهده گرفته و این انقلاب را به انقلاب سوسیالیستی بدل سازد . تمامی توسعه انقلاب چین گواه بر راه پرهیز و مرجی است که حزب کمونیست چین تعقیب نموده است ، حزبی که مارکسیسم - لنینیسم رهنمای او نبود بلکه از نظریات ضد مارکسیستی " اندیشه مائوتسه دین " در مورد خصیصه انقلاب ، مراحل آن ، نیروهای محرك آن و نیرو پیروی نموده است . مائوتسه دین هرگز نتوانست پیوند های نزدیک موجود بین انقلاب بورژوا د مکرراتیک و انقلاب پرولتاریائی را بدستی درك نموده و توضیح دهد . بر خلاف تئوری مارکسیستی - لنینیستی که از راه علمی نشان داده است که بین انقلاب بورژوا د مکرراتیک و انقلاب سوسیالیستی د یوار چین کشیده نشده ، که این د و انقلاب نباید با فاصله طولانی از یکدیگر جدا شوند ، مائوتسه دین اظهار میداشت که : " تبدیل انقلاب ما به انقلاب سوسیالیستی مسئله ایست که به

آینده تعلق دارد . . . و اما اینکه این گذار چه وقت انجام میشود . . . این امر میتواند به زمان نسبتاً طولی محتاج باشد . تا زمانیکه کلیه شرایط سیاسی و اقتصادی لازم برای این گذار فراهم نیامده است ، مادامیکه این گذار نمیتواند به اکثریت عظیم خلق مانع رسانده بلکه موجب ضرر او خواهد شد ، این مسئله نباید طرح گردد !
 در تمام طول انقلاب و حتی پس از آزادی ، مائوتسه دن بر سر این نظریه ضد مارکسیستی که موافق تبدیل انقلاب بورژوازی و موقتاً به انقلاب سوسیالیستی نیست باقی ماند . بدینسان در ۱۹۴۰ مائوتسه دن اظهار داشت که " انقلاب چین باید الزاماً از مرحله دموکراسی نهن بگذرد و تنها پس از آن مرحله سوسیالیسم . از این دو مرحله اولی نسبتاً طولانی خواهد بود " . در مارس ۱۹۴۹ ، بهنگام ارائه برنامه توسعه چین پس از آزادی ، در پلنوم کمیته مرکزی حزب مائوتسه دن میگوید : " در طول این مرحله باید کلیه عناصر سرمایه داری شهر و روستا را پذیرفت " . این نقطه نظرها و این " تئوری ها " موجب شدند که حزب کمونیست چین و مائوتسه دن برای رشد انقلاب چین در جهت انقلاب سوسیالیستی مبارزه نکنند ، بلکه عرصه را برای توسعه بورژوازی و روابط اجتماعی سرمایه داری آزاد بگذارند .

در مسئله رابطه بین انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی ، مائوتسه دن بر سر مواضع سران بین الطل دوم باقی میماند که اولین کسانی بودند که به تئوری های مارکسیستی - لنینیستی درباره رشد انقلاب حمله کرده و آنرا دگرگون ساختند و تزه های بود را مطرح نمودند ، که بر طبق آن انقلاب بورژوازی - دموکراتیک بوسیله یک مرحله طولانی که در طی آن بورژوازی سرمایه داری را توسعه میدهد و شرایط گذار به انقلاب پرولتاریائی را آماده میکند ، از انقلاب سوسیالیستی جدا میگردد . آنها تبدیل انقلاب بورژوازی - دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی ، بدون آنکه قبلاً از آن به سرمایه داری اجازه رشد دهیم ، غیر ممکن میدانستند ، بعقیده آنها ، این پرسیدن از روی مراحل انقلاب بود . مائوتسه دن نیز کاملاً به این نظریه معتقد است و حتی که

منهصد : " کوشش برای ساختن سوسیالیسم بر خرابه های نظام استعماراتی ، نیمه

۱- مائوتسه دن ، منتخب آثار ، چاپ آلبانی ، جلد اول ، صفحه ۲۱۰۰
 ۲- سوم ، ۱۶۹

استعماراتی ، نیمه فئودالی بدون یک دولت متحد دموکراسی نهن . . . بدون توسعه اقتصاد سرمایه داری شخصی . . . یک خیالیانی خالص خواهد بود .
 نظریات ضد مارکسیستی " اندیشه مائوتسه دن " زمانی روشنتر نمایان میشود که او مسئله نیروهای محرکه انقلاب را بررسی مینماید . مائوتسه دن به نقش برتر پرولتاریا در انقلاب معتقد نبود . لنین گفته است که در دوران امپریالیسم ، در هر انقلابی و در نتیجه در انقلاب دموکراتیک ، در انقلاب ضد امپریالیستی و رهائی بخش ملی ، همچنانکه در انقلاب سوسیالیستی ، نقش رهبری از آن پرولتاریاست ، برعکس مائوتسه دن گرچه از نقش پرولتاریا صحبت میکند ولی به نقش رهبری او در انقلاب کم بها داده و نقش دهقانان را بالا میبرد . مائوتسه دن گفته است که : " مبارزه کثرتی بر طبقه اشغالگران ژاپنی ، در بدن خود ، یک مبارزه دهقانی است . نظام سیاسی دموکراسی نهن در ماهیت خود بمعنای دادن قدرت به دهقانان است . " ۲
 این تئوری خرد بورژوازی را مائوتسه دن در تزکلی خود " محاصره شهرها از طریق دهات بیجان مداشت . او نوشت " . . . روستای انقلابی میتواند شهرها را محاصره کند . . . کار در روستا باید رل اصلی در نهضت انقلابی چین بازی نماید در حالیکه کار در شهر در رجه دوم قرار دارد " ۳ . هنگامیکه نقش دهقانان را در حکومت نیز بررسی میکند ، او همین ایده را از سر میگیرد . او گفته است که تمام احزاب و سایر نیروهای سیاسی باید تسلیم دهقانان و نظریات آنان شوند " او مینویسد " مد هایلیون دهقان را خواهیم دید که خروشان و شکست ناپذیر ، همچون توفان بها خواهند خواست و هیچ نیروی نمیتواند مانع آنان گردد . . . آنها تمام احزاب و گروههای انقلابی ، تمام انقلابیون را از من خواهند نمود تا سرانجام با عقاید آنان را بپذیرند و با آنها در نمایند . " ۴ بعقیده مائوتسه رهبری در انقلاب از آن دهقانان است و نه طبقه کارگر .

۱- مائوتسه دن ، منتخب آثار ، چاپ آلبانی ، جلد ۴ ، صفحه ۲۶۶
 ۲- ۱۷۸ - ۱۷۷
 ۳- مائوتسه دن ، منتخب آثار ، چاپ آلبانی ، جلد ۴ ، صفحه ۲۵۷ - ۲۵۹
 ۴- ۲۷ - ۲۸

او همچنین تز رهبری دهقانان را در انقلاب بعنوان يك راه انقلاب جهانی عرضه می‌دارد. نظریه ضد مارکسیستی که با اصطلاح جهان سوم را که ادبیات سیاسی چین آنرا "روستای جهان" نیز قلندار میکند - بعنوان "نیروی اصلی برای تسمیر جامعه کنونی" تلقی میکند، از همین جا سرچشمه میگیرد. بر طبق نظرات چینی، پرولتاریا یک نیروی اجتماعی درجه دوم بوده و قادر به ایفای نقشی که مارکس ولنین در مبارزه بر علیه سرمایه داری و در پیروزی انقلاب، در اتحاد با تمام نیروهای تحت ستم سرمایه باونسبت میدهند، نیست.

در انقلاب چین خرده بورژوازی و پروروازی متوسط نقش عمده را ایفا نموده اند. این تشریح خرده بورژوازی بر تمامی تحول چین تا تسمیر گدارده است. مائوتسه دن شوروی مارکسیستی - لنینیستی را که نشان میدهد که دهقانان و خرده بورژوازی بطور کلی متزلزل هستند، در نظر نمیگرفت. مطمئناً دهقانان فقیر و نیمه مرفه نقش مهمی در انقلاب ایفا میکنند و باید متحد نزدیک پرولتاریا گردند. ولی طبقه دهقانان و خرده بورژوازی نمیتوانند پرولتاریا را در انقلاب رهبری کنند. تفکر و بیان خلاف آن، مخالفت نمودن با مارکسیسم - لنینیسم است. این یکی از سرچشمه های عمده نظریات ضد مارکسیستی مائوتسه دن میباشد که در تمامی طول انقلاب چین رهبری بجای گذاشته است.

حزب کمونیست چین از این اصل انقلابی و رهنمون اساسی که سیادت پرولتاریا در انقلاب است، نیز دید روشن تئوریک نداشته و، بعد ها، چنانکه شایسته است و بطور پیگیر آنرا بعمل در نیامد، تجربه نشان میدهد که دهقانان قادر به ایفای نقش انقلاب نیستند، مگر در اتحاد با پرولتاریا و تحت رهبری او، تجربه مبارزه رهائی بخش ملی در کشور ما نیز اینرا تا کید میکند. دهقانان آلبانی نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدادند، معذالک این طبقه کارگر بود که با وجود آنکه از نظر تعداد بسیار کوچک بود، دهقانان را رهبری نمود، زیرا راهنمای انقلاب ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی، ایدئولوژی پرولتاریا بود که در حزب کمونیست، امروزه حزب کار، حزب پشاهنگ طبقه کارگر تجسم یافت. بهمین جهت ما نه تنها در مبارزه رهائی بخش ملی، بلکه در ساختن سوسیالیسم نیز پیروز شدیم.

طی رقم مشکلات بهشمار می‌آید که در راه خود با آن مواجه شدیم، ما موفقیت‌های بی دریغ کسب نمودیم. علت آنکه ما این موفقیتها را کسب نمودیم قبل از هر چیز آن است که حزب کاملاً جوهر شوروی مارکس ولنین را درک نمود. حزب فهمید انقلاب چیست، چه کسی آنرا انجام میدهد و چه کسی باید آنرا هدایت نماید، او در رهافت که طبقه کارگر در اتحاد با دهقانان باید همراهی خود و حزبی از نوع لنینی داشته باشد کمونیستها فهمیدند که حزب نباید از کمونیسم، تنها نام آنرا داشته باشد، بلکه باید در شرایط کشور ما شوروی مارکسیستی - لنینیستی انقلاب و ساختن حزب را نیز بکار بندد، برای ایجاد جامعه نوی سوسیالیستی از روی نمونه ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی زمان لنین و استالین دست بکار شوند. چنین روشی است که برای حزب پیروزی و برای کشور ما نیروی عظیم سیاسی، اقتصادی و نظامی امروزی را تضمین نمود. اگر تصور دیگری عمل کرده بودیم، اگر در کشور کوچکی نظیر کشور ما، که در محاصره دشمنان است، پیگیرانه این اصول تئوروی والای خود را بعمل در نیامده بودیم، نمیتوانستیم سوسیالیسم را بنا کنیم. و حتی اگر برای يك لحظه هم قدرت را بدست میگرفتیم، بورژوازی دوباره آنرا از ماغصب میکرد، همانطور که در یونان اتفاق افتاد، که حتی قبل از پایان پیروز شدن جنگ، حزب کمونیست یونان اسلحه را در مقابل بورژوازی مرتجع بومی و امپریالیسم انگلیس بزمین افکند.

بهمین دلیل مسئله نقش سیادت در انقلاب اهمیت شایان اصولی دارد، زیرا رهبری انقلاب و رشد آن بهمین سوال که کی آنرا هدایت میکند بستگی دارد. لنین تا کید می نمود که:

"رها نمودن ایستادگی رهبری، وقیحانه ترین نوع رفرمیسم است."^۱

۱- ولادیمیر لنین، مجموعه آثار، چاپ آلبانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۵۲

بجز دهقانان و پرولتاریا ، خرده بورژوازی شهر و بورژوازی طی نیز جای دارند . او
مینمود " اگر درست است که همه باید بخورند " ، پس بنابراین غیر قابل قبول است
که تنها یک حزب ، یک گروه و یا تنها یک طبقه قدرت را در دست گیرد .^۹ این مسئله
حتی در پرچم طی جمهوری نودهای چین ، که شامل چهار ستاره که نماینده چهار
طبقه ، طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی طی است نیز انعکاس
میابد .

انقلاب چین که آزادی کشور و ایجاد دولت مستقل چین را با ریفان آورد ،
بورژوازی بزرگی برای خلق چین ، برای نیروهای ضد امپریالیستی و دموکراتیک جهان
بود . پس از انقلاب ، چین صحنه تغییرات متعدد مثبتی شد : تسلط امپریالیسم
خارجی و زمین داران بزرگ ارض ناپدید گشت ، با فقر و بیماری مبارزه شد ، یک رشته
اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بمنفع توده های زحمتکش انجام شد ، با عقب افتادگی در
زمینه فرهنگ و تعلیم و تربیت مبارزه شد ، یک رشته اقدامات برای نوسازی کشور که در
اثر جنگ هوان گشته بود صورت گرفت ، و حتی تغییراتی از نوع سوسیالیستی نیز تحقق
پذیرفت . در چین ، جائیکه ، در گذشته مایه های مردم از گرسنگی میمردند ، این
بلیتیز از میان برداشته شد . اینها واقعیات انکار ناپذیر و پیروزیهایی مهمی برای خلق
چین می باشند .

اتخاذ این تصمیمات و این امر که حزب کمونیست چین به قدرت دست یافت ،
این توهم را ایجاد نمود که چین بطرف سوسیالیسم می رود . ولی بهیچ وجه چنین
نشد . پس از بورژوازی انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، حزب کمونیست چین که میبایست محتاطانه
بیشتری کند ، خود را چپ گرا نشان ندهد ، از روی مراحل نبرد ، بساط پیروزی
در عمل از " اندیشه مائوتسه دون " ، خود را " دموکراتیک " ، فرصت طلب و لیبرال
نشان داد و کشور را به گمراهی در راه صحیح سوسیالیسم هدایت نکرد .

نظریات سیاسی وایدنولوتیک غیر مارکسیستی ، التقاطی و بورژوازی مائوتسه دون
به چین آزاد شده رهنمائی متغیر ، سازمان دولتی و اقتصادی پرهرج و مرج بخشید که
هرگز موفق نشد خود را تثبیت نماید . چین در پی نظریه دافنی ، در هرج و مرج میبرد ،

۱- مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ آلبانی ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۵

آن بی نظمی که خود مائوتسه دون با این شعارش که " برای روشن نمودن باید بهم
ریختگی ایجاد نمود " تشویق مینمود .

چون لای در نظام جدید چین نقش خاصی ایفا نمود . او که اقتصاددان سازماندهی
لایق بود ، هرگز یک سیاستدار مارکسیست - لنینیست نبود . بعنوان یک پراگماتیست
تمام مهار او توانست نظریات غیر مارکسیستی خود را به اجرا در آورد و آنها را کاملاً با
نظریات هر گروهی که در چین بقدرت دست می یافت وفق دهد . او به مانند یک بت
چینی همواره بجای خود باز میگشت گرچه دائماً بین مرکز و راست در نوسان بود ولی
هرگز به جانب چپ متمایل نمی گشت .

چون لای استاد سازشهای غیر اصولی بود . او هم از " جانگای چک " " کائو -
کانگ " ، " لیوشائوچی " ، " تنگ سیائوپینگ " ، " مائوتسه دون " ، " لین بیاو " و
" چهار نفر " پشتیبانی نموده و هم آنان را محکوم نمود ، ولی هرگز از لنین و استالین
و مارکسیسم - لنینیسم پشتیبانی ننمود .

پس از آزادی ، بدنیال نظریات و موضع گیری های مائوتسه دون ، چون لای
و غیرو نوسانات متعددی در جهات مختلف در شی حزب مشاهده گشت . در چین
گرایش که بوسیله اندیشه مائوتسه دون تبلیغ میشد و بر طبق آن مرحله انقلاب بورژوا -
دموکراتیک میبایست طولانی باشد ، بشدت حفظ شد . مائوتسه دون بر این امر
تاکید مینمود که در این مرحله ، بموازات رشد سرمایه داری که برای آن تقدم قائل بود ،
اولین نهاد های سوسیالیسم نیز ایجاد خواهند گشت . تراود درباره همزیستی طول
المدت سوسیالیسم و سرمایه داری نیز بهمین جا میرسد ، همزیستی که به ادعای او هم
برای سوسیالیسم و هم برای بورژوازی بر شمر است . در جواب به آنها تیکه با این تیز
مخالفت میکردند ، و استدلال تجربه انقلاب سوسیالیستی اکثر را پیش میکشیدند
مائوتسه دون گفته است : " بورژوازی روس یک طبقه ضد انقلابی بود ، در آن زمان ،
سرمایه داری دولتی را رد مینمود ، کم کاری را سازمان میداد ، خرابکاری میکرد و حتی
به اسلحه دست میبرد . پرولتاریای روس راه دیگری جز ناپدید کردن آن نداشت . خشم
بورژوازی کشورهای مختلف که شروع به ناسزاکویی نمودند نیز از همان است . در چین
ما با بورژوازی طی با شیوه های نسبتاً معتدل رفتار میکنیم ، او خود را را احترا احساس

کرده و معتقد است که بهر صورت میباید امتیازاتی کسب کند .^۱ بنظر مائوتسه دون این سیاست شهرت نیکوئی برای چین در چشم بورژوازی بین الطلی کسب میکرد ، ولی در واقع این سیاست آسیب بزرگو. به سوسیالیسم در چین وارد آورد .

مائوتسه دون سعی نمود روش اپرتوزیستی خود را در قبال بورژوازی، پیاده کردن خلاق آموزشهای لنین در مورد "نپ" جا بزند . ولی میان تزلزلین و نظریه مائوتسه دون در باره آزادی کامل برای تولید سرمایه داری و حفظ روابط بورژوازی در رژیم سوسیالیستی ، تفاوت اساسی موجود است . لنین می پذیرفت که "نپ" یک عقب نشینی است که برای مدت معینی به عناصر سرمایه داری اجازه توسعه میدهد ، ولی تا آنکه میکرد که :

"... ما دامیکه پرولتاریا قدرت را محکم در دست دارد ، تا زمانیکه او حمل و نقل و صنایع بزرگ را در دست خود دارد ، در اینجا هیچ خطری برای حکومت پرولتاریائی وجود ندارد ."

در چین نه در سال ۱۹۴۹ و نه در سال ۱۹۵۶ ، زمانیکه مائوتسه دون از این تزه دفاع میکرد ، در واقع پرولتاریا نه قدرت را در دست داشت و نه صنایع بزرگ را . بعلاوه ، لنین "نپ" را یک سیاست موقت میدانست ، که شرایط مشخص روسیه آنزمان ، که توسط جنگ داخلی طولانی ایران گشته بود ، تحصیل میکرد و نه یک حکم کلی برای ساختمان سوسیالیسم . واقعیت این است که یکسال پس از اعلام "نپ" ، لنین خاطر نشان ساخت که زمان عقب نشینی بسر رسیده است و شعار تد اراک تهاجم به سرمایه شخصی در اقتصاد را به پیش کشید . در چین ، بر عکس پیش بینی میشد که حفظ تولید سرمایه داری تقریباً تا بی نهایت ادامه خواهد یافت .

طبق نظر مائوتسه دون ، نظام مستقر در چین پس از آزادی ، میبایست یک نظام بورژوا دموکراتیک باشد ، حزب کمونیست چین در قدرت نبود مگر در ظاهر امر . چنین است "اندیشه مائوتسه دون" .

گذار از انقلاب بورژوا - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی نمیتواند انجام پذیرد

۱ - مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۳۳۸ ، پکن ۱۹۷۷
۲ - و . لنین ، مجموعه آثار ، چاپ آلبانی ، جلد ۳۲ ، صفحه ۴۳۴

مگر هنگامیکه پرولتاریا ، صحنه بورژوازی را از قدرت براندازد و اصل مالکیت نماید . هنگامیکه طبقه کارگر چین قدرت را با بورژوازی تقسیم میکند ، بورژوازی برتره های خود را حفظ مینماید ، حکومتی که برقرار شد نمیتوانست حکومت پرولتاریا باشد و با حرکت از انقلاب چین قادر نبود بطرف انقلاب سوسیالیستی برود .

حزب کمونیست چین روشی ملاحظه آمیز و فرصت طلبانه نسبت به طبقات استثمارگر اتخاذ نموده و مائوتسه دون آشکارا ادغام سلامت آمیز عناصر سرمایه داری را در سوسیالیسم تبلیغ میکند . مائوتسه دون میگفت : اگر چه تمامی بزرگ مترجمین جهان امروز مرتجع هستند و فردا و پس فردا هم چنین باقی خواهند ماند ، ولی نمیتوانند تا بی نهایت بدینسان باقی بمانند و بالاخره عوض خواهند شد بزرگ مترجمین اساساً عناصری لجاج ولی بی ثبات میباشند اتفاق میافتد که بزرگ مترجمین نیز بهتر شوند اشتباهات خود را باز شناسند و در راه درست گام نهند . خلاصه اینکه بزرگ مترجمین تحول پیدا میکنند !

بنظرم پایه تشویک بخشیدن به این نظریه اپرتوزیستی و با بازی با "تد بیل ضدین" مائوتسه دون میگفت که از براهت ، انتقاد و درگرونی ، تضادهای آشتی ناپذیر به تضاد آشتی پذیر عدل میشوند ، طبقات استثمارگر و روشنفکران بورژوازی میتوانند به خلاف خود بدل شوند ، یعنی انقلابی شوند . مائوتسه دون در سال ۱۹۵۶ مینوشت "اما در کشور ما اکثریت (ضد انقلابیون) به درجات مختلف تغییر خواهند کرد ، از آنجا که ما یک سیاست درست در مقابل آنان اتخاذ نمودیم بسیار از آنان تغییر کرده اند و دیگر با انقلاب مخالفت نمی ورزند . برخی حتی خدماتی نیز انجام داده اند !"

با حرکت از این نظریات ضد مارکسیستی ، که بر طبق آنها ، دشمنان طبقاتی ، با گذشت زمان خود را اصلاح میکنند ، او آشتی طبقاتی با آنان را تبلیغ نموده و به آنها اجازه داد ثروت بپند و زنند ، استثمار کنند ، اظهار عقیده نمایند ، و آشکارا بر

۱ - مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ آلبانی ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۹

۲ - مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۳۳۱ ، پکن ۱۹۷۷

طبقه انقلاب عمل نمایند . برای توجیه چنین روش تسلیم طلبانه‌ای در مقابل دشمنان طبقاتی ، مائوتسه دون نوشته است : ما خیلی کارها برای انجام دادن داریم ، هر روز به آنان حمله کردن ، در طی پنجاه سال غیر ممکن است ، آنها که نمیخواهند اشتباهات خود را اصلاح نمایند ، زمانیکه بدیدار طرک جهنم میروند آنها را با خود به گور ببرند .^۱ با عمل بر طبق این ملاحظات آشتی طلبانه در مقابل دشمنان ، اداره دولتی در چین در دست همان کارمندان سابق ماند ^{باقی ماند} ژنرالهای چانگکیچک حتی به ست وزارت صنوبر گشتند و امپراطور " پوای ، ماند چوکو " ، امپراطور دست نشانده اشغالگران ژاپنی ، مورد توجهات فراوانی قرار گرفت ، و از او نمونه تاریخی ساختند بطوریکه هیئت های نمایندگی خارجی بتوانند با او ملاقات و مذاکره کرده و ببینند چگونه در چین " سوسیالیستی " افرادی از این قبیل تجدید تربیت شده اند . تبلیغات

که در پیرامین این امپراطور دست نشانده سابق انجام میگرفت ، ضحطه هوش این بود ، که خاطر پادشاهان ، رهبران و دست نشاندهگان ارتجاع سایر کشورها را نیز طعن سازد ، آنها را قانع نماید که " سوسیالیسم " مائو عاقلانه است ، عملی برای خشک شدن آنان وجود ندارد .

در چین ، همچنین نسبت به فئودالها و سرمایه داران که جنایات بیشماری بر طبق خلق چین روا داشتند نیز روشهایی پیش گرفته شد که هیچ وجه مشترکی با مبارزه طبقاتی ندارد . با پرداختن ثوری بر جنای این روشها و با دفاع طنی از ضد انقلابین ، مائوتسه دون اعلام میداشت : " . . . در اکثر موارد هیچ گونه اقدام هیچ دستگیری . . . بخشهای اضیت عمومی آنان را دستگیر نخواهند کرد ، مورد تعقیب قرار نخواهد گرفت دادگاه حکم محکومیتی بر طبقه آنان صادر نخواهد کرد . با بیش از ۱۰٪ از ضد انقلابین چنین رفتار خواهد شد .^۲ با استدلال صوفیانه مائوتسه دون میگوید که اعدام ضد انقلابین هیچ فایده‌ای ندارد ، که این قبیل کارها جلوی تولید و توسعه طم کشور را میگیرد ، که جهان در این باره قضاوت بد خواهد نمود و غیره . . . اگر یک ضد انقلابی را معدوم سازیم " مجبور خواهیم شد

۱- مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۵۱۲ ، پکن ۱۹۷۷
 ۲- مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۳۲۳ ، پکن ۱۹۷۷

مورد او را با دیگری مقایسه نکنیم ، سپس با سوی و قس طهیدا ، بدنیال آن سرهای نهادی خواهند افتاد ، سری که یک بار قطع گردد و دیگر بجای خود باز نخواهد گشت سر مانند بهاز نیست که هر بار که آنرا قطع کنی ، دوباره سبز شود .^۱ بدنیال این نظریات ضد مارکسیستی ، که " اندیشه مائوتسه دون " در باره تضادها ، طبقات و نقش آنان در انقلاب ، تبلیغ می نمود ، چین هرگز نتوانست در راه درست ساختن سوسیالیسم پیشروی نماید . در جامعه چین نه تنها بقایای اقتصادی ، سیاسی ، ایدئولوژیک و اجتماعی گذشته بحیات خود ادامه میدهند ، بلکه طبقات استوارگر خود ، بخاطره طبقه در قدرت بوده و هنوز هم هستند . بورژوازی نه تنها هنوز وجود دارد ، بلکه در آیدها و ثروت های سابق خویش را نیز دوباره جمع می آورند . در چین همچنین ، بهره صوری اری محو نگشته است ، زیرا رهبران چینی همچنان به استراتژی انقلاب بورژوا - دموکراتیک که در سال ۱۹۳۵ توسط مائوتسه دون عین گشت معتقدند ، که میگفت : " قوانین کار جمهوری توده های . . . بر طبقه غنی شدن بورژوازی طی عین نشد فاند . . . " قشر کولاکها در شکل چینی خود ، بر طبق " سیاست حق مساوی بر زمین " امتیازات و ضایع بزرگی را حفظ نموده است . مائوتسه دون خود رهنمود میداد که به کولاکها دست نزنند ، زیرا اینکار میتواند بورژوازی طی را که حزب کمونیست چین با او یک جبهه واحد سیاسی ، اقتصادی و سازمانی مشترک تشکیل داده است ، عصبانی نماید .^۳

همه اینها نشان میدهد که " اندیشه مائوتسه دون " چین را در راه واقعی سوسیالیسم هدایت نکرد و نمیتوانست هدایت کند . بعلاوه ، همانطور که چوئن لای در سال ۱۹۴۹ اعلام داشته است ، با تقاضای محرمانه کمک از دولت آمریکا ، نه مائوتسه دون و نه پیروان اصلی او بر لکه راه سوسیالیسم نبود فاند . چوئن لای میگوید " چین هنوز یک کشور کمونیستی نیست ، و اگر سیاست مائوتسه دون بدرستی اجرا شود ، بسیار طول خواهد کشید تا کمونیست بشود .^۴

۱- مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۳۲۳ ، پکن ۱۹۷۷
 ۲- مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ آلمانی ، جلد یکم ، صفحه ۲۰۹
 ۳- مائوتسه دون ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۲۲ ، پکن ۱۹۷۷
 ۴- انترناسیونال هرالد تریبون ، ۱۴ اوت ۱۹۷۸

مائتسه دن و حزب کمونیست چین ، مواخرهانه کلمه بیانات خود را در سارد
ساختن جامعه سوسیالیستی و کمونیستی تابع سیاست پراگماتیستی خود نموده اند .
بدینسان است که در سالهای باصطلاح جهش بزرگ ، برای فریب دادن توده کمپس
از انقلاب خواهان سوسیالیسم هستند ، اظهار میدارند که در ظرف ۲ یا ۳ دوره پنج
ساله به کمونیسم خواهند رسید . معذالک بعد ها برای پنهان نمودن شکست هایشان
دست بکار آمدن شعری شدند که بر طبق آن ساختمان و پیروزی سوسیالیسم در هزار
سال زمان لازم داشت .

مطمناً حزب کمونیست چین ، کمونیست نامیده میشد ، اما در جهت دیگری
دچار تحول شد ، در راهی لیبرالی و پرهج و مرج ، در راهی اپورتونیستی افتاد ،
و نمیتوانست نیروی بحساب آید که کشور را بسوی سوسیالیسم هدایت نماید . راهی
را که او دنبال نمود و پس از مرگ مائو شخصتر گردید ، راه سوسیالیسم نبود . بلکه
راه ایجاد یک دولت بزرگ بورژوازی ، سوسیال امپریالیستی بود .
" اندیشه مائتسه دن " ، بخانه یک دکترین ضد مارکسیستی شورونیت
دولت بزرگ را جانشین انترناسیونالیسم پرولتاریائی ساخت .

از همان اولین گامهای فعالیت خود ، حزب کمونیست چین گرایشات آشکار
ناسیونالیستی و شورونیتی از خود بروز داد ، که چنانچه واقعیات هم نشان دادند حتی
در مراحل بعدی نیز نتوانستند ریشه کن گردند ، " لی تا چائو " یکی از پایهگذاران
حزب کمونیست چین میگفت : " ارضائیان فکر میکنند که دنیا تنها به سفید پوستان تعلق
دارد ، که آنها یک طبقه برتر میباشند و خلقهایی که پوست رنگی دارند طبقه پست تر
میباشند . " لی تا چائو " ادامه میدهد که " خلق چین باید آماده باشد تا بر طبقه
سایر نژادهای دنیا یک مبارزه طبقاتی به پیش برد ، و در این امر یکبار دیگر مشخصاً
طی خود را نشان خواهد داد . " از همان آغاز حزب کمونیست چین با چنین نظریات
بنا گردید .

این نظرات نژاد پرستانه و ناسیونالیستی ، بدین شک از خوی مائتسه دن نه
کلاً روده نشد ، از آن هم کمتر از خوی " لیو " و " تنگ " . مائتسه دن در گزارشی
به کمیته مرکزی حزب در سال ۱۹۳۸ ، میگفت : " چین کنونی ثمره تمام توسعه گذشت

کشور است ما باید از همه گذشته خود جمع بندی کنیم " از کفـ صـ سـ سـ
تا " سن بات سن " . . . این ارزشها را فراگیریم . این امر برای رهبری جنبش
بزرگ کنونی تکیه گاه محکمی خواهد بود !

سلاً هر حزب مارکسیست - لنینیستی بر این عقیده است که باید بر میراث گذشته
خلق خود تکیه زند ، ولی بخاطر دارد که نباید بر هر میراثی که برای او بجا گذارده
شده ، بلکه تنها بر میراث ترقی تکیه کند . کمونیستها میراث ارتجاعی را در زمینه
عقاید مانند هر زمینه دیگری بدور میافکنند . چنین ها در مورد شکل و محتوی این
میراث و ایده های قدیمی خود نیز بسیار محافظه کار و حتی شدیداً ضد خارجی بودند
آنها میراثهای گذشته را مانند گنجینه پر ارزشی حفظ میکردند . چنانکه از مذاکراتی که
با آنان داشته ایم بر می آید ، آنها برای تمامی تجربه انقلابات جهانی ارزش زیادی
قائل نبودند . تنها چیزهایی که برای آنها بحساب میآمد ، سیاست آنها ، مبارزه
بر طبقه " چانگاپچک " به پیش برده بودند ، راهپیمائی طولانی و شعری مائتسه دن
بود . چنینها به ارزشهای ترقی سایر خلقها ارج نمیگذاشتند و بایستار کم ارج -
میگذاشتند و حتی زحمت مطالعه آنها را نیز بخود نمی دادند . مائتسه دن اعلام
داشته است که : " چنین ها باید فرمولهای ساخته شده خارجیان را کنار بگذارند ؛
ولی او شخص نمیکند که این فرمولها کدام اند . او " کلمه گلیمه ها و رگم های
عاریت گرفته از خارجیه را محکوم میسازد . این جا یک سؤال مطرح میشود :

تئوری سوسیالیسم طی که بوسیله چنین ها بوجود نیامده است ، آیا آن هم جزو این
" رگم ها " و " گلیمه ها " ی بیگانه نسبت به چین است ؟
رهبری حزب کمونیست چین ، مارکسیسم - لنینیسم را ضحصر به اتحاد شوروی
دانسته و مائتسه دن و یارانش نسبت به آن نظر شورونیتی یک دولت بزرگ را
داشتند و شاید بتوان گفت که نسبت به آن یک نوع حسادت بورژوازی احساس میکردند .
آنها اتحاد شوروی لنین و استالین را میهن بزرگ پرولتاریائی جهانی نمیدیدند بلکه
پرولتراهی سراسر جهان میبایست برای پیروزی انقلاب بر آن تکیه زند و با تمام قوای خود
از آن در مقابل بورژوازی و امپریالیسم دفاع نماید .

چند ده سال پیش مائوتسه دن و چون لای ، عده ترین رهبران حزب کمونیست چین به اتحاد شوروی برهبری استالین دشنام دادند و بر علیه آن عمل کردند ، آنها همچنین در مورد استالین نیز ناروا گفتند . مائوتسه دن استالین را متهم به ذهنی گری میکرد و اینها را نموده که : " رابطه بین مائوتسه و وحدت افکار را ندیده است ، که او "یک رشته اشتباهاتی در مورد چین مرتکب گشته است ، که او منشأ ماجرا چون چپ گرایانسه " وانگ مینگ " در پایان دوسین جنگ داخلی انقلابی ، و شاه اپورتونیزم راستا و در آغاز جنگ مقاومت بر علیه ژاپن بوده است ، که اعمال استالین نسبت به یوگسلاوی و تبتو اشتباه بوده اند و غیره .

گرچه برای حفظ ظاهر ، مائوتسه دن بعضی اوقات از استالین دفاع کرده و اعلام داشته است که اشتباهات او تنها ۲۰٪ اعمال او را تشکیل میدادند ، ولی در واقع تنها اشتباهات او را مطرح میساخته است . اتفاقی نیست که مائو در بیانات خود ، در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری در مسکو ، در سال ۱۹۵۲ ، گفته است که : " زمانیکه نزد استالین آمدم ، خود را مانند شاگردی در برابر استادش احساس میکردم ، در حالیکه اکنون با خروشچف ، مانند دو رفیق بوده و با هم راحت هستیم . بدین وسیله او طناً افتراهای خروشچف بر ضد استالین را تصدیق کرده و از آن تمجید مینمود و از شی خروشچفی دفاع میکرد .

مائوتسه دن همانند سایر رهبرینونیستها ، انتقادات به استالین را برای توجیه انحراف خود از اصول مارکسیستی - لنینیستی مورد سوء استفاده قرار داد ، اصولی که استالین به گیرانه از آن دفاع نموده و آنان را غنی ساخته بود . با حمله به استالین رهبرونیستهای چین میخواستند اثر شخصیت استالین را بزرگ کنند تا شخصیت مائوتسه دن را تا حد یک رهبر جهانی ، یک کلاسیک مارکسیسم - لنینیسم ، که هرگز از پیروی از یک شی صحیح و بی تزلزل باز نایستاده ، و بالا برند . این انتقادات همچنین مانگر کینه هائیمت که بر علیه استالین در دل خود انباشته اند ، بخاطر تذکرات و

۱ - مائوتسه دن ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد ۵ ، صفحه ۴۰۰ ، پکن ۱۹۷۷
۲ - مائوتسه دن ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد ۵ ، صفحه ۳۲۸

انتقادات " کمینترن " به رهبری حزب کمونیست چین و مائوتسه دن میباشد ، زیرا آنها به گیرانه اصول مارکسیسم - لنینیسم را در مورد نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب ، انترناسیونالیسم پرولتری ، استراتژی و تاکتیک مبارزه انقلابی و غیره اجرا نمیکند . این نارضایتی را مائوتسه دن آشکارا با این گفته بیان داشته است : " زمانی که ما در جنگ پیروز شدیم ، استالین بهم داشت که این پیروزی ، پیروزی از نوع تیتویستی نباشد ، و در سال ۱۹۵۰ - ۱۹۴۹ فشار شدیدی بر ما تحمیل نمود . همچنین در مذاکراتی که ما اینجا در تیرانا داشتیم چون لای ما گفت : " استالین با شک داشت که به آمریکا گرایش داشته باشیم و یا راه یوگسلاوی را دنبال کنیم . زمان نشان داد که استالین کاملاً حق داشته است . پیش بینیهای او در مورد انقلاب چین و عقایدی که آنرا هدایت میکرد . درست از آب در آمد ، تضاد های بین حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دن و حزب کمونیست اتحاد شوروی برهبری استالین ، همچنانکه تضاد های بین حزب کمونیست چین و کمینترن ، تضادهای اصولی بر سر مسائل اساسی استراتژی و تاکتیک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی بودند . بعنوان مثال کمیته مرکزی حزب کمونیست چین تزه های کمینترن را در مورد توسعه صحیح و به گیر انقلاب در چین ، ره نمود های او را در مورد فعالیت مرتبط طبقه کارگر در شهرها و ارتش آزاد بخش و تزه های آنرا در مورد خصلت و مراحل انقلاب چین و غیره نادیده گرفت . مائوتسه دن و سایر رهبران حزب کمونیست چین همواره نسبت به نمایندگان کمینترن در چین اظهار تفرر کرده و آنها را " وقیح " و " ابله " خوانده و آنها را متهم میساختند که واقعیت چین را نمیشناسند . با در نظر گرفتن هر کشور بخانه یک واقعیت عینی برای خود ، بسته بر روی دیگران ، مائوتسه دن ، کمک نمایندگان کمینترن را بسادگی غیر ممکن و بیفایده تلقی میکرد . در نطق خود در کنفرانس وسیع کار کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در ژانویه ۱۹۶۲ ، مائوتسه دن گفته است : " این چینی ها هستند که چین را بعنوان جهان عینی شناختند و نه رفقای کمینترن که مسئله چین پرداختند . این رفقا ، جامعه ، ملت ، و انقلاب چین را نمیشناختند و یا بسیار کم میشناختند . بنابراین چرا باید در اینجا از این رفقای خارجی صحبت نمود ؟ "

۱ - مائوتسه دن ، منتخب آثار ، چاپ فرانسه ، جلد پنجم ، صفحه ۳۲۸ ، پکن ۱۹۷۷

جائیکه موفقیتها مطرح میشوند ، مائوتسه دون از کمترین حرفی نمیزند . هر
 طریقی که شکستها و انحرافات حزب کمونیست چین ، عدم درک مسیر واقعات در
 چین و اینکه نتایج درستی از آن گرفته نشده است ، مطرح است ، مائوتسه دون
 مسئولیت آنها را برگردن کمترین و یا نمایندگان آن در چین می اندازد . او سایر رهبران
 چین ، کمترین را متهم میزند که سدر راه آنها شده است ، مسائل را برای پیشبرد
 يك جازه بگویم برای کسب قدرت و ساختن سوسیالیسم در چین ، برای آنها مشکل
 ساخته است . ولی ، واقعات گذشته ، و بخصوص واقعات چین کنونی ، ثابت میکند
 که تصمیمات و رهنمود های کمترین برای چین بطور کلی درست بوده است و حسیزب
 کمونیست چین بر پایه اصول مارکسیسم - لنینیسم ، و مطابق روح آن عمل نکرده است .
 نتایج ناسیونالیسم تنگ نظرانه و شوونیسم دولت بزرگ که مشخص کننده " اندیشه
 مائوتسه دون " است و منای فعالیت حزب کمونیست چین بوده و هست همچنین در
 مواضع و فعالیت این حزب در درون جنبش کمونیستی بین الطلی نیز ، انعکاس می یابد .
 این امر مشخصا در روش حزب کمونیست چین نسبت به احزاب مارکسیست —
 لنینیست جدیدی که پس از خیانت خروشچفی ها بوجود آمدند بوضوح مشهود میشود
 از همان آغاز ، رهبری حزب کمونیست چین کمترین اعتمادی به آنها نداشت . این
 نظر آشکارا توسط " کنگ پهاو " عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست چین که در باره روابط
 این حزب با جنبش کمونیستی بین الطلی تصمیم میگیرد ، بیان شده است . وی گفته
 است که : " چین ایجاد احزاب مارکسیست - لنینیست را تا به پید نمیکند و مایل نیست
 که نمایندگان آنان برای بازید به چین بیایند . او تا اکید نموده است که ، آمدن
 آنها ، با زبان رسانیده است ، ولی ما قادر بجلوگیری از آن نیستیم ، چون ما
 نمیتوانیم آنها را بیرون کنیم ما آنها را می پذیریم همانگونه که نمایندگان احزاب بورژوازی
 را می پذیریم " . مائوتسه دون زمانی از این سیاست که هیچ وجه تشابهی با انترناسیو
 نالیسم
 پرولتاریائی ندارد ، پیروی میکرد که کاملا قادر به تفکر و رهبری بود ، بنابراین این
 سیاست کاملا میرد تا به پید او بوده است .

هنگامیکه بر خلاف میل رهبران چینی ، احزاب جوان مارکسیستی - لنینیستی
 شروع به تقویت خود نمودند ، آنها تاکتیک دیگری اتخاذ نمودند ، آنها تمام احزاب
 ۱- چکیده مذاکرات کنگ پهاو با رفقای حزب ما در پکن ۱۶ آوریل ۱۹۷۲ ، A.C.P.

جوان و همه گروهها را ، بدون هیچ وجه تمایزی ، فقط باین جهت که ناشان " حزب
 مارکسیست " ، " حزب انقلابی " ، و یا " گارد سرخ " و غیره بود ، برسمیت شناختند .
 حزب کار آلبانی از این روش و تاکتیک حزب کمونیست چین انتقاد نمود . سایر احزاب
 مارکسیست - لنینیست واقعی نیز همین کار را کردند معذالک رهبری روهزیونیستی چین
 همان راه را دنبال نمود .

سپس به پیروی از سیاست پراگماتیستی خود ، رهبران چینی روشهای مختلفی
 نسبت به احزاب و گروههای تازه ایجاد شده اتخاذ نمودند . آنها به احزاب
 مارکسیست - لنینیست واقعی به دیده " دشمنان خود " نگریستند در حالیکه گروهها و
 احزابی که مخالف احزاب مارکسیست - لنینیست واقعی بودند ، بانها بسیار نزدیک
 شدند . در حال حاضر ، روهزیونیستهای چینی نه تنها با این گروهها و احزاب ضد
 مارکسیست ، که " اندیشه مائوتسه دون " را به عرش میسرانند ، روابط دارند ، بلکه
 نمایندگان آنان را یکی پس از دیگری به پکن دعوت میکنند ، به آنها کمک مالی میکنند
 و جهت سیاسی و ایدئولوژیک آنها را تعیین میکنند ، و به آنها میآموزند که چگونه
 بر علیه حزب کار آلبانی و بر علیه احزاب مارکسیست - لنینیست واقعی عمل نمایند . از
 آنها میخواهند تا " اندیشه مائوتسه دون " و تئوری " سه دنیا " و بطور کلی سیاست
 خارجی چین را ترویج کنند ، شخصیت " هواکوفنگ " و " تنگ سیائوپینگ " را تبلیغ
 نمایند و " گروه چهار نفر " را محکوم سازند .

برای روهزیونیستهای چینی ، هر حزبی که این تقاضاها را ارضا نماید ، حزبی
 " مارکسیستی " است ، در حالیکه به احزابی که با آنها مخالفت کنند بر حسب قصد
 مارکسیست ، ماجراجو و غیره میدانند .

تمام اینها ثابت میکند ، که رهبران روهزیونیست چینی ، در روابط خود با احزاب
 مارکسیست - لنینیست ، به اصول و ضوابط لنینی که بر روابط بین احزاب کمونیست
 واقعی حاکم است ، احترام نگذاشته اند . آنها ، درست به مانند روهزیونیستهای
 خروشچفی ، در روابط خود با سایر احزاب مفهوم ضد مارکسیستی " حزب پدر " را
 مطرح ساختند ، آنها به فرمان دادن ، اعمال فشار و دخالت در امور داخلی دیگران
 متوسل شدند و هرگز توصیهها و پیشنهادات رفقای احزاب برادر را نیز نپذیرفتند . آنها
 با ملاقاتهای چند جانبه احزاب مارکسیست - لنینیست ، با جلسات سازمان داده شده

برای بحث درباره سائل مهم در ارك و پهروزی انقلاب ، مبارزه بر علیه روهزیونیسم نهیمن
 و دفاع از مارکسیسم - لنینیسم ، برای تبادل تجربه ، تنظیم و همگون نمودن فعالیتها
 و غیره مخالفت نمودند . علت چنین روشی ، بهره بیم آنها از مواجه شدن با مارکسیست
 لنینیستهای واقعی در این جلسات چند جانبه میبود ، زیرا در آنجا تشویرهای ضد مارکسیست
 و روهزیونیستی آنها که در خدمت سرمایه جهانی است ، استراتژی آنها منی برتهدیل
 چین بیک امر قدرت ، عریان گشته و افشا می شد .
 روایتی که حزب کمونیست چین با بسیاری از احزاب و گروههای نا همگون فاشیست
 روهزیونیست و غیره داشته و دارد ، نشان دیگری بر خصلت ضد مارکسیستی " اندیشه
 مائوتسه دون " است . در حال حاضر ، حزب کمونیست چین در ارك زمینه سازی
 برای نفوذ در احزاب روهزیونیست قدیمی سایر کشورها ، مانند احزاب ایتالیا ، فرانسه ،
 اسپانیا و سایر کشورهای اروپا ، آمریکای لاتین و دیگر جاها می باشد و یا می خواهد با
 آنها روابطی برقرار سازد . روهزیونیستهای چنینی برای این روابط اهمیت روز افزونی قائل
 هستند ، زیرا از نظر ایدئولوژی و صرف نظر از اختلافات تاکتیکی ، که بیانگر ماهیت ، نیرو
 و قدرت سرمایه داری هر کشور است ، کلیه این احزاب از همان شی پیروی میکنند که حزب
 کمونیست چین .

حزب کمونیست چین و این احزاب روهزیونیستی سنتی بطرف گسترش و همگون ساختن
 و ریحی روابط خود میروند . و اما راجع به گروهکهای با اصطلاح " مارکسیست - لنینیستی "
 که از شی چین پیروی میکنند ، این حزب به استفاده از آنها برای مبارزه با احزاب
 مارکسیست - لنینیست واقعی موجود و تفرقه انداختن بین آنها که بر سر مواضع تزلزل
 ناپذیر با برجا هستند ، احزاب مارکسیستی - لنینیستی واقعی که یا در حال بوجود آمدن
 هستند و یا بوجود خواهند آمد ، ادامه خواهد داد . روهزیونیستهای چنینی با این اعمال
 آشکارا سرمایه داری ، احزاب سوسیال دموکرات و روهزیونیستی ، یاری می رسانند ، آنها
 در شرین و پهروزی انقلاب و بخصوص در آماده ساختن عوامل ذهنی و تقویت احزاب
 مارکسیست - لنینیست واقعی که این انقلاب را هدایت خواهند کرد ، اخلال میکنند .

حزب کمونیست چین این تاکتیک را در روابطش با اصطلاح " جامعه کمونیستهای
 یوگسلاوی " ، که تمام نیرویها را برای ایجاد تفرقه در جنبش کمونیستی بین الطلی بکار

گرفته و از مبارزه بر علیه سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم دست نکشیده است ، بکار
 برده است . رهبران کنونی چین می خواهند با روهزیونیستهای یوگسلاوی همگامی کرده ،
 فعالیت خود را در مبارزه بر علیه مارکسیسم - لنینیسم ، تمام احزاب مارکسیستی لنینیستی ،
 بر علیه انقلاب ، سوسیالیسم و کمونیسم ، همگون سازند .

مائوتسه دون و حزب کمونیست چین روشی پراگماتیستی در قبال روهزیونیسم یوگسلاوی
 اتخاذ کرده اند و در ارزیابی خود از تیتو و تیتوئیسم تغییر قابل ملاحظه ای داده اند
 در آغاز ، مائوتسه دون میگفت که تیتو اشتباهی مرتکب نشده است ، بلکه این استالین
 است که در مورد تیتو اشتباه کرده است . بعد از ۱۵ خود مائوتسه دون تیتو را در ردیف
 هیتلر و چانگ کایچک قرار داد و اظهار داشت : " مرد مانی ... چون تیتو ، هیتلر
 چانگ کایچک و تزار حتی نمیتوانند اصلاح شوند ، باید آنها را از بین برد " .

ولی ، یار دیگر این روش را تغییر داده و تمایل شدیدی برای ملاقات با تیتو ابراز
 نمود . خود تیتو اخیرا اعلام داشته است که : " من در زمان حیات مائوتسه دون بچین
 دعوت شده بودم . هنگام سفر رهبر هیئت اجرایی فدرال " وچه " ، " جلال بیهوده " ،
 به چین ، " مائوتسه دون " میل خود را منی بر صاف سرت من بچین با و ابراز داشته
 است . پرهیزدنت هواکوفنگ نیز بمن اظهار داشته است که مائوتسه دون با و گفته که
 پنج سال است که در فکر دعوت من بچین است و تا " کید نموده که در ۱۹۴۸ نیز حق با
 یوگسلاوی بوده است . این مطلب خود مائوتسه دون در همان موقع به نزد یگان خود
 اظهار داشته است . ولی با در نظر گرفتن روابط بین چین و اتحاد شوروی در آن زمان ،
 این مطلب آنوقت علنی نشد . "

رهبری روهزیونیست چین این " وصیت " مائوتسه دون را وفادارانه با اجرا در می آورد .
 هواکوفنگ از سفر تیتو به چین و بخصوص از سفر خود به یوگسلاوی استفاده نمود تا در ح
 تیتو را گفته و او را بعنوان یک " مارکسیست - لنینیست بزرگ " ، یک " رهبر بزرگ " نه
 تنها یوگسلاوی بلکه جنبش کمونیستی بین الطلی نیز معرفی نماید . با این عمل ،
 رهبری چین آشکارا کلیه حملات تیتوئیست ها را علیه استالین و حزب بلشویک ، علیه
 حزب کارآلبانی ، علیه جنبش کمونیستی بین الطلی و مارکسیسم - لنینیسم تا " بید کرده است

۱ - چکیده سخنرانی تیتو در جلسه فعال جمهوری سوسیالیستی سلوانی ۸ / ۹ / ۱۹۷۸

روابط سیاسی و ایدئولوژیک نزدیک روزیونیستهای چین تیتویستها
 "کمونیستهای ارهابی" نظیر کارپلو و شرکا، پشتیبانی او از احزاب
 و گروههای ضد مارکسیستی، تروتسکیستی، آنارشویست و سوسیال
 دموکرات، نشان میدهد که رهبران چینی، با الهام و پیروی از
 "اندیشه مائوتسه دون" در حال ایجاد یک جبهه ایدئولوژیک
 مشترک با خائنین به مارکسیسم-لنینیسم، بر علیه انقلاب
 و بر علیه ضافع مبارزه آزاد پیخش خلقها میباشند. همچنین
 تمام دشمنان کمونیسم از "ثورههای" چینی سروراند، زیرا
 شاهد آند که "اندیشه مائوتسه دون" و سیاست چین بر
 علیه انقلاب و سوسیالیسم جهت یافتهاند.
 سائلی را که خاطر نشان ساختیم یک تحلیل عمیق
 از محتوی ضد مارکسیستی و ضد لنینیستی "اندیشه مائوتسه-
 دون" نیست. معذالک این تحلیل برای ما کافیست
 تا نتیجه بگیریم که مائوتسه دون نه یک مارکسیست
 لنینیست، بلکه یک انقلابی دموکرات و مترقی بوده
 است که مدتهای زیادی در راه حزب کمونیست چین
 بوده و نقش مهمی در پیروزی انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی
 چین ایفا نموده است. در خود چین، در حزب، در
 درون خلق و نیز در خارج او برای خود شهرت یک مارکسیست
 لنینیست بزرگ را کسب نموده بود و خود او، خود را
 یک کمونیست، یک دیالکتیسیست مارکسیست لنینیست
 معرفی میکرد. ولی چنین نبود. او شخصی با افکار التقاطی
 بود که برخی از عناصر دیالکتیک مارکسیستی را،
 با ایده آلیسم، با فلسفه بورژوائی و روزیونیستی و
 حتی با فلسفه کهن چینی درهم می آمیخت. به همین دلیل
 نظریات مائوتسه دون را نباید تنها از روی جملاستی که
 در برخی آثار چاپ رسیده او پشت سر هم ردیف

شده اند مطالعه نمود، بلکه باید آنها را در کل خود،
 در پیاده کردن آنها در زندگی و همچنین با در نظر گرفتن
 نتایجی که در عمل بدنیال داشته است بررسی نمود.
 در نظر داشتن شرایط تاریخی شخصی که "اندیشه مائو-
 تسه دون" در آن شکل گرفت نیز در ارزیابی آن مهم است.
 نظریات مائوتسه دون در دوران زوال سرمایه داری، یعنی در
 دورانی که انقلابهای پرولتاریائی در دستور روز قرار گرفتند،
 زمانیکه نمونه انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر، آموزشهای
 بزرگ مارکس، انگلس، لنین و استالین راهنمای شکست ناپذیر
 پرولتاریا و خلقهای انقلابی جهان شدند، شکل گرفتند "تئوری"
 مائوتسه دون، "اندیشه مائوتسه دون" که در چنین شرایط جدیدی
 پدید آمده بود، در پی آن بود که به لباس انقلابی ترین و عظمی-
 ترین تئوری زمان ما، مارکسیسم-لنینیسم درآید و درآمد، ولی در
 بطن خود کماکان یک "تئوری" مخالف با آرمان انقلاب پرولتاریائی
 باقی ماند و به کمک امپریالیسم بحران زده و در حال احتضار شتافت.
 به همین دلیل است که ما اعلام میداریم که مائوتسه دون و "اندیشه مائوتسه-
 دون" ضد مارکسیستی هستند.
 هنگامیکه صحبت از اندیشه مائوتسه دون میشود، بسیار دشوار
 است که بتوان یک شی واحد و روشن که ویژه آن باشد تشخیص
 داد، زیرا همچنانکه قبلا گفتیم این اندیشه مخلوطی است از ایدئولوژیها،
 که از آنارشویسم تا تروتسکیسم و از روزیونیسم نهین با چاشنی تیتویستی، خروشیچی
 یا کمونیسم ارهابی "تا برخی جملاست مارکسیستی همه را در بر میگیرد. در
 این ملغمه، عقاید کهنه کنفسیوس، "مانسیوس" و سایر فلاسفه چینی که مستقیما
 بر روی شکل گیری عقاید مائوتسه دون و تحول فرهنگی و تئوری او تاثیر گذاشته اند،
 جای خاصی را میبندد. بعلاوه، آن رشته از نظریات مائوتسه دون که به شکل
 مارکسیسم-لنینیسم تغییر ماهیت داده ^{شده} ظاهر میشوند، نشان و خصوصیات نوعی
 "کمونیسم آسیائی" را دارند که تا اندازه شدیدی با ناسیونالیسم،

نفرت از خارجی و حتی نظریات مذهبی ، بودائی مزج شده اند که میبایست روزی آشکارا به مخالفت با مارکسیسم - لنینیسم بپردازند .

اساس شوریه و پلات فرم ایدئولوژیکی سیاست و فعالیت ارتجاعی گروه روزهیونیستی هواکوفنگ و تنگ سیاووپینگ که امروز بر چین حکومت میکنند ، همان " اندیشه مائو -

تسه دون " است گروه هواکوفنگ و " به چین بی " که به قدرت رسید برای تحکیم مواضع متزلزل خویش ، پرچم مائو تسه دون را به احتزاز در آورد . تحت لوای همین

پرچم این گروه تظاهرات " تین آن مین " را محکوم ساخت و تنگ سیاووپینگ را که بحق روزهیونیست خوانده شده بود برکنار کرد . تحت لوای همین پرچم ، این گروه با یک

کودتای نظامی به قدرت رسید و " چهار نفر " را از میان برداشت . ولی هرج و مرجی که همواره مشخص کننده چین بوده است ، باز هم تشدید شد . این وضعیت ناروشتی

تنگ سیاووپینگ را به صحنه باز آورد و بقدرت رسیدن او را تحمیل کرد ، تا ، با شیوه های فاشیستی راه راست افراطی خود از سرگیرد .

هدف تنگ سیاووپینگ تحکیم مواضع گروه خود و دنبال نمودن ، بی شرمانه و آشکار جهان اتحاد با امپریالیسم آمریکا و بورژوازی ارتجاعی جهانی بود . تنگ سیاووپینگ ، برنامه " چهار ده روزه کردن " را پیش کشید ، نقطه پایانی بر انقلاب

فرهنگی نهاد ، توده کادرفائی را که با این انقلاب در اداره دولت ، در حزب ، در ارتش ارتقا یافته بودند ، از بین برد تا جای آنان را بوسیله مردمانی از ارتجاع

سیاه که سابقا انشا و محکوم شده بودند پر کند . مشخص کننده مرحله کنونی ، روزنامه دیواری های خصمانه نسبت به مائو تسه دون

هستند که طرفداران تنگ سیاووپینگ با آن دیوارهای یکن را تزئین میکنند . این مرحله " انتقام " است و دارای دو هدف میباشد : نخست " حیثیت " مائو را نابود

کرده و سد هواکوفنگ را از میان بردارد ، سپس از تنگ سیاووپینگ یک دیکتاتور فاشیست قدر ساخته و از " لیوشائوچی " اعاده حیثیت نماید .

با مشاهده این مانورهای ارتجاعی ، اشخاصی در چین و نیز در خارج یافت میشوند که مبارزه تنگ سیاووپینگ بر علیه مائو را با جنایت خروشچف که استالین را به

لجن کشاند مقایسه میکنند . در حالیکه مائو هرگز یک مارکسیست - لنینیست نبود ولی استالین مارکسیست - لنینیست بزرگی بوده و باقی خواهد بود . هیچکس ، هرچقدر

هم که بی شعور باشد چنین مقایسه ای را نخواهد پذیرفت .

درستترین مقایسه مکن بین تنگ سیاووپینگ و برژنف است ، زیرا همانگونه که او

و گروه روزهیونیستی خروشچف را سرنگون ساختند ، امروز برژنف چینی ، تنگ سیاووپینگ ، از پایگاه خود ، خروشچف چینی ، مائو تسه دون را سرنگون میسازد .

تمام اینها جز یک بازی روزهیونیستی و یک مبارزه برای قدرت شخصی نیست . در چین همواره همینطور بوده است و هیچ چیز مارکسیستی در این امر یافت نمیشود .

این وضعیت را تنها طبقه کارگر چین و یک حزب واقعا مارکسیستی - لنینیستی که از

" اندیشه مائو تسه دون " ، " اندیشه تنگ سیاووپینگ " و از این قبیل اندیشه های ضد مارکسیستی ، روزهیونیستی و بورژوائی پاک شده باشد ، قادر است باز سازد . این

عقاید مارکس ، انگلس ، لنین و استالین هستند که میتوانند چین را از طریق یک انقلاب واقعا پرولتاریائی از این وضعیت نجات بخشند .

ما اعتقاد داریم که روزی مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب پرولتاریائی در چین پیروز خواهند گشت و دشمنان پرولتاریا و خلق چین شکست خواهند خورد .

سلما ، این امر نمیتواند جز با مبارزه شدید و بقیعت خون تحقق یابد ، زیرا در چین برای ایجاد حزب انقلابی مارکسیستی - لنینیستی ، رهبری ضروری برای تضمین

پیروزی بر خائنین و فتح سوسیالیسم ، کوشش بسیار لازم است . ما اطمینان داریم که خلق برادر چین و انقلابیون واقعی چین از بند افسانه ها

و توهمات خواهند رست . آنها از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی درک خواهند کرد که رهبری حزب کمونیست چین ، نه از انقلابیون مارکسیست - لنینیست بلکه از عمال

بورژوازی و سرمایه داری تشکیل شده است و راهی را که آنها دنبال میکنند هیچ ربطی به سوسیالیسم و کمونیسم ندارد . ولی برای آنکه توده ها و انقلابیون اینرا درک کنند ،

لازم است متوجه گردند که " اندیشه مائو تسه دون " مارکسیسم - لنینیسم نیست و مائو تسه دون مارکسیست - لنینیست نبوده است .

انتقادی که ما مارکسیست - لنینیستها از " اندیشه مائو تسه دون " میکنیم با حملات گروه تنگ سیاووپینگ در مبارزه برای کسب قدرت بر علیه مائو تسه دون ، هیچ وجه تشابهی ندارد .

با بررسی آشکار و صادقانه این مسائل ، ما کمونیستهای آلبانی و وظیفه خود را

در دفاع از مارکسیسم - لنینیسم انجام می‌دهیم ، در عین حال ، بحکم انترناسیونالیسم
به خلق و انقلابیون چین ، در وضعیت سختی که در آن بسر می‌برند ، برای یافتن
راه صحیح یاری می‌رسانیم .

دفاع از مارکسیسم - لنینیسم ؛ وظیفه بزرگ تمام انقلابیون واقعی است

وضعیت بین‌المللی کنونی تیره است ، بحران در کشورهای سرمایه‌داری و
روزیونیستی حدت میابد ، سیاست تهاجمی ابرقدرتها هر روز خطرات بزرگ و جدیدی
برای آزادی و استقلال خلقها ، و صلح جهانی ایجاد میکند . تئوریهای بورژوازی
روزیونیستی خروشچنی ، تیتونی ، " کمونیست اروپائی " ، و همراه آن تئوریهای چینی
در چهارچوب نقشه عظیم استراتژیکی امپریالیسم و روزیونیسم مدرن ، برای انهدام
سوسیالیسم و خاموش ساختن انقلاب ، می‌کینجد .
امروزه در چنین شرایطی ، برای حزب ما همچنین که برای تمام مارکسیست -
لنینیستهای واقعی ، دفاع از مارکسیسم - لنینیسم ، دفاع از اصول انترناسیونالیسم
پرولتاریائی ، اتخاذ روشی پیگیر و انقلابی در برابر مسائل مهم جهانی ، وظیفه
اساسی را تشکیل میدهد . مبارزه بحق ما باید ایمان به پیروزی آرمان انقلاب ،
سوسیالیسم و آزادی خلقها را در خلقها و انسانهای مترقی ، تحکیم نماید . حزب
ما در راه درستی قرار دارد و پیروز خواهد شد ، زیرا انقلابیون و خلقهای جهان
را در کنار خود دارد ، زیرا حقیقت مارکسیستی - لنینیستی با او است .
در سراسر جهان ، مارکسیست - لنینیستها و انقلابیون جهان بخوبی متوجه
هستند که حزب کارآلبانی از مارکسیسم - لنینیسم دفاع میکند در حالیکه دیگران به
آن حظه میکنند ، که از اصول انترناسیونالیسم پرولتاریائی دفاع میکند در حالیکه
روزیونیستهای مختلف این اصول را بدور می‌افکنند . آنها بخوبی می‌بینند ، که
حزب کارآلبانی در روشهای ، خود ، تنها از ضافع کشور خودش حرکت نکرده ، بلکه
بمانگر و نماینده ضافعی مشترک که برای تمامی پرولتاریا عزیز است میباشد ، ضافع
سوسیالیسم واقعی ، ضافع کلیه کسانی که بر مارکسیسم - لنینیسم تکیه زده و برای تغییر
انقلابی جهان و آنها راهنمای خود قرار میدهند .
در عین حال ، مشاهده میکنیم که سیاستی را که چین در روابط

آمریکا و همچنین با سوسیال امپریالیسم شوروی تعقیب میکند ، همه جا ، و بخصوص در کشورهای با اصطلاح جهان سوم ، موجب عدم اعتماد ، نارضایتی و انتقاد می‌گردد . این طبیعی است ، زیرا انسانهای شریف این کشورها می‌بینند که سیاست چین درست نیست ، که این سیاستی است که از يك امپریالیسم ستگر پشیمانی میکند ، که اغلب تره‌های رهبران چینی نه با اعمال آنها و نه با واقعیت عینی وفق نمیدهد . خلقها می‌بینند که چین سیاستی سوسیال-امپریالیستی به پیش میرود که برای منافع آنها تهدید آمیز است .

حزب ما نیز ، با تواضع ، سهم خود را در این جهت ادا میکند ، خلقها به او اعتماد دارند ، زیرا او حقیقت را میگوید ، و حقیقت از تئوری مارکسیستی - لنینیستی ، که بطور صحیح در آلبانی بعمل در می‌آید ، ناشی میگردد . توسعه کشورها ، مبارزات آزادیبخش آن ، شرایط اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و معنوی آن در گذشته مشابه بسیاری از کشورهای جهان است ، که از سلطه و وحشیانه‌ستگران داخلی و ستگران امپریالیسم خارجی ، رنج برده و یا هنوز رنج می‌برند . تجربه حزب ما در تصرف قدرت توسط خلق ، در برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ساختن سوسیالیسم برای خلقهای جهان يك نمونه و يك کمک مشخص میباشد . اساس بهروزیها و موفقیتها که در جمهوری توده‌ای سوسیالیستی آلبانی بدست آمده است ، تئوری مارکسیستی - لنینیستی است که حزب کار آلبانی از آن الهام گرفته و به آن عمل میکند .

جزئیات و مرتجعین افراطی ، هیچکس مستقیماً از تئوری ورشکسته چینی "سه دنیا" دفاع نمیکند ، سیاست نزدیکی چینیه‌ها با امپریالیسم آمریکا اشباح خنده‌ها امپریالیستی را بحرکت در می‌آورد ، که هیچکس نمی‌خواهد ببیند ، به تیرگیهای استعمار و استعمارنشین دامن میزند ، که هیچکس تحطش را ندارد ، از استعمار سرمایه‌داری پشیمانی میکند که همه میخواهند آنها پشت سر بگذارند .

حزب کار آلبانی همواره با قاطعیت ، برای دفاع از پاکیزگی عقاید مارکسیستی - لنینیستی مبارزه کرده ، میکند و خواهد کرد . او همواره بر علیه کلیه کسانی خواهد بود که سعی دارند آنها را دگرگون کرده و عقاید پرولتاریائی ، رویزیونیستی و ضد انقلابی را جایگزین آن گردانند . حزب ما يك حزب پرولتاریائی است ، يك حزب کمونیستی - لنینیستی است ، يك شرکت کننده فعال در انقلاب جهانی است که

برای بهروزی آن مصمم است ، همانگونه که تا بحال عمل کرده ، هرگونه اشتغال گذشته‌نگری را پذیرا نباشد . هیچ نیروی قادر نیست حزب ما را از این راه پرافتخار کامل انترناسیونالیستی دور نماید ، هیچ قدرتی نمیتواند او را مرعوب ساخته و او را به تسلیم نماید . حزب ما نمیتواند با هیچ اپورتونیستی ، با هیچ انحرافی از مارکسیسم - لنینیسم ، و با هیچ دگرگونی آن ، همدستان شود . او بر علیه رهنویز چینی نیز با همان قاطعیت که بر علیه همه انواع رهنویزیسم مبارزه کرده است ، مبارزه خواهد کرد .

حزب ما يك حزب مارکسیستی - لنینیستی است و باین جهت نباید در بیان آشکار حقیقت تردید نشان دهد . حزب ما نیز مانند کشورمان از نظر عددی کوچک است ، ولی حزبی است که در مبارزات آبدیده گردیده است . او همیشه ، هنگامیکه پای دفاع از مارکسیسم - لنینیسم ، انقلاب و سوسیالیسم در میان بوده ، شجاعت بررسی آشکار مسائل را داشته است . واقعیات ثابت میکنند که مبارزه ما بر علیه رهنویزیسم چینی بحق بوده ، ضروریست و بهین جهت نیز مورد تأیید و پشتیبانی مارکسیست - لنینیستها و انقلابیون واقعی است .

يك حزب واقعا انقلابی ، نظیر حزب ما ، هیچگاه از مواضع اصولی خود دست برنمی‌دارد . و به صرف اینکه دیگران به خلوص شجاعت حزب ما بر چسب خود پسندی میزنند ، ما عقب نشینی نخواهیم کرد . حزب به اعضا خود نیاموخته که خود پسند باشند ، بلکه به آنها آموخته است که همواره مصمم و درستکار بوده و در مقابل دشمن طبقاتی جدی باشند . در این مسائل ، اینکه حزبی بزرگ باشد و یا کوچک هیچ اهمیتی ندارد .

کمونیستها ، انقلابیون واقعی ، مارکسیست - لنینیستها باید بخوبی تحول وضع کنونی جهان را درک کنند . این تحول تابع يك تصویر قالبی نیست متنها اگر مواضع مارکس ، انگلس ، لنین و استالین ، تجربیات مبارزات انقلابی پرولتاریای جهان و نیز تجربیات کلیه احزاب مارکسیست - لنینیست واقعی را آنطور که باید ، مطالعه کرده ، درک کرده و بخاطر بسپاریم ، تحول این اوضاع را به درستی درک خواهیم نمود و با قوت به انقلاب پاری خواهیم رساند .

ما ، کمونیستهای آلبانی ، باید خود را کاملا متقاعد سازیم ، که آموختن مارکسیسم - لنینیسم مطلقا ضروریست و هرگز نباید به محاصره سرمایه داری - روزهیونیستی وفشاری که بر ما وارد میکنند ، کم بهاداد . ما نباید در فهم این مسائل از خود کوتاهی نشان دهیم و در مبارزه بحق که باید بر علیه دشمنانی که ما را محاصره کرده اند پیش ببریم ، مغرور باشیم .

انقلاب در مسیر خود به تخته سنگهایی برخورد کرده و خواهد کرد که باید آنها را تخریب نموده و منفجر کرد . برخی باید مستقیما هیران گردند ، بعضی دیگر باید از ریشه زده شوند و بالاخره بقیه را باید قبل از آنکه ضربه نهائی بر ما وارد شود غافلگیر نمود . بدینگونه است که باید استراتژی و تاکتیک انقلاب را درک کنیم . برای ایجاد ایمان به پیروزی انقلاب ، ضروری است توده های وسیع خلق را متشکل نموده و پرولتاریا را از رهبری تزلزل ناپذیر حزب واقعی مارکسیست - لنینیست خود آگاه نمود در غیر اینصورت ما به استقبال ماجراها رفته و احتمال دارد که پیروزی انقلاب را بخطر اندازیم . کمونیستها و توده های متحدیده خلق باید بدانند که امپریالیسم و سرمایه داری جهانی برای سرکوب خلقها و سازمان دادن ضد انقلاب تجربه بزرگی بدست آورده است . بنابراین باید تاکتیک و استراتژی دشمنان را نیز فهمید و در مقابل آنان ایستاد ، زیرا از آنجا که ایدئولوژی ، سیاست ، استراتژی و تاکتیکهای ما در خدمت آرمان بحق ، آرمان کمونیسم میباشد ، از هر دشمنی قدرتشند تراست . هم اکنون برای حزب ما و نیز برای همه احزاب مارکسیست - لنینیست جهان ، مبارزه بر علیه روزهیونیسم چینی دارای اهمیت درجه اول است . این مسئله پراهمیتی است که باید بدان بپردازیم ولی ضمنا نباید روزهیونیسم شوروی و روزهیونیسم خروشچینی و یا کمونیسم ارضائی " ، این انواع بسیار خطرناک روزهیونیسم مدرن را فراموش نمائیم . گنیه این جریانات ضد مارکسیستی صرفنظر از اشکال مختلفی که در مبارزه بخود میکنند در استراتژی و تاکتیک خود ، از یک منشا سرچشمه گرفته ، یک هدف داشته و یک نبرد را پیش میبرند .

بنابر همه این دلایل ، ما نه تنها هرگز نباید از مبارزه بر علیه امپریالیسم آمریکا و تمام بورژوازی ارتجاعی سرمایه داری جهان غفلت نمائیم ، بلکه باید همچنین

بر علیه روزهیونیسم شوروی ، روزهیونیسم یوگسلاوی و روزهیونیسم چینی و غیره مبارزه نمائیم طی رغم تضادهائی که آنان را متفرق میسازد ، کلیه این دشمنان با یک رشته با هم پیوند دارند : مبارزه بر علیه انقلاب ، بر علیه همه احزاب مارکسیستی - لنینیستی ، بر علیه وحدت آنان ، بر علیه بطور کلی تشکل پرولتاریا و تمامی توده های زحمتکش در انقلاب .

مبارزه بر علیه روزهیونیسم مدرن ، و بویژه بر علیه روزهیونیسم شوروی ، روزهیونیسم تیتوئی و روزهیونیسم چینی ، کار ساده ای نیست . بر عکس مبارزه ای سخت است و طولانی خواهد بود . برای آنکه آنها پیروزند انه به پیش ببریم ، برای آنکه پیروزی پشت پیروزی بدست آوریم ، باید کمونیستها ، کاررها ، روشنفکران و تمام توده زحمتکشان کشور ما با ایدئولوژی مارکس ، انگلس ، لنین و استالین شکل گرفته و نیز تجربه غنی حزب ما را در مبارزه بر علیه روزهیونیسم مدرن مطالعه نمایند . فقط بدینگونه ما قادر خواهیم بود از موانع بگذریم بدین آنکه در این جنگل انبوه متخاصم به خارو خاشاک گیر کنیم .

حزب کار ما باید مانند همیشه روشهای روشن ، صمم و شجاعانه و مشی درسد مارکسیست - لنینیستی اتخاذ نماید . این مشی حزب ، با اهداف روشن و کاملا مشخص به افشای امپریالیسم آمریکا ، سوسیال امپریالیسم شوروی و نیز سوسیال امپریالیسم چین پرداخته و به پیشبرد مبارزه ای پیروزند انه و بی تزلزل بر علیه آنناکیک خواهد کرد . حزب ما همچنانکه تمامی کمونیستهای واقعی جهان وظیفه دارند با از خود گذشتگی برای دفاع از تئوری مارکسیستی - لنینیستی و پاکیزگی آن از هرگونه تحریف بورژوازی ، روزهیونیستهای نوین و تمام اپورتونیستها و خائضین ، مبارزه نمایند .

مارکسیسم - لنینیسم ایدئولوژی پیروزند انه است . هر آن کس که با آن در آمیزد از آن دفاع کند و آنها گسترش دهد جزو ارتش پرافتخار انقلاب ، این ارتش بزرگ و شکست ناپذیر کمونیستهای واقعی است که پرولتاریا و همه متحدیدگان را در مبارزه برای تغییر جهان ، انهدام سرمایه داری و ساختن دنیای نو ، دنیای سوسیالیسم رهبری میکنند .